



فاتح هرات

نوشته: ناصر باجینی

فاتح هرات

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

تألیف و نگارش:

ناصر نجمی

انتشارات گلشانی

پائیز ۱۳۶۸

انتشارات گلشانی : خیابان انقلاب - چهارراه ولی عصر - پلاک ۳۷۰

فاتح هرات (سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه)

تألیف و نگارش : ناصر نجمی

چاپ : خواندنیها

تیراژ : ۵۰۰۰

چاپ اول : پائیز ۱۳۶۸

فهرست مطالب

سیزده	مقدمه
۱	سلطان مراد میرزا، پسر عباس میرزا
۳	نخستین کارگزاری سلطان مراد میرزا ...
۵	لشکر کشی سلطان مراد میرزا به صفحات بختیاری و ...
۹	قرارگاه چمن گندمان
۱۱	تلاش‌های مذبح‌خانه محمدتقی خان بختیاری و ...
۱۵	دست‌های مرموز و پنهانی استعمار در تحریک شورشیان و ...
۱۹	آخرین یورش محمدشاه به هرات
۱۹	آغاز یورش سرنوشت‌ساز سپاهیان ایران
۲۱	مداخلات مستقیم وزیرمختار انگلیس ...
۲۳	وزیرمختار انگلیس، سر جان مالک‌نایل ...
۲۷	فوت محمدشاه غازی، جلوس ناصرالدینشاه ...
۲۹	حرکت ناصرالدینشاه از تبریز
۳۱	شورش‌ها و سرکشی‌های ولایات ایران
۳۲	مقدمات فتنه سالار
۳۵	علل اصلی و مقدمات کار فتنه سالار در خراسان
۳۹	تفویض حکمرانی خراسان به حشمت‌الدوله

- ۴۰ قتل متولی باشی حرم حضرت رضا و ...
- ۴۱ بازگشت سالار به مشهد مقدس و محاصره ...
- ۴۵ سلطان مراد میرزا برای دفع فتنه سالار و ...
- ۴۹ محاصره شهر سبزوار
سلطان مراد به توصیه سامخان ایلخانی از محاصره
سبزوار ...
- ۵۰
- ۵۱ تسخیر شهر جوین و قلعه جغتای
- ۵۳ تسخیر و آزاد شدن شهرهای سبزوار و نیشابور
- ۵۷ حرکت سلطان مراد میرزا بسوی مشهد
- ۵۷ مأموریت چراغعلی خان کلهر از سوی امیر کبیر
- ۶۲ محاصره قلعه شاهان دژ
- ۶۵ محاصره حصار شهر مشهد بوسیله سلطان مراد میرزا
- ۶۸ نبردهای سخت در شهر مشهد آغاز می شود
سه هزار تر کمان سرخسی برای حمایت سالار وارد مشهد
شدند
- ۷۰
- ۷۳ بنا به اشاره سالار ، اهالی مشهد مسلحانه برای جنگ ...
- ۷۷ سالار و واپسین حمله های مذبحخانه اش
- ۷۹ شکست تازه سالار که متعاقب شکست قبلی بوقوع پیوست
- ۸۱ دلیری های نمایان سامخان ایلخانی
- ۸۳ تلاش و مساعی بی وقفه امیر کبیر در رساندن نیروها ...
- ۸۶ آخرین تکاپوی سالار و فرزند دلیرش امیر اصلان خان
- ۸۸ بهستوه آمدن اهالی مشهد از خونریزی بی سرانجام
- ۹۱ تحصن محمدحسن خان سالار و فرزندش ...
- ۹۲ محمدحسن خان سالار را از تحصن گاه خارج ساختند
- ۹۶ فرمان فتح نامه پادشاهی که ...
- ۱۰۱ خلیقات و کیفیات روحی حسام السلطنه
- ۱۰۲ تقدیر و تشویقی که ناصرالدینشاه از فرماندهان ...

- ۱۰۵ نامه حسام السلطنه به فرخ خان کاشی ...
- ۱۰۷ مساعی حسام السلطنه برای ترمیم خرابیها ...
- ۱۰۹ حسام السلطنه مقتدرترین حکمران خراسان
- ۱۱۱ سامخان ایلخانی زعفرانلو (شجاع الدوله)
- ۱۱۴ ترکتازی و قتل و غارت تراکمه در خراسان
- ۱۲۱ توطئه عظیم در طهران - امیر کبیر عزل میشود
- ۱۲۵ صدراعظم‌های دست‌نشانده علیه حسام السلطنه
- ۱۲۵ میرزا آقاخان پس از عزل امیر کبیر ...
- ۱۲۹ میرزا آقاخان و شروع «ایران‌زدائی» در هرات
- ۱۳۱ مسئله هرات سر از گریبان بدر می‌کند
- ۱۳۶ یارمحمدخان ظهیرالدوله ، وزیر هرات دلبسته ...
- ۱۳۸ یارمحمدخان به عنوان وفاداری به ایران مردم را شوراند
- ۱۴۵ نخستین محاصره شهر هرات بوسیله عباس میرزا ...
- ۱۴۹ نقش انگلیسی‌ها در دفاع از هرات
- ۱۵۳ حسام السلطنه در راه فتح هرات
- ۱۵۶ آغاز شورش‌ها و عصیان‌ها
- ۱۵۸ انگلیسی‌ها سرداران افغانی را بدشمنی ایران بر میانگیختند
- ۱۶۱ نگرانی عمیق ناصرالدین‌شاه از اقدامات دوست محمدخان
- ۱۶۳ افواج و لشکریان ... به جبهه هرات می‌شتافتند
- ۱۶۴ نخستین پیروزی و فتح لشکریان حسام السلطنه
- ۱۶۶ بیم و اضطراب هراتیان از سرانجام کار
- ۱۶۷ انگلیسی‌ها ، افاغنه مدافع هرات را تقویت می‌کردند
- ۱۷۱ آغاز محاصره هرات
- ۱۷۳ نامه شاهزاده محمدیوسف به حسام السلطنه
- ۱۷۴ نامه دیگری از شاهزاده محمدیوسف
- ۱۷۶ انگلیسی‌ها برای نجات هرات بدست و پا افتادند
- ۱۸۱ خشم ناصرالدین‌شاه از طولانی شدن محاصره هرات

- ۱۸۲ شاهزاده محمدیوسف یاغی در حضور ناصرالدینشاه
تلاش‌های خائزانه میرزا آقاخان برای جلوگیری از سقوط
هرات
- ۱۸۴
- ۱۸۵ به خشم در آمدن ناصرالدینشاه از اقدامات صدراعظم
آغاز جنگ میان نیروهای انگلیسی و قشون ایران
- ۱۸۷
- ۱۸۹ نبرد دلیران تنگستانی و بوشهری و دشتستانی با انگلیسی‌ها
اعلامیه شدیدالحن مقامات انگلیسی بوشهر
به دفاع برخاستن سپاهیان مقیم فارس و مردم مقاوم آن
سامان
- ۱۹۳
- ۱۹۵ اعلان جهاد ناصرالدینشاه بر ای جنگ با انگلیسی‌ها
برازجان ، کانون دلیران مدافع جنوب ایران
شکست سخت سپاهیان انگلیسی از مردان تنگستانی
دسیسه میرزا آقاخان نوری برای تسخیر بوشهر بوسیله
انگلیسی‌ها
- ۲۰۳
- ۲۰۵ میرزا آقاخان ، حسام‌السلطنه را به ترك محاصره هرات دعوت کرد
عریضه میرزا صادق نوری به ناصرالدینشاه
حسام‌السلطنه هرات را تخلیه نمود و به مشهد بازگشت
معاهده ننگین پاریس
- ۲۱۰
- ۲۱۳ خشم و هیجان ناصرالدینشاه از شرایط خفت‌آور انگلیسی‌ها
عهدنامه صلح که مابین ایران و انگلیس به امضا رسید
اشتعال نایره سهمگین‌ترین پیکارها برای فتح هرات
انتقامجوئی سرتینپ عیسی‌خان افغانی
به فرمان حسام‌السلطنه «بهرلر» فرانسوی مأمور ...
خدعه و نیرنگ تازه سرتینپ عیسی‌خان
حماسه فتح هرات
ورود شکوهمندانه فاتح هرات بداخل آن شهر
مژده فتح هرات و شایعه مرگ حسام‌السلطنه
- ۲۳۴
- ۲۳۵
- ۲۳۶
- ۲۳۹
- ۲۴۲
- ۲۴۳

- ۲۴۵ حسام السلطنه خبر فتح هرات را با فتحنامه به طهران ...
- ۲۴۷ خلعت‌ها و انعامهائی که به مناسبت فتح هرات ...
- ۲۴۸ تجلیل کلنل «استوارت» از فاتح هرات
- ۲۴۹ تصرف مرو و بوسيله روسها پس از هرات
- ۲۵۰ وحشت انگلیسی‌ها از فتح هرات
- ۲۵۲ سواد نامه میرزا آقاخان صدراعظم به حسام السلطنه
- ۲۵۴ نامه حسام السلطنه به فرخ‌خان امین‌الملک
- ۲۵۶ نامه حسام السلطنه به دبیر الملک
- ۲۵۹ اعلامیه تهدیدآمیز دولت انگلیس و پاسخ ایران ...
- ۲۶۵ نامه میرزا صادق‌خان به صدراعظم ...
- ۲۶۷ ایضاً سواد کاغذ میرزا صادق‌خان درباره هرات
- ۲۶۹ نامه دیگری از میرزا صادق‌خان درباره هرات
- ۲۷۳ نامه وزیرمختار انگلیس به میرزا آقاخان صدراعظم
- ۲۷۴ نامه صدراعظم به سفیر انگلیس ... اخبار مهمی رسیده ...
- ۲۷۵ سواد نامه مستر موری به صدراعظم
- ۲۷۷ عریضه حسام السلطنه به ناصرالدینشاه
- ۲۷۹ سواد عریضه اهالی هرات درباره رضایت از ...
- ۲۸۲ نامه حسام السلطنه به فرخ‌خان درباره حمله دوست‌محمدخان
- ۲۸۴ آماده شدن حسام السلطنه برای حمله به هندوستان
- ۲۸۴ نامه حسام السلطنه به فرخ‌خان درباره تخلیه هرات
- ۲۸۵ دریغ از شهرهای هرات و مرو که از دست برفت
- ۲۸۷ عریضه اهالی هرات به دولت ایران برای باقی ...
- ۲۹۱ حسام السلطنه در برابر صدراعظم دیگر ... میرزا حسین‌خان سپهسالار
- نامه سپهسالار صدراعظم به حضور ناصرالدینشاه علیه
- حسام السلطنه و ...
- ۲۹۴ مسافرت ناصرالدینشاه به اروپا
- ۲۹۹ خصوصیات دیگر میرزا حسین‌خان سپهسالار
- ۳۰۱

- ۳۰۳ حسام السلطنه به حکمرانی فارس انتخاب گردید
 حسام السلطنه به هنگام حکمرانی فارس اشرار و راهزنان را
 دستگیر ...
- ۳۰۶
- ۳۰۹ تجلیل شایان و افتخار آمیز مردم از حسام السلطنه فاتح هرات
 مرگ فاتح هرات ...
- ۳۱۱
- ۳۱۳ فرزندان سلطان مراد میرزا حسام السلطنه
 ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله
- ۳۱۳
- ۳۱۵ ابوالنصر میرزا حسام السلطنه

نامه‌های حسام السلطنه

- ۳۱۹ نامه حسام السلطنه به دبیر الملك
 درباره فداکاری سامخان ایلخانی در فتح هرات
- ۳۲۰ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
 گناه از دیگران است و بنده معاقب
- ۳۲۳ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
 قنسول انگلیس بحرین را غصب کرد
- ۳۲۴ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
 درباره مداخله قنسول انگلیس در بندرعباس و مسقط
- ۳۲۶ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
 درباره هرات و قصد دوست محمدخان و غله قشون خراسان
- ۳۲۹ نامه‌ای از دوست محمدخان به حسام السلطنه
 که در آن تقاضای پس دادن هرات شده است !
- ۳۳۲ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
 افواج خراسان خسته‌اند و دو فوج جدید لازم است
- ۳۳۴ نامه فرهاد میرزا به فرخ خان
 درباره ناخوشی احتشام السلطنه و ارتقاء حسام السلطنه
- ۳۳۵ نامه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به فرخ خان

(مربوط به زمان محمدشاه که مأمور چمن‌گندمان و... بود)

۳۳۶

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

درباره کین‌توزی دشمنان حسودی چون مؤیدالدوله

۳۳۸

نامه حسام‌السلطنه از فارس به فرخ‌خان

فارس شلوغ است و مردم ...

۳۴۱

نامه سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

من به اصفهان طمع ندارم ، ...

۳۴۲

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

توصیه درباره پسر محمدحسن خان هراتی

۳۴۴

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

در باب احکام و آدم محمدعمرخان ...

۳۴۵

نامه مهم حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

اگر به اقل مایقنع باید قناعت کرد

۳۴۶

عریضه حسام‌السلطنه به ناصرالدینشاه

راجع به هرات و تجاوز احتمالی ترکمانان به خراسان

۳۴۸

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

ساروق و سالور بر تکه تاختند و غالب شدند

۳۴۹

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

محمدولی خان سپاسگزار است و ...

۳۵۰

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

در باب نظم ایل قشقائی

۳۵۴

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

فاتح هرات و خراسان از دست آقا شیخ محمد عاجز شده

۳۵۵

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

راجع به خانزادگان قشقائی

۳۵۷

عریضه حسام‌السلطنه از فارس به ناصرالدینشاه

عرض خلوص نیت و استدعای تخفیف برای اهالی فارس

- ۳۵۹ نامه حسام السلطنه از خراسان به سردار کل
راجع به غلامان چلیپانلوی تبریز ...
- ۳۶۰ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
توصیه درباره گذراندن کار حساب میرزا لطف‌الله ...
- ۳۶۱ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
در باب نظنز و پول اضافی که از مردم آنجا گرفته شده
- ۳۶۳ نامه حسام السلطنه از شیراز به فرخ خان
آفات و سرما و ملخ‌خوردگی در فارس
- ۳۶۷ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
توصیه درباره سلطان محمدخان ایلخانی
- ۳۶۸ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
بی‌نظمی در نظنز
- ۳۶۹ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
محصل نفرستید
- ۳۷۰ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
توصیه درباره میرزا سیدمحمد لشکر نویس
- ۳۷۱ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
حواله وجه و عذرخواهی از تأخیر
- ۳۷۴ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
توصیه در باب سردار سعدالله‌خان
- ۳۷۴ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
خوشوقتی از تقرب مجدد فرخ‌خان
- ۳۷۶ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
تاکنون به حاجی قوام خوش رفتاری شده او هم ...
- ۳۷۸ نامه حسام السلطنه به فرخ خان
درباره توصیه رضاقلی‌خان
- ۳۸۰ نامه حسام السلطنه به فرخ خان

اظهار رضایت از خدمات و زحمات میرزا صادق خان سرئیپ

۳۸۱

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

در باب رباط صدرآباد و ورود به طهران

۳۸۲

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

مردم شیراز مرا خراسانی می دانند

۳۸۲

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

راجع به معامله اسب دریائی و کسادى بازار آن

۳۸۳

جواب مطالب نواب حسام السلطنه از طرف فرخ خان

درباره روانه داشتن سواران شاهسون به شیراز

بنام پروردگار یکتا

مقدمه

در تاریخ معاصر ایران و خاصه در عصر فرمانروائی قاجارها، هر گاه به غور و بررسی درباره احوالات سرداران و فرماندهان برجسته‌ای پردازیم که به جنک و مبارزه مستقیم و تمام‌عیار با استعمار بریتانیائی برخاسته‌اند و عوامل و نیروهای آنها را به‌سختی درهم شکسته‌اند، به یک چهره تابناک، یک تصویر برجسته و ممتاز برمیخوریم که در این مقوله، مقام و موقع فوق‌العاده والا و شامخی داشته است.

این چهره درخشان و این شخصیت ممتاز، سلطان مراد - میرزا ملقب به حسام‌السلطنه، فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه است. حسام‌السلطنه که در تاریخ ایران بنام «فاتح‌هرات» شهرت یافته و حقاً نیز شایسته چنین عنوانی بوده است، در چندین مصاف و جنک بزرگ به‌خاطر استقرار حاکمیت ایران و حفظ تمامیت خاک وطن شرکت جست و در تمام این هنگامه‌ها، سایه‌کاردانی و مهارت در فرماندهی و شجاعت ذاتی و دلیری، - افتخارات فراوانی برای کشور به‌دست آورد.

حسام السلطنه و پدرش عباس میرزا نایب السلطنه^۱ بیشتر عمرشان را در معارك قتال و مهالك و كارزارها و جنك با دشمنان ایران و از همه مهمتر، ستیز جدی با استعمارسیاه بریتانیا صرف کردند و هر کدام از این دو شاهزاده متهور و قابل، فصل‌های درخشانی را بر صفحات تاریخ حماسی و ملی وطن ما افزودند.

عباس میرزا، غیر از محاربات و نبردهایی که با طغیان‌گران داخلی و گردنکشان خودکامه و خاصه تراکمه غارتگر نمود و آنان را سر جای خود نشانید، مدت دوازده سال به‌طور مداوم به جنك نابرابر باقوای نیرومند و مجهز روسیه تزاری پرداخت و بارها، سپاهیان بی‌شمار تزاری را در جبهه‌های: باکو، ایروان، گنجه، شوشی، سالیان و نقاط دیگر ماورای رود خانه ارس درهم شکست.

اما فرزندش حسام السلطنه نیز به‌همان کیفیت، یا دائماً در جنك و رزم با فتنه‌جویان داخلی که از طرف نیروهای اهریمنی و عوامل استعمار انگلستان تقویت میشدند بود و یا سرگرم برقراری نظم و آرامش بخشیدن به شهرهای آزاد شده خراسان و گوشمالی دادن مهاجمان ستمگر و غارت‌پیشه تراکمه، و آنگاه که از جنك و ستیز فراغتی حاصل میکرد، اوقات خود را به تأمین رفاه و آسایش و امنیت دادن به مردم شهرهای شرقی کشور و یا دیگر نقاط مملکت مصروف می‌نمود.

در این راستا، مطلب شایان تأمل و مطالعه و دقت این است که در عصری که آنهمه شاهزادگان بیکاره و بی‌هنر که جز حسد و بخل و تنك نظری و حرص و آرز به‌منظور جمع‌آوری مال و به‌دست آوردن عناوین و القاب بی‌محتوی و توخالی

۱- به کتاب ایران در میان طوفان یا شرح احوال عباس میرزا نایب السلطنه تألیف

نگارنده مراجعه فرمائید.

سرمایه دیگری نداشتند، مردانی چون سلطان مراد میرزا حسام السلطنه و پدرش عباس میرزا نایب السلطنه، به کارهای سترگ و اعمال بزرگ و هنرنمایی‌های درخشان و توجه‌انگیز دست یازیدند و این - با توجه به جو آن دوران - به راستی امری مهم و خارق‌العاده است.

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، در چهار نوبت و هر نوبت مدت چند سال حکمران خراسان بود و به ضرس قاطع میتوان گفت خدماتی که این سردار، در آن سالهای پر آشوب به مردم خراسان کرد، کمتر والی و یا حکمرانی از عهده انجام آن برآمده بود. مهم‌تر اینکه، حسام السلطنه هم در جبهه‌های متعدد نبردهایی سنگین شرکت داشت و بامهارت و کاردانی سپاهیان تحت فرمان خویش را رهبری میکرد و هم شهرها و قلاع ویران‌شده از ویرانگریهای دشمنان و گردنکشان طغیانگر را بازسازی و اداره مینمود.

حسام السلطنه دوبار نیز حکمران ایالت مهمه فارس گردید و در آنجا نیز با اشرار و راهزنان - که اعمالشان خواب راحت را از چشم مردمان ربوده بود - به مبارزه پرداخت و با استفاده بجا از سیاست تنبیه و تشویق و خشونت و ملایمت، آن خطه را امن و آرام ساخت، چنانکه در آغاز جوانی در بختیاری این کار را کرده بود.

در کتاب حاضر که اینک در برابر دیدگان شما خواننده عزیز قرار دارد، شرح حال و جزئیات آن نبردها و آوردگاهها و خدمات درخشان این سردار سلحشور و با کفایت به‌نگارش رفته است و نگارنده تا آنجا که مقدور بوده و دسترسی به منابع و مآخذ معتبر و موثق داشته‌ام، به تألیف کتاب حاضر همت گماشته‌ام. در اینجا نمی‌توانم از اظهار تأسف و تأثیری عمیق خودداری کنم که علیرغم تقاضائی که از طریق جرائد از بستگان

و بازماندگان سلطان مراد میرزا - که نام خانوادگی «مراد» را دارند - نموده بودم تا هر گاه سند و یا نوشته و عکس‌هایی از آن مرحوم دارند به‌طور امانت در اختیار نویسنده بگذارند، بدبختانه به‌این تقاضا کمترین توجهی ننمودند و من ناچار شدم از کتاب‌های مدون و یا نوشته‌ها و مدارک دیگران بهره بگیرم! بهر تقدیر، باوجود تلاش‌ها و مساعی که در این طریق بکار بردم، این امکان وجود دارد که کتاب از جهاتی دارای نقص و نقاط ضعفی باشد که از نظر مؤلف پوشیده مانده که از این بابت قبلاً پوزش میطلبم.

امیدوارم، شرح احوالات این فرمانده و سردار و حکمران مدیر و مدبر شجاع تاریخ وطن‌ما، مورد توجه و عنایت خاصه خوانندگان گرامی قرار گیرد و همین توجه میتواند اجر زحمات و کوشش‌های چند ساله‌ای باشد که برای تألیف آن متحمل شده‌ام.

ناصر نجمی . تهران . دیماه سال ۱۳۶۷

سلطان مراد میرزا

پسر عباس میرزا نایب السلطنه

سلطان مراد میرزا ملقب به «حسام السلطنه» در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۳۳ هجری قمری چشم بجهان گشود. وی فرزند یازدهم عباس میرزا نایب السلطنه، ولیعهد و دومین اولاد فتحعلیشاه قاجار بود.

عباس میرزا نایب السلطنه - که نگارنده این کتاب، شرح حال وی را به تفصیل در دو جلد کتاب بنام: «عباس میرزا نایب السلطنه» و «ایران در میان طوفان» نگاشته‌ام - رشیدترین و دلاورترین و بالاخره ترقی - خواه‌ترین شاهزاده‌ای بود که به‌زعم مورخان و نویسندگان ایرانی و بیگانه اروپائی از خاندان قاجار برخاست و حتی برخی از مورخان بیگانه وی را بزرگترین شاهزاده مشرق‌زمین دانسته‌اند!

عباس میرزا دارای بیست و شش فرزند ذکور به‌قرار زیر بود:
 محمد میرزا (بزرگترین فرزند عباس میرزا که پس از مرگ پدر بنام «محمد شاه غازی» بسلطنت رسید)، بهرام میرزا، جهانگیر میرزا، بهمن - میرزا، فریدون میرزا، اسکندر میرزا، خسرو میرزا، قهرمان میرزا، اردشیر میرزا، احمد میرزا، سلطان مراد میرزا، فیروز میرزا، جعفرقلی - میرزا، منوچهر میرزا، لطف‌الله میرزا، حمزه میرزا، مصطفی‌قلی میرزا، خاflر میرزا، عبدالله میرزا، مهدی‌قلی میرزا، ایلدرم بایزید میرزا، محمد

۱- برای شناختن این شاهزاده و سردار بزرگ قرن معاصر ایران رجوع شود به کتاب: ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا نایب‌السلطنه، ناشر: کانون معرفت.

رحیم میرزا، بهادر میرزا، محمد کریم میرزا، فرهاد میرزا، جعفرخان میرزا^۲.

از میان این فرزندان، از لحاظ دلیری، فن سوق الجیشی، جنگاوری، قدرت و مهابت و مهارت در فرماندهی و تدبیر در سیاست و اداره ملك و والیگری و حتی در سواد و معلومات ادبی، سلطان مراد میرزا سرآمد دیگر برادران خود بود.

اگرچه محمد میرزا ارشد اولاد ذکور عباس میرزا و خسرو میرزا، هر دو مردانی جنگ آزموده و متهور و شجاع بودند و در جنگهای ایران با روسیه تزاری این دو شاهزاده جوان در معیت عباس میرزا اکثراً در آوردگاهها و صحنه‌های پیکار بانهایت دلیری می‌جنگیدند و در سرکوبی شورشیان و طغیان گرایان خراسان نیز هنرنمایی‌های بسیار کردند ولی سلطان مراد میرزا در بیشتر دوران زندگی خود که شصت و هفت سال بود به جنگ‌های سخت و سهمگین و سرنوشت‌سازی دست یازید و در همه آنها پیروز و فاتح بود و در کار ملك‌داری و والی‌گری نیز که تقریباً در بیشتر ایالات ایران به این سمت گماشته شد موفقیت‌های فراوان بدست آورد.

سلطان مراد میرزا، چهاربار والی خراسان بود، یکبار ایالت کردستان و کرمانشاهان را بدست داشت، یکبار والی فارس شد و یکبار نیز والی یزد و اصفهان گردید. اگرچه در مأموریت‌های اخیر، خود نرفت و امور حکومتی را به فرزند بزرگش سپرد، اما از دیگر فرزندان عباس میرزا نایب‌السلطنه، جهانگیر میرزا و فرهاد میرزا معتمدالدوله مردانی دانش‌پژوه و ادیب و سیاستمدارانی زیرک و کارآزموده بشمار می‌رفتند.

جهانگیر میرزا، کتاب محققانه «تاریخ نو» را نگاشت که حقایق بسیاری از دوران و عصر ولایتعهدی و جنگهای دلاورانه پدرش را با روسیه تزاری و رخدادهای سیاسی را شرح داده است.

فرهاد میرزا که هم در کار ادب و تحقیقات تاریخی و جغرافیائی دست داشت و هم سیاستمدار زیرک و با استعداد و صاحب قدرت و اقتدار

۲- روضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلیخان هدایت، جلد دهم، صفحه ۶۳ .

در امر حکومت بود، در قسمت نخستین آثاری برشته تحریر درآورد که کتاب «جام جم» او در تاریخ و جغرافیا یکی از آنهاست و در مسئله فرمانروائی، بهنگام حکومت بر فارس از خود کفایت و قابلیت بسیاری نشان داد.

نخستین کارگزاری سلطان مراد میرزا حکومت قراجه داغ و استقرار در خاک بختیاری

سلطان مراد میرزا همچون دیگر برادرانش و از جمله محمد میرزا و جهانگیر میرزا مطابق راهنمایی پدر در تبریز که در عصر فرمانروائی خاقان مغفور (فتحعلیشاه) ولایتعهدنشین قاجاریه بود و یا بعبارت دیگر بعلت حساس بودن موقع، هم از جهات سیاست خارجی و هم از لحاظ سیاست داخلی و کشمکش‌ها و جنگهای مهم، کانون بزرگ تصمیم‌گیری بشمار میرفت، تحت تعلیمات و آموزش‌های میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و حاج - میرزا آقاسی قرار داشتند. عباس میرزا که به تربیت اولاد خود توجه فراوانی داشت و خود از تحصیلات کافی حتی از اصول تمدن و فرهنگ اروپائیان آگاهی‌های عمیقی داشت، معلمانی مجرب را برای تعلیمات فرزندان خود برگزیده بود.

در همین شهر تبریز بود که مردانی بزرگ همچون محمدخان - زنگنه موسوم به امیر نظام و سپس میرزا تقی‌خان امیر کبیر درخشیدند و افتخارها برای کشور خود آفریدند. تقی‌خان فرزند قربان‌آشپز قائم‌مقام‌ها (میرزا بزرگ، قائم‌مقام پدر و میرزا ابوالقاسم پسر) که هر دو نفر به ترتیب وزارت عباس میرزا را داشتند از برکت وجود همان معلمان و مربیان آگاه به علم‌آموزی و دانش‌اندوزی پرداخت که همان علم و فراگیری‌ها، مایه اصلی و ابتدائی روشن‌بینی و ترقی‌گرایی و سیاستمداری آن جوان با استعداد وزیرک و کاردان و کشورداری وی گردید.

سلطان مراد میرزا، هفده ساله بود که عباس میرزا بر اثر بیماری مرموزی! در سن چهل و شش سالگی چشم از جهان پوشید، وقتی محمد میرزا فرزند ارشد نایب السلطنه از طرف فتحعلیشاه به ولایتعهدی برگزیده شد و به همراه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بسوی آذربایجان در حرکت آمد، سلطان مراد قبلا از طرف پدر مرحومش به حکومت قراجه داغ و مضافات آن برقرار شده بود^۳ و جهانگیر میرزا نیز حکومت ارومیه و خوی را داشت که هر دو برادر به استقبال ولیعهد و برادر ارشد شتافتند و به قول رضاقلیخان هدایت، صاحب روضة الصفاى ناصری: «بهشوق شرفیابی حضور و استقبال موكب منصور و لایتعهد معظم حرکت نموده و در زمانیکه منزل «اوجان» فی المثل به منزله تن بود و او، جان، سعادت حضور حصول یافت و مورد عوارف و عواطف خاصه گردید...».

۳- ارسباران که نام مرکز آن شهر «اهر» میباشد.

لشکر کشی سلطان مراد میرزا به صفحات بختیاری و خوزستان و لرستان نخستین تجربه نظامی و جنگی فاتح هرات

سلطان مراد میرزا، فاتح هرات سالهای بعد، سردار ضد استعمار ایران هنوز در سنین جوانی بود که به فرمان محمدشاه برای سرکوبی متمردان و سرکشان بختیاری و لرستان به آن صفحات لشکر کشی کرد. در تاریخ چند هزار ساله کشور ما، اتفاقاتی چنین به کرات و مرآت روی داده است که وقتی سلطان کشور در جهتی از جهات مصالح مملکت، بسوئی پیش رانده و از مرکز و کانون اداری و تصمیم گیری کشور مدتی دور مانده است، در گوشه و کنار، و اینجا و آنجا که مایه‌هائی از فساد و فتنه به تحریک و اغوای قدرت‌طلبان محلی و یا آزمندان بیگانه و آشوبگران خودرأی و خیرمسر در حالت کتم و در زیر قشری از خاکستر بوده، ناگهان به جلوه‌گری پرداخته و نظام و امنیت منطقه و یا مناطقی از سرزمین ما را دچار مخاطره گردانیده‌اند.

در خاک بختیاری و لرستان و خوزستان چنین مایه‌هائی از مدتی پیش وجود داشته و فقط منتظر تندباد و حرکت سریع تندری بوده است تا آن مایه‌ها، بصورت و اشکالی از آشوب و فتنه‌گری و سرکشی و طغیان سر از گریبان بدر آورند.

محمدشاه به قصد آرام کردن بعضی ناآرامی‌ها در مشرق خراسان، در آن خطه پسر میبرد که اخبار وحشت‌انگیز و مخاطره‌آمیز آشوبهای تجزیه‌طلبانه و مفسده‌جویانه بعضی طوایف بختیاری و لرستان و خوزستان

در طهران انتشار یافت، و گفته شد که محمدتقی خان بختیاری که به تحریک انگلیسی‌ها به خیال خام وصول به حکمرانی آن سامان و دیگر خطه‌های لرستان و خوزستان برآمده قوایی مسلح و نیروهائی را مجهز کرده و از طوایف و ایلات بختیاری و لر و عرب خوزستان مردانسی را برای حفظ حاکمیت مطلقه خود به گرد خویش جمع آورده است.

بهمین خاطر امنای دولت که به روشنی و وضوح تشخیص داده بودند که قلع ماده فساد این طوایف و سرکرده ایشان جز از طریق حرکت سپاهیان منظم دولت و فرماندهی قدرتمند و باصولت و سرداری دلیر و مصمم و دشمن‌شکن میسر نخواهد بود، قرعه فال را بنام سلطان مراد میرزا، آن امیرزاده متهور و شجاع زدند که از پدر خصم‌شکن خود عباس میرزا - نایب‌السلطنه، تدبیرها و مهارت‌ها و جنگاوریها به ارث برده بود و در عنفوان جوانی هر چند که هنوز پیکارهای سخت را در شرایط صعب و دشوار تجربه نکرده بود نامزد مقابله با مفسده‌جوئی‌ها و قدرت‌طلبی‌های محمدتقی خان کردند، اما در باره تحریک انگلیسی‌ها و دعوت وی برای قیام علیه مرکز حکومت، این مطالب مستند در اینجا آورده میشود تا آشکار شود که انگلیسی‌ها، هم در افغانستان و هم در خاک بختیاری بیک سلسله دسائس و توطئه‌های جنایت‌آمیز دست زده بودند.

در همان تاریخ که «میتفورد» نماینده سیاسی انگلستان در ایران و افغانستان مأموریت سیاسی داشت و در این ممالک مسافرت میکرد، «سر اوستن هنری لایارد» یکی از جاسوسان و یا باصطلاح مستشرقان انگلیسی در ایران به‌عنوان کشف آثار باستانی گردش و کاوش مینمود. او از لندن تا همدان با میتفورد همراه بود ولی در آنجا از وی جدا شده داخل ایل بختیاری میشود و با محمدتقی خان رئیس ایل بختیاری مقام یکرنگی پیدا کرده و با آنها خیلی نزدیک شده و بطوریکه خود مینویسد، جزء خانواده وی میشد^۱.

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تألیف محمود محمود،

جلد دوم صفحات، ۴۸۵ و ۴۸۶.

لایارد شرح این مسافرت‌ها را در دو جلد کتاب موسوم به «مسافرت‌های اولیه در ایران، شوش، بابل» نوشته که در تاریخ ۱۸۸۷ میلادی در لندن بطبع رسیده و مختصری از آنها در تاریخ بختیاری ترجمه شده است.

لایارد که در خاک بختیاری انجام مأموریت!! میکرد، هنگامیکه محمدتقی خان رئیس ایل بختیاری، طبل یاغیگری میکوفت و علیه حکومت مرکزی اقدامات میکرد، لایارد هم از جانب محمدتقی خان مأمور شد به خلیج فارس رفته آدمیرال جهازات انگلیسی را که در آن تاریخ در جزیره خارک اقامت داشت ملاقات نموده از او برای محمدتقی خان بختیاری استمداد بطلبد...

لایارد مینویسد: «بختیاریها، خیال میکردند که سیاست من در بختیاری سه جهت دارد، اول اینکه جاسوس میباشم. دوم اینکه ولایت ایشان را طلسم کنم که در وقت جنگ باقوای اعزامی طهران شکست نخورند. سوم اینکه آمده‌ام خزائن و دفائنی که در زیر زمین آن اراضی نهفته است در آورم...».

«در این موقع انگلیسی‌ها و ایرانیان باهم جنگ داشتند^۲، سفر کردن در این هنگام برای من مشکل بود، چه مردم، مرا جاسوس میدانستند، باوجود این من حاضر بودم که در تمام ایران سیاحت کنم!».

بهر حال سلطان مراد میرزا مأمور شد تا به نیروی دلیری و جنگاوری فطری و بیاری سپاهیان کارزار دیده تحت فرماندهی خود، سرزمین‌های جنوب غربی ایران را از سرکشی‌ها و آشوب‌ها پاک گردانده قلع‌ماده فساد بنماید. برای انجام این مأموریت عظیم جنگی، امیر اصلان خان قراگلوی همدانی را که مردی آزموده و مجرب بود به وزارت سلطان مراد میرزا گماشتند. ضمناً چندین فرمانده از سرتیپ و سرهنگان صنف سوار و پیاده نظام و توپخانه با افراد مسلح ابواب جمعی در اختیار وی گذاردند تا با افواج فراهان و گلپایگان و همدان و تعداد هفتصد سوار چابک شاهسون، خود را

۲- منظور جنگ محمدشاه غازی در خطه خراسان با گردنکشان و فتنه‌گران است.

وارد خاک بختیاری نماید.

سلطان مراد میرزا با این افواج و مردان کارآزموده و فرماندهان کارزار دیده، در پنجم رجب سال یکهزار و دوست و پنجاه و سه هجری قمری، از دارالخلافة طهران به صوب بختیاری بحرکت درآمده پس از پیمودن فرسنگها راه از میان جبال صعب‌العبور و گذرگاههای سخت و رودخانه‌های خروشان در «چمن‌گندمان» فرود آمده، آنجا را محل استقرار نیروهای منظم و ستاد فرماندهی خویش قرار داد. آنگاه قاصدان چابک مسلح در معیت مردان کاردان سواره و پیاده به اطراف فرستاد تا طوایف هفت‌لنک و دیگر طوایف را که هنوز دستخوش اغواگریهای محمدتقی خان بختیاری و دستیاران او نشده بودند به اطاعت خویش فراخوانند.

و آنان نیز چنین کردند و کلاتران این طوایف را بحضور فرمانده خود سلطان مراد آوردند و سلطان مراد میرزا نیز پس از استمالت و ابراز مرحمت و محبت به آنان، گوشزدشان کرد که هر گاه با افراد خود به اردوی او به پیوندند از تنبیه و مجازات و لشکر کشی به سامانهایشان در امان خواهند ماند و آنان نیز که خویشان را با فرماندهی مدبر و مدیر روبرو دیدند خود را تحت فرمان وی قرار داده، به راه وفاداری و اطاعت گرایش پیدا کردند و ضمناً به سلطان مراد قول دادند که راهها و گذرگاههایی را که وی تصمیم دارد از آن جاها لشکریان خود را برای گوشمالی سرکشان و فتنه‌جویان به حرکت درآورد، از هر گونه تعرض و ناامنی و عملیات غافلگیرانه خیره‌سزان قرین امن و مصون از هر گونه جنبش راهزنانه و قطع طریق بنمایند.

سلطان مراد میرزا، علیرغم جوانی و فقط به اقتضای استعداد و مهارت در سیاست و قدرت رهبری و فرماندهی، پی‌برده بود که هر گاه به نیروی سخن و از طریق مسالمت و بی‌خونریزی و رزم و ستیز کارها را از پیش ببرد و گردنکشان جاه‌طلب را بر سر جایشان بنشاند صدها بار بهتر خواهد بود که به انگیزه خشم و به سائق احساسات کین‌توزانه، شمشیر از نیام برگشد

و گره کارها را در میدان کارزار و معرکه قتال باز کند، چون دریافته بود که بعد از سخن نوبت صلابت شمشیر آبدار است و نه پیش از آن...
 سرزمین بختیاری را کوههای گردن کشیده و سربفلك برافراشته زرد کوه و سلسله جبال دیگر در میان گرفته است و گذرگاههای خطرناک مهلکه آسایش و رودخانههای پرخروش و جوشانش کمتر راه بهسواران و گذرانیدن عرادههای توپهای دشمن شکن و دیگر تجهیزات و سیورسات جنگی میداد.

فتنه جویان و طغیان گران به اتکای همین شرایط سخت طبیعی سرزمین و دیارهایشان چنین میاندیشیدند که کمتر فرمانده و سپاهبانی را قدرت و جرئت آن هست که از روی آن موانع پر مخاطره بگذرند و به قلب مراکز آشوب طلبی‌هایشان گام بنهند. اما آنها هرگز این تصور را نمی‌کردند که سرداری که به‌مقابله آنان گسیل داشته‌اند، عنصری است که نه کوههای بلند و شامخ میتواند در برابر اراده استوارش بایستد و امر به توقف لشکریانش بدهد و نه آن مشکلات قدرت آن را دارند تاوی را به عقب‌نشینی وادار و با درهم شکستن و یاست گردانیدن عزم و اراده‌اش خویشتن را مسرور و مقضی‌المرام بدانند.

سلطان مراد میرزا همچنان پیش میراند و میگنشت و گام بر سر قله‌ها و گذرگاهها مینهاد و از بستر رودخانه‌ها عبور میکرد و هفت هزار سپاه ابوابجمعیش را بامهارت و دقت بدون بیم و هراس پیش میبرد تا اینکه به مراکز حساسی که مقصد و هدفش بودند دست پیدا کند.

قرارگاه چمن‌گندمان

درهم شکسته شدن نخستین حمله سرکشان طغیان‌گر

سلطان مراد میرزا بالاخره پس از تحمل مصائب و مشکلاتی چند خود و سپاهبانش را به چمن‌گندمان رسانیده آنجا را تا فرارسیدن فصل

مساعد قرار گاه خویش نمود. او مدت سه ماه در این محل اقامت گزید و از آنجا مردان آزموده باتجهیزات کافی و ساز و برگ ضروری جنگی به اطراف و پیرامون گسیل میداشت تا آنکه موفق گردید قلعه‌ها و دژها و مواضع مستحکم و جبال سربلند پیرامون را به تصرف خود درآورده، آن نقاط استحکام یافته از قبل را سکوئی مطمئن برای نقشه‌های جنگی و سوق‌الجیشی آتی خود قرار دهد.

در همین گیر و دار فصل سرما از راه رسید و این دشمن سرسخت لشکریان، که دشمنان سرکش، آنرا یار و یاور خویش می‌پنداشتند شبانگاهان و روزها بر سراپرده‌ها و خیمه و خرگاههای سپاهیان سلطان مراد حملات بی‌امان میکرد و به مرگ تهدیدشان مینمود.

بوران و برف امان از فرمانده مقاوم و مردانش گرفته بود ولی سلطان مراد که بیدی نبود که از این بادهای بلرزه درآید علیرغم جوانی، سرسختانه پایداری میورزید. در همین اثنا، «شاهرخ خان جانکی» که دل بامخالفان حکومت مرکزی داشت، به خیال بهره‌برداری از موقعیت بدست آمده باسواران بختیاری آزموده و پیادگان سختی کشیده و تجربه یافته بر سپاهیان سلطان مراد یورش آورد، ولی حملات درهم کوبنده و خصم‌شکن سردار جوان و مردان جنگاورش چنان سخت و شکننده بود که شاهرخ را پس از اندک مقاومتی وادار به فرار کرده و خود را بماوراء جبال زرد کوه رسانید و در حال وحشت و اضطراب از تعقیب رزم‌آوران سلطان مراد، متواری گشت.

سلطان مراد میرزا پس از این موفقیت و پیروزی بر نخستین طغیان‌گر به میدان کارزار آمده، «سام حسام» را که از سرکردگان بختیاری بود بحکومت آن سامان برقرار نموده و خود در پایان سه‌ماه اقامت درچمن گندمان، بالشکریان پیروز خویش روی بجانب قصبه جانکی آورد تا نقشه‌های آتی را برای پاک کردن تمام صفحات بختیاری ولرستان و خوزستان به موقع اجراء درآورد.

تلاش‌های مذبح‌خانه محمدتقی‌خان بختیاری و شکست و نامرادیهای او بوسیله سلطان مراد

اکنون دشمن و مخالف اصلی و طغیانگر خودسر که داعیه‌های بزرگ در سر میپروراند در مقابل سلطان مراد میرزا قرار گرفته بود. این مرد خودپرست و جاه‌طلب که در سرزمین بختیاری بدنبال آرزوهای خام خویش تکاپو میکرد و خود را یلی زورمند می‌پنداشت که میتواند و یارای آن را دارد تاپس از سالیان دراز خودسری و شرارت، حاکم بلامنازع و فعال مایشاء سرزمین‌های بختیاری و لرستان و قسمتی از خوزستان گردد.

محمدتقی‌خان متعاقب افکار و خیالاتی که در مخیله خود داشت با وعده و وعید و تقدیم داشتن پیشکش‌ها و هدایای گران‌قیمت سران طوایف الوار و گروهی از اعراب خوزستان تابع ایران را بسوی خود جلب کرده و با استعداد‌های فراوان و مهمات و جنک افزارهای افزون از معابر کوهستانها گذشت و در کنار رودخانه «کرن» سراپرده‌ها برپا کرد تا مگر بوسیله امواج انسانی نیروهای خود که سراسر آن رودخانه را بصورت مواضع تسخیرناپذیر درآورده بودند به سپاهیان دشمن‌شکن سلطان مراد مجال گذشتن از آب را ندهد، زیرا این رودخانه آخرین مانعی بود که بر سر راه مراد میرزا قرار داشت که هرگاه نیروهای خود را و توپهای مرگبار و ویران‌گر خود را از آن میگذرانید در تمام مواضع و قلاع دشمن رخنه کرده آنها را بزانو درآورد.

باتوجه به این ملاحظات بود که سلطان مراد تصمیم گرفت با عبور از رودخانه کار خصم را که در آخرین دقایق دست بکار تلاش مذبحانه‌ای شده بود یکسره گرداند.

فرمانده قوای کار آزموده بی‌درنگ فرمان داد تا توپها و زنبورکها به غرش درآمده کمترین مجالی به نیروهای طاغیان ندهند. بدنبال دستور وی، آتشباریها با شدت شروع شد و متعاقب غرش توپها و زنبورکها که بی‌وقفه آتش بر صفوف دشمن می‌ریختند، تفنگها و شمشالهای پیاده‌ها نیز بصدا درآمدند، در همان لحظات نخستین آتشباری جماعت کثیری از الوار فریب خورده بر کرانه‌های رود در غلطیدند و گروهی نیز با خون‌های خود امواج خروشان رودخانه «کرن» را رنگین ساختند.

مدت پانزده روز و شب، معرکه قتال و صحنه کارزار گرم و از مبادله آتش آلات حرب تفتیده شده بود. در آخرین دقایق آن دو هفته سرفوشت‌ساز که دیگر قوت لایموت و آذوقه و خوارباری برای لشکریان سلطان مراد نمانده و چیزی نمانده بود که عزم و اراده‌اشان در ادامه جنگ و قتال سستی گیرد، سلطان مراد دستور داد، ریشه‌های گیاهان صحرائی را که در خاک بختیاری به وفور می‌روئید و همچنین از میوه درختان بلوط خورش و غذائی تهیه گردانند تا کار رزم و ستیز دچار وقفه نشود. پس با این شیوه، مردان رزم‌آور و جنگجوی سلطان مراد همچنان به جنگ ادامه دادند و گلوله‌های توپ آنان، مردان محمدتقی را طعمه و آماج خویشتن قرار میدادند، چنانکه همچون برگ درختان پائیزی بر خاک افکنده میشدند و آخرین ناله سرد از سینه بر میکشیدند.

محمدتقی خان بختیاری که علیرغم امیدها و آرزوهائی که داشت، به تلخی دریافت دیگر امیدی به ادامه پیکار و نبرد نیست و سایه پیروزی خیالی از وی دور و دورتر میگردد آنگاه که خود را سخت نامراد و زبون یافت با روحی آشفته از عرصه کارزار کنار کشیده، برادرش علی‌نقی خان را به شفاعت بحضور سلطان مراد میرزا فرستاده اطاعت و فرمانبرداری خود و طوایفش را بوسیله او اعلام نمود، او پس از اعزام داشتن برادرش از

فرط وحشت و بیم و نگرانی سخت از مجازات، پای استواریش سست گردیده به قلعه «تل» پناهنده شد و در آنجا تحصن اختیار نمود.

سلطان مراد که مردی مآل اندیش و عاقبت نگر بود، قبول شفاعت و اطاعت و فرمانبرداری محمدتقی خان را موکول به رخدادها و حوادث آینده کرده به علی نقی خان خاطر نشان ساخت تا هنگام حاضر شدن برادرش و بر زمین افکندن تفنگ و شمشیرش رزم و سوق سپاه در خاک بختیاری ادامه خواهد یافت، و بلافاصله فرمان داد که بی درنگ رزم آورانش با کلیه تجهیزات و عراده های توپ از رودخانه «کرن» بگذرند، و با اینکه عبور دادن آن همه سپاهی با ساز و برگ های سنگین جنگی، خاصه عراده های توپ امری مشکل بنظر میرسید، در پرتو راهنمایی های روشن بینانه آن فرمانده متهور و با اراده سریعاً سپاهیانش از رودخانه گذشتند و آنگاه در چمن «مال امیر» که منطقه باز وسیعی بود و از هر جانب «دید» و دیدگاه داشت استقرار یافتند.

سلطان مراد میخواست به حریف در مانده و سر کرده طغیان گران بختیاری حالی کند که هیچ راه و روزنه امیدی برای ادامه آشوبگری و سرکشی ندارد و چاره کار فقط در تسلیم محض و بیرون شدن از مخفی گاهش میباشد. حدس و مآل اندیشی فرمانده سپاهیان اتفاقاً درست از آب درآمد و محمدتقی خان که میخواست با تمهیداتی مزورانه و با اعزام برادرش به عنوان وساطت و شفاعت، سلطان مراد و لشکریانش را فریب داده و از سرزمین بختیاری دور سازد، وقتی به عیان دید که حریف کاملاً به مقاصد و نیات پلیدش پی برده است، ناگزیر پسرش را با پیشکش و هدایائی چند و سیورسات به اردوی سلطان مراد روانه کرد، اما باز هم بحکم ترس و نگرانی از تنبیه و مجازات، از آمدن به اردوگاه خودداری ورزید. چون از طرف امنای دولت، تأکید شده بود که اگر آن مرد سرکش کژخوی که به سائق فطرت و طبیعت نا آرام خویش شخصاً سر تسلیم و اطاعت بر زمین ننهد میباید با خشونت و قهر زنجیر و غل برگردن به سیاستگاه فرستاده شود، لذا وقتی این خبر هراس انگیز را شنید این بار به منوچهر خان معتمدالدوله یکی از

کارگزاران مورد اعتماد دولت متوسل شده او را شفیع خویش قرار داد و معتمدالدوله نیز به شفاعت برخاسته ملتزم شد که آن یاغی دیگر هرگز گرد طغیان و برخاستن و پنجه بر روی دولت افکندن نخواهد گشت.

پس سلطان مراد بدنبال این پیروزی و خاموش ساختن فتنه محمد تقی خان در سال ۱۲۵۸ هجری قمری لشکریان خود را به خوزستان برده و انتظام امور بختیاری را به منوچهرخان معتمدالدوله سپرد.

او در این ایالت، مدتی از اوقات خود را مصروف به انتظام دادن امور شهرهای آن سامان نموده و آنگاه به فارس عزیمت نموده مورد استقبال گرم و پرشور اهالی و کارگزاران دولت در این ایالت قرار گرفت.

سلطان مراد مدت دو ماه در شهر شیراز اقامت گزید و در همین موقع بود که محمدشاه غازی برادر جنگاورش، پس از محاصره هرات و سرکوبی یاغیان افغانی و مزدوران مفسده جوی کامران میرزا و وارد آوردن آخرین ضربت بر پیکر توطئه چینان استعمار به دارالخلافه طهران بازگشت نمود.

نخستین اقدام شاه غازی، احضار برادر پیروزمند کهرش، سلطان مراد میرزا به مرکز بود و سلطان مراد نیز بلافاصله فرماندهی لشکریان خود را به منصورخان سرتیپ فراهانی سپرده به سوی طهران ره سپرد، و هنگامیکه بحضور محمدشاه رسید، مورد استقبال فوق العاده گرم و مراحم و عنایات شاه قرار گرفته به منصب سرهنگی و نشان خاص و حمایل سفید مفتخر گردید.

پیروزی بر طغیان گران بختیاری نخستین تجربه جنگی سلطان مراد بود و او را در کوره آزمایش سخت آبدیده کرده برای جنگهای سخت آتی آماده ساخت.

دست‌های مرموز و پنهانی استعمار در تحريك شورشیان و طغیان گریهای خانات بختیاری

انگلیسی‌ها درباره شهر «هرات» حساسیت خاصی داشتند و از آنجائیکه این شهر را کلید گشودن بزرگترین مستعمره آن روزگار خود، یعنی هندوستان میدانستند، لذا حوادث و رخداد‌های آن را بدقت دنبال میکردند. بار اول که زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه پدر شجاع و بلندهمت سلطان مراد بود، کامران میرزا که از طرف فتحعلیشاه به فرمانروائی هرات و مضافات آن برگزیده شده بود، بعلت تنك چشمی و حسادت ازبک طرف و از سوی دیگر بدلیل تحریکات انگلیسی‌ها که نمی‌خواستند کشور ایران با در دست داشتن این شهر، کلید هند را در چنگال خود گرفته باشند، سر به سرکشی و تمرد برداشت و عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز برای گوشمالی این شاهزاده پرمدعا و افزون‌خواه لشکر بآن سامان کشیده شهر را در محاصره گرفت، ولی درگیر و دار جنگ و پیکار بیمار گردیده به مشهد مراجعت نمود. پس ناگزیر محمد میرزا را فرمان داد تا باتفاق میرزا - ابوالقاسم قائم‌مقام و خسرو میرزا دیگر فرزند دل‌اورش به محاصره هرات و جنگ با کامران میرزا که از طرف افغانه و انگلیسی‌ها تقویت میگردد مشغول شود.

اما محاصره این شهر مهم سوق‌الجیشی، بعلت مرگ ناگهانی و

۱- شهر هرات در آن هنگام جزء خراسان بزرگ بود و فرمانروایان آن بوسیله

شاهان قاجار انتخاب میشدند.

اسرار آمیز عباس میرزا در مشهد متوقف گردیده و محمد میرزا و خسرو-میرزا و قائم مقام بدون درنگ به مشهد باز گشتند تا در مراسم تشییع جنازه و دفن آن سردار بیگانه و بزرگ ایران شرکت جویند.

پس از به سلطنت رسیدن محمد میرزای غازی (جنگجو) وی بار دیگر با سپاهیانی مجهز عازم خراسان گردید تا ضمن خاموش ساختن آشوب و بلوای بعضی یاغیان، محاصره هرات را از سر گیرد و باین مهم نیز دست یازید، ولی انگلیسی‌ها و کارگزاران با کمک ایادی خودی و بیگانه آن استعمار طلبان، برای منحرف ساختن توجه محمد شاه غازی، پادشاه جدید ایران، در میان طوایف و ایلات بختیاری نفوذ کرده با تحریک محمد تقی-خان و برخی رؤیسان و خانهای متنفذ و جاه طلب آن سامان^۲ ایشان را وادار به سرکشی و طغیان علیه محمدشاه نمودند تا مگر از محاصره هرات دست کشیده، همه توجه و نیروهای خود را به امر طغیان فتنه گران بختیاری اختصاص دهد، ولی انتخاب سلطان مراد میرزا به فرماندهی لشکریان سرکوب کننده طاغیان و مهارت و تدبیر وی در این کار و عزم و اراده فولادینش تمام نقشه‌های توطئه آمیز انگلیسی‌ها را نقش بر آب کرد و شهر هرات همچنان در محاصره محمد شاه بود تا روزی که به فرمان شاه غازی قنبر علیخان باهدایائی از جمله یک قبضه شمشیر مرصع و خلعت فاخر روانه شهر قندهار افغانستان شده آنها را تقدیم سردار «کهندل خان» که همواره خود را مطیع شاه ایران میخواند مینماید و سردار کهندل خان نیز پس از استقبال گرم و تکریمات لازمه، شمشیر و خلعت فاخر محمد شاه را زیب پیکر خود نموده و پس از چندی فرستاده فرمانروای ایران را بایک عریضه و پیشکش‌های ذیقیمت و دو زنجیر فیل روانه دارالخلافه طهران

۲- همانطوریکه به نگارش رفت، انگلیسی‌ها برای منحرف ساختن ذهن محمدشاه غازی به تحریکاتی در میان برخی از آن طایفه بزرگ و سلحشور پرداختند و البته اکثر سران بختیاری و افراد ایل طبعاً مردمی و وطن دوست بوده و هستند، چنانچه در جنبش مشروطیت ایران سردار اسعد بختیاری پاگروهی کثیر از افراد مسلح بختیاری بکمک مشروطه خواهان آمده و این جنبش را به ثمر رسانید.

مینماید.

سردار مزبور در عریضه چاکرانه خود معروض داشته بود که هر گاه شاه فرمان دهد، سپاه قندهار در رکاب ایشان به یاری سپاهیان ایران در امر محاصره هرات بشتابند. ولی محمد شاه ضمن نامه‌ای متذکر شده بود که: ما را حاجتی به سپاه قندهار نیست، شما لشکر خود را برداشته بجانب «فراه» و «اسفزار» و «غور» که در تصرف جلال‌الدین میرزا فرزند کامران میرزای یاغی است بروید و دفع مزاحمت‌های او را بنمائید. سپاهیان ایران کاملاً قدرت سرکوبی کامران میرزا و فتح هرات را دارند.

بهر تقدیر شهر هرات از چهار جانب در محاصره لشکریان محمد شاه بود و راه خروج و ورود یاغیان به شهر هرات مسدود گشته و سرداران کارآزموده وی از جمله بهادر جنک شقاقی با افواج خود از جانب ارگ هرات سنگر گرفته، میانه دروازه «قووسی‌چای» و دروازه «ملک» را تسخیر کرده بحفظ این هردو موضع حساس پرداخت و هم‌چنین ولیخان-تنکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین و هزار نفر از افواج تنکابنی و کجوری و کلارستاقی در دو طرف برج معروف به خاکستر سنگرها برپا نموده باتوپ و زنبورک دشمن را زیر آتش گرفتند.

از آن طرف اسکندر خان قاجار فرزند فتحعلی خان دولو با لشکریان قراچه‌داغی و فوج قرائی و مراغه و گروس میانه دروازه خوش و «برج شاه کرم» را درهم کوفتند و محمد خان، سردار ایروانی نیز با افواج عراقی (اراک) در برابر دروازه قندهار بجنک و ستیز جانانه‌ای پرداخت.

علی‌الجمله تمام سپاهیان ایران متشکل از مردان جنگاور شهرها و طوایف و قبایل مختلف این کشور، در تمام دقایق شب و روز سرگرم جنک با سپاهیان فریب‌خورده کامران میرزا و افاغنه زیر سلطه انگلیسی‌ها بودند و غرش توپ و زنبورک و شلیک تفنگ لحظه‌ای قطع نمیشد، گاهی جمعی از افاغنه بخیال خود، دلیری کرده از دروازه شهر بر لشکریان

ایران حمله‌ور میشدند، ولی پایمردی و رشادت افواج کارآزموده و جنگجوی ایران آنها را به عقب میراندند.

در این زمان و در این هنگامه بزرگ: هیچکس تردید نداشت که مقاومت کامران میرزا و نیروهای تحت فرماندهی‌اش بی‌حاصل است و سپاهیان ایرانی بزودی آنها را درهم شکسته و هرات را آزاد خواهند ساخت.

اما نقشه دشمنان ایران چه بود؟ آینده نشان خواهد داد.

آخرین یورش شدید محمدشاه غازی به هرات و وحشت کارگزاران انگلیسی از سقوط این شهر

محمدشاه که طبعاً مردی سلیم‌النفس بود و از خونریزیهای شدید و سفک دماء مسلمانان پرهیز داشت علیرغم رشادت و تهور جبلی که بارها در گیر و دار جنگهای ایران و روسیه تزاری در معیت پدرش عباس میرزا فرمانده کل نیروهای ایران به اثبات رسانیده بود برای جلوگیری از ادامه نبرد و کشت و کشتار، حاج عبدالحمید محلاتی را روانه شهر هرات کرد تا با گفتگو با کامران میرزا وی را وادار به تسلیم و بر زمین افکندن شمشیر نموده باین جنک بی سرانجام و بیهوده خاتمه بخشیده خویشتن را در اختیار امنای دولت قرار دهد.

کامران میرزا بدنبال این گفتگو تصمیم به آمدن بحضور محمد - شاه گرفت، ولی دستهای پنهان و تشبثات و توسلات مرموزانه ایادی و کارگزاران استعمار انگلیس که در خارج شهر هرات عملیات جنگی را زیر نظر داشتند او را از این اقدام مسالمت‌جویانه و مصلحت‌آمیز بازداشت و جنک باهمان شدت نخستین ادامه پیدا کرد.

آغاز یورش سرنوشت‌ساز سپاهیان ایران

بنا به نوشته روضة‌الصفای ناصری: «چون بر رأی ممالک پیرای

خسروی روشن شد که گوش کامران از سخنان ارباب اغراض^۱ آکنده است و از مواعظ و نصایح در دل او اثری مترتب نخواهد بود، بر رخس جهان-پیما برآمده، بر فراز تلی که در حوالی شهر است قرار گرفته، حکم یورش در داده بیکباره شیپور جنک نواخته شد و کار رزم ساخته. افواج دریامواج چون عمان به تموج درآمدند و فشنگ‌های جنگی مانند صاعقه بر در و دیوار بروج رخنه افکنده بهوا عروج گرفت، از بالای باستیانها^۲ عقاب فشنگ پرواز کرده و از سنگرها و ماریچها، سربازان مارسیرت بحرکت درآمدند. از بانک کوس و طبل در طاس افلاک طنین افکند و از نعره توپ و خمپاره، کوه و دشت حالت زیبق گرفت و مقرر شد که سرتیپان و سرهنگان هریک به یورش تقدیم جویند و از جانب برج خاکستری، صمصام‌خان روسی و مصطفی‌قلی‌خان سمنانی و ولیخان تنکابنی بالاتفاق حرکت نمایند...».

«ولیخان، کام و ناکام با افواج خود گام میزد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جسور خشمگین همی‌رفت و سربازان را دل همی‌داد تا بر لب خندق در رسید، صفوف افاغنه را بشکافته از خندق و خاکریز گذشته به «شیرچاچی» رسیده، رایت ظفر آیت را بر شیرچاچی سیوم نصب کرد.».

در این یورش سخت و دشمن‌شکن، پس از ساعتها ستیز و رزم پی‌گیر، بدبختانه گلوله توپی از اردوی ایران گذشته بر سر و گردن آن فرمانده شجاع و دلیر (ولیخان) فرونشست و آن سردار دلاور و جنگاور را بخاک هلاک افکند. بدنبال مرگ وی، چند تن دیگر از سرداران و فرماندهان محمدشاه، پس از جنگهای بی‌امان، شربت شهادت را نوشیدند و اینجا و آنجا جمعی از سپاهیان ناگزیر به عقب‌نشینی پرداختند. بار دوم که آتش جنک روی به شدت نهاد، بر اثر حملات بی‌امان سپاهیان ایران، افاغنه دستخوش شکست‌شده پای به‌گریز نهادند، ولی هنوز سرنوشت جنک معلوم

۱- منظور دستها و ایادی پنهان استعمار است.

۲- محل نخیره و نگاهداری مهمات و ساز و برگ‌های جنگی.

و روشن نبود و کمک‌هائی که از خارج به قوای کامران میرزا و افغانه میرسید، دشمن را جسورتر و به ادامه پیکار جری‌تر گردانید، ولی علیرغم همه این کمک‌رسانیها، سپاهیان ایران باوجود اینکه چند تن از بهترین و کارآمدترین سرداران خود را از دست داده بودند، به فرمان محمدشاه - غازی که دائماً امر به تجدید یورش و حملات خردکننده بوسیله توپ و زنبورک میداد، دیگر تسخیر هرات نزدیک و نزدیکتر میگردید تا جائیکه یارمحمدخان برای تسلیم هرات متوسل به کارگزاران دربار شهریاری شد. ولی در همین گیر و دار وزیر مختار انگلیس که از نزدیک شدن سقوط آن شهر متوحش و بیمناک گردیده بود، شروع به مداخلات آشکار و پنهان در عملیات جنگی نمود تا شاید بتواند باسیاست مزورانه و توطئه‌آمیز خود از تسخیر شهر هرات بوسیله نیروهای ظفرمند و پیروز ایران جلوگیری نماید.

مداخلات مستقیم وزیر مختار انگلیس

برای جلوگیری از سقوط هرات

پیاده شدن نیروهای انگلیسی به جزیره خارک

بعد از یورش گسترده و عظیم سپاهیان ایران، بزرگان و اولیای شهر هرات پریشان و مضطرب گشته و عزم جزم کردند که بعضی برجها و دژها را که هنوز به تصرف نیروهای محمدشاه درنیامده بود تسلیم آنان نمایند، چه دیگر مسلم و قطعی شده بود که به دقایق و لحظات سقوط شهر چیزی نمانده است.

در همین وقت وزیر مختار انگلیس «سر جان ماکنایل» پای در معرکه گذاشته، کامران میرزا را تشویق به مقاومت کرده و با ارسال و تقدیم مبالغی نقدینه و مسکوکات زر و تحویل مقادیری مهمات وی را به حمایت جدی خود امیدوار گردانید.

از آن طرف ماكنائیل دریافت که هیچ چیز نمی‌تواند از سقوط هرات جلوگیری نماید، ناگزیر به امنای دولت ایران طی اتمام حجتی خاطر نشان ساخت که اگر سپاهیان ایران از محاصره و تسخیر شهر هرات دست باز ندارند، در دوستی و معاهده و مودت میان دو دولت انگلیس و ایران خلی وارد شده، احتمالاً به قطع روابط منتهی خواهد گردید.

ولی با همه این تمهیدات، محمدشاه بی آنکه وقعی به تهدیدهای وزیر مختار انگلیس بنهد، دستور حملات بی‌امان را به لشکریان خود صادر کرد و وزیر مختار که وضع را چنان دید و به تلخی دریافت که تهدیدهایش تأثیری در اراده و عزم محمدشاه ندارد، هیئت سیاسی سفارت را برداشته بسوی کشور خود بازگشت نمود. ولی قبل از عزیمت، معلمان و کارشناسان انگلیسی را که مأموریت تعلیم سپاهیان ایران را داشتند بسوی بغداد و ارزنة الروم روانه ساخت.

انگلیسی‌ها پا را از این مرحله نیز فراتر نهاده، سفاین و جهازات جنگی خود را به دریای عمان آورده و از آنجا نبروهای تفنگدار خود را با تعدادی عراده توپ از جهازات جنگی به جزیره خارك پیاده کردند تا اولیای امور ایران را از تصرف هرات بازدارند.^۳

محمدشاه وقتی وضع را چنین دید، بخاطر حفظ مصالح ایران و جلوگیری از جنگ در جبهه‌های متعدد^۴ فرمانی خطاب به فرماندهان قشون در نزدیک هرات صادر کرده آنها را از تسخیر آن شهر و ادامه محاصره بازداشت. باین ترتیب محاصره هرات پایان پذیرفت و محمدشاه در نوزدهم جمادی‌الثانی سال ۱۲۵۴ هجری قمری به دارالخلافه طهران بازگشت نمود.

۳- انگلیسی‌ها نظیر همین اقدام جنایت‌آمیز را در عهد ناصرالدین‌شاه که سلطان-مراد میرزا حسام‌السلطنه، شهر هرات را فتح کرد تکرار نموده بادل‌اوزان تنگستانی در بندر بوشهر وارد جنگ گردیدند و چند بار شکست‌های سخت خوردند.

۴- چون به‌تواتر خبر میرسید که بنادر، بندرعباس و بعضی از بنادر دیگر خلیج فارس در معرض حملات جهازات جنگی انگلیسی‌ها قرار گرفته است.

وزیر مختار انگلیس، سر جان ماک‌نایل چه کسی بود؟!

سر جان ماک‌نایل، وزیر مختار انگلیس در ایران که محمدشاه‌غازی را علیرغم پافشاریها و جانفشانیهای که از زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه پدرش تا امروز بیشتر همت و قدرت خود را صرف تسخیر شهر هرات می‌نمود، وادار به ترك محاصره این شهر مهم سوق‌الجیشی نمود، یکی از مرموزترین و دسیسه‌گرترین مأموران دولت بریتانیا در کشور ما بود.

ماک‌نایل در زمان فتحعلیشاه بعنوان پزشک در سفارت انگلیس در طهران کار میکرد، چون حرفه اصلیش پزشکی بود توانست بطور مرموزی در دستگاه عباس میرزا، ولیعهد کاردان فتحعلیشاه که مقرش در تبریز بود وارد شده، توجه و اعتماد وی را بسوی خود جلب نماید.

اگرچه عباس میرزا، دارای دو پزشک ایرانی و انگلیسی به نام‌های «میرزا بابا افشار، حکیم‌باشی» و «دکتر کورمک» بود که او را بهنگام بیماری، مداوا و معالجه میکردند ولی این دکتر سر جان ماک‌نایل چنان ماهرانه وزیر کانه خود را مقرب و معتمد عباس میرزا نمود که نایب‌السلطنه، با همه فهم و درایت و خاطرات ناخوش‌آیندی که از ترفندها و پیمان - شکنی‌های انگلیسی‌ها داشت، او را «دوست من» خطاب میکرد و گاهی در سفر و حضر وی را همراه خود میبرد. این مأمور و یا پزشک زیرک و بسیار دسیسه‌گر و ترفندباز انگلیسی که از هر مأمور خطرناک استعمار، خطرناک‌تر بود بعداً به عنوان وزیر مختار دولت فخریه انگلستان در ایران مشغول خدمت شد و از آنجائیکه شهر هرات برای دولت متبوعش، کلید فتح هندوستان محسوب میگشت، از هنگام محاصره این شهر، همواره و بطور اسرارآمیز از طهران به مشهد و از آنجا به افغانستان و پیرامون هرات رفت و آمد میکرد و حوادث و رخدادهای این شهر را شدیداً زیر نظر داشت.

چون عباس میرزا نایب‌السلطنه، بطور جدی درصدد سرکوبی

یاغیان خراسان و فتنه‌جویی کامران میرزا، فرمانروای ایرانی هرات بود، و ماک‌نایل هم مانع آن بود که هرات در دست دولت تقریباً نیرومند ایران باقی باشد و زعمای آن از طهران دستور دریافت کنند، بلکه سیاست استعماری بریتانیا اقتضا میکرد که هرات جزء افغانستان شده و از نایب - السلطنه هندوستان دستور بگیرد، لذا با انواع حيله‌ها و مکرها، سعی میکرد شهر هرات را از محاصره محمد میرزا که به جهت نگرانی از طرف پدر بیمار خود به مشهد بازگشته بود، نجات دهد. او که عباس میرزا را - که شدیداً با استعمار انگلیسی‌ها در ایران مبارزه میکرد - بخوبی می‌شناخت، و هر روز با بهانه‌ها و دستاویزهای بی‌اساس در پیشرفت امور ایران، چه در هنگام جنگ با روسیه تزاری و چه در مواقع دیگر - اخلال مینمود، موقعیکه شنید عباس میرزا در مشهد از درد کلیه رنج میبرد خود را به این شهر مقدس رسانید. با اینکه پزشکان معالج وی یعنی میرزا بابا افشار و دکتر - کورمک در معالجاتش میکوشیدند و حتی کورمک به وی گفته بود که بیماری کلیه او چندان خطری ندارد^۵ معلوم نشد که چه قضایائی اتفاق افتاد که هم حکیم‌باشی از مشهد دور شد و هم دکتر کورمک در راه طهران به مشهد در «مزینان» فوت شد و راه برای دکتر ماک‌نایل باز گردید.

طولی نکشید که در قلیل مدتی بیماری عباس میرزا تشدید شد. فقط در يك شب، درد کلیه او به بیماری شدید کبد انتقال یافت، بطوریکه در همان شب غفلتاً و بدون مقدمه حالت تهوع و استفراغ بوی دست داده باندازه يك لگن خون از سینه‌اش خارج شده و رخت به عالم باقی کشید! و شاید این تنها، ماک‌نایل بود که علت مرگ ناگهانی این شاهزاده قدرتمند و ترقی‌خواه را میدانست!..

بهر تقدیر قضیه محاصره هرات همچنان در آغاز سلطنت محمدشاه قاجار ادامه یافت تا بدان مرحله رسید که در فصل پیش به نگارش رفت و ماک‌نایل وزیر مختار انگلیس آخرین نقش جنایتکارانه خود را در این معرکه بازی کرد و هرات موقتاً از زیر نفوذ و سیطره ایران خارج شد تا

۵ - روضة‌الصفاى ناصرى، جلد دهم صفحه ۶۰ .

عصر ناصرالدین شاه که بار دیگر قضیه هرات مسأله روز دربار ایران گردید و سرانجام به جنک مجدد و فتح قطعی آن بوسیله سلطان مراد - میرزا حسام السلطنه انجامید که در فصول آینده به تفصیل خواهد آمد.

فوت محمدشاه غازی

جلوس ناصر الدینشاه بر تخت سلطنت

و شروع مرحله جدید کارهای بزرگ حسام السلطنه

محمدشاه پس از استقرار نظم در شهرها و ایالات عمده و مهم ایران که گاه و بیگاه يك یا چند مدعی و طغیان گر تشنه جاه و مقام آنرا به آشوب و اغتشاش میکشیدند به قصر جدیدی که در نزدیکی باغ فردوس تجریش موسوم به «قصر محمدیه»^۱ ساخته شده بود، انتقال یافته در آنجا اقامت گزید.

از آنجائیکه محمدشاه غازی در قصر محمدیه، ایام و روزگار کوتاه سالهای آخر عمر خود را بارنجها و مصائب پیشمار میگذرانید و در همانجا نیز در گذشت، لذا معروف بود که بسیار قصری بدشگون و نامیمون و بد-یمن میباشد، چنانچه پس از مرگ محمدشاه هیچکس از اعضای خاندان قاجار در آنجا سکونت اختیار نکرد.

محمدشاه که از سالها پیش به بیماری نقرس مبتلا بود و گاهی اختلالات کلیه نیز مزید بر آن علت میگردد، در شب عید فطر که فردایش در فضای کاخ محمدیه سلام عام بود، حالش بکلی از حد اعتدال خارج شده، سخت دچار ضعف بنیه گردید بطوریکه دیگر یارای حرکت و

۱- قصر محمدیه در محلی بنا شده بود که نزدیک باغ فردوس حالیه بود، این قصر بزرگ که پیرامون آن قلعه و برجی قرار داشت و امروزه اثری از آنها نیست زیر نظر حاج میرزا آقاسی، صدراعظم محمدشاه بنا گردید. منطقه پیرامون این قصر اکنون «محمودیه» نام دارد.

حالت صحبت و کلام از وی سلب شد.

ناچار در همان صبح روز عید رمضان بدستور حاج میرزا آقاسی، خدمتکاران، شاه را در کنار پنجره عمارت فوقانی که مشرف بر میدان و فضای باز زیرین بود بر روی صندلی دسته‌داری جای دادند. در آن میدان صف‌های طبقات دولتمردان و امیران و بزرگان مملکت برای سلام و تهنیت عید رمضان تشکیل یافته بود و در همان حال که هر کس در جای خود بحالت احترام ایستاده و میرزا محمدتقی کاشانی، منشی و شاعر خاصه، قصیده‌ای را میخواند، ناگهان حال شاه چنان منقلب و مغشوش گردید که در حال فرو افتادن از روی صندلی بود. پس شاه را به اطاقش رسانیده، آرام در بسترش قرار دادند و پزشکان سریعاً مشغول مداوا و معالجه وی گردیدند، ولی بهیچ وجه مداوای آنان مؤثر نیافتاد و بحکم تقدیر و مشیت پروردگار، شاه غازی رخت بهسرای باقی کشید. علیرغم اصراری که وی در آن دقایق آخر حیات برای دیدار فرزندش عباس میرزا ملک‌آرا داشت^۲ توفیق آن را نیافت که فرزند مورد علاقه خود را ببیند و آنگاه رخسار بزیر نقاب خاک درکشد.

جنازه محمدشاه را باتشریفات و آئین باشکوه از تجریش به باغ - لاله‌زار طهران آورده در آنجا به امانت گذاشتند^۳. وقتی که میرزا تقی - خان امیرکبیر باتفاق ناصرالدینشاه وارد طهران گردید، بنا بدستور او، جنازه محمدشاه را به شهر قم انتقال داده و در آنجا بخاک سپردند.

۲- محمد شاه، علاقه و محبت زایدالوصفی به عباس میرزا ملک‌آرا داشت و باینکه ناصرالدین میرزا فرزند بزرگ‌ترش را که در آن هنگام در تبریز بسر میبرد، بنا بر معمول و سنت و رسم ولیمهد کرده بود، ولی باطناً میل داشت که عباس میرزا پس از مرگش بر تخت سلطنت بنشیند، که این آرزوی او نیز تحقق نیافت و ناصرالدین میرزا، بنام ناصرالدینشاه پادشاه ایران گردید.

۳- خیابان لاله‌زار امروز، سابقاً باغ لاله‌زار خوانده میشد، چون در آن هنگام فقط بصورت باغ وسیعی وجود داشت.

حرکت ناصرالدینشاه از تبریز و حکمرانی موقت مهدعلیا در طهران

پس از فوت محمدشاه، مهدعلیا فوراً چاپاری سریع‌السير را روانه تبریز کرده و فرزند خود ناصرالدین میرزای ولیعهد را که فقط شانزده سال داشت از واقعه مرگ پدرش آگاه میگرداند و خود در طهران زمام قدرت را بدست گرفته به رتق و فتق کارها و تمشیت امور میپردازد. میگویند مهدعلیا همواره دو چارقد، یکی سیاه و دیگری الوان روی هم بر سر میافکند و میگفت: «یکی را برای عزاداری شوهرم (محمدشاه) و دیگری را برای سلطنت پسر (ناصرالدین میرزا) بسر کرده‌ام!». بعد از کناره‌گیری حاج میرزا آقاسی از صدارت و رفتن و بست نشستن این ملای صوفی‌منش به حضرت عبدالعظیم، به امر مهدعلیا، جمعی از رجال و شاهزادگان قاجار که گاه و بیگاه وزرای مختار انگلیس «کنل جستن‌شیل» و وزیر مختار روسیه «پرنس دالگوروکی» نیز در آن شرکت میکردند، مجلسی ترتیب دادند که در آن درباره چگونگی مسائل مملکتی و جریان امور کشور مشورت بعمل می‌آمد و آنوقت رأی و تصمیمات این مجلس مشورتی را بنظر مهدعلیا میرسانیدند، و وی دستور اجرای آنها را میداد. در حقیقت، مهدعلیا، تا ورود ناصرالدینشاه که صد روز بطول انجامید، نایب‌السلطنه ایران بود.^۴

مهدعلیا، چندین مهر اسم برای منقوش کردن فرامین و احکام صادره کنده بود که سجع یکی از این مهرها چنین بود: «مهین مادر ناصرالدین شهم» و مهر دیگر: «شه جم نگین را مهین مادرم». بهر حال ناصرالدین‌شاه بشنیدن خبر تأسف بار و ناگوار درگذشت پدرش، چندروزی را باتفاق امنا و کارگزاران دولت در آذربایجان مشغول

۴- مدت سلطنت و فرمانروائی محمدشاه غازی چهارده سال بود که جز سال اول سلطنت این پادشاه که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام امور صدارت را بدست داشت، حاج میرزا آقاسی بمدت سیزده سال صدراعظم محمدشاه بود.

سو کواری و عزاداری گردید، آنگاه بکمک میرزا تقی خان فراهانی (امیر- نظام) امیر کبیر در شب چهاردهم شوال سال ۱۲۶۴ رسماً در تبریز بر تخت سلطنت جلوس کرد، سپس میرزا تقی خان بعلت ضعف امور مالی دستگاه ولایتعهدی آذربایجان، برای آنکه هرچه زودتر پادشاه جدید را به طهران برساند تا مبادا مدعیان سلطنت و بعضی شاهزادگان در دارالخلافه مزاحمت‌هایی ایجاد نمایند مبلغ پنجاه هزار تومان برای خرج سفر بصورت قرض از بعضی رجال سرشناس تبریز استقراض کرده، شاه را باافواج آذربایجان بطرف طهران حرکت داد.

ناصرالدینشاه، در روز ۲۱ ذی‌قعدة سال ۱۲۶۴ هجری قمری در دارالخلافه طهران به تخت سلطنت جلوس کرد و نخستین اقدام وی به صدارت انتخاب کردن میرزا تقی خان امیرنظام به پاس خدماتی بود که در تبریز با کفایت و تدبیر و فداکاری کم‌نظیری شاه را به طهران رسانیده و علیرغم مدعیان، عصای قدرت را بدست وی سپرده بود.

شورش‌ها و سرکشی‌های ولایات ایران

قبل از آغاز فتنه‌گری مخاطره‌آمیز محمدحسن خان سالار

با مرگ محمدشاه غازی، ناگهان در بیشتر ولایات ایران شعله‌های آتش و طغیان و خودسری زبانه کشید. در پیدایش این آشفتگی و پریشانی عمومی که معمولاً بهنگام مرگ يك سلطان و فرمانروا آغاز میشود و تا روی کار آمدن و بر تخت قدرت قرار گرفتن قدرتمند و پادشاه جدید ادامه می‌یابد، بیشتر علت اصلی آن سوء سیاست و بی‌تدبیری ناآگاهانه حاج میرزا آقاسی صدراعظم وقت مؤثر بود.

شورش‌هایی که در آن هنگام در قسمت‌های مهمی از خطه‌های کشور ما حاکمیت ملی ایران را دچار مخاطره ساخته بودند عبارت بودند از:

فتنه آقاخان محلاتی^۱، سرکشی سیف‌الملوک میرزا فرزند اکبر - میرزای ظل‌السلطان در قزوین، شورش مردم بروجرد علیه جمشیدخان - ماکوئی، طغیان اهالی کرمانشاه بر محبعلی خان ماکوئی، انقلاب کردستان و عصیان رضاقلی خان اردلان بر خسروخان گرجی والی و علی خان سرتیپ قراقرلو، شورش فارس به سرکردگی رضای صالح بر حسین خان نظام - الدوله، بلوای کرمان و نزاع فتحعلی خان بیگلربیگی با عبداللہ خان

۱- این شخص از دست نشانندگان مستقیم و بلاواسطه انگلیسی‌ها بود که از هندوستان از فایده سلطنت انگلیسی این کشور دستور میگرفت. برای آگاهی یافتن از جزئیات فتنه آقاخان محلاتی رجوع فرمائید به کتاب: چهره امیر (امیر کبیر) نوشته این مؤلف.

صارم الدوله، طغیان اشرار و انقلاب یزد علیه دوستعلی خان حاکم آنجا، غوغای اصفهان و شورش خوانین بختیاری و طوایف کرد، فتنه شیخ نصر حاکم بندر بوشهر و خودسری قبایل بلوچ در سیستان و بلوچستان و بالاخره مهمتر و مهیبتر مملکت بر اندازتر از همه فتنه محمدحسین خان سالار بود که از زمان محمدشاه در خراسان شروع گشته و روز بروز بر دامنه این طغیان سهمناک افزوده میگشت.^۲

مقدمات فتنه سالار

مهمترین خطری که تخت سلطنت شاه جدید را تهدید میکرد

فتنه محمدحسن خان سالار فرزند اللهیارخان آصف الدوله دولوی قاجار، در سال ۱۲۶۰ هجری قمری آغاز شد. اما مقدمه آن از چند سال پیش در زمان حکومت و والیگری آصف الدوله در خراسان فراهم آمده بود. آصف الدوله داماد فتحعلی شاه و خالوی محمدشاه بود که قبلاً از سال ۱۲۴۰ الی سال ۱۲۴۳ صدراعظم خاقان مغفور بود.

اللهیارخان آصف الدوله فرزند میرزا محمدخان قاجار دولو، بیگلربیگی شهر طهران در زمان حکمرانی آقا محمدخان قاجار بود، و این بیگلربیگی بهنگام سفرهای جنگی آقا محمدخان و قتل سرسلسله قاجار توانسته بود با تدبیر و وفاداری و کاردانی خود، طهران را از دستبرد مدعیان و دشمنان آقا محمدخان و فتحعلی خان محافظت نموده، آنرا تحویل برادرزاده شاه مقتول (فتحعلیشاه) بدهد.

فتحعلیشاه بهمین ملاحظه، نظر به علاقه و افری که به آصف الدوله داشت، خواهر او را به عقد عباس میرزا ولیعهدش درآورد اما درباره شخص آصف الدوله این واقعیت تاریخی و رخداد شگفت آور افتضاح آمیز گفتنی است که در گیر و دار جنگهای ایران با روسیه تزاری که عباس -

۲- امیرکبیر و ایران از فریدون آدمیت، صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹.

میرزا ولیعهد، فرمانده کل نیروهای جنگاور ایران بود و مدت دوازده سال این جنگهای نابرابر ادامه داشت، اگرچه عباس میرزا، آن سردار شجاع و کارآزموده با دلاوری و آگاهی بسیار سپاهیان جنگجوی ایران را در آوردگاههای خونبار رهبری میکرد، اما پس از انعقاد قرارداد متار که جنگ و معاهده معروف گلستان و آغاز مرحله دوم جنگ که عباس میرزا از لحاظ سپاه و ساز و برگ جنگی در تنگنا قرار گرفته بود فتحعلیشاه برای یاری رسانیدن به فرزندش، آصفالدوله (اللهیارخان) را با ده هزار سرباز جنگاور و مهمات و جنگ افزار کافی به آذربایجان فرستاد، ولی آصفالدوله که ذاتاً و جبلاً مردی ضعیف‌النفس و جبون بود، بجای عبور از رودخانه ارس و ملحق شدن به عباس میرزا، از جبهه جنگ فرار کرده و در شهر تبریز مخفی گردید. بهمین مناسبت میرزا ابوالقاسم قائم مقام، وزیر نایب السلطنه که در تبریز اقامت داشت قصیده هجو آمیزی ساخته که قسمت‌هایی از آن چنین است:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است
 رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
 جان است نه مال است که آسانش توان داد
 بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است
 آن آهوی رم کرده که در یک شب و یک روز
 از رود زگم آمده در دیزج و دیز است
 ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد
 حق نمک شاه و ولیعهد گریز است!؟

اللهیارخان آصفالدوله به مناسبت همین گریز از میدان جنگ بدستور فتحعلیشاه در ازگ طهران به توپ مروارید بسته شد و او را چوب مفصلی زدند که بقرار معلوم عباس میرزا نایب السلطنه نیز در چوب زدن و تنبیه وی شرکت داشت.

بهر تقدیر، پس از مرگ فتحعلیشاه و شروع سلطنت محمدشاه، آصفالدوله که چنین میاندیشید که شاه‌غازی او را به صدر اعظمی برخواهد

گزید و وقتی از این انتظار طرفی نبست و انتخاب میرزا ابوالقاسم قائم - مقام به صدارت و سپس حاج میرزا آقاسی، او را بکلی مایوس گردانید، به ولایت (والیگری) خراسان منصوب گردید، و وی باتفاق محمدحسن - خان معروف به سالار فرزندش به مشهد شتافت، ولی در آن سامان شروع به تحریک و افساد و فتنه‌انگیزی کرده، تصمیم داشت که ولایات مهم سمنان و دامغان و بسطام و استرآباد (گرگان حالیه) و شاهرود را ضمیمه قلمرو حکومت و فرمانروائی خراسان بنماید. پس سپاهیان آن حدود را برای همین مقاصد تحت اوامر و اطاعت خود درآورد.^۳

وقتی این خبرها را به اطلاع محمدشاه رسانیدند، فوراً دستور داد آصف‌الدوله از خراسان به طهران بازگشت کند، و برای اینکه از شر فساد و بلندپروازیها و فتنه‌انگیزیهای او خلاص شود، وی را به مکه فرستاد. اما درغیاب آصف‌الدوله، فرزندش محمدحسن‌خان سالار که بجای پدر فرمانفرمای بالاستقلال خراسان شده و قدرتی بچنگ آورده بود، شروع به زمینه‌سازیهای گسترده‌ای علیه شاه که عمه‌زاده‌اش بود مینماید تا مگر تمام خطه خراسان را تا آنسوی هرات و مرو و آخال که همه جزء قلمرو ایران و در زمره ایالت خراسان بزرگ قرار داشتند، به قبضه خود گیرد و از آنجا بر دارالخلافه طهران تاخته، باین کار فرمانروای سراسر ایران گردد!^۴

۳- آصف‌الدوله در حکمرانی خود، مردی ستمگر و طماع بود و درمیان مردم بدنام و درجهت سیاسی به انگلستان ارادت میورزید و از کارگزاران آقان بشمار میرفت، بطوریکه وزیر مختار انگلیس در طهران برای رساندن او به قدرت بجای امیر کبیر تلاش میکرد. میرزا - محمدعلی‌خان، سفیر ایران در اروپا (پاریس) هنگامیکه از سفارت پاریس باز میگشت در نامه‌ای به حاج میرزا جبار، مصلحت‌گذار ایران در بغداد، (آصف‌الدوله مدتی به بغداد تبعید شده بود) درباره آصف‌الدوله مینویسد: «آصف‌الدوله در حکومت خود در خراسان، آنچه مداخل داشت، خود میبرد و دیناری به دولت نمی‌داد، از سرکشان پشتیبانی میکرد و مانع رفتن سپاه دولت به کلات میگردد، مأموران را میکشت و از اوامر دولت سرپیچی مینمود».

۴- محمدحسن‌خان سالار بقراریکه در فصل بعد خواهد آمد، همین مقصود و نیت را در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز تعقیب مینماید.

محمدحسن خان سالار بهمین منظور در سال ۱۲۶۲ ابتداء عده زیادی بتعداد هزاران نفر از افغانه را بگرد خویش جمع آورد، و سپس جماعتی از اشرار طایفه ترکمان مرو و سرخس و ترن و آخال و تک و ایلات هزاره و تیموری و جمشیدی و سیستانی و طخارستانی را باتحریکات دامنه‌دار جزء هواخواهان خود کرد. آنگاه بر شهر مشهد غلبه یافته، عده‌ای تفنگچی و شمشالچی و نگهبان در برجها و قلعه‌های این شهر مقدس مستقر گردانید.

علل اصلی و مقدمات کار

فتنه سالار در خراسان

وقتی حسن خان سالار از طرف پدر و به نیابت وی (آصف‌الدوله) با استقلال و اختیارات تامه، فرمانروای خراسان گردیده و زمینه طغیان و شورش را - که از مدت‌ها پیش در مغز خود می‌پخت - آماده دید، طغیان و سرکشی خود را آغاز نمود تا شاید این خطه مهم را از پیکر اصلیش (سراسر کشور ایران) جدا گرداند و اگر بخت و اقبال مددش دهد، بر اریکه سلطنت تکیه زند و بهمین سبب این بیت فردوسی را دائماً فرو میخواند:

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم، کنم بندگی!

تکیه اصلی سالار در قیام خویش بر کردهای قوچان و ترکمانان شمال خراسان بود و میخواست که با شوراندن این دو طایفه بر دولت مرکزی و مدد گرفتن از ایشان، بنا و اساس کار شیطانی خود را محکم گرداند. بهمین نیت ابتداء دختر خود را در عقد جعفرقلی خان بزنجردی پسر نجفقلی خان ایلخان کردهای شادلو درآورد و خواهر وی را هم به عقد خود درآورد.

پس از وصلت سالار با جعفرقلی خان بزنجردی، یکی دیگر از

خوانین کرد بنام محمدحسن خان نردینی که سابقاً از وابستگان جعفر - قلی خان و نجفقلی خان بود و در این ایام که آصف الدوله و سالار دیگر اعتنائی به او نمیکردند بهرغم این جماعت به طهران آمده و با دادن هدایا و پیشکش‌ها، از حاج میرزا آقاسی، فرمان حکومت قلعه «نردین» را که مابین جاجرم و استرآباد بود گرفت و چون بهمقر حکومت بازگشت بدستور حاج میرزا آقاسی به آصف الدوله و سالار اعتنائی نکرد و خود را مستقل و از اطاعت حکمران خراسان بی‌نیاز کرد.

آصف الدوله، چون این بدید، جعفرخان شادلو را محرمانه به قتل وی واداشت و جعفرخان نیز جمعی از سواران کرد و ترکمن را باین کار مأمور گردانید و آنها شبانه بر سر محمدحسن خان نردینی ریخته او را هلاک گردانیدند و سپس قلعه نردین را ویران ساختند.^۵

آصف الدوله که اعتنائی به حاج میرزا آقاسی نمیکرد، در طریق کینه‌توزی و بر زمین زدن حاجی گام برمیداشت و بهمین ملاحظه علیه وی نامه‌هایی به محمدشاه‌غازی نوشت، ولی شاه چندان اعتنائی باین نامه‌پرانها نمیکرد. حاج میرزا آقاسی برای عقب‌راندن آصف الدوله و مسدود ساختن راه هرگونه بهانه و کوتاه نمودن دست وی از آستان قدس رضوی مشهد، یکی از منسوبان خوئی خود بنام حاج میرزا عبدالله خوئی را سمت تولیت آستانه داده، او را روانه مشهد گردانید.^۶

پس از تبعید آصف الدوله به مکه و عتبات (بوسیله حاج میرزا - آقاسی) و کوتاه شدن دست وی از خراسان، محمدشاه، برادر بزرگتر سالار، میرزا محمدخان بیگلربیگی را که داماد شاه نیز بود، بجای سالار حکمران خراسان گردانید و سمت تولیت آستانه را به سالار واگذار کرد و منظورش هم از این کار چنین بود که شاید بین دو برادر اختلاف ایجاد شده و چون سالار از میرزا محمد کوچکتر است، از او اطاعت نماید. ولی

۵- میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، صفحه ۱۲۶.

۶- چنانچه بعد خواهد آمد، بدستور سالار، این مرد را به فجیع‌ترین وضعی بقتل

رسانیدند.

قضیه بعکس شد و چون سالار از برادر بزرگش با کفایت تر بود، محمدخان بیگلریگی از او فرمان میبرد و طغیان سالار با این زمینه‌سازیها و اسبابها آغاز گردید.

بهر حال سالار متعاقب زمینه‌سازیها و اقدامات اولیه خود شروع به کار کرده و در ابتدای امر چندین عراده توپ در پیرامون ارگ مشهد قرار داده، در این اندیشه شد که هر گاه نیروهائی از دارالخلافه برای بیرون راندن وی از این مواضع گسیل گردد، از مشهد و قرارگاههای خود دفاع نماید.

محمدحسن خان سالار باین ترتیب نزدیک به سی هزار نفر سپاهی از سواره و پیاده برای خود و بمنظور نیل به آمالش آماده کارزار میگرداند.^۷

محمدشاه وقتی دریافت که سالار سوداهای بسیار در سر، و رؤیاهای و خوابهای طلائی اغواگر در مخیله خود جای داده و جز با نیروهای قهریه و سپاهیان آزموده و فرماندهان کارگشته مجرب دفع آن فتنه نتوان کرد، پس ابراهیم خلیل خان سرتیپ را که سالها در معیت عباس میرزای مرحوم در معرکه‌های قتال روسیه رزمها کرده و دلیریها نموده بود، فرمان داد تا بالشکریان ابوابجمعی خود و ساز و برگ کامل جنگی در کاخ نگارستان، اقامتگاهش از برابر او گذشته، راهی خراسان گردد.

خلیل خان با دوهزار سرباز افشار ارومی و سواران خواجehوند و عبدالملکی و سواره عبدالله خان افشار و دوازده عراده توپ براه افتاده، خود را به بسطام رسانید. در همین وقت سالار نیز با سپاهیان و استعدادهای

۷- طبق روایات معتبره، گفته میشود که منظور سالار از سرکشی و جمع آوری سپاه، ابتداء مستقل گردانیدن خراسان و انتزاع آن ایالت مهم از ایران و سپس بسلطنت رسانیدن ظاهری بهمن میرزا، برادر محمدشاه غازی بود.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که نظر انگلیسی‌ها هم که بعداً به سالار یاری‌های پنهانی بسیار نمودند همین انتزاع خراسان و مخصوصاً شهرهای هرات و مرو بود که گفتیم کلید فتح هندوستان محسوب میشود و حکمرانانش از طرف طهران برگزیده میشدند.

جنگی بیشمار برای مقابله با خلیل خان به شهر سبزوار آمده جعفر قلی خان - ایلخانی را بعنوان طلایه‌دار خود پیش فرستاد.

خلیل خان وقتی به بسطام رسید، پیاده‌های عجم و عرب بسطامی و سواره‌نظام کوداری که جزء لشکریان مهدیقلی خان فرزند سلیمان خان بودند به سپاهیان وی ملحق شدند.

از آن سو، لشکریان سالار نیز برای مقابله بجلو میراندند و طرفین در نزدیکی بسطام شروع به زور آزمائی و ستیز کردند. ابراهیم خلیل خان خود بداخل بسطام رفته شهر را پایگاهی برای سپاهیان خویش قرار داد و توپها را در قلعه‌ها مستقر ساخت تا سپاهیان سالار را بزیر آتشبارها گیرد، از آن سو، سلیمان خان را نیز فرمان داد از بیرون شهر بادشمن وارد پیکار گردد.

جعفر قلی خان ایلخانی که تصور میکرد، اردوی خلیل خان از رزم مستقیم با وی و لشکریان سالار زبون و در مانده است، خود با کلیه سوارانش، شروع به تاختن کردند تا صف جنگاوران طرف مقابل را بشکافند ولی سرتیپ جنک آزمای کار آزموده در عرصه‌های کارزار ماورای ارس، با هفتصد سرباز آماده دفاع شده توپها را از چهار گوشه شهر و ادار بشلیک کرد و خود و مردانش از میان قلعه‌ها و برجهای بسطام سواران ایلخانی را هدف گلوله‌های مرگبار قرار دادند، طولی نکشید که سواران ایلخانی که سالار بآنها امید فراوان بسته بود سخت به وحشت و هراس افتاده روی به فرار نهادند و این نخستین ضربه شدیدی بود که در قاسم آباد بسطام بر نیروهای سالار وارد گردید.

تفویض حکمرانی خراسان به حمزه میرزا حشمت‌الدوله و آغاز برخوردهای نوین جنگی

محمدشاه و امنای دولت و کارگزاران امور کشور هنگامیکه از جریان نبردهای بسطام و نیروهای فراوان و مجهز سالار و سوداهای ویران‌گرانه او آگاه شدند، با توجه به اینکه سالار بر شهر مشهد نیز تسلط یافته و هزاران سرباز و سپاهی از قبیله‌های مختلف خراسان و خاصه از افغانه و تراکمه به گرد خود جمع کرده است، باین نتیجه رسیدند که میباید کار فتنه و آشوب خراسان را بسیار جدی و مخاطره‌آمیز گرفت. پس بدنبال تأمل و مطالعات کافی، باین نتیجه رسیدند که باید هرچه زودتر حکمرانی بلندپایه و باصولت و سطوت به آن ایالت عمده گسیل دارند.

قرعه فال بنام حمزه میرزا حشمت‌الدوله برادر کهنتر محمدشاه زده شد. حمزه میرزا در چندین جنگ و محاربه شرکت کرده بود و بنا بر اصل همین سابقه و شجاعت‌هایی که در سفر گرگان و کشمکش هرات از وی مشهود افتاد، شاه با حکمرانی وی موافقت کرد و بعنوان والی سراسر خطه خراسان، لشکری مجهز در اختیار وی قرار دادند تا به صوب آن ایالت حرکت نماید.

ضمناً از آنجائیکه جمع کثیری از تراکمه بحمايت سالار برخاسته بودند، بنا به فرمان محمدشاه، اردشیر میرزا برادر دیگر وی که حکمران مازندران بود، مأموریت یافت بالشکریان ابوابجمعی خود، سپاهیان مرکز را از سمت گرگان و اترك تقویت نماید.

حمزه میرزا، باجمیع لشکریان اعزامی از دارالخلافة قدم به قدم در راه شهرهای خراسان پیش میرفت و در سر راه، سرداران و امیرانی که قبلاً بحکم اضطرار و اجبار و قدرتی که سالار در خراسان بدست آورده بود، بزیر بیرق وی درآمده بودند، دسته‌دسته به نزد حمزه میرزا آمده و ضمن ابراز وفاداری و اطاعت، آمادگی خویش را برای قلع و قمع کردن سالاریان اعلام نمودند.

قتل متولی‌باشی حرم حضرت رضا و هوج‌های دیوانی جنایات تازه حسن‌خان سالار در مشهد

حسن‌خان سالار وقتی آگاه شد که حمزه میرزا حشمت‌الدوله به کارزار اومیآید، بادوازده عراده توپ و هزاران سرباز سوار و پیاده از طوایف تراکمه و اکراد و افاغنه راه مشهد را در پیش گرفته، در آنجا استقرار یافت. او این شهر مقدس را بکانون مقاومت و مرکز اصلی فتنه‌گریها و سرکشی‌های خود تبدیل کرده، ابتداء دستور داد حاجی میرزا عبداللہ خوئی، متولی‌باشی مرقد حضرت رضا را دستگیر کرده، وی را سر و پای برهنه از خانه بیرون کشند و در مسجد گوهرشاد بقتل رسانند و اموال و اثاثه‌اش را نیز به غارت و یغما ببرند.

وقتی طبق امریه سالار، متولی‌باشی حرم را به مسجد گوهرشاد آوردند، مطابق نوشته رضاقلی‌خان هدایت در کتاب روضة‌الصفای ناصری، نخست، رجب لات مروی که مردی شریر و قتال و جسور و سفاک بود، یک تیر طپانچه برویش خالی کرده او را از پای درافکند و حاضران در مسجد که اکثراً، اشرار و چاکران سالار بودند، به دستور سالار باکارد و تبر بر روی او یورش برده، جسدش را پاره‌پاره کردند و هم‌چنین ابراهیم‌سلطان، داروغه شهر را که در خانه میرزا هاشم، برادر امام‌جمعه به میهمانی خوانده بودند، هم در مجلس او، بر روی فرش افکنده او را نیز پاره‌پاره کردند

و جسدش را شقه نموده، بر دروازه شهر آویختند و میرزا کاظم سمنانی را نیز بقتل رسانیدند و آنگاه به قتل عام چاکران دیوانی پرداخته، کار عصیان و آدم کشی را بجائی رسانیدند که بطور آشکار قریب هفتصد نفر از سربازان و افواج مخالف سالار را که در مشهد اقامت داشتند سر بریدند.

محمدحسن خان سالار بدنبال این جنایات، پای را از این مرحله نیز فراتر نهاد، بایک یورش ناگهانی که باتفاق بیگریگی و همراهان وی وقوع یافت، خونهای تازه‌ای ریخته، پس از جنگ و ستیز با مدافعان ارگ شهر، آنجا را بتصرف خود درآوردند.

در همین هنگام، حمزه میرزا حشمت‌الدوله، خود را به شهر مشهد رسانیده و با دو عراده توپ و جمعی سرباز به مهاجمان سرکش حمله برده و پس از زد و خوردهای خونین آنها را تار و مار و متفرق گردانید و ارگ را از افراد خصم پاک نمود. محمدحسن خان سالار که وضع را تاحدی وخیم دیده و جانش را در معرض مخاطره حتمی مشاهده کرد، از شهر مشهد شبانه فرار کرده و به میان تراکمه پناه برد.

پس از فرار سالار، حمزه میرزا، رسماً در مشهد بر مسند حکمرانی تکیه زده، به رتق و فتق امور پرداخت.

بازگشت سالار به مشهد مقدس

و محاصره شدن حمزه میرزا والی خراسان

هنگامیکه حمزه میرزا در مشهد بر جایگاه قدرت و والیگری سراسر خراسان نشست، برخلاف انتظار مردم که از کشمکش‌های داخلی و فتنه سالار و درگیری سپاهیان دارالخلافت بانبروهای گردنکش، زخم‌های عمیق بر جان خود داشتند، نه تنها در برآوردن خواسته‌های اهالی مشهد و

۱- تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تصنیف رضاقلی‌خان هدایت، جلد دهم، صفحات

۳۳۳ و ۳۳۴.

تحقق بخشیدن به آمال آنان گامی بجلو برداشت، و قلوب رمیده ایشان را تسلی نبخشید، بلکه متأسفانه برخلاف اصول عدل و داد رفتار کرده، به تجاوز و تعدی نسبت به مردم دست یازید، و حرکاتی مغایر شئون و حیثیت والیگری از خویشتن نشان داد.

اعمال ناروای برادر محمدشاه تا آنجا گسترش یافت که زمزمه‌های مخالفت از گوشه و کنار شهر و بعضی دیارهای دورتر بگوش میرسید و در چنان وضعی، محمدخان برادر سالار هم که پس از نبرد قوای حمزه - میرزا بانبروهای سالار و بیرون رانده شدن سپاهیان تار و مار شده سالار از مشهد، بر آستانه قدس رضوی پناه برده و در آنجا متحصن شده بود، آتش نارضایتی‌های عمومی را بوسیله عوامل پنهانی خود دامن میزد و دائماً مردم را علیه حمزه میرزا تحریک مینمود.^۲

سرانجام اهالی شهر مشهد که تدریجاً به شور و هیجان آمده بودند، به هواخواهی از سالار قیام کردند و سالار هم که در میان تراکمه اوقات میگذرانید و هیچگاه از ادامه شرارت و گردنکشی انصراف حاصل نکرده بود، با باقیمانده سپاهیان آسیب‌دیده خود و جماعت تراکمه به مشهد حمله برد و باین ترتیب بار دیگر نایره خانمانسوز جنک زبانه کشید.

این بار هم ارگ مشهد باقلعه‌های مستحکم آن مرکز و کانون جنک و زد و خورد بود و هر لحظه حملات خردکننده لشکریان سالار سخت‌تر و وحشتناک‌تر میگردید. در این حیص و بیص خبر نویدکننده درگذشت محمدشاه در مشهد انتشار یافت و سالار بشنیدن این خبر، بر جسارت و شدت حملات خود افزوده، حمزه میرزا و قوایش را بمحاصره افکند و مردم نیز همچنان به طرفداری و حمایت از وی و مخالفت با حمزه میرزا و مردان وی قیام میکردند.

کار محاصره آنچنان عرصه را بر حمزه میرزا و قوایش تنگ کرد که آنها ناگزیر با خوردن گوشت اسب و شتر سد جوع میکردند. در این اثنا، یار محمدخان افغان وزیر سابق کامران میرزا حکمران هرات که

۲- تاریخ ایران، تألیف مشیرالدوله و عباس اقبال آشتیانی

مخدوم خود را در سال ۱۲۵۶ هجری قمری بقتل رسانیده و خود زمام امور را بدست گرفته بود، لشکر بطرف شهر جام آورده و به حمزه میرزا و سالار هر دو چنین فهماند که بانیره‌های خود بیاری ایشان می‌آید، اما همینکه به شهر مشهد رسید، جانب حمزه میرزا را گرفته و او را از محاصره نجات داد، ولی چون از عهده سالار بر نیامد، بعلت نبودن آذوقه و علیق و امکانات دیگر حمزه میرزا را برداشته، باتفاق او به شهر هرات بازگشت و سالار بالشکریان خود در تعقیب آنها برآمده تاجام پیش رفت، ولی نتوانست کاری صورت بدهد و ناگزیر به شهر مشهد مراجعت نمود.

این قضایا و رخدادهای عجیب، خراسان را دچار هرج و مرج و آشفتگی ناگواری کرده، امنای دولت را در طهران که اکنون ناصرالدین-شاه و امیر کبیر دولتمردان آن بودند، به اندیشه چاره‌جویی قطعی و دفع فتنه و شورش سالار و بالاخره آرامش بخشیدن به آن ایالت مهم انداخت. چه در غیر این صورت، طغیان سالار و اعوان و انصارش پایه‌های تخت سلطنت شاه جدید (ناصرالدینشاه) را بسختی تکان میداد و خطر شورش او ممکن بود در آستانه دارالخلافت طهران نیز سایه بیافکند.

سالار پس از آنکه زیر پای خود را در مشهد محکم ساخت، از طرف خویش بر شهرهای مهم خراسان حاکمانی از بستگان و هواداران خود گماشت و از جمله پسرش اصلان‌خان را حاکم سبزوار گردانید.

سلطان مراد میرزا (حسام السلطنه) برای دفع فتنه سالار و آرام کردن خراسان انتخاب گردید

در دارالخلافة طهران، ناصرالدینشاه در سنین جوانی (هفده - سالگی) بر تخت سلطنت نشست و میرزا تقی خان امیر نظام^۱ (امیر کبیر) به عنوان صدراعظم زمام امور مملکت را بدست گرفت. نخستین تندبادی که پایه های اریکه سلطان جدید را تکان داد، طغیان و شورش سالار بود که نه تنها دربار او را سخت بحرکت درآورد، بلکه مردم دارالخلافة را نیز دستخوش وحشت و نگرانی کرد. امیر کبیر که در ارزش یابی ارزش دولتمردان و سرداران ایران کمتر دچار اشتباه میشد^۲ عزم جزم کرد که بجای حمزه میرزا، سرداری با کفایت و دلیر و کارآمد انتخاب نماید، زیرا حوادث نظامی اخیر در مشهد و چگونگی رفتار والی متواری شده به وی ثابت کرد که آن شاهزاده،

۱- امیر نظام، ابتداء لقب میرزا محمدخان زنگنه، فرمانده قشون آذربایجان بود و میرزا تقی خان پس از مرگ وی صاحب مقام و لقب او در تبریز گردیده، ناصرالدین میرزا را در نهایت لیاقت به طهران آورده و علیرغم مدعیان سلطنت (پس از مرگ محمدشاه) وی را بر اریکه قدرت و فرمانروائی نشانند.

۲- امیر کبیر، تنها در مورد دو نفر، یکی میرزا آقاخان نوری و دیگری حاج - علی خان حاجب الدوله، فراش باشی، دچار اشتباه گردید. آنها را به مقامات مهمی فایل گرداند، چنانچه میدانیم این هردو نفر از دشمنان سرسخت امیر شدند و کمر به نابودیش بستند.

مرد این میدان نیست و هرگز نخواهد توانست آتش سوزنده فتنه سالار را فرو نشاند.

پس مدتی به تأمل نشست و فکر و مطالعه کرد و نگاههای سرگشته‌اش را روی پیشانی و چهره امیران و سرداران حاضر در خدمت چرخاند و پیرامون هر کدام و سوابقشان به بررسی پرداخت، آنگاه که چهره سرداری جوان، ولی کارآمد و جنگ آزموده را که نامش سلطان مراد میرزا بود در نظر آورد، برقی از خوشحالی و شعف در دیدگانش درخشید.

آری! تنها، مرد میدان سالار، سلطان مراد میرزا خواهد بود و بس.^۳

امیر نظام (امیر کبیر) بر آن شد که آن سردار دلیر، با اردوی خود که مرکب خواهد بود از یک دیویزیون سوار نظام مجهز به سلاحهای دشمن کش و فوجهای پیاده پرتوان و چندین عراده توپ قلعه کوب، هر چه سریع‌تر راه خراسان در پیش گرفته و قبل از آنکه سالار فرصت کافی داشته باشد و بخود آید، با حملات ضربتی، اساس و شالوده کارهای شیطنت‌آمیزش را درهم ریزد. مأموریت عظیم و مهم سلطان مراد میرزا از سال ۱۲۶۴ هجری قمری آغاز گردید.

اما امیر کبیر قبل از راهی شدن اردوی سلطان مراد میرزا، نور - محمدخان، عموی سالار را مأمور مذاکره با وی کرد تا مگر با گفتگو و از طریق مسالمت، سالار را از ادامه عملیات آشوبگرانه و خصمانه بازدارد. نورمحمدخان در نیشابور با سالار ملاقات و گفتگو کرده، باو خاطر نشان ساخت که از این اعمال خصمانه بی‌سرانجام انصراف حاصل نموده و یکی از فرزندان خود را با عریضه عفوانگیز به حضور ناصرالدین‌شاه اعزام دارد.

سالار برای انجام این مهم چند روز فرصت خواست و آنگاه شروع به طفره رفتن کرد. در همین وقت آگاهی یافت، سلطان مراد میرزا که

۳- سلطان مراد میرزا برادر حمزه میرزا والی متواری خراسان بود، ولی تفاوت

میان این دو برادر از زمین تا آسمان بود.

با اردوئی کامل و تجهیزاتی وافی رهسپار خراسان گردیده بود، به نزدیکی شهر سبزوار رسیده و به سرعت موانع را از جلو پای خود بر میدارد و به پیش میراند.^۴

سالار از شنیدن این خبر سخت متوحش گردیده، به مشهد بازگشت تا مردان خود و ایلات طرفدارش را برای جنگ‌های شدیدی که بزودی اتفاق می‌افتاد آماده نماید.

سالار که خود از جسارت و شجاعت بهره کافی داشت، حریف تازه نفس و سرسخت و جنگ‌آزموده خود را - که نباید از یاد برد پسر عمه‌اش بود - بخوبی میشناخت و میدانست آن سردار تا کار نبرد را در همان عرصه‌های کارزار یکسره نکند، دست از پیکار نخواهد کشید. او میدانست که حسام‌السلطنه آینده^۵ سرداری است که نه گذشت میکند و نه از دشمن خود انتظار گذشت را دارد.

او میباید جنگ را تا آخرین دقایق آن و نتیجه قطعی، شکست و یا فتح و پیروزی ادامه دهد، بهمین دلیل بود که از ادامه مذاکره برای صلح و ترك طغیان و سرکشی طفره میرفت چه خود را ناچار از زور آزمائی با حریف میدید.

نیروهائی که سلطان مراد میرزا تحت فرمان خود داشت از این افواج تشکیل میشد: فوج نصرت مراغه جمعی جعفرقلی خان قاجار، فوج

۴- در برخی کتابهای عهد قاجار در این خصوص نوشته شده که منظور امیرکبیر از مذاکره و گفتگوهای مسالمت‌آمیز با سالار چنین بوده که «باتوجه به سودهای خام وی، با این گفتگوها، او را سرگرم کند تا سپاهیان سلطان مراد میرزا به شهرهای مورد نظر خراسان و از جمله سبزوار که زیر فرمان امیراصلان‌خان فرزند سالار بود نزدیک شده، کار را یکسره گردانند.

۵- سلطان مراد میرزا تا قبل از شکست و مرگ سالار، همان سلطان مراد میرزا بود ولی متعاقب این شکست و آزاد ساختن خراسان از چنگالهای آغشته بخون سالار، لقب حسام‌السلطنه را بدست آورد، بهمین مناسبت در این کتاب نا پیش از اعطای لقب «حسام - السلطنه» وی را بنام سلطان مراد میرزا میخوانیم.

مخبران تحت فرمان قاسم خان فرزند حاج آقا لر خان قراباغی، فوج مراغه به سر تپی حسین پاشا خان، فوج قراجه داغی جمعی محمد علی خان. و از سوار نظام، سوار نظام نوروز خان چاردولی و شاهسون افشار و اینانلو و جعفر قلی خان شاطرانلو و جعفر قلی خان مشکینی جمعی دلیر و رزم ساز با هجده عراده توپ قلعه کوب و یک هزار بار قورخانه از طهران. فوج ماکوئی زیر فرمان تیمور پاشای سرهنک و سواره شاهسون جمعی امیر خان بن - نورالله خان.

اردوی سلطان مراد میرزا در غره محرم الحرام، به نزدیک شهر سبزوار رسید و سلطان مراد همانطوریکه انتظار داشت دروازه شهر را بسته دید. پس ناگزیر ملاحسن صدجردی را برای مطیع ساختن مردم شهر بداخل سبزوار روانه کرد، ولی هرچه انتظار کشید خبری از بازگشت نماینده خود بدست نیاورد. لاجرم در محلی که مصلاهی شهر بود اردوی خود را مستقر گردانید، و دریافت که نماینده اعزامی او بوسیله امیر اصلان خان فرزند متهور سالار که شهر زیر فرمان وی بود زندانی شده است. بار دیگر برای اینکه حجت خود را تمام کرده باشد، نماینده دیگری باینک حکم کتبی روانه شهر گردانیده به وی دستور داد تا با اعیان و علما و برگزیدگان سبزوار تماس گرفته، از آنها طلب فرمانبرداری نماید.

اما اهالی شهر و خاصه سربازان خراسانی مقیم آنجا، به سلطان - مراد میرزا خاطر نشان ساختند که آنان از سپاهیان ایشان سخت در هراس و وحشت فرو رفته اند، هر گاه اردو از سبزوار کوچ کرده و به نیشابور عزیمت نماید، آنان بدنبال اردو خواهند آمد و در آنجا به سپاهیان ایشان خواهند پیوست.^۱

۶- اکثر سرداران و فرماندهانی که با افواج خود تحت فرماندهی سلطان مراد میرزا بسوی خراسان حرکت کردند، از نخبه امیران و فرماندهان جنگاور و کارزار دیده ای بودند که در عهد عباس میرزا فایب السلطنه و به فرماندهی آن سردار بزرگ در اغلب صحنه های جنگ ایران باریسیه شرکت کرده و حماسه ها آفریده بودند.

محاصره شهر سبزوار

سلطان مراد میرزا که هم سردار جنگ و رزم و هم مرد سیاست بود، دریافت که سبزواریان قصد خدمت و پیوستن به اردوی وی را ندارند و امیر اصلان خان آنان را از متابعت و اطاعت بازداشته است. او با توجه باین حقیقت و وقوف به رموز سیاست‌های جنگی، صلاح ندید که دشمن را در پشت سر خود بحال خویش رها کرده و شهر سبزوار را ترك گوید، پس به محاصره شهر فرمان داد و سلاحهای آتشین از تفنگ گرفته تا توپهای قلعه کوب بنای شلیک و آتشباری را گذاشتند.

در همین وقت و در گیر و دار نبرد باقوای اصلان خان، سام خان - بن رضاقلی خان رئیس ایل زعفرانلو باششصد سوار از ایل و طایفه خود و همراه با کوچک آقا برادرزاده سلیمان خان دره گزی و لطفعلی خان بغایری و میرحیدر خان طالشی (با سواران خود) به اردوگاه سلطان مراد میرزا وارد شده و پس از ملاقات با وی و ابراز وفاداری، آمادگی خود را برای شرکت در جنگ و دفع غائله هائلسالار اعلام داشتند. سلطان مراد از صمیمیت و وفاداری آنان خوشحال و مسرور گردیده، محل تمرکز افراد آنان را در صفوف جنگجویان انتخاب نمود و آنان در جای خود قرار گرفتند.

محاصره همچنان ادامه داشت. در این هنگام برفی سنگین شروع بیاریدن کرده، کار را بر مردان سلطان مراد تنگ و سخت کرد بطوریکه عبور از يك خیمه و خرگاه به خیمه دیگر با اشکال مواجه گردید.

در همین موقع، حاجی بیگلربیگی قاجار برادر سالار و محمدخان بغایری از صفی آباد بام، با چهارصد نفر تفنگچی بمنظور یاری دادن به امیر اصلان خان و حفظ سبزوار در برابر حملات سلطان مراد میرزا وارد شهر سبزوار میشوند و متأسفانه بعلت سرما و ریزش برف، امر فراهم آوردن آذوقه و سیورسات اردو مشکل و دشوار میگردد، ولی محاصره و آتشباری آتشبارهای اردوی سلطان مراد همچنان ادامه پیدا میکند.

سلطان مراد میرزا به توصیه سامخان ایلخانی

از محاصره سبزوار دست کشیده و بسوی قوچان بحرکت درآمد

وقتی سلطان مراد میرزا با حسن درایت و بینش دقیق نظامی خود تشخیص داد که ادامه محاصره در میان سرمای سخت و نزول پی‌درپی برف از یک‌سو و از طرفی عدم آذوقه و خواربار و سیورسات لشکر ممکن است بیشتر از اینها موجب مشکلات و دشواریهای روزافزونی گردد، موقتاً از ادامه محاصره دست بازداشته و اردوی خود را بطرف خبوشان (قوچان) بحرکت درآورد.

عاملی که بیشتر اسباب اتخاذ این تصمیم و فسخ اراده قبلی که تسخیر شهر سبزوار بهر قیمتی بود، شد این بود که سامخان ایلخانی به وی قول داد و تعهد سپرد که در صورت عزیمت بسوی قوچان، بیش از نصف قلعه آن شهر و بیوتات و امکانات متعدد آن دیار را جهت اقامت اردو در اختیار ایشان قرار خواهد داد.

وقتی اردوی سلطان مراد میرزا براه افتاد، محمدخان بغایری که با چهارصد تفنگچی خود بکمک اصلان‌خان آمده بود از شهر سبزوار خارج گشت تا سر راه بر سپاهیان سلطان مراد بر بندد و بر آنها یورش آورد، ولی کاری از پیش نبرده از نتیجه کار مأیوس گردید.

اردوی سلطان مراد میرزا، همچنان بحرکت خود ادامه میداد تا آنگاه که به قلعه «امروستان» رسیدند. اهالی قلعه که تصمیم گرفتند همچون مردم سبزوار عمل کنند، دروازه قلعه را بستند و علیرغم احتیاج و نیاز شدید اردو به سیورسات و خواربار از فروختن این لوازم و اجناس حیاتی خودداری کردند و علاوه بر این یکنفر از اهالی اردورا که از سوی سلطان مراد برای پیام فرستادن به سوی قلعه گیان میرفت هدف تیر قرار داده وی را بقتل رسانیدند.

چون سلطان مراد از گستاخی و بی‌پروائی قلعه گیان امرودستان آگاه گردید، فرمان حمله به این قلعه و تسخیر نمودن آن را صادر کرد.

سپاهیان سلطان مراد قلعه را انگشتروار در میان گرفتند و از سه ساعت مانده به شامگاه تامت شش ساعت از شب گذشته آن را بضر بگلوله‌های توپ قلعه کوب ویران ساختند. اهالی قلعه وقتی وضع را چنان دیدند ناگزییر از در تسلیم درآمده و پس از دادن آذوقه و سیورسات، از سپاهیان اعزامی دارالخلافة امان گرفته، از تعرض مصون گردیدند.

از آن سو، هنگامیکه محمدخان بغایری ملاحظه کرد که قوای ظفر نمون سلطان مراد را هیچ مانعی نمی‌تواند از مساعی و کوشش‌های جنگی و قهر و غلبه بازدارد ناچار پس از شفیع قرار دادن سامخان ایلخانی به اردوی فرمانده آمده، در حالیکه در حضور سلطان مراد شمشیر بعلامت تسلیم و اطاعت بر زمین میافکند آمادگی خویش و تفنگچیانش را برای پیوستن به اردوی وی و شرکت در پیکارهای آتی اعلام گردانید.

سلطان مراد آنگاه شهر اسفراین را مسخر خویش ساخته در آنجا مدتی را خود و اردویش به استراحت پرداخت و در همین هنگام، سلیمان‌خان در گزی بادویست سوار مسلح و هم‌چنین نورمحمدخان سردار قاجار و عم اصلان‌خان و سلیمان‌خان افشار قاسملو (سرتیپ افشار) در این شهر بحضور وی آمده خویشتن را در اختیار ایشان گذاشتند.^۷

تسخیر شهر جوین و قلعه جغتای

سلطان مراد میرزا پس از استراحت در اسفراین و قوچان، بجانب شهر جوین عنان عزیمت کشیده بجهت آرام کردن رعایای پیرامون آن شهر در نیم‌فرسنگی جوین اطراق نمود و در این محل به بررسی و تأمل در وضع داخل قلعه مهم جغتای مشغول شد و معلوم افتاد که از جانب سالار

۷- سلیمان‌خان افشار قاسملو، یکی از سرداران هواخواه خاندان قاجاریه بشمار میرفت. وی رئیس ایل افشار ساوجبلاغ طهران بود که طایفه وی به آقا محمدخان برای دفع دشمنانش کمک زیاد و ارزنده‌ای نمود. سلیمان‌خان بدلیل خدمات صمیمانه‌اش به ناصرالدین‌شاه، ملقب به «صاحب‌اختیار» گردید.

فتنه گر ناآرام خراسان، سلیمان آقای قلیچی، حاکم جوین در آن قلعه فرمان میراند و سیصد سرباز از فوج ترشیزی از سالار گرفته برای حفظ و حراست قلعه آورده است و هم‌چنین نژها و برجهای آن قلعه را سخت استحکام بخشیده آماده دفاع مییابد.

سلطان مراد پیش از هر نوع حرکت و فعالیت‌های جنگی، سلیمان خان درجزی را برای استمالت و نرم‌جوئی نزد سلیمان قلیچی صاحب و مدافع قلعه اعزام میدارد ولی سلیمان آقا که میدانست، سالار در سفر سنگی قلعه استقرار یافته است از آمدن به‌اردوی سلطان مراد طفره رفت و در همان دقایق و اوضاع و احوال، سالار را بوسیله پیک‌های چابک آگاه گردانید. در این گیرودار سلطان مراد در روز دوم ورود باین نواحی، عده‌ای سرباز با دو عراده توپ به‌روستاهای اطراف جوین گسیل داشت تاخواربار و آذوقه لازم را بدست آورده، اطلاعاتی نیز از وضع لشکریان دشمن تحصیل نمایند. سالار وقتی از این جریان اطلاع پیدا کرد، یکهزار سوار جنگجو روانه ساخت تا آن جماعت را به‌اسارت درآورند.

آن سواران جنگجوی سالار در میان راه به‌سیصد سرباز فوج مخبران جمعی قاسم خان قراباغی که مردی دلیر بود برخورد کردند و جنگی سخت و خونین میانشان در گرفت.

قاسم خان توپهای فوج مخبران را به‌غرش در آورده، سواران سالار را یکی پس از دیگری از خانه زین بر خاک هلاک می‌افکند. سالار که وضع را چنان دید، پی‌درپی نیروهای کمکی برای سواران خود میفرستاد، بطوریکه مردان قاسم خان با همه جلادت و مردانگی وقتی دیدند قوای دشمن لحظه به‌لحظه رو به‌افزونی است و قتل‌جبال نیز در تصرف شمخال‌چی‌ها و پیادگان خراسانی است و قورخانه نیز به‌انتها رسیده است، فوراً سواری را به‌اردوی سلطان مراد فرستاده و از وی طلب کمک کرد.

سلطان مراد به‌مجرد دریافت این خبر، بلادرنگ سواران و پیاده و توپخانه را بحرکت در آورده و خود پیشاپیش سپاهیان بآن سو رفته و خود را به‌دلاور قراباغی رسانید.

سردار قراباغی بدیدن فرمانده کل و نیروهای امدادی دلگرم‌شد، باقلیل سواران جنک آزموده راه را بر سواران خراسانی بیست، آنگاه به قلل جبال تاخته پیادگان دشمن را از فراز کوه به‌نشیب افکند. پس قشون او نیز ازدنبال در رسیدند و جنک تن به‌تن بوسیله شمشیرها و سرنیزه‌ها آغاز شد. در این معرکه قتال شمشیرزنان قراباغی بطوری جلادت و رشادت به‌منصه ظهور رسانیدند که از سواران خراسان تعداد دویست نفر کشته و اسیر گردیدند و در هنگامیکه آخرین اشعه خورشید از روی اجساد کشتگان میدان نبرد برگرفته میشد، بقیه‌السیف نیروهای خراسانی بگریختند و سالار چون از شکست سواران خود و پیشروی سپاهیان سلطان مراد آگاهی یافت از قرارگاه خود وحشت‌زده دور گردید و در کوهستان معروف به زرقی جایگزین شد.

سلطان مراد در حین پیشروی سپاهیان، قلعه «آق‌قلعه» را که مستحکم‌ترین دژهای خراسان بود بتصرف درآورده و متعاقب آن قلعه «جغتای» را نیز تسخیر نمود، در همین وقت شهر جوین نیز بدست سلطان مراد سقوط کرد.

سالار که خبر فتوحات سلطان مراد را یکی پس از دیگری دریافت میکرد، هراس‌زده ابتداء خود را به سبزواری رسانیده، آنگاه روی بسوی مشهد مقدس آورد تا مگر بامستحکم نمودن ارگ این شهر و اصلاح کار سپاه و گرد آوردن نیروهای تازه نفس و مهمات جنگی در برابر پیشرویهای سلطان مراد سد سدیدی تشکیل دهد.

تسخیر و آزاد شدن شهرهای سبزواری و نیشابور

بوسیله سلطان مراد میرزا

فرار امیر اصلان‌خان فرزند سالار

قبل از اینکه به‌چگونگی داستان تسخیر و آزاد شدن شهر سبزواری

بوسیله قهرمان این کتاب پردازیم باید به دو موضوع اشاره کنیم: ابتداء، نقش حساس و پراهمیت امیر کبیر را در پیروزیهای سلطان مراد میرزا یادآور شویم که هر چند این سردار، مردی با کفایت و قابل در امور نظامی و جنگی بشمار میرفت ولی از آنجائیکه هر اردوی نظامی و سپاهییانی که به جبهه‌های نبرد میروند میبایست در هر مرحله از عملیات نظامی علاوه بر کار آئی جنگی، دارای ساز و برگ و مهمات و تجهیزات باشند تاهیچگاه در گیرودار نبرد، از لحاظ وسایل و مهمات در مضیقه قرار نگیرند، امیر کبیر از هنگامیکه سلطان مراد میرزا بطرف خراسان حرکت کرد، مرتباً از جریانات حوادث و عملیات جنگی توسط قاصدهای سریع‌السير و چابک خود آگاهی حاصل میکرد و متعاقب آن ساز و برگ و وسایل و امکانات نظامی را از هر جهت، چه از لحاظ تجهیزات و چه از جهت سلاحهای آتشین، از قبیل توپخانه و گلوله‌های توپ و تفنگ و زنبورک و حتی خواربار و علیق چارپایان تأمین کرده، بی‌وقفه برای سردار میفرستاد تاوی به‌اتکای آنها به‌جنگ و پیکار در هر شرایطی ادامه دهد.

اما مسئله دوم، اینکه، هنگامیکه سلطان مراد به‌تردیکی شهر مقدس مشهد رسید، فوراً بوسیله پیام رسان مخصوص، حمزه میرزا حشمت‌الدوله، والی قبلی خراسان را که چندبار از طرف سالار دچار ضربات شدید جنگی شده بود و اینک در شهر هرات بسر میبرد نزد خود آورده او را روانه دارالخلافت طهران نمود^۸، متعاقب این امر از طرف ناصرالدین‌شاه حکم و فرمان والیگری خراسان به عنوان سلطان مراد میرزا صادر و ابلاغ گردید.

بهر تقدیر، سلطان مراد میرزا، پس از تسخیر شهرها و نقاط سوق—

۸- حمزه میرزا برادر کوچک سلطان مراد میرزا بود که متأسفانه در کار اداره خراسان و از جمله دفع فتنه سالار، دچار شکست‌های شدید شد و یک‌بار نیز در حادثه افتضاح آمیز جنگ با تراکمه مرو که وزیر خود قوام‌الدوله را برای پیکار آنها فرستاده بود، در صحرای نزدیک مرو، شدیداً شکست خورده و بیش از سی‌هزار نفر از لشکریان خراسان در باتلاق‌هایی که تراکمه ایجاد کرده بودند فرو رفته و همگی بوضع فجیعی مردند.

الجیشی مهمی که در امر تصرف و آزاد گردانیدن مراکز اصلی خراسان و دفع شرارتها و فتنه‌گریهای سالار، اهمیت زیادی داشتند، اردوی خود را متوجه شهر سبزوار نمود تا نخستین ضربه کاری را ابتدا بر پیکر امیر-اصلان خان فرزند رشید و سرسخت سالار وارد آورده این شهر مهم را از چنگال عمال و ایادی دشمن کینه‌توز نجات دهد.

سلطان مراد میرزا، ابتدا اردوی خود را به‌حوالی این شهر آورده در «خسروگرد» یک فرسنگی شهر سبزوار اطراق کرد و آنگاه برای اینکه بی‌جنگ و خونریزی کار را با تمام رساند، در مدت ده روزی که در آن محل توقف داشت، تنی چند از افراد معتمد خویش را بداخل شهر فرستاد تا با ملامت و مسالمت امیر اصلان خان و دستیاران او را به تسلیم وادار کند، ولی هنگامیکه از اقدامات صلح‌جویانه خود نتیجه‌ای نگرفت دستور حمله و یورش بشهر را صادر کرد. از آن سو، همه روزه محمد خان بیگلریگی برادر سالار که باتفاق امیر اصلان مأمور حفاظت سبزوار بودند، با سواران زبده و جنگاور خود از شهر بیرون شده، به‌مقابله و رزم با لشکریان سلطان مراد میرزا می‌پرداختند، ولی اکثراً شکست خورده و ناکام به شهر باز می‌گشتند.

سلطان مراد میرزا که تصمیم و عزم جزم کرده بود تا یکبار، کار فتح سبزوار را بانجام رساند، امر به محاصره و تصرف شهر داد و فرج‌الله خان، سرکرده عرب بسطامی اردو، بایک حمله ارگ سبزوار را بتصرف درآورد. تصرف ارگ شهر که امیر اصلان شدیداً بدان دل بسته بود باعث تزلزل روحیه مدافعان شهر و خاصه سزواریان گشت، بطوریکه غوغا در انداختند و نغمه صلح و سازش و تسلیم را ساز کردند.

امیر اصلان خان که از این بابت سخت وحشت‌زده شده بود، تنها چاره منحصر بفرد را در فرار دید، پس با سه نفر سوار از طریق یگانه دروازه شهر از سبزوار خارج شده، راه مشهد را در پیش گرفت.

امیر اصلان خان از شهر گریخت، ولی مدافعان سرشناس دیگر سبزوار، از جمله میرزا محمد خان بیگلریگی برادر سالار و شاهزاده

محمد یوسف افغان هروی و سلیمان آقای قلیچی جوینی و سایر معاریف شهر پس از مدت کوتاهی دفاع و کشمکش تسلیم و گرفتار شدند. سلطان مراد میرزا آنها را دربند کرده، روانه دارالخلافت طهران نمود و همراه آنان شرحی از جریانات کلی نبرد و فتح و آزاد گردانیدن شهر سبزوار نگاشته، روانه درگاه ناصرالدینشاه نمود. وی پس از این کار درخشان، سپاهیان خود را بسوی شهر نیشابور پیش رانده این شهر را در شب عید نوروز سال ۱۲۶۶ هجری قمری بتصرف خویش درآورد.

حرکت سلطان مراد میرزا بسوی مشهد مقدس بمنظور آزاد کردن مرکز خراسان امیر کبیر در کنار سلطان مراد میرزا

سلطان مراد میرزا پس از آنکه امور شهرهای سبزوار و نیشابور را که از هنگام قبضه کردن خراسان و خاصه این دو شهر قرین هرج و مرج و پریشانی و آشفتگی گردیده بود به حلقه انتظام درآورد و از پشت سر اردوی خود اطمینان حاصل نمود به صوب شهر مشهد مقدس عنان کشیده و گام به گام بسوی مرکز خراسان که اینک به اشغال قوای سالار و همراهانش درآمده بود پیش میرفت.

در همین احوال، یار محمد خان حکمران شهر هرات که از هوا خواهان دربار طهران بود و نسبت به سلطان مراد میرزا ارادت و دل بستگی خاصی داشت خود را به وی رسانیده و پس از اظهار وفاداری و مراتب اخلاص، یک هزار سوار مسلح جنگاور خود را که زیر فرمان عبدالجبار خان بودند در اختیار سردار فاتح قرار میدهد تا در عرصه های پیکار آینده شرکت جویند.

ماموریت چراغعلی خان کلهر از سوی امیر کبیر برای گفتگوی دوستانه با سالار

هنگامیکه اردو و سپاهیان سلطان مراد به شهر مقدس نزدیک میشد،

چراغعلی خان کلهر که از طرف امیر کبیر مأموریت داشت وارد شهر مشهد شده و باتفاق همراهان خویش باسالار درباره ترك مخاصمه و تسلیم و اعلام اطاعت و انقیاد نسبت بهشاه مذاکره و گفتگو کند، در نیم فرسنگی شهر مشهد فرود آمده بهانتظار نشست تا سالار جمعی از امنای قشون خود را به استقبال وی روانه کرده او را محترمانه وارد آن شهر نمایند. ولی سالار که در اندیشه مرعوب نمودن کارگزاران طهران، خاصه امیر کبیر و امنای دولت بود و قصد داشت قشون فراوان خود را برخ چراغعلی خان کلهر بکشد، بجای اینکه چند نفری از فرماندهان خویش را بهقرارگاه نماینده امیر کبیر گسیل دارد، قریب پنجهزار نفر از سواران زبده خود را در صفهای منظم با نه عراده توپ و جمعی شمشالچی و نیز پنجهزار نفر افراد پیاده بهبهانه استقبال از نماینده صدراعظم ایران به بیرون شهر مشهد یعنی همان محلی که چراغعلی خان اطراق کرده بود فرستاد.

چراغعلی خان از مشاهده آنهمه لشکر و سپاه که گوئی به قصد جنگ و محاربه ای عظیم میشتابند سخت در شگفتی گردید، ولی کوشش بسیاری بکار برد که روحیه خود را در برابر سالار متعادل و عادی نشان دهد.

بهر تقدیر با چنین استقبال تعجب آوری، چراغعلی را حرکت داده و به داخل منزلگاهی بردند که قبلاً سالار آماده ساخته بود. در این منزلگاه نیز سالار برای ایجاد رعب و بیم در فرستاده امیر کبیر، از هیچ تمهید و صحنه آرائی دریغ نکرد و دستورداد دوست نفر از تفنگچی های شهر مرو (تراکمه) براساس و اصول نظامیگری تفنگها را در برابر دیدگان ملتهب چراغعلی خان بهم پیوسته و مشغول آمد و شد و باصطلاح امروز «مانور» شدند و حرکاتی جنگی از خود ظاهر ساختند، تا مزید ترس و بیم چراغعلی خان گردد.

سالار تعمداً و از سر نخوت و غرور، چند روز فرستاده صدراعظم را بحضور نخواند، آنگاه در روزی معین، سلام عام برقرار کرده جمعی از ارکان قشون را در باغی خلوت گردآورد و چراغعلی خان را در آنجا

بخواند و خود برمسندی جلوس نموده از فرستاده امیر پرسشها کرد و چون نامه‌های امیر نظام را قرائت کرد، باغروری تمام گفت: میرزاتقی! نوشته (منظور امیر کبیر است و چنین عنوانی را برای تحقیر او میگوید) که هرچه چراغعلی بگوید قول من است، بگو ببینم که تقی! چه گفته است تا بشنویم؟ و پاسخ دهیم؟!

چراغعلی خان گفت: اولاً، امیر فرموده که از این سوداها که در سر داری و کارهائی که در پیش گرفته‌ای در گذر و راضی مباش که حیثیت و اعتبار خاندان خدمتگزار خود را که سالیان دراز به خدمتگزاری دولت مشغول بوده‌اند بباد فنا دهی. بی‌دغدغه و بلادرنگ بحضور پادشاه برو تا تفقدات گرم و صادقانه ببینی و ایمن باشی و بعد از ورود بقدر نود و پنج هزار تومان که تیول و مقرری طایفه شماست برقرار خواهد ماند و فرزندان نیز، مناصب و مشاغل مناسب یابند. ولی باید خود به‌امر شاه به‌مکه معظمه بروی و بازگردی، اما اگر دعوی حکومت خراسان نمائی، شاه و امیر هرگز به‌چنین کاری تن درنخواهند داد، ولی حکومت همدان و زنجان و قزوین را ارزانی تو خواهند داشت.

چراغعلی برسرخنان خود افزود که: به‌اتکای جمع اجامر و اوباش شهر مقدس مشهد مغرور شدن و داعیه سلطنت داشتن مطابق شئون خانواده شما نبوده و نیست و تو با آبرو و حیثیت اقربا و خاندانت بازی میکنی که جز بردن عرض خود طرفی نخواهی بست.

محمدحسن خان سالار که از هنگام آغاز فتنه‌گری و گردنکشی موفقیت‌هائی بدست آورده و قشونی نسبتاً عظیم زیر فرمان داشت که قسمت مهمی از آنرا بچشم فرستاده امیر کبیر کشیده بود؛ هرگز انتظار نداشت که پادشاه و صدراعظمش صولت و سطوت ظاهری او را نادیده انگارند و بجای ولایت‌گری خراسان، او را به حکومت چند شهر نسبتاً کوچک از ادامه کارهای بزرگش باز دارند.

سالار با آن سر پرسودا و آن نخوت و غرور زایدالوصف که شخصیتی همچون میرزا تقی خان امیر کبیر را، برای تخطئه و تحقیر «تقی!» خطاب

میکرد، هرگز نمی‌توانست کمترین توجه و عنایتی به توصیه‌ها و وعد و وعیده‌های فرستاده دارالخلافة تهران بنماید.

او از فرط غرور و اعتماد به خویشتن، سری پرشور و باد داشت و دیدگانی نزدیک بین و آدمیزادگان را همین چیزها ناگهان بزمین میکوبد و از اوج به حضيض میافکند، ولی سالار هرگز به این واقعیت نمیاندیشید و همچنان در طریق طغیان و یاغیگری برای رسیدن و نیل به مقاصد جاه طلبانه‌اش سیر میکرد.

سالار وقتی سخنان و توصیه‌های چراغعلی خان کلهر را بشنید، گفت: مرا به اشتباه بداشتن داعیه سلطنت متهم کرده‌اند، در حالیکه چنین نیست و عزیمت من، بعد از پیروزی قطعی بر قشون سلطان مراد به طهران، بخاطر کشتن حاجی^۱ و خدمت به پادشاه بود که ممکن نشد. اکنون چه بهتر که من و میرزا تقی باهم حرکت کنیم، اما بشرطی که او مرا به طهران نخواند و حکومت خراسان را به من واگذار نماید و قشون و اردو و افواج سلطان مراد را از پیرامون مشهد فراخواند، آنوقت، در صورت انجام خواسته‌های من، پس از یک سال بخدمت پادشاه خواهم آمد...

سالار این سخنان را بالحنی تند و قاطع بگفت و با همان آهنگ غرور آمیز و از سر نخوت همچون یک فاتح برگفته‌هایش افزود: هرگاه شرایط پیشنهادی من پذیرفته نشود، در این صورت آنچه شدنی است خواهد شد!

چراغعلی خان که مرد زیرک و موقع شناسی بود، وقتی حرفهای اتمام حجت وار محمد حسنخان سالار پایان رسید، گفت: از این قرار، دیگر مطلبی نیست، پس مرا اجازه و رخصت ده تا فردا صبح باز گشت کنم.

۱- منظور سالار، کشتن و نابودی حاج میرزا آقاسی بود، چون پدرش اللهیار - آصف‌الدوله، بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام که دشمن وی بود، انتظار داشت محمد - شاه غازی او را صدراعظم ایران نماید، ولی محمدشاه برخلاف این انتظار، حاج میرزا آقاسی را بصدارت خود برگزید و از آن هنگام آصف‌الدوله و پسرش سالار بظاهر سرکشی خود را در خراسان باین قصد آغاز کردند، در حالیکه موضوع، ریشه در جای دیگر داشت.

اما سالار گفت: در اینجا بمان تا علماء و صاحب‌نظران را ببینی و با ایشان به گفتگو پردازی تا بر تو ثابت شود که آنچه من گفته‌ام از زبان دل آنان اظهار داشته‌ام و لا غیر!

چراغعلی دو روز دیگر هم در مشهد بماند، آنگاه در مجلسی حاضر شد که حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از اجله علمای آن سامان بودند در آنجا حضور بهم رسانیدند و در مقام گفتگو و پرسش، آنها، آنچه را که سالار گفته بود و بقرار معلوم قبلاً در باره آن تبانی و مواضعه کرده بودند تکرار نمودند. چراغعلی خان که بخوبی از زیر و روی کار باخبر شده و دریافته بود گفتگو با سالار بی‌حاصل است، به منزلگاه خود بازگشت.

اما در نیمه‌های شب متوجه شد که جماعتی به تحریک سالار، قصد افساد و کشتن وی را دارند، بهمین جهت در خارج از منزل و استراحتگاهش، قاتلان از دحامی براه انداخته و شروع به تهدید و ارعاب فرستاده در تله افتاده را مینمایند که در این حیص و بیص، رجب بهادر مروی - که قبلاً ذکرش گذشت - خود را به‌میان ایشان رسانیده، از آلوده شدن دست دژخیمان به‌خون چراغعلی خان جلوگیری مینماید.

چراغعلی خان که سایه مرگ را در آستانه حیات خود دیده بود و این امکان را از نظر دور نمیداشت که هر لحظه ممکن است قصد جاننش را بنمایند، پس ب فکر نجات جان خود برآمده رجب بهادر مروی را که سردسته دژخیمان بود فریب داده به او خاطر نشان ساخت که قصد آن دارد تا به اردوگاه سلطان مراد میرزا رفته وی را وادار نماید تا اردوی خود را به خبوشان (قوچان) بازگرداند، آنگاه از امیرکبیر تقاضا کند که سرکار سالار را تا یکسال بحکومت خراسان برقرار کرده و به‌وی در اداره آن سرزمین استقلال و آزادی کامل بدهد.

رجب بهادر فوراً به ملاقات سالار شتافته و وی را از ماجرا آگاه گردانید و سالار نیز اجازه بازگشت به اردو را به چراغعلی خان بداد و شخصی را هم در معیت وی روانه گردانید که پس از کوچ کردن اردو و

وارد شدن آن به شهر خوبشان، جریان را به او اطلاع دهد.
چراغعلی خان با این نیرنگ و حيله از چنگ دژخیمان سالار فتنه
گریخته و خود را به اردو گاه سلطان مراد رسانید و ماجرا باز گفت.
سلطان مراد وقتی داستان را بشنید فوراً دستور حرکت سپاهیانش
را صادر کرد، و ناگهان لشکریان مجهز وی همچون امواج خروشان از
چناران به جنبش درآمد، راه مشهد مقدس را در پیش گرفتند و پس از
چند ساعت طی طریق نزدیکی قلعه «شاهان دژ» رسیدند.

محاصره قلعه «شاهان دژ»

قلعه گیان سر فرستاده سلطان مراد را از پیکرش جدا کرده
آنها بعنوان هدیه برای سردار فرستادند

سلطان مراد بخاطر اطمینان یافتن از چگونگی رفتار قلعه گیان
«شاهان دژ» شخصی را بنام حسین از جانب خود بداخل قلعه فرستاد و این
فرستاده شجاع بدستور سردار خود، نوشته‌های مؤکد خوانین و رؤیسان
ایلات خراسان را بقلعه برد تا بایشان حالی کند که اهالی خراسان اعم از
ایلات و غیره از وی اطاعت و فرمانبرداری میکنند تا با این تمهید وزمینہ
پردازى مانع بروز جنگ و برخورد خونبار گردد.

ولی مدافعان قلعه ناجوانمردانه حسین فرستاده سلطان مراد را بقتل
رسانیده و سر او را بیرحمانه از پیکرش جدا ساختند و بعنوان هدیه و
پیشکش و اظهار حسن خدمت! به اردو گاه فرستادند.

سلطان مراد بدیدن سر قطع شده حسین و عمل نامردانه مدافعان
قلعه شاهان دژ سخت به خشم و خروش درآمد، سپاهیان را فرمان داد که
بی هیچ ملاحظه به قلعه یورش برده و آنها در محاصره بگیرند.

سلطان مراد که در نزدیکی قلعه عملیات مردانش را زیر نظر داشت
باعده‌ای از سواران زبده خود بحرکت درآمد به جانب باغات و خاکریزها

پیش میراند. او هنوز به سنگرهای که قلعه گیان در باغات و حوالی قلعه بنا کرده بودند نرسیده بود که جمعی از مدافعان غفلتاً با شمشال‌های خود، وی و سوارانش را هدف قرار دادند. گلوله‌ها به هدف نشست. سلطان مراد که از این اعمال ناروای قلعه گیان هر لحظه آتش غضب و خشمش تیزتر میشد، فرمان داد تا توپهای قلعه کوب شروع به آتشباری و گلوله‌باران کردن حصارهای شاهان‌دژ بنمایند.

در يك لحظه توپها به غرش درآمد و سواران و پیاده‌ها نیز با سلاح‌های مرگبار سنگرها و قلعه‌های میان رودخانه نزدیک حصار را فرو کوفتند.

با یورش بی‌امان توپها و تفنگچیان سوار و پیاده، جماعت بیشماری از مدافعان از میان برجها و دژها بزیر درغلطیده و اجساد خون‌آلود برخی از آنان آب رودخانه نزدیک حصار را رنگین ساخت.

عده زیادی از قلعه گیان وقتی ضرب شست مردان سلطان مراد را بدیدند و متوجه شدند مقاومت در برابر آنها سودی ندارد، دیگر ادامه پیکار و خونریزی را بی‌حاصل تشخیص داده دستها را به علامت تسلیم بالا برده، به اسارت درآمدند. هنگامیکه شب بر سر دست آمد، توپها همچنان آتش و گلوله‌های مرگبار بر قلعه بزرگ شاهان‌دژ که مستحکم‌ترین قلاع خراسان محسوب میشد میباریدند. صبحگاه قلعه گیان از قلعه خارج شده در حال وحشت و اضطراب از سردار امان خواستند.

به دستور سلطان مراد، سام‌خان ایلخانی و چراغعلی‌خان کلهر بر در قلعه شتافته و در آنجا بایستادند تا کلیه اهل قلعه از آن مأمن خارج شوند، آنگاه کلیه اموال و اثاثه قلعه گیان و پیرامون آن که در داخل قلعه جمع آوری شده بود همه به حیظه تصرف و ضبط لشکریان فاتح درآمد.

پس از تسخیر قلعه تسخیرناپذیر شاهان‌دژ به دستور سلطان مراد، چراغعلی‌خان کلهر روانه دارالخلافة طهران شد، تا جریانات و روند حوادث و رخدادهای جنگی و چگونگی مأموریت خویش و سرانجام آنرا به عرض ناصرالدین‌شاه و امیر کبیر برساند.

محاصره حصار شهر مقدس مشهد بوسیله سلطان مراد میرزا

تشبثات و تمهیدات وزرای مختار انگلیس و روس برای نجات سالار

سلطان مراد میرزا، پس از درهم شکستن سدها و موانعی که سالار بر سر راهش قرار داده بود و متلاشی کردن کلیه دژها و قلاع مستحکم شهرها و محلها و نقاطی که سالار آشوبگر بدانها سخت دلبسته بود، بمنظور محاصره مشهد و خالی کردن تیر خلاص بر جان دشمن سرسخت، با سپاهی جرار و تجهیزاتی کاملاً کاربرد و عراده‌های تازه توپخانه قلعه کوب که امیر کبیر بدون وقفه برای وی ارسال میداشت در جایگاهی بنام «چمن قهقهه» که در دو فرسنگی مشهد قرار داشت فرود آمد و همانجا، ستاد و مرکز فرماندهی خویش را انتخاب کرد.

سردار پیروزمند در چمن قهقهه کلیه راههای نفوذ و وزود به شهر را مورد مطالعه و تأمل قرار داد و محل‌های استقرار هر کدام از لشکرها آتشبارها، صفوف مختلف سواره‌نظام، پیاده‌ها، شمشالچی‌ها را تعیین نمود ولی قبل از آغاز یورش که اطمینان قطعی به نتیجه آن داشت، باین اندیشه برآمد تا برای شکاری که باوحشت و اضطراب از مقابل صیاد میگریخت و اکنون در محل مقدسی پناه برده ولی هنوز هم در لجاجت و خیره‌سری و عناد و فتنه‌گری خویش استوار میباشد اتمام حجتی بفرستد و باین طریق از ریخته شدن خون بیشتر و تباہ گردیدن جان افراد زیادتری جلوگیری نماید.

پس بهمین منظور، سلیمان‌خان افشار قاسملو را که قبلاً ذکرش

رفت و مردی کاردان و زیرک بود به اردو خواند و از همان چمن قهقهه، نامه‌ای ملاطفت‌آمیز و اندرز گونه برای محمدحسن خان سالار ارسال داشت تا با تسلیم شدن به نیروهای او و اطاعت از حاکمیت حکومت مرکزی، غائله را رفع نماید.

ولی سلطان مراد میرزا از پاسخی که دریافت کرد به این واقعیت تلخ پی برد که سالار در همان مسیر اولیه که بسط و گسترش دامنه شرارت و فتنه‌گری به حکم سودای قدرت‌طلبی و مترزل ساختن اساس حاکمیت دولت است، سیر میکند و بهیچ قیمتی به صلح و متار که جنک و ستیز تن در نمیدهد، پس ناگزیر او نیز براه رزم و جنک گام نهاد تا به حریف مغرور و سودا زده اثبات نماید که روش و شیوه ملاطفت‌آمیز و پیش بردن دست، بخاطر صلح و متار که نبرد به دلیل ضعف و ناتوانی نیست که او تصور مینماید، بهمین ملاحظه فرمان داد، توپهای قلعه کوب، و آتشبارهای مرگبار به غرش درآمده سواران و پیادگان حمله نهائی را برای محاصره و تصرف کلیه مواضع و سنگرهای دشمن آغاز نمایند.

سپاهیان مرحله اول حمله به مشهد مقدس و یا پیش‌قراولان جنگاور سلطان مراد میرزا، ششصد نفر سپاهی مجهز از فوج مخبران و دو عراده توپ و یکهزار سوار چابک جنگجو بود. و از آن سو از طرف سالار نزدیک به ده هزار نفر پیاده و سوار به یکباره از شهر بیرون ریخته به محاربه با پیش‌قراولان سلطان مراد دست یازیدند.

جنگی سخت و مهیب و خونبار در حال وقوع یافتن بود و علاوه بر تعداد زیادی از ناظران و مردم خراسان که با چشم‌های نگران و قلوب آکنده از دلهره و ناراحتی و حسرت جریان این جنک و برادرکشی را دنبال میکردند، دیدگان امیر کبیر دردارالخلافت طهران نیز هیچگاه از سر نوشت این هنگامه سهمگین و پیکار عنادآمیز که پایه‌های قدرت او و شاه قاجار را به تزلزل افکنده بود غافل نبود و با آمد و شد قاصدهای سریع السیرش اوضاع و روند جنک را زیر نظر داشت.



در همین موقع بود که غفلتاً وزرای مختار انگلیس و روس که از شکست قریب الوقوع سالار وحشت داشتند پای در معرکه نهادند. البته وزیر مختار انگلیس که از جهات و نگرش‌های استعماری کشورش، بریتانیا، از سرانجام نابود شدن سالار و دفع غائله هائله وی میترسید دست بدامان امیر کبیر زد و بطوریکه خواهد آمد عفو و اغماض شرارتهای چند ساله محمدحسن خان سالار را خواستار گردید، که این امر می‌رسانید دستهای مرموز عوامل انگلیسی در تحریک فتنه‌گر نادان خراسان و در تقویت وی تأثیر بی‌چون و چرا داشته است، علت آنهم از لحاظ سیاسی روشن بود. انگلیسی‌ها میل داشتند در خطه خراسان که بر سر راه مستعمره بزرگ و عظیمشان هندوستان قرار داشت، دست‌نشانده‌ای مثل سالار بر سریر حکومت آن سامان بنشینند، نه سردار حرف‌نشنو و ضد استعماری، چون سلطان مراد میرزا، که همچون امیر کبیر مخالف و دشمن سرسخت استعمار انگلستان در ایران بود.

چنانچه قبلاً هم نوشتیم پدر محمدحسن خان سالار، یعنی اللهیار - خان آصف‌الدوله که همه این آتش‌ها از گور او شعله میکشید از دست - نشانگان بلاواسطه انگلستان بود و سالار پسر او هم بهمین جهت مورد حمایت انگلیسی‌ها بشمار میرفت.

«کلنل جستن‌شیل» وزیر مختار دولت انگلیس که با اضطراب و بیم جریان جنگ خراسان را دنبال میکرد، وقتی سالار را در محاصره قشون نیرومند سلطان مراد میرزا بدید در دارالخلافت طهران بدیدار امیر کبیر شتافت و پیشنهاد میانجیگری کرد تا مگر میان دولت و سالار سازش بعمل آید، ولی امیر کبیر زیر بار نرفت. پس وزیر مختار انگلیس پای دولت روس را بمیان کشیده، از «پرنس دالگوروکی» وزیر مختار روس تقاضا کرد که او نیز در این قضیه پای پیش گذارد تا باتفاق و با دخالت آنان مگر آشتی افتد و کار جنگ به متارکه گراید. باز هم امیر به این میانجی‌گری و تشبثات دو وزیر مختار تسلیم نشد.

امیر کبیر اعتقاد داشت که هر گاه در چنان شرایطی که سلطان -

مراد مشغول فشردن گلوی فتنه‌گر خراسان است پیشنهاد آشتی را قبول نماید، این قضیه باعث خواهد شد که در مراکز و نقاط و ولایات دیگر ایران، قدرتمندان محلی دیگری سر بلند کنند و آنها نیز به طغیان و شورش پردازند تا طهران را وادار به قبول پیشنهادات غلاظ و شداد خود بنمایند.

امیر کبیر که دخالت بیگانگان را در امور داخلی کشورش منافی شأن و حیثیت دولتش میدانست و بهمین جهت حاضر نبود شورش خراسان از طریق مداخله گریهای خارجیان فرو نشانده شود، گفته بود که حاضر است و ترجیح میدهد، بیست هزار نفر سرباز و سپاهی ایران تباه گردند و دولت رأساً یا غیاباً مشهد را بجای خود بنشانند.

بهمین جهت بود که دالگوروکی وزیر مختار روسیه به صدراعظم کشورش مینویسد: «امیر نظام اصرار دارد، در قضیه خراسان هیچ توضیحی ندهد و سرسختی او در خاموشی نشانه خوبی نیست. اخباری را که راجع به سپاه دولت در خراسان شایع است مطلقاً تکذیب نمیکند، با وجود این دائماً لشکر تازه به میدان جنک روانه میسازد. علت عمده صراحت میرزا - تقی خان، بیم مداخله دو دولت همسایه (روسیه و انگلستان) است، و می - گوید: ما نمیگذاریم که خراسان، مصر ثانی بشود و نمی‌خواهیم که روس و انگلیس بهانه‌ای برای مداخله در امور ایران بدست آورند»^۱.

نبردهای سخت در شهر مشهد آغاز میشود

در بیرون شهر مشهد، با اینکه هنوز اردوی سلطان مراد میرزا کاملاً استقرار نیافته بود و همان ششصد نفر از فوج مخبران و دو عراده توپ به مقابله بیش از ده هزار نفر از افراد و مردان مسلح سالار که از شهر مشهد خارج شده بر آنها میتاختند رفته بودند، ولی نتوانستند از پیشروی لشکریان

۱ - امیر کبیر و ایران، تألیف دکتر فریدون آدمیت، صفحه ۲۳۳ .

معدود و محدود که پیش‌قراولان قشون سلطان مراد بودند جلوگیری نمایند.

در این کارزار مهیب که مدت چهار ساعت بطول انجامید، علاوه بر توپهای قلعه کوب مردافکن و تفنگ‌های شمخالچیان با عزم و اراده، شمشیرها و نیزه‌ها نیز بکار گرفته شده بود، افراد و مردان زیادی بر خاک هلاک افکنده شدند.

سلطان مراد که تازه از کار محل استقرار افواج و توپها فراغت حاصل کرده بود وقتی ملاحظه کرد که بطول انجامیدن اینگونه ستیزها بر وسعت دامنه پیکار و تباه گردیدن مرد و سلاح و مهمات میافزاید، فرمان داد که تمام افواج و بهادران با کلیه امکانات و وسایل جنگی بیکباره یورش نهائی را آغاز کنند.

این حمله چنان سخت و درهم شکننده بود که پای ثبات و استقامت افراد سالار سست گردیده، آنچنان شکست یافتند که اکثراً با روحیه‌ای ضعیف و عزم و اراده‌ای ناستوار فرار را بر قرار ترجیح داده تا دروازه بالاخیابان مشهد گریزان و شتابان همی‌شدند.

اکثر آنها در حین عقب‌نشینی و فرار، از فرط استیصال و اضطراب، به خندق پیرامون شهر فرو افتادند و دروازه مشهد چنان از فراریان وحشت‌زده و هراسان و سواران جنگاور سلطان مراد که همچنان باشمشیر آخته ایشان را تعقیب میکردند آکنده شد که ساعتها بطول انجامید تا پس از بخاک هلاک افکندن تعداد زیادی از فراریان به اردوگاه باز گردند.

در این هنگامه رزم، تعداد دو‌یست تفنگچی سالار بدست زبده - سواران سلطان مراد بحلقه اسارت درآمدند و نیز دو دروازه شهر بنام بالاخیابان و سراب به تسخیر آنان درآمد.

متعاقب این پیروزی، تمام باغات بیرون شهر مشهد بدست قشون مهاجمان افتاد و اردوگاه لشکر در کنار مزار خواجه ربیع، نیم‌فرسنگی شهر قرار گرفت.

سلطان مراد، آنگاه دستور داد، دو فوج مخبران و ماکوئی با چهار

عراده توپ در دروازه بالاخیابان مستقر کردند و فوج قراجه‌داغی و فوج مراغه جعفرقلی‌خان سرتیپ با چهار عراده توپ در دروازه به تصرف درآمده دیگر، یعنی دروازه سراب استقرار یابند.

ضمناً سام‌خان ایلخانی را با تمامی خراسانیان و فوج ترشیزی، بر دروازه «نوقان» قرار دادند و برای آنها نیز چهار عراده توپ اختصاص یافت که آنها هم در محل دویست قدمی دروازه، برای خود سنگرهای محکمی ساختند.

در خلال این نقل و انتقالات باصطلاح سوق‌الجیشی و آرایش نظامی دقیق، همه‌روزه عده‌ای از سواران و پیادگان سالار از دروازه ارگ مشهد و پایان خیابان بیرون میشدند و باقراولان سلطان‌مراد بهستیز می‌پرداختند و غالباً شکست خورده پای به هزیمت مینهادند.

مهم اینکه علیرغم شکست‌های متوالی لشکریان در محاصره قرار گرفته سالار، و بقتل رسیدن جماعت کثیری از آنان، از اطراف و اکناف، خاصه از طوایف و ایلات خراسان که هنوز دل از مهر سالار خالی نکرده بودند و کم و بیش به او گرایش داشتند، جمعی سوار مسلح و پیادگان تفنگچی به یاری مدافعان میشتافتند و روز بروز بر تعداد آنان افزوده میشد.

سه‌هزار ترکمان سرخسی برای حمایت سالار

وارد مشهد شدند

اولین شکست فوج ترشیزی سلطان مراد میرزا

در همان گیر و دار جنک و درست در هنگامیکه شعله‌های خانمانسوز آتش جنک در داخل و بیرون شهر مقدس جریان داشت، تعداد سه‌هزار نفر از ترکمانان سرخس بمنظور حمایت از محمدحسن‌خان سالار که سایه شکست قطعی و تباہ شدن به تدریج بر روی سرش فرو میافتاد وارد شهر

مشهد شدند، تا شاید از سقوط آن شهر و در نتیجه از نابودی مسلم سالار فتنه گر که هنوز امید پیروزی از سرکشی و طغیان خود را از دل بیرون نکرده بود جلوگیری نمایند، غافل از اینکه دست نیرومند تقدیر از مدتی پیش سرنوشت شوم وی را رقم زده بود.

درباره حمایت و تقویت ترکمانان سرخس، این توضیح را باید داد که حسن خان دولو، بیگلریگی سابق استرآباد (گرگان) و جد محمد - حسن خان سالار بدلیل شجاعت ذاتی و قواعد بزرگمنشی در زمان فتحعلیشاه قاجار، عده زیادی از سران تراکمه را بسوی خود جلب کرده بود و در زمان والیگری حمزه میرزا حشمت الدوله مدتی را در سرخس گذرانیده و با رؤسای تراکمه تکه و یموت و کوکلان و سالور و ساروق که در سرخس و آخال و تزن ساکن بودند، معاشر و الفت و یگانگی داشت.

لهذا تراکمه نیز در مواقع عدیده از او حمایت مینمودند. و متأسفانه کار این دوستی و یگانگی بجائی رسیده بود که حکمران استرآباد گاه و بیگاه از دادن اسرای ایرانی به آنان کوتاهی نمیکرد و هنگامیکه هزاران سوار قهار ترکمان برای یاری دادن بوی به استرآباد میآمدند و چندی بخدمتگزاری مشغول میشدند در موقع بازگشت، بجای مواجب و انعام، سه هزار اسیر از مسلمانان شیعه مذهب و سادات و رجال، حتی زنان شهر و خارج شهر و روستاها را بآنها ارزانی میداشتند.

بدلیل و حکم همان سابقه، وقتی محمد حسن خان سالار، نوه حسن - خان دولو بیگلریگی سابق استرآباد در محاصره افتاد و مرگ و تباهی سراغش آمد، با سه هزار ترکمان برای حمایت از وی وارد مشهد شدند.

جمع نیروهای باقیمانده سالار، علاوه بر آن سه هزار ترکمن تازه نفس، پانزده هزار نفر از افراد و افواج متفرقه شهری بودند و طوایف و ایلات نیز در زیر فرمان وی قرار داشتند.

امیراصلان خان پسر سالار که مردی بغایت دلاور بود، گاه و بیگاه

با این نیروها از شهر خارج میشد و بالشکریان سلطان مراد وارد جنگ میشد و در سایه شجاعت هنرنمائی‌هایی نیز مینمود.

به نوشته روضةالصفای ناصری، در روز غره شهر شعبان، سالار تدبیری اندیشیده سواران تراکمه را از دروازه پائین خیابان بر سر سنگر سامخان ایلخانی فرستاده، از برابر سنگر درآمدند. ابوالفیض خان برادر سامخان که تازه از خبوشان آمده و روزها با میرمحسن خان تیموری سمت شرقی سنگر ایلخانی را نگهبانی و قراولی مینمودند با سواران خود به محاربه تراکمه سرگرم شدند و غالب بهادران خراسانی و چاکران ایلخانی به معاونت ابوالفیض خان رفته قلیلی از افواج به محافظت سنگر مانده بودند، بناگاه سرکار سالار و فرزندانش و برادرش محمدعلی خان قاچار و تمامت جمعیت سواره و پیاده شهر غفلتاً بر سر سنگر ایلخانی تاختند و طرح محاربتی بزرگ انداختند.

امیراصلان خان و همگی سواران بهادر پیاده شده باشمشیر برهنه از يك طرف و تفنگچی و شمشالچی شهری هم از طرفی یورش بر سر سنگر بردند از برج و باره شهر تفنگچی و توپچی و شمشالچی بیکبار بر سنگرهای ترشیزی و خبوشانی شلیک متصل کردند و اهل سنگر فوج ترشیزی که با سنگر ایلخانی سیصد قدم فاصله داشت منهزم شده و سنگر را خالی گذاشتند، ایلخانی، چون این حال بدید متغیر گردیده با شمشیر برهنه از سنگر خود بیرون آمده که فوج ترشیزی را از فرار ممانعت نماید. اهالی سنگر ایلخانی متوحش شده، چنان تصور کردند که ایلخانی گریخته، آنها نیز باسباب جمع کردن و برهم زدن سنگر پرداختند.

کار پریشان تر شد. توپچی چون این حال را دید، چند تیر توپ افکنده، سپاهیان سالار پای جرأت و جلالت پیشتر نهاده، توپچی مضطرب گردیده، تیر ساچمه توپ را وارونه به میان توپ افکنده، هرچه آتش میزدند توپ آتش نمیگرفت.

قشون شهری از این ملاحظه پای جسارت پیش نهاده، بسنگر ثانی ایلخانی ریختند و به غارت پرداختند و هرچه در آنجا دیدند بانضمام دو

عراده توپ و قریب یکصد نفر از ترشیزی و خوافی و سرو لایتنی و خوبوشانی اسیر و دستگیر تصرف کرده با غنیمت دیگر عزم سنگر دیگر کردند.^۲

سلطان مراد وقتی از این ماجرا آگاه شد، بلا درنگ سوار بر مرکب شده و فوج مراغه را با خود برداشته و با چند عراده توپ به مقابله دشمنان شتافت. اگرچه، او وقتی به عرصه پیکار رسید که کار از کار گذشته بود، لکن بی آنکه بگذارد فرصت از دست برود خود را به گذرگاه دشمن رسانیده، باشلیک آتشبارهای خود مانع پیش آمدن لشکریان سالار بسوی اردوگاه خود گردید و این جریان وی را بر آن داشت تا بیشتر و با دقت فزون تر مراقب اوضاع و انتظام امور لشکریانش باشد.

بنا به اشاره و تحریک سالار

اهالی شهر مشهد، مسلحانه برای جنگ با سپاهیان سلطان مراد از شهر بیرون شدند

قبلاً نوشتیم که در مدت زمانی که حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان بود، متأسفانه بعلت سوء سیاست و بدرفتاری با اهالی مشهد و برخی تجاوزات که بوسیله عمال و کارگزارانش نسبت به رعایا و کسبه خرده پا صورت می‌گرفت، مردم نسبت به او احساسات موافقی نداشتند و همین احساسات مخالف در هنگام اردو کشی و والیگری سلطان مراد میرزا نیز ادامه پیدا کرد، باین مناسبت از سالار و کارهایش و فتنه‌گریهایش تقریباً حمایت و پشتیبانی می‌کردند.

در طول پنج سال جنگ و ستیز محمدحسن خان سالار با سپاهیان حمزه میرزا و بدنبال وی بالشکریان سلطان مراد، بیشتر مواقع اهالی شهر مشهد جانب سالار را داشتند و در موارد متعدده، از کمک به خود او و سپاهیان در بیخ نمی‌ورزیدند.

۲- روضة الصفاى ناصرى، تأليف رضاقلی خان هدايت، جلد دهم، صفحه ۳۹۴ و ۳۹۵.

سالار، علیرغم ضربات سنگینی که بر او وارد شده بود، هنوز از مرکب نخوت و غرور و کوس لمن الملکی کوفتن پائین نیامده بود و به امید پیروزی و موفقیت‌های واهی، همچنان در خط یاغیگری و جنک و پیکار با لشکریان سلطان مراد میرزا که مظفرانه پیش می‌آمد و فاتحانه جلو میراند سیر میکرد. او از شکست‌های فاحشی که نصیبش شده بود، درس عبرت نگرفته و تا آنجا پیش‌رفت که با بهره‌گیری از کینه دیرین و خصومت گذشته اهالی مشهد، آنان را مسلح کرده بجنک با سپاهیان سلطان مراد گسیل داشت.

آنگاه که افسون‌ها و وسوسه‌ها و تحریکات سالار و دستیارانش به آخرین حد خود رسید: «ناگهان تمامی اهالی شهر مشهد و حتی طلاب علوم و خدمه امام معصوم و عموم کسبه، به امید غنیمت و طمع غارت مکمل و مسلح و سواره و پیاده از شهر بیرون آمده، بجانب سنگرهای سراب و بالاخیابان، سیل‌وار و شتابان روان شدند. پنداشتی دریائی به موج درآمده است که تا دیده دیدی، سواره و پیاده، با حربه و اسلحه دیدی که چون سنگر سرآبر را باشهر مسافتی بود، از دور به تیر تفنگ ورمی خدنک جنگی مختصر کردند و از آنجا هجوم بر سنگر قاسم‌خان آقار قراباغی و تیمور-پاشا خان ماکوئی بردند»^۳.

بهر تقدیر، هنگامیکه هزاران نفر از اهالی شهر مشهد جنک کنان پیش می‌آمدند و همچون سیلی خروشان و جوشان، قصد برانداختن و بهم-ریختن سنگرهای سلطان مراد را داشتند، لشکریان مدافع که از دور مراقب آن امواج آدمی بودند که سخت به تلاطم درآمده بودند، بی آنکه دل بدست بیم و ضعف و هراس بدهند، آنقدر شکیبائی بخرج دادند تا اینکه سپاهیان شهر مشهد به تیررس آنان رسیدند.

در این هنگام غفلتاً انگشت‌ها را به ماشه‌های تفنگ و شمخال نهاده، آنها را فشردند و توپها را نیز به آتش گشودند.

در يك لحظه از زمان، بیش از یکصد نفر از شهریان برخاک و خون

۳- روضةالصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۳۹۶.

در غلطیدند. متعاقب شلیک آتشبارها و تفنگ‌ها، دلاوران افواج، دسته‌ای پس از دسته و گروهی بدنبال گروه از سنگرها بیرون آمدند. آنان شهریان وحشت‌زده و دل‌وجان باخت‌ها را مورد تعقیب قرار میدادند و در همان حال گلوله‌های سلاح‌هایشان را بدرقه راه گریزشان میکردند و این تعقیب و آتشباری مزید بر ترس و اضطراب شهریان گردید.

سربازان سلطان مراد تا حوالی دروازه بالاخیابان، بدنبال سپاهیان شهری رفتند و از آنجا پیروز و منصور بازگشتند. این عمل خفت‌آور و شکست غیرمترقبه شهریان مشهد که سالار امید فراوان بدان بسته بود، آنچنان موجب ترلز روحیه ایشان گشت که تا مدت‌ده روز جرئت بیرون شدن از شهر را نداشتند.

اگرچه سالار پس از شکست شهریان، ب فکر و اندیشه شبیخون زدن به نیروهای سلطان مراد افتاد و یک بار هم با چند هزار سواره و پیاده از شهر بدر آمد و برای شبیخون زدن باتفاق سلطان خان افغان تا نزدیکی اردوگاه پیش راند، ولی پیش‌قراولان سلطان مراد که کاملاً مراقب اوضاع بودند، با عملیات متقابل، ابتداء با گلوله‌ای مرگبار سلطان خان افغان را هدف قرار داده او را از مرکب سرنگون ساختند و سپس ب فکر از هم گسیختن سپاهیان مهاجم سالار برآمدند که سالار متوجه قضیه شده سریعاً پیکر زخمی سلطان خان را برداشته از میدان کارزار گریخت.

و به این ترتیب، برای چندمین بار، باز هم تیر سالار به سنک نشست.

سالار و واپسین حمله‌های مذبحخانه‌اش و سلطان مراد یا دلاوریهای همه‌جانبه‌اش کار جنگ را به آخرین مرحله آن نزدیک کردند

قبلا در این فصل از کتاب، لازم به یادآوری و تذکر است که سلطان مراد که يك فرمانده تمام عیار و در عین حال يك سرباز کامل با همه ارزش‌های جنگی بود، در شهر مشهد بهنگام محاصره، جاسوسان و خفیه-نویسانی جلد و زیرك داشت که خود را در لباس‌های مختلف پنهان کرده، در منزلگاه سالار و به میان لشکریانش رفت و آمد میکردند و اخبار و اطلاعات ضروری و مهم را بوسیله پیک‌ها و قاصدهای چالاک به آگاهی سردار فاتح میرسانیدند.

پس از واقعه شبیخون زدن نافر جام و نامراد سالار، بار دیگر سالار درصدد آن برآمد تا طالع خود را برای چندمین بار در جنگ به مرحله آزمایش درآورد، چنانچه چند روز پس از شکست اخیر، بازهم، اهالی شهر - از ملازمان و هواخواهان و پیشه‌وران گرفته تا پیادگان و سواران مسلح خویش - را با تمام استعدادها و تجهیزات جنگی جمع آورده، با توپ و آتشبار از شهر مشهد بیرون شد. تصمیم او چنین بود که تا اردوگاه سلطان مراد را از هم متلاشی نسازد و ضربه کاری بر سپاهیان او وارد نیاورد از پای ننشیند!

سلطان مراد میرزا که بوسیله جاسوسانش از این نیت و قصد حریف وامانده و روی به انقراض، آگاهی حاصل کرده بود، با هوشیاری کامل

و دقت کافی به اردو آماده‌باش داد، تا آنگاه که سالار و سپاهیان‌ش بتمام از شهر بیرون شدند و بجانب اردوی سلطان مراد یورش بردند و صف‌ها و لشکرها در برابر یکدیگر آراسته شدند و توپها در حال جابجائی، در محل‌هائی تازه استقرار یافتند.

در اردوی سلطان مراد، چهارصد سرباز مراغه‌ای جمعی حسین - پاشاخان و سه‌هزار سوار و هفت فرزند عرابه توپ وجود داشت، چون سردار قسمتی دیگر از نیروهای خود را از روی احتیاط به نقاط حساس دیگر گسیل داشته بود.

جنگ و پیکار باتمام ابعادش آغاز شد، توپها و آتشبارها بی‌وقفه می‌گریزند و فضا را میشکافتند و گلوله‌های آن به صفوف دوست و دشمن فرو می‌ریختند و جمعی را از این طرف و آن سو بر خاک می‌افکندند.

سلطان مراد، باهمان جلادت و سرعت در عمل، سوار بر مرکب در برابر چندین‌هزار سوار و پیاده و غیره همچون کوهی استوار می‌ایستاد و فرمان میداد و گاه و بیگاه در پشت عراده‌های توپ می‌نشست و آتش می‌گشود، وی هر کجا صفی از صفوف خودی را میدید که احتمالاً وهنی و یا سستی در دفاع بعلت ازدیاد و فزونی عده خصم بوجود آمده بود خود بحمایت و پشتیبانی بآن جانب میشتافت و در دفاع بارشادت و جلادت با جنگاوران خودی شریک می‌گردید.

این جنگ ازسپیده‌دم تاغروب آفتاب همچنان شعله باآسمان میکشید، تااینکه در آخرین دقایق مغرب که هنوز تیرگی بر دشت غلبه نیافته بود، شکست در سپاهیان سالار افتاد و سالار که تباهی خود و افرادش را باتمام وجود احساس کرد دستور عقب‌نشینی داد و شهریان و سپاهیان آشفته و تعدادی زیاد مرد و مرکب بجای گذاشته از معرکه قتال گریخته و بدرون شهر باز گشتند.

شکست تازه سالار که متعاقب شکست قبلی بوقوع پیوست

محمدحسن خان سالار که علیرغم شکست‌های مکرر و نابود شدن تدریجی مردانش، بهیچ وجه بخود نیامده بود و از تشخیص این امر عاجز بود که شاهد بخت و اقبال و پیروزی مدتهاست از او دور و دورتر میشود، باهمان سرسختی و بلکه با لجاج و عنادی ناورنکردنی در اندیشه جنگ و پیکار تازه بود تا اینکه پس از چهار روز وقفه و استراحت و آرامش و التیام جراحات و زخم‌های عمیقی که بر پیکر سپاهیان او وارد شده بود، خود را برای نبردی دیگر آماده گردانید و این بار با برادران و فرزندان خود امیراصلان خان و یزدان بخش میرزا سواره و پیاده پس از آراستن اردوگاه خویش از مشهد بیرون شد.

در این حمله، نقشه جنگی وی چنین بود که امیراصلان خان باسوار نظام و سایر بهادران از سمت شمالی، اطراف اردوی سلطان مراد را احاطه کنند، و سواران رکابی و خراسانی و پیادگان شهری از طرف شرقی و جنوبی اردو از میان باغات به اردوی سلطان مراد بتازند.

سالار نقشه دقیقی برای حمله و یورش سرنوشت‌ساز بر اردوی حریف طرح کرده بود و بدان امیدها داشت، چه آنچه نیرو، افراد، سپاه، تجهیزات و سلاحهای سبك و سنگین از توپخانه گرفته تا زنبورك و خلاصه کلیه ساز و برگ و امکانات جنگی در اختیار داشت، در این حمله قطعی بکار گرفت و فکر میکرد با آن امواج انسانی از شهریان مقیم مشهد و سپاهیان کارآزموده و جنگاور، کار سلطان مراد را بسازد، ولی حریف، دلیرتر، هوشیارتر و بسی مجرب‌تر و کارزار دیده‌تر از پسر عمه‌اش (سالار پسر عمه سلطان مراد بود) بود.

سپاهیان سالار که مجموعه‌ای از کلیه نیروهای چریک، داوطلب، افراد شهری، تفنگچیان و سواران ترکمان، و شمخالچیان طوایف خراسان بودند، همچون امواج خروشان رودخانه‌های متلاطم به تلاطم درآمدند. تفنگها و شمخالهایشان توأم با توپها به غوغا درآمدند و از چند جناح

حملات بی‌امانی را آغاز کردند.

از آنهمه هنگامه‌های بی‌سابقه که خراسان و خراسانیان هرگز به خود ندیده بودند، فرماندهان افواج سلطان مراد، در نخستین دقایق اولیه تکان خوردند، ولی این سلطان مراد بود که توانست بر خاطر و ضمیرشان تسلط یابد و دلشان را با جلادتها و چپ و راست پوئیدنهای شجاعانه و تهورآمیز همچون لحظات نخستین پیکار باسالار یاغی، گرم ساخته و اعصاب و بازوانشان را نیرومند گرداند.

اولین حمله سخت و شکننده و زیر و رو کننده را فوج مخبران که تا آن لحظه افتخارات فراوان جنگی نصیب خود ساخته بودند، به منصف ظهور رسانیدند. افراد دلاور این فوج همچون باد صرصر که بر ماسه‌های روان کویرها بتازد و بسان گردبادهای وحشتناک همه‌چیز را درهم پیچیده، به فضا بچرخاند، بر جناح اصلی پیاده سالار یورش آوردند. از یورش خردکننده فوج مخبران، دیگر افواج که تاحدی مردد و متزلزل برجای می‌خکوب شده بودند بحرکت درآمد، صفوف شهریان را درهم شکستند و بدنبال یک درگیری و جدال تن به تن خونبار، آنها را به عقب نشانند. نیروهای شهری تار و مار شده، هر اسزده عقب‌نشینی‌اشان تبدیل به فرار بداخل شهر مشهد مقدس گردید.

از آن طرف، سواران جنگاور و رشید اردوی سلطان مراد، بر سواران ترکمان و چابک‌سواران امیر اصلان‌خان فرزند سالار حمله کرده، باشمشیر و خدناک و نیزه بر آنان غلبه پیدا کردند.

جنگ و جدال مهیب و خونبار که با ورود هزاران جنگجوی سالار به میدان آغاز گردیده بود، تبدیل به شکست خفت‌آوری گردید. بسیاری از نیروهای سالار بر خاک هلاکت درغلطیدند و تعداد پانصد نفر نیز به اسارت درآمدند و بقیه‌السیف، صف شکافته و پیریشان‌روزگار سراسیمه بجایگاه خویش در شهر مشهد باز گشتند.

اما از جانب دیگر، حسین‌پاشاخان که در نزدیک باغات سنگرها ساخته بود، ناگهان مورد تعرض شدید سالار و سوارانش واقع شد. حسین-

پاشاخان لحظاتی صبر و شکیبائی بخرج داد و همینکه سالار و مردانش نزدیک سنگرهای او رسیدند، ناگهان چند گلوله مرگبار توپ بسوی ایشان رها ساخت و راکب و مرکوب را در هوا متلاشی گردانید، سالار از مرکب بزیر افتاد، ولی چند تن از سوارانش که از آن گلوله توپ زنده مانده و هنوز بر روی مرکب استوار بودند، سالار را برداشته بشهر باز گشتند.

دلیریهای نمایان سامخان ایلخانی

و کشتار تراکمه تجاوزکار

ترکمانها در قضیه پیکار سلطان مراد با سالار، و تلاش و پایمردیهای آن سردار باعزم و اراده، باحملات پی در پی و تجاوزات بیشمار خود و کشتار مردان و زنان و باسارت گرفتن آنها، هرچند گاه مانع و اشکالی در کار پیشرفت‌های سپاهیان سلطان مراد ایجاد میکردند. ترکمانها، تنها بخاطر حمایت از سالار و بحکم جبران محبت‌ها و گذشت‌های بزرگوارانه جدوی که روزگاری حاکم استرآباد بود به سالار یاری نمیدادند، بلکه حملات وحشیانه و وحشت‌انگیز آنان، یک وجه و علت و مفهوم دیگری هم در بر داشت و آن به قتل رساندن یا به اسارت درآوردن مردان و زنانی بود که در محل‌ها و مکان‌ها و یاقراء و شهرها و قلعه‌های متصرفی اردوهای سلطان مراد زندگی میکردند.

سواران تراکمه که در مشهد ظاهراً به قصد کمک کردن به نیروهای سالار - مقیم بودند، چندبار خودسرانه از شهر بیرون شده، به اطراف ترکتازیهای کردند، اما سلطان مراد که هوشیارانه مراقب اوضاع بود، آنها را به سختی گوشمالی داد.

اما آخرین یورش آنان در زمانی صورت گرفت که اردوهای سلطان مراد سرگرم آرایش‌های جنگی و مستقر ساختن لشکریان تازه - نفس در قرارگاههای جدیدشان بودند.

سواران یغماگر تراکمه که قصد عزیمت و بازگشت به جایگاه اصلی خود، سرخس، را داشتند و همین تصمیمشان خود خلأئی در میان مردان سالار بوجود میآورد، اسباب نگرانی و تشویش خاطر وی گردیدند. پس بمنظور انصراف ایشان از بازگشت، به آنان یادآوری کرد که: اکنون هنگام آن فرا رسیده تا با یورش‌های پی در پی و بی‌امان در قریه چناران، غارت و تاراجی دلخواه بعمل آورید و آنچه اسیر مورد نظرتان میباشد از آن محل بی‌حفاظ بدست آورید!

تراکمه ناآرام و بی‌قرار برای غارت و تاراج، با چهارهزار نفر سوار، باتفاق سایر بهادران و مردان جنگاور شهری از دروازه ارگ مشهد بدر آمده، بجانب چناران تاختن آغاز کردند.

مستحفظان سنگرهای آن قریه و دروازه «سراب» که از دور دست‌ها صدای سم ستوران را شنیدند و اشباح لرزان سواران را در افق آسمان چناران دیدند، سرعت قاصدی را روانه اردوگاه سلطان مراد گردانیدند و سردار، بی‌درنگ، سامخان ایلخانی را با آنچه سوار کار آزموده و کارزار-دیده در اردو بود فرمان داد تا ضرب شست جانانه‌ای بر سواران مهاجم وارد آورند.

سامخان، آن فرمانده دلاور و ایلخان غیور ایل زعفرانلو، بی‌تأمل براه افتاده به تعاقب دشمن برآمد. اما، آنان هنگامی به سواران غارتگر ترکمان و شهربان برخوردند که آنان دو قلعه از دژهای چناران را به تصرف خود درآورده و تعداد یکصد و پنجاه زن و مرد آن دو محل را به اسارت درآورده بودند.

سواران ایلخانی و خراسانی و جنگجویان زعفرانلو و دیگر چابک سواران مسلح به شمشیر و نیزه رکابی، بی‌محابا بر صفوف متفرق تراکمه که هنوز در حال تاراج و یغما بودند حمله کردند و در میان آن جماعت، شمشیرهای آخته و نیزه‌ها و خدنگهای دلدوز بکار بردند.

جنگی عظیم و کارزاری مهیب و ترسناک در گرفت که در گیر و دار آن سامخان و سوارانش مردانگی و شجاعت و تهور بسیار به منصفه

ظهور رسانیدند.

طولی نکشید که شکستی فاحش در سواران تراکمه و شهری افتاد، بطوریکه جماعتی کثیر از ایشان بخاک و خون درغلطیدند و عده‌ای فزون از شماره به اسارت درآمدند. علاوه بر آن، کلیه اسیرانی که بدست تراکمه در بند شده بودند بحکم سامخان آزاد گردیده و به مساکن خود باز گشتند.

سامخان ایلخانی که پیروز و فاتح بادویست اسیر خونخوار ترکمن وارد اردوگاه سلطان مراد شده بود، مورد عنایت و تحسین سردار قرار گرفته و بلافاصله بفرمان سلطان مراد هر دو بست نفر اسیر گردنکش را گردن زدند و سرهایشان را در نزدیکی اقامتگاههای ترکمن‌ها بر دشت و هامون افکندند تا مایه عبرت سایرین گردد.

این گوشمالی و ضرب شست کاری و قطع کردن سرهای ترکمانان سرکش و یاغی چنان درمیان آن گردنکشان تولید اضطراب و وحشت کرد که مدتهای مدید فکر خام حمله به اردوی سلطان مراد و مراکز و قراء و شهرهای بی‌دفاع خراسان را از مخیله خویش بیرون کرده جرئت ایلغار و تهاجم را در ضمیر پلید خویش خفه ساختند.

تلاش و مساعی بی‌وقفه امیر کبیر

در رساندن نیروهای تازه‌نفس و سرداران کاردان

و تجهیزات و سلاحهای تازه به اردوی سلطان مراد

در تمام مدت زمانی که جنک و ستیز میان لشکریان سلطان مراد و هواداران محمدحسن خان سالار جریان داشت، میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدینشاه تقریباً قسمت اعظم حواس و افکارش متوجه آن نبردها و جریان حوادث برخورداردهای سلطان مراد با سالار یاغی بود. همانطوریکه نوشتیم، این جنک خانگی و یا برادرکشی مدت پنج

سال - از دوران و عصر محمدشاه تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه - ادامه داشت و سالار فتنه گر بدنبال سوداها و افکار خام و بلندپروازیهای خود، باوجود شکستهای پی در پی دست از جدال و نزاع نمی کشید و سلطان - مراد نیز که سوار بر مرکب قدرت فرماندهی بود، همه استعدادها و توان رزمی و مهارت های جنگی خود را بکار گرفته بود تا هرچه سریع تر کشور را از شر گردنکشی های بی وقفه او آسوده گرداند.

امیر کبیر که به این مسئله بسیار جدی مینگریست، با توجه به عوارض شوم و مخاطره آمیز این فتنه گری و لزوم سرکوبی آن، دائماً سپاهیان تازه نفس جدید باملزومات و تجهیزات کافی همراه سرداران و فرماندهان کار کشته و مجرب روانه خراسان میکرد تا جای افراد جان باخته و یامجروح و زخمی سلطان مراد و تجهیزات بمصرف رسیده او را بگیرد.

این، يك کار شبانه روزی امیر بود، و صدراعظم تازه به قدرت رسیده شاه قاجار که ابعاد خطر را با تمام وجودش لمس میکرد، تلاش و مساعی بی وقفه ای را برای کمک و یاری رسانیدن به نیروهای سلطان مراد آغاز کرده بود.

هنگامیکه سلطان مراد شهر مشهد را که سالار در آن سنگر گرفته بود به محاصره خود گرفت، امیر کبیر برای اینکه امر محاصره مشهد هر چه زودتر به ثمر برسد و سالار شمشیر و سپر بر زمین بیافکند، سپاهیان جرار و افراد جنگاور و کارزار دیده ای را تحت فرمان سردارانی با تجربه و آگاه چون، حسنعلی خان امیر نظام گروسی با فوج گروسی، و صمصام خان روسی که در امر سوق سپاه و فنون نظامی محاصره تبهر و جلادتی تمام داشت، هم چنین عباسقلی خان بادکوبه ای با فوج خوئی و علی خان - قراگوزلو با فوج همدانی و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره و سواران معروف چلیپانلو و قراباغی از دارالخلافه طهران بحرکت درآورد تا سریعاً خود را به مشهد برسانند.

وقتی این سپاهیان جنگجو با آن سرداران کارآمد و رزم دیده به نزدیک مشهد رسیدند، به فرمان سلطان مراد میرزا، در محل کوه سنگی،

در میدان وسیعی استقرار یافتند تا در موقع مقتضی برای شروع آخرین یورش و وارد آوردن واپسین ضربه درهم شکننده بر پیکر آسیب دیده سالاریان و شهریان هوادار وی از وجود ارزشمند آنان استفاده گردد.

* * *

از قضا، تدریجاً کار جنگ و دفاعها و تلاشهای مذبوحانه سالار نیز به آخرین حد خود گرائیده بود، چه، از یک سو، بر اثر محاصره طولانی و مسدود شدن راههای ورود ملزومات زندگی و آذوقه و خواربار برای اهالی شهر مشهد که بدلیل حمایت‌های بی دریغ از سالاریان دچار تنگی و قحط و غلا شده بودند، دیگر حال و رمقی برایشان نمانده بود، از دیگر انگیزه‌هایی که روحیه شهریان را شدیداً به ضعف و تردید و تزلزل میکشاند، وصول خبرهای یأس انگیز ورود سپاهیان تازه نفس جرار باتفاق سرداران کار کشته آماده رزم و سیورسات بی حساب جنگی بود که بیشتر بر یأس و نومیدیشان دامن میزد، بعلاوه خبر پیروزیهای لحظه به لحظه لشکریان سلطان مراد نیز مزید بر همه علت‌ها گردیده بود.

پس، بی توجه به درخواستها و اصرار و ابرام‌های التماس آمیز سالار و فرزندانش، شهریان ب فکر چاره برآمدند تا مگر از گرداب بلائی که در آن فرو افتاده‌اند و جانشان در معرض تباهی و نابودی قطعی قرار گرفته خویشتن را نجات بخشند. بهمین سبب در فکر انجام کار خود برآمده، از معاریف و بزرگان شهر مشهد و زعمای قوم و سران سپاه متمرده، درخواست چاره جوئی کردند و از آنان تمنا نمودند پس از مشورت و کنگاش، راهی برای رهائی پیدا کرده و نمایندگان از سوی خود به اردوگاه سلطان مراد گسیل دارند تا در حضور سردار فاتح رزمگاههای خراسان، با استغفار از اعمال گذشته خود و طلب عفو و بخشش، از جاری کردن خونهای بیشتر خودداری ورزند.

در همان حال که چنین حالاتی در شهر مشهد جریان داشت، سالار و فرزندانش همچنان در اندیشه دفاع و جنگ و ستیز بالشکریان توانا و روزافزون سلطان مراد بودند.

اما نیروهای سلطان مراد، گام به گام، بداخل شهر پیش میآمدند و سنگرهای مدافعان را یکی پس از دیگری با گلوله‌های توپ و خمپاره متلاشی میساختند و راه خود را بداخل شهر باز میکردند.

آخرین تکاپوی سالار و فرزند دلیرش امیر اصلان‌خان در کار جنگ و حماسه آفرینی آن دو دلاور مرد

محمدحسن‌خان سالار که آگاهی یافته بود سپاهیان تازه نفس مجهز و منظمی تحت فرمان نخبه‌ترین سرداران، از دارالخلافة طهران، وارد اردوی حریف نیرومند شده‌اند، بر آن تصمیم شد که تا نیروهای جدید جابجا نشده و در مواضع مستحکم و سنگرهای تازه استقرار نیافته‌اند، با آخرین تلاش و تکاپوی خود شکافی در صفوف محاصره‌کنندگان شهر ایجاد کرده، راه را برای ورود سربازان هوادار خود و خواربار و آذوقه و گندم و ملزومات دیگر باز کند. بهمین قصد و نیت با قوایی بیشمار که باید گفت آخرین ذخیره‌های سپاهیان بود و توپخانه و سواران خراسانی و پیادگان درجزی از شهر مشهد خارج شده، بر لشکریان دارالخلافة که هنوز در راه رسیدن و ملحق گشتن به اردوی سلطان مراد بودند حملات سخت و شکننده‌ای را آغاز نمود.

لشکریان دارالخلافة که مرکب از چند فوج بودند و هنوز خستگی طول راه از جسم و جانشان بیرون نرفته بود، شجاعانه بدفاع ایستادند. توپهای سالار بشدت و بی‌وقفه میگریزند و سواران سالار به فرمان او، دیوانه‌وار در دو جناح قشون تازه‌وارد، رخنه کرده شمشیرزنان و نعره - کشان پیش میساختند تا آن نیرو را بمحاصره افکنده و سپس تار و مار نمایند.

در همین اثنا، چراغعلی‌خان کلهر که در اردوی صمصام‌خان بود

و با دوربین اوضاع را از دور نظاره میکرد، سریعاً باتفاق علیخان قراگوزلو و عبدالعلیخان سرهنک با افراد جمعی آنان و همراه با چهارده عراده توپ خود را به آن قشون در معرض مخاطره قرار گرفته رسانیدند تا از تباهی حتمی نجاتشان دهند. آنان هنگامی بنزدیک عرصه جنگ و معرکه قتال رسیدند که سواران سالار زیر فرمان خود او وارد صفوف پیاده دار-الخلافه شده بودند.

چراغعلیخان که متوجه وخامت اوضاع شده بود، بادیگر سرداران و نیروهای ابوابجمعی، از پشت سر حمله و یورش شدیدی را بر سالاریان آغاز کردند و آنقدر پای مردی فشردند و بکمک توپخانه و شمشال جنگیدند تا توفیق یافتند سواران دشمن را از داخل صفوف پیاده خودی بیرون بریزند. سالار که این وضع را بدید باتفاق امیراصلان فرزندش، قلب پیادگان قشون دارالخلافه را رهاساخته، بکمک عباسقلیخان دره‌جری از مرکبها بزیر آمدند و شمشیرکشان سپاهیان خود را بجنگ و ستیز با قوای امدادی چراغعلیخان واداشتند. در همین هنگام سلطان مراد میرزا نیز باعده‌ای از زبده سواران جنگجو وامیران تازه از راه رسیده در رسیدند و با شمشیرهای آخته، با دشمنان لجوج و سرسخت درآویختند و تنور جنگ را گرم‌تر ساختند.

نبرد و پیکاری سهمگین و خونبار ساعتها در نزدیک کوه‌سنگی مشهد جریان داشت و هر لحظه از کشته‌ها پشته‌ها بوجود می‌آمد. آتش جنگ تا سه ساعت از شب گذشته همچنان شعله‌ور بود و آنگاه که سالار دریافت که دیگر باره بخت و اقبال از او روی گردان شده است، ناچار رزم‌کنان، با سپاهیان وامانده و خسته به عقب‌نشینی پرداخت و در همان حال عقب - نشینی نیز باتفاق امیراصلان می‌جنگید و می‌جنبید و تکاپو میکرد، در واقع آنهمه پافشاری و سخت‌کوشی و تلاش و تکاپو در بدترین شرایط مرگبار جنگی، بسی عجیب و شگفت‌انگیز و بعبارتی دیگر حماسه‌آمیز بود.

بهر تقدیر متعاقب عقب‌نشینی سالار و فرزندش، بدستور سلطان - مراد، یک قسمت از قشون دارالخلافه تهران از فراز کوه‌سنگی توپها را

بسوی ارگ مشهد متوجه ساختند تا دروازه ارگ نیز از آن طرف در محاصره قرار گیرد.

به ستوه آمدن اهالی شهر مشهد از خونریزیهای بی سرانجام
و به شفاعت برخاستن سامخان ایلخانی
توقف احتیاط آمیز سلطان مراد بر دروازه مشهد مقدس

کار جنک و فتنه گری محمدحسن خان سالار دیگر به آخرین مرحله نزدیک میشد. سپاهیان جنگاور سلطان مراد میرزا و سردارانش، تمام سنگرهای مقدم شهر مشهد را یکی پس از دیگری تسخیر کرده بداخل شهر وارد میشدند. سربازان صفوف مقدم که کلیه سنگرها را به تصرف خود درآورده بودند، اکنون که به داخل شهر ورود میکردند، تفنگها و شمشالها بر سر دست گرفته، غلغله شادی و ولوله مسرت از فرط شور و هیجان در انداختند و فضای آکنده از دود باروت و سرشار از طنین غرش توپها را از هلهلهها و نعره‌های حاکی از پیروزی پر کردند.

در این هنگامه ناشی از شوق و شور پیروزی، سلطان مراد خود از روی احتیاط بر دروازه مشهد ایستاده بود تا کاری به شتاب و عجله صورت نگیرد و خونهای بی جهت، در داخل شهر ریخته نشود. سالار که این وضع و حال میدید و می شنید و به تلخی درمی یافت که کارش به تباهی گرائیده و عنقریب دست نیرومند تقدیر، علیرغم آنهمه تدبیر و پایداری و دلیری گلوش را خواهد فشرد و هرچه زودتر میباید تاوان و بهای گران اعمال خودسرانه و جاه طلبانه اش را بپردازد، مساعی تازه ای بکار برد تا مگر خود را از معرکه و سرنوشت ذلت بارش نجات دهد. اما هرچه اندیشید و آنچه تأمل کرد و به بررسی پرداخت تا مگر مفری و راه گریزی بیابد، نتیجه ای حاصل نشد، و تنها راه نجات را در تحصن اختیار کردن و به صحن مقدس حضرت پناه بردن دانست.



اما از آن سو، در حالیکه غلغله شادی سپاهیان پیروزمند سلطان - مراد بر فلك دوار میرسید و سربازان سر کوب گر، دسته دسته و فوج فوج با کلیه تجهیزات و سلاحهای سبک و سنگین، خیابانها و کویها وارگ بزرگ مشهد را درمی نوردیدند و تمام مواضع دشمن را یکی پس از دیگری به تصرف درمی آوردند، تنی چند از ماجراجویان گستاخ که قبلا دستهای خود را بخون عده ای از مردان و شخصیت های سرشناس شهر آغشته ساخته بودند، بر آن شدند که با اطوار و حرکاتی دیگر خویشان را در نظر رزم آوران پیروز تبرئه نمایند. یکی از این افراد، رجب بهادر مروی بود که به اشاره سالار جنایتها کرده و خون بسیاری از مردم بیگناه را بر اراضی مقدس شهر مشهد ریخته بود.

رجب بهادر مروی در آخرین دقایق و لحظاتی که قشون فاتح وارد شهر میشد، به قصد اسیر کردن عباسقلی خان دره جزی که خود و مردانش جزء هواخواهان سالار بودند، به اقامتگاه وی حمله ور شد، ولی عباسقلی خان که مرگ را در آستان خانه اش بدید، کس به خارج نزد سام خان ایلیخانی فرستاده، او را شفیع قرار داد تا سلطان مراد میرزا از سر تقصیراتش بگذرد و اقدامی بعمل آورند تا در شهر نهب و غارت و کشتاری صورت نگیرد.

سلطان مراد میرزا که خود به این مسئله میاندیشید و بهیچ وجه میل نداشت، کشتار و خونریزی و غارت و تاراجی از طرف سربازان نسبت به مردم بیگناه بعمل آید، بکلیه فرماندهان و امیران دستور اکید داد تا هر گاه سربازی را مشاهده نمایند که دست به یغما و تاراجی گشوده است، وی را بدون اندک ترحمی تباہ گردانند. در این خصوص، از طرف امیر کبیر نیز از دارالخلافه طهران، دستوراتی ابرام آمیز و مؤکد خطاب به سلطان مراد صادر شده بود و حقاً بانظارت دقیق سردار، هیچ نوع تجاوز و تعدی نسبت به مردم شهر مشهد صورت نگرفت و همین امر، قلوب اهالی را بیشتر قرین آرامش و آسایش گردانید.

اما جمع زیادی از اهالی شهر که به استقبال نیروهای سلطان مراد شتافته بودند، وقتی رجب بهادر مروی را دیدند که در برابر جایگاه ایلخانی و دیگر امیران سرافکنده ایستاده و با اظهار عجز و اطاعت از ایشان امان میخواست، پی‌اختیار بسویش حمله‌ور شدند تا سزای اعمال جنایتکارانه‌اش را بدهند، ولی رجب مروی که مرگ را در برابر خویش بدید، طپانچه‌ای را که آماده در شال کمر مخفی کرده بود بیرون کشیده در زیر چانه خود قرار داد و آنگاه با کشیدن ماشه طپانچه خودکشی کرد. مردم که نسبت باو نفرت و خشم زایدالوصفی داشتند، طناب به پایش بسته و جسدش را بهر کوی و برزن کشیدند و مرد و زن بر آن جنازه سنک بیاریدند.

تحصن محمدحسن خان سالار و فرزندش امیراصلان در صحن حضرت رضا علیه السلام و پایان کار ایشان

گفتیم که سالار وقتی ملاحظه کرد تمام ابواب نجات برویش بسته شده و خلاصی از چاه مرگباری که خود حفر نموده بود برایش امکان پذیر نیست، ناگزیر با دو فرزندش امیراصلان خان و یزدان بخش خان و برادرش محمدعلی خان بمنظور تحصن در مرقد حضرت رضا علیه السلام، خود را در یکی از حجره‌های آن بقعه مقام دادند، تا مگر سلطان مراد، ملاحظه آن مکان مقدس را نموده، آنان را مشمول رحمت و رأفت و عفو و اغماض قرار دهد، اما آنهمه کشتار و فتنه‌گری و آشوب و گردن برافرازی پنج-ساله بی‌سرانجام که سرها بیاد داد و مردان و افراد زیادی را تباه کرد و خونها جاری ساخت، دیگر جایی برای بخشش و گذشت باقی نمیگذاشت و لامحاله وی و دستیاران نزدیکش میباید هرچه زودتر به کیفر اعمالشان برسند.

سلطان مراد میرزا پس از آنکه از کار نظم دادن به شهر و مستقر ساختن افواج و سربازان در ارگ مشهد و مراکز حساس شهر بیاسود و دستورات لازم را به کارگزاران و عاملان برگزیده خود در مشهد صادر کرد و شهر قرین امن و آسایش گردید، با جمیع سرداران و امیران خویش که تا آن ساعت تحت فرمان وی شمشیر میزدند و دشمنان را سرکوب میکردند در مقر خود فرود آمد.

مقارن این اوقات، عده‌ای از سردارانی که فریب افسون‌های سالار را خورده و زیر فرمان وی با سپاهیان سلطان مراد وارد جنگ شده بودند، در حالیکه از فرط ندامت و شرمساری سرها بزیر افکنده بودند، خود را به قرارگاه فرمانروای فاتح خراسان رسانیده به اظهار انقیاد و اطاعت پرداختند.

این فرماندهان نادم و پشیمان عبارت بودند از: عباسقلی‌خان - دره‌جری، کریم‌دادخان هزاره‌ای، اراض‌خان سرخسی و دیگر اعظم و بزرگان شهر مشهد. آنها به شفاعت و وساطت سام‌خان ایلخانی جرئت و اراده آن را یافته بودند که برای اظهار ندامت بحضور فرمانده کل نیروهای سرکوب‌کننده برسند و این، سام‌خان ایلخانی، فرمانده شجاع و بزرگوار خراسان بود که بحکم بزرگ‌منشی خود، سرداران گول‌خورده را بنزد سلطان مراد میرزا می‌آورد تا پشیمانی و ندامت خود را عرضه بدارند.

بهر حال، سردار فاتح رزمگاههای خراسان، اعمال تخلف‌آمیز و حق‌ناشناسانه آنان را مورد عفو و اغماض قرار داده و به مراحم و الطاف پادشاه امیدوار گردانید، آنگاه به چراغعلی‌خان کلهر دستور داد که با جماعتی از نخبگان افواج نگهبان شهر بسراغ سالار و بستگانش که در ضریح مقدس مشهد تحصن اختیار کرده بودند برود و آنها را به اردوگاه بیاورد.

محمدحسن‌خان سالار را از تحصن‌گاه خارج ساختند

و به فرمان سلطان مراد میرزا اعدام کردند

سالار که دقایق و لحظات پراضطراب حیات پرتلاطم خود را میگذرانید و در گوشه حجره‌ای از حجره‌های ضریح مقدس، وحشت‌زده و بیمناک از عواقب و سرانجام طغیان و سرکشی خود نشسته بود، بشنیدن

صداهای مبهم و ناآشنا از جا برخاست و علیرغم آنهمه جرئت و شجاعت که در آن پنج سال قیام و یاغیگری از خود بروز داده بود، بی‌اختیار سراسر پیکرش را ترسی آشکار در میان گرفت. شاید به وی الهام شده بود که واپسین لحظات زندگی را میگذراند و دیر یا زود کیفر اعمالش را خواهد دید.

او غرق در اندیشه‌های دور و دراز، سر به جیب تفکر فرو برده بود که ناگهان چراغعلی‌خان کلهر را در برابر خود بدید که برخلاف انتظارش، به وی سلام میگوید و در چهره‌اش آثاری از خشم و کینه و غضب نیست، پس قلبش کمی آرام گردیده و هیجان و ترسش تخفیف یافت.

سالار با آنهمه کبر و غرور روزهای قدرت و فتنه‌گری، خوار و خفت‌زده از چراغعلی‌خان پرسید: آیا مأمور کشتن و مرگ من شده‌ای؟ چراغعلی پاسخ داد: خیر، این کار در وظیفه من نیست، من دژخیم نیستم. سالار با وحشت و خوف جانکاهی سؤال کرد: حالا که ندانسته و نسنجیده کارم بدین مرحله کشیده شده، بگو بینم چه باید بکنم و چاره چیست؟

چراغعلی‌خان که چشم به چهره رنک‌پریده سالار دوخته بود، گفت: در آن روز که خدمت رسیدم و بحکم مصلحت‌اندیشی شرط نصیحت بجا آوردم و شمارا به رفتن بسوی دارالخلافه طهران و خدمت حضرت سلطانی تشویق کردم، توصیه‌های خیرخواهانه و واقع‌بینانه مرا نپذیرفتی و اکنون که دیگر چاره کار از دست ما خارج شده از من چنین سؤال می‌کنی؟!

سالار استرحاماً گفت: آیا میتوانی به شفاعت بخدمت عمه‌زاده‌ام، نواب سلطان مراد میرزا برسی و او را شفیع جرایم و خلاف‌کاریهایم گردانی؟

چراغعلی‌خان پاسخ داد: این کار، تکلیفی شاق و سخت و غیرممکن است و تو سلطان مراد میرزا را بهتر از من میشناسی و میدانی که هیچگاه

۱- همانطوریکه قبلاً اشاره شد، سالار فرزند آصف‌الدوله بود و خواهر آصف‌الدوله

نیز همسر عباس میرزا نایب‌السلطنه پدر سلطان مراد میرزا بود، بدین ترتیب، سالار پسرخالوی سلطان مراد محسوب میشود.

در چنین مواقعی، گذشت و اغماض نسبت به کسی روا نمیدارد، چون اعمال تو در این پنج سال طوری بوده که دیگر محلی را برای گذشت باقی نگذاشته است. به خونهای بیاندیش که فقط بخاطر جاه‌طلبی و نخوت و غرور، بر زمین ریختی و به مردانی بنگر که در راه هوس‌ها و جنون قدرت-طلبی‌ات، جان باختند و به زنان و کودکانی فکر کن که مظلومانه و معصومانه به اسارت تر کمانان شقاوت‌پیشه و بیرحم در آوردی و به قریه‌ها و قلعه‌ها و حصارهایی اندیشه کن که پایمال توپها و قلعه کوبهایت گردیدند و اکنون همه و همه از حیز انتفاع افتاده‌اند و ساکنانش در بدر و آواره دشت و صحراها شده‌اند.

حال، تنها يك راه در پیش داری، من ترا و فرزندان و برادرت را به اردوی صمصام‌خان روسی که در آنجا مقام دارم خواهم برد تا شاید راه چاره‌ای در کارت شود و شرح حال و استرحامت را بخدمت سلطان مراد عرضه بدارم، بلکه رفاهی و خلاصی روی دهد.

سالار با عجز و الحاح گفت: اگر اجازه دهی، چند روزی دیگر در اینجا، در این حجره نشینم تا چه شود و چه پیش آید! چراغعلی‌خان پاسخ داد: «تو دیگر حرمتی برای این مکان مقدس باقی نگذاشتی، و کشتن جمعی را در اینجا روا داشتی، قنادیل زرین و سیمین آن حضرت را بگذاختی و بر اشرار و الواط و تراکمه مبذول داشتی، اگر خدام حضرتت نرانند، نسوان این شهرت نگذارند»^۲.

باری، سالار و فرزندانش امیراصلان و یزدان‌بخش و برادرش محمدعلی‌خان، بحکم اضطرار و اجبار، به خروج از بارگاه حضرت رضا تن در دادند. آنها را سوار بر چهار مرکب پالانی کردند و به اردوگاه خارج شهر مشهد بردند.

بدستور سلطان مراد، حسین‌پاشاخان مراغه‌ای نگهبان و مستحفظ ایشان در اردو بود، آنان مدت چهار روز در اردو تحت نظر بودند، بی - آنکه بدانند سردار کل چه تصمیمی بر ایشان گرفته و چه سرنوشتی خواهند

۲- روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۴۱۷ .

داشت و همین امر مزید بر دردها و آلام و نگرانیهای مرگبارشان گردیده بود.

سلطان مراد میرزا پس از آنکه از انتظام کلیه امور شهر مشهد فراغت حاصل کرد، ابتداء به زیارت ضریح حضرت رضا مشرف گردیده و آنگاه به باغ اللهیارخان آصفالدوله پدر سالار وارد گردیده، آنجا را اقامتگاه موقت خویش قرار داد.

سلطان مراد میرزا که دیگر از کلیه امور مهمه و استقرار افواج خلاصی یافته بود، آخرین فرمان خود را مبنی بر اعدام محمدحسن خان - سالار و برادرش محمدعلی خان و فرزندش امیراصلان خان صادر کرد. سپس در روز اعدام با تشریفات خاص، در حالیکه از خواص و عوام شهریان، جمع کثیری به نظاره ایستاده بودند، آنها را به دیار عدم و نیستی فرستادند تا عبرت للناظران باشد^۳ جنازه سالار و امیراصلان خان و برادر سالار را در خواجه ربیع دفن کردند.

سلطان مراد میرزا، یزدان بخش خان، فرزند کوچک سالار را که گناه و جرمش از پدر و برادرش کمتر بود، مورد اغماض قرار داده روانه درگاه ناصرالدینشاه گردانید و باین ترتیب، غائله هائله و هراس انگیز محمدحسن خان سالار بر اثر کفایت و کاردانی و درایت سلطان مراد میرزا خاتمه یافت و از آن پس، هیچ کدام از یاغیان و طغیان گران گردنکش حرفه‌ای که در ولایات دم از خودسری و خودمختاری میزدند جرئت دست یازیدن به کوچکترین اقدامی را در خود نیافتند.

شورش و غائله خوفناک سالار که بیش از پنج سال بطول انجامید و بوسیله سلطان مراد میرزا از میان رفت، علاوه بر تأثیر سیاسی و معنوی که در پی داشت موجب قوام سلطنت ناصرالدینشاه و دولت میرزا تقی خان -

۳- در بعضی از کتب تاریخی، نوشته‌اند که سالار و برادرش محمدعلی خان و امیر -

اصلان را بفرمان سلطان مراد خفه کردند. و بنا به چند روایت سالار و برادرش و امیراصلان را بدار آویختند.

امیر کبیر گردید و قدرت حکومت مرکزی را بسط و گسترش بخشید و کلیه نافرمانان و یاغیان ولایات که منتظر نتیجه شورش سالار بودند، یکی پس از دیگری، سر اطاعت و بندگی فرود آوردند.

یکی از شاعران خوش قریحه مشهد در همان احوال منظومه‌ای بنام «شاهنامه دعوی مشهد» و ستایش امیر کبیر و از آن مهمتر تجلیل از سلطان مراد میرزا پرداخته بود که بعداً ورد زبان اکثر مردم شهر مشهد گردید.

سلطان مراد میرزا به پاس خدمات درخشان و ارزنده‌اش از طرف شاه ملقب به «حسام السلطنه» گردید و امیر کبیر بر مراتب احترام و ستایش آن سردار بزرگ و کاردان افزود.

سلطان مراد میرزا از همان هنگام که رسماً وارد عرصه کارزار علیه سالار گردید، بجای برادرش حمزه میرزا حکمرانی خراسان را نیز بعهده گرفت، ولی در اواخر سال ۱۲۶۵ بطور رسمی و طبق فرمان ارسالی از طرف برادرزاده‌اش ناصرالدین‌شاه، والی سراسر خطه خراسان گردید. پس از دفع شورش و غائله عظیم سالار، شاه قاجار فرمان فتح‌نامه‌ای را بنام وی صادر کرد که متن آن چنین است:

فرمان فتح‌نامه پادشاهی که به ممالک محروسه نوشته شد

۱۰ جمادی‌الاولی سنه ۱۲۶۶ هجری قمری

از آنجا که حاکم دیوان قضا و قدر، فاتح ابواب فتح و ظفر، رافع رایات قل‌اللهم مالک‌الموت، تؤتی‌الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء، و منزل آیت انا فتحنا لك فتحاً مبیناً تعالی عن درک‌الفهم و القیاس کمال ذاته و جل عن مسابقه و الظنون جلال صفاته، از راه مرحمت عظمی و مکرمت لاتعد و لاتحصی، مفاتیح ممالک عز و اقتدار و مقالید خزاین فر و انتصار را به

دست اختیار ما تقدیر و تقریر فرمود تا اشعه رحمت و رأفت از مشرق دولت و اقبال بر ساحت احوال جهانیان ساطع، و طلیعه نصفت و معدلت بر عرصه جهان لامع آمد، ارکان دین مبین ممهّد و مبانی ملت و آئین مشید گردد و از این رهگذر، مناهج محروس و مسالك محفوظ لشکر منصور و کشور معمور ما شده، به فضل الله و طوله و حمدالله و حوله. از روزی که وجود مسعود ما بر بساط شهر یاری به استقبال استقرار یافت و بر تصرفات فرماندهی قادر شد، مرّة بعد الأخری اورنگ مملکت به زینت عدل و زیب احسان ما موشح و مسند پادشاهی به اوامر و فواهی ما مطرز گردید، امن و سلامت پای در دامن استقامت کشید.

بعد از طلوع آفتاب عالمتاب این دولت روز افزون، خفاش - طبعان، مفسدان و سرکشان که در اطراف و اکناف، منشأ فساد و مصدر عناد بودند، رخت اقامت به سر منزل عدم کشیدند و کافه امم در ریاض استراحت و سلامت و حدائق فراغ و رفاهیت خوشدل و آسوده شدند و از مطالبه متوجهات نامتوجه و تکالیف نامقرر، معاف و مسلم آمدند. از امجاد خدم و انجام حشم برای حفظ ثغور و مصالح جمهور و استیصال او باش و اشرار به هر یک از بلاد و امصار مأمور گردیدند، تا هر ساعت ساحت ولایت بسطی نو و زیبایی تازه یابد.

در مملکت خراسان، محمدحسن خان سالار نمک به حرام، جمعی غفیر و جمعی کثیر از رؤسا و اشرار آن دیار سر نافرمانی بر - داشته و بنای هرزگی و فساد گذاشته، اهالی خراسان نیز به سبب غوایت و شیطنت و انواع حیل و مکاید او از هیبت و سطوت قهر و غضب حضرت اقدس همایون هراسان شده، رو - گردان آمدند و مزخرفات نامعقول او را به سمع رضا و قبول، اصفا کرده، بنای شورش را گذاشتند. بعد از استقرار ذات همایون ما در مستقر خلافت، عم اکرم کامکار، سلطان مراد میرزا را با

عساکر نصرت‌افزا مأمور و مقرر فرمودیم که اول به مضمون سبقت رحمته غضبه را از جانب سنی‌الجوانب این دولت پایدار، بر آنها ابلاغ کند و استمالت نماید. اگر از نمایم افعال خود استغفار کند و استعفا نماید، فبها، والا با توپ و تفنگ صاعقه‌بار و شمشیر آبدار، آتش این فتنه را فرو نشاند و دمار از روزگار مفسدین بر آرد.

عم معزی‌الیه در قلیل مدتی! اطراف و اکناف آن صفحات را از وجود خبیث بعضی از آن ناپاکان پاک کرده، روز بروز آنآ فآنآ فتح و فیروزی هم‌عنان لشکر ظفر توأمان شده، قلاع آن صفحات را تصرف کرده، بعد ذلك اطراف قلعه شهر مقدس را مضرب خیام سپاه ظفر فرجام نمود. قشون را از جنک ممنوع داشت تا مگر به ادله و براهین و نصایح و دلایل متمایل گردند و نصیحت پذیر شوند و به توییح و زجر و غلبه مبتلا نگردند، متنبه نشده و از خواب غفلت چشم نگشودند!

آخر الأمر عم معزی‌الیه، جمیع لشکر را از اطراف شهر و ارگ حکم یورش داده، در حمله اول تمامی سنگر و باستیان (مرکز ذخیره سلاح و مهمات) آنجا را به حکم یورش گرفتند، در ثانی غلغله و (...) سپاه نصرت‌پناه شورش و تزلزلی بجان اهالی شهر انداخت که عسری از اعشار آن به وصف و تقریر نیاید. لاجرم در این هنگامه و گیر و دار، پای ثبات و قرار سالار سخت سست گردید و عنان اختیار از دست او رفت و روی مقاومت ندید. چون بید سموم رسیده بر خود لرزید و بسان جعد آتش دیده، بر خود پیچیده خود را به بست آسمان بنیان امام ثامن علی بن-موسی‌الرضا انداخت.

از بخت بلند اعلیحضرت همایون و حسن اهتمامات عم معزی-الیه و مجاهدت رؤسا و سرتیپان و سرهنگان و سایر سران سپاه نصرت‌همراه، روز شنبه هشتم شهر جمادی‌الاول که ابتدای سال

فرخنده فال ایتایل است، شهر وارگ مشهد مقدس بهید اقتدار و کف اختیار سپاه نصرت آثار افتاد و از نیت پاک حضرت اقدس همایون ما و از نظم و قاعده دانی عم معزی الیه و سران سپاه ظفر همراه، دست تعدی لشکر از اهالی شهر کوتاه و کشیده شد، به مرتبه‌ای که به احدی از صغیر و کبیر رجالات او نساء متعرض نگشته، اشرار آن ولایات، مقهور و سرکشان مغلول و دشمن دولت مغلوب و آینه ظلم مسکوب و رعیت مأمون کردند. احوال اهالی و مکان آن مرز و بوم که در غایت اختلاف و اعتلال بود به حالت ائتلاف و اعتدال باز آمد و از کردارهای خود نادم و پشیمان و آیه فنالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول به همدیگر خواندند.

بالجمله چون اشارت بشارت آمیز و خبر بهجت‌انگیز به جمیع ممالک محروسه^۴ لازم بود، این همایون فرمان را به سرافرازی صدور یافته، باید بعد از زیارت فرمان همایون، این خبر بهجت‌اثر به تمامی سکان و قطان آن ولایت رسانیده در عهد شناسند.

اما، ناصرالدین‌شاه به افتخار سلطان مراد میرزا در برانداختن فتنه سالار در سال ۱۲۶۶ هجری قمری فرمانی صادر کرده است که طی آن از پیروزی قشون ظفرمند دولتی و سردار دلاور آن تقدیر نموده است.^۵

۴- ممالک محروسه در اینجا، مقصود، ایالات و ولایات ایران و توابع آن میباشد.

۵- امیر کبیر و ایران از فریدون آدمیت، سند شماره ۷.

خلقیات و کیفیات روحی حسام السلطنه و سیاست او در اداره ولایات و شهرها

اکنون که آتش هولناک و مملکت بربادده فتنه سالار خاموش شده و شاه و امیر کبیر هردو از این کابوس وحشتناک خلاصی یافته‌اند، لازم میدانیم که از حوادث و رخدادهای بعد از این واقعه عظیم صحبت بداریم و بموقع از روحیه و حالات درونی و روش و روال حکومتی سلطان مراد- میرزا بحث کنیم که بدنبال فتح خراسان و سرکوبی محمدحسن خان سالار به حق لقب «حسام السلطنه» را شایسته و سزاوار بود.

وقتی کار فتنه خراسان پایان رسید و دیگر احساس میشد که وجود آن تعداد قشون و افواج با تجهیزات فراوان در ایالت خراسان ضرورتی ندارد، از طرف شاه قاجار دستور رسید که نواب حسام السلطنه آنچه از سپاهیان دولتی نیاز دارد به امور دولتی و دیوانی و حفظ و نگهبانی مشهد و شهرهای دیگر خراسان اختصاص دهد و آنان که اقامتشان در آن خطه لازم نیست، به دارالخلافه طهران گسیل دارند تا مورد استفاده قرار گیرند.

بهمین ملاحظه، حسام السلطنه، افواج قراجه‌داغی و مراغه‌ای و شقاقی و ماکوئی و گروسی^۱ و همدانی و خوئی و خمسه‌ای و عباسقلی -

۱- درباره فوج گروسی و فرمانده این فوج، حسنعلی خان امیرنظام گروسی لازم به یادآوری است که این فرمانده مبرز بدلیل استعداد فوق‌العاده‌اش چه در مدیریت و سیاست

خان سرتیپ بادکوبه‌ای و سواره را، آنچه بودند، پس از آنکه مورد تشویق و تجلیل بسیار قرار داد، همه را روانه دربار ناصرالدین‌شاه گردانید، ضمناً حسام‌السلطنه دو فوج قزوین و فوج ششم تبریز را با توپخانه‌های موجود و هم‌چنین عبدالعلی‌خان سرهنگ توپخانه را که مصدر خدمات بزرگ گردیده بودند، با افواج فوق‌الذکر به مرکز روانه گرداند، ولی صمصام‌خان روسی را که در گیر و دار جنگ‌ها و آوردگاه‌های خراسان، رشادتها و جلادتها به منصفه ظهور رسانیده بود در خدمت خود نگاه داشت.^۲

تقدیر و تشویقی که ناصرالدین‌شاه از فرماندهان

جنگ‌های خراسان بعمل آورد

شاه و امیر کبیر تنها به ارسال فتح‌نامه و شمشیر مرصع و جبه ترمه شمسه مرصع برای حسام‌السلطنه بسنده نکردند، بلکه هر یک از فرماندهان و سران مبرز افواج و لشکریانی را که در طول مدت پیکار در نهایت رشادت و صمیمیت جنگیده بودند، نوازش کرده و باین شرح مورد تشویق قرار دادند:

سام‌خان ایلخانی نشان مرصع یافت و عباسقلی‌خان نوری به نشان خاصه و فرمان و خلعت مخصوص مفتخر گردید. عباسقلی‌خان دره‌جزی

→

و چه در کار نظام و سپاهگیری و چه در عالم علم و ادب آنچنان درخشید و به پیروزیهای تابناک نایل گردید که در تاریخ معاصر کمتر نظیری میتوان برای وی یافت. درباره عملیات درخشان او بهنگام فتح هرات به تفصیل خواهیم گفت. اما حسنعلی‌خان پس از پایان کار سالار به درجه سرتیپی ارتقاء پیدا کرد.

۲- صمصام‌خان روسی، پس از مدتی اقامت و خدمتگزاری در خراسان زندگی را بدرود گفت، ولی علیرغم تخالف مذهب، چون در شهر خواجه‌ربیع در گذشت، بقول رضاقلی-خان هدایت، کافر و مسلمان و دانا و نادان بر مرگش بگریستند و از فوت او بقایت اندوهگین شدند.

منصب و شغل بیگلریگی شهر مشهد را بدست آورده و به خلعت و منشور مسرور و سرافراز گردید. عبدالعلی خان، سرهنک توپخانه نیز بانسان مرصع مخلع و مرخص شد.

صمصام خان روسی و تیمورپاشا خان ماکوئی و قاسم خان قراباغی نشان و خلعت سرتیپی یافتند و حیدرعلی خان و محمدابراهیم خان و حسن-خان به خلعت سرهنگی مفتخر گشتند و سایر اعظم خراسان که مصدر خدماتی شده بودند، به تفاوت درجات مخلع گردیدند و از همه مهمتر چراغعلی خان کلهر، پس از ورود به دارالخلافه طهران، به منصب قوللر-آقاسی مفتخر شد و نشان سرهنگی یافت.^۳

قبلا نوشتیم که در این فصل از کتاب، از روحیات و کیفیات اخلاقی و سیاست خاصه حسام السلطنه در اداره امور و برقراری نظم در شهرها و ولایات صحبت بداریم، اینک موقع آن فرا رسیده که در این باره سخن بگوئیم.

یکی از کارشناسان و معلمان خارجی که با حسام السلطنه بهنگام والیگری او در غرب ایران (کرمانشاه و کردستان) گفتگو و مصاحبه‌ای بعمل آورده بود و درباره برقراری نظم و چگونگی روش و سیاست او در اداره امور و بخشیدن آرامش در نقاط مختلف، سئوالاتی کرده و از او پرسیده بود که: میگویند، شما در چنین مواردی، دست به خشونت و روشهای تند و سخت میزنید و افراد زیادی را که از آنها شرارت و یاغیگری و اخلال در امور ظاهر میشد، به کیفر مرگ محکوم میکنید، آیا چنین راه وروالهایی مورد پسند شما و تنها راه حل اداره شهرها و استقرار نظم میباشد؟

حسام السلطنه در پاسخ گفته بود که: بله! در اینجا و در مملکت ما، مماشات و مدارا و اتخاذ روش عفو و اغماض، عکس العمل‌های بد و زیانهای فوق العاده‌ای را موجب میگردد و همچنین اسباب تشویق و تجری خلافکاران و خطا کاران حرفه‌ای میشود، هر گاه چند نفر مزاحم و مخل نظم و یاغی، قربانی هزاران نفر مردم آرامش طلب بشوند بهتر و ارجح است

از اینکه با گذشت و عفو و بخشایش، دست افراد شرور حرفه‌ای را باز بگذاریم تا هر چه دلشان بخواهد، بدون اندیشه از کیفر و عقوبت، بانجام برسانند. بله، من مجازات مرگ را که بزعم شما خشونت‌آمیز میدانید، بهر نوع راه‌حل دیگر بخاطر نظم عمومی، ترجیح میدهم و بدان عمل میکنم.

حسام السلطنه، همین روش را که شاید برخی به بیرحمی و سخت‌دلی او تعبیر میکردند در مورد سالار که پسر عمه‌اش بود بدون ملاحظه و اندک گذشتی بکار برد، چه در غیر این صورت، کمترین ارفاق و ملاحظه کاری او، اسباب تشویق و تجری دیگر فتنه‌گران و گردنکشان حرفه‌ای میگردید و او، سالار را بهمین خاطر تباه و نابود ساخت تا دیگران از آن عبرت بگیرند و نتیجه اعمال زشتی را که میخواستند مرتکب شوند قبلاً در ذهن و خاطر خویش مجسم نمایند. بنظر من، آنچه که وجه تمایز این سردار شجاع و مدبر با دیگر سرداران و حکمرانان قلمداد میگردد، عشق و علاقه عمیق و فراوان وی نسبت به نظم و انضباط و امنیت بود و همه‌جا بهنگام حکومت، او از نظم سخن رانده و انتظام حوزه حکومتی و مملکت را سر-لوحه آرزوهای خود میدانسته است.

آری! چنین بود، راه و روشی که آن فرمانده کاردان و والی مآل‌اندیش و روشن‌بین در مأموریت‌های مختلفی که بهنگام والیگری در ایالات، خراسان، کرمانشاهان و کردستان، فارس و یزد و سایر ایالات بکار برد و ثمرات نیکوئی از آنها بدست آورد.

حسام السلطنه در مأموریت‌های جنگی خویش و از جمله دفع حملات وحشیانه تراکمه نیز روش غلاظ و شدادتری را بکار میبرد و بسیاری از اسیران ترکمن را پس از سرکوبی آنان گردن میزد تا تراکمه که عادت به ترکتازی و کشت و کشتار و گرفتن اسیر شیعه‌مذهب داشتند، حساب کار خود را بکنند و دست و پای خود را جمع گردانند. اتفاقاً، پدر شجاع و مقتدر و ترقی‌خواه وی، یعنی عباس میرزا نایب‌السلطنه هم از همین راه و روش پیروی میکرد. او هم بهنگام سرکوبی ترکمن‌های سرخس و گردن-کشان سایر بلاد، در کمال قدرت و با کمال خشونت و قاطعیت، یاغیان و

تجاوز کاران را سرکوب میکرد و دستور میداد، مقصران و محرکان را سر ببرند تا دیگر کسی جرئت یاغیگری و طغیان و خودسری نداشته باشد.

در این فصل برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی، به قدرت اداره حکومتی و شیوه درستی که او برای تأمین امنیت و سلامت مردم ایالاتی که سلطان مراد میرزا بحکمرانی آنها مأمور میگردد و گاهی اشکالاتی در کارش ایجاد میکردند، نامه مهمی را که وی به عنوان فرخ خان کاشی، مدیر دفتر و رسائل و صندوقدار ناصرالدینشاه نگاشته و ایراد و گله‌های قابل تأملی را نموده است درج مینمائیم.

اما در کار فرماندهی، چه هنگام جنک و چه در مواقع تمرینات نظامی و اردو کشی، حسام السلطنه سخت پای بند انضباط بود، همچنانکه نظم را در قشون از ضروریات اولیه میدانست، مسئله انضباط در اردو و قشون خود را هیچگاه از یاد نمی‌برد و در تمام مراحل، آن را بهر کیفیتی که بود و در هر شرایط بکار میبرد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان کاشی درباره تزلزل وضع حکومت

«هیچوقت اینطور حکومت نکرده بودم و یا هیچکس اینطور تحمل نکرده

بودم»

از وضع حکومت مخلص، مقرب الخاقان میرزا زمان تعریفی که کرده است و جناب عالی اطمینان حاصل فرموده‌اند چنین نیست. چون فطرت حاجی خان خوب است و هرچه به من و کار من ملاحظه نموده همه از روی مهربانی و خوبی بوده همه را خوب دیده:

اگر بردیده مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی
از این است که آنطور عرض کرده‌اند والا امسال کار ولایتی

من بهیچ وجه خوبی ندارد. «آن مصر معدلت که شنیدی خراب شد»^۴ حالی از همه چیز حالت مردم تغییر کلی هم رسانده و چشمان دریده شده، آن ترس و بیم که داشتند بالمره از میان رفته، خاصه با این جل و چو خواستن من که هرروزه از طهران بمردم اینجا مینویسند و مردم انتظار رفتن مرا میکشند و روز و هفته و ماه می شمارند.

بجان شما مضمون نیست که بسازم و از پیش خود عرض کنم. آقایان عظام نمی دانند که در منزل خود چه حرفها میزنند و چه تدبیرها میکنند. یکی از تدابیرشان این بود که قسط این ماه را میرویم قرض میکنیم که رفتن نزدیک است، بلکه بخوریم و حساب بسازیم! آمدند و خواستند و من ندادم. دیناری از حقوقات حکومتی مرا نمی دهند و بامروز و فردا میاندازند.

سخت گیری میکنم، میگویند مشیرالملک تحریک میکند. در منزل فراشبازی هزار فحش عرض به مشیرالملک میدهند. من هم به هزار ملاحظه بسکوت میگذرانم. بهارلو دزدی میکند و قافله میزند و مردم را برهنه مینماید. میگویم که بهارلو چرا دزدی میکند؟ سخت میگیرم. میگوید که بهارلو دزدی نمی کند، این اسبابها را مشیرالملک فراهم میآورد که ما را روسیاه کند، بنای گلهای مادر قاسمی را میگذارند. به ارواح مرحوم فرمانفرما^۵ که از عمرم بیزار شده ام. هیچوقت اینطور حکومت نکرده بودم و با هیچکس اینطور تحمل نکرده بودم. اینطور تحمل مایه جسارت دیگران شده خیلی هم جسور شده اند!

حالت مردم این ولایت را که میدانید به یکدیگر نگاه میکنند و تقلید یکدیگر را مینمایند. امکان ندارد که اینطور کار از پیش

۴- اشاره به اشعار خاقانی در مرثیه امام محمد بن یحیی نیشابوری.

۵- منظور فریدون میرزا والی خراسان و برادر حسام السلطنه است که تازه در گذشته

برود، مگر اینکه بیایم بطهران و کار درستی خود را بکنم. اگر باید برگردم به استقلال تمام برمیگردم و همه حساب کار خود را میکنند و اگر نباید بیایم، البته صاحب مملکت غم ولایت را خواهد کشید و اصلاحی خواهند فرمود، غیر از این علاجی ندارم. بخدا و بجان عزیز شما که امسال حکومت من بهمماشات و مدارا گذشته، يك حکم حکومتی نکرده‌ام و بسیار هم اوقات تلخ هستم و ان شاء الله اواخر میزان و اواسط عقرب بطور چاپاری می‌آیم پاره‌ای احکامات ضرور است که از حالا بنویسید و بلحاظ همایون مشرف سازید و بمهر مبارک برسانید و بدهید چاپار بیاورد.

درباره دستخط همایون لازم است که مردم بدانند و بیدار باشند و ولایت را هرج و مرج نکنند و آرام باشند تا ببینند چه خواهد شد، والسلام.

مساعی حسام السلطنه

برای ترمیم خرابیهای مشهد و شهرهای دیگر خراسان

شهر مقدس مشهد در خلال پنج سال جنک و درگیر و دار آشوبها و فتنه‌گریهای محمدحسن خان سالار صدمات و لطمات بسیار دید و خرابیها و ویرانی‌ها و آسیب‌های فراوانی چهره این شهر مذهبی و زیارتگاه بزرگ را بکلی دگرگون نمودند.

نخستین اقدام سلطان مراد حسام السلطنه - پس از برقراری نظم - ترمیم و اصلاح آن خرابیها بود که در درجه اول متوجه ارگ مهم و عظیم آن شهر گردیده بود. ارگ مشهد که مدتها صحنه نبرد و زد و خورد های خونین میان نیروهای دو طرف شده بود، دچار آسیب‌های فراوان شد و بطوری دستخوش صدمات و زیان‌های رقت‌بار و انهدام گردید که حسام-

السلطنه ناگزیر شد برای آنکه بصورت اولیه‌اش باز گردد، مساعی خود را متوجه مرمت خرابیهای آن نماید.

اکنون که آتش هولناک جنک خانوادگی فرو نشسته بود و حسام السلطنه، والی والای ایالت مهمه خراسان گردیده بود، ضمن تعمیر ویرانیهای حاصله از رزم‌های پنج ساله، برای تأمین آسایش و رفاه مردم محرومیت کشیده اقدامات لازم را هم از جهت تهیه خواربار و ضروریات اولیه زندگی و هم از نظر امنیت و سلامت و آسایش اهالی معمول گردانید.

اما درباره برگردانیدن و استرداد اموال و اثاثه اهالی که اشرار و آشوبگران فرصت طلب به یغما برده بودند، حسام السلطنه بوسیله مأموران مخصوص این کار را نیز بانجام رسانید و از همه مهمتر برای بدست آوردن طلاها و قندیل‌های گران قیمت و چلچراغهای سیمین و زرین و پوشش‌های طلاکاری شده ضریح حضرت که سالار آنها را بمنظور جلب توجه و بسوی خود کشیدن تر کمن‌های غارتگر به سران آنها بخشیده بود، سلطان مراد میرزا یک سلسله کوشش‌ها و تکاپوهای قابل توجه بکار برد تا جائیکه پیش از اعدام سالار و فرزند و برادرش، دستور داد او را تحت بازجوئی خشونت آمیز قرار دهند تا از وی اقرار بگیرد که آن طلاها و آویزهای جواهر نشان ذیقیمت را که متعلق به حرم حضرت رضا بوده، به چه کسانی از زعمای و سران تراکمه بخشیده است و بدنبال این اقرار، چندتن از سرداران حسام السلطنه مأمور استرداد و برگردانیدن آن اشیاء قیمتی به آستان مرقد مقدس گردیدند.

در خصوص این کار حسام السلطنه، در بعضی کتابها و نوشته‌های مؤلفین که در سالهای اخیر تألیف و بچاپ رسیده، به اشتباه چنین وانمود گردیده است که سلطان مراد میرزا برای بدست آوردن نقدینه‌ها و خزاین سالار، وی را مورد شکنجه و آزار قرار داده بود، در حالیکه طبق نوشته مورخان و تذکره نویسان عهد قاجار، این اقدام حسام السلطنه - که البته بآن شدت و خشوتتی که نویسندگان از آن یاد کرده‌اند نبوده و جنبه تأمین

نفع و سود شخصی نداشته است - بقصد باز گرداندن اموال غارتی حرم حضرت رضا بوده است. بهر تقدیر در شهر مشهد و دیگر شهرها و مراکز و نقاط خراسان که طی پنج سال جنگ دچار آسیب‌های فراوانی شده بود، اوضاع بحال عادی بازگشت و مردم آواره و سختی کشیده و محرومیت - دیده قراء و روستاها و قلعه‌های حصین آن خطه بزرگ توانستند به جایگاههای خود بازگردند و قرین امن و آسایش باشند.

حسام السلطنه

مقتدرترین و مدبرترین حکمران خراسان

سلطان مراد میرزا که اکنون با لقب «حسام السلطنه» بر کلیه خطه خراسان که قلمرو آن تمام خراسان امروزی و خراسان بزرگ، شامل شهرهای هرات، مرو، بخارا و آخال^۶ بود حکمران گردید. حکمرانی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه که از سال ۱۲۶۶ هجری قمری آغاز شده بود تا سال ۱۲۷۰ بطول انجامید. البته این نخستین مرحله فرمانفرمائی آن سردار فاتح در خراسان بود، زیرا وی بر اثر کفایت و درایت و هوش و تدبیر ذاتی، چهاربار حکمران آن خطه گردید، علت هم این بود که وقتی بنا به ملاحظاتی، ناصرالدین‌شاه عم خود (حسام السلطنه) را از خراسان احضار میکرد و وی را به فرمانروائی ایالات دیگر از قبیل

۶- شهرهای مرو و هرات و آخال و بخارا در آن عصر و زمان جزء خراسان بزرگ محسوب میشدند و حکمرانان آن شهرهای مهم از طرف پادشاه وقت ایران تعیین میگردیدند، ولی بدبختانه در زمان حکمرانی حمزه میرزا حشمت‌الدوله بر اثر تهاجم و یورش ترکمانان مرو و بی کفایتی و حماقت میرزا محمد قوام‌الدوله وزیر حشمت‌الدوله که بچنگ تراکمه رفته بود، شکست افتضاح‌آوری نصیب قشون ایران گردید که در نتیجه بیش از بیست تا سی هزار نفر از نیروهای ایران در باتلاق‌های کویر مرو بدام افتاده و همگی نابود شدند و شهرهای فوق‌الذکر از ایران جدا گردید.

کرمانشاه و کردستان و فارس میفرستاد، غفلتاً متوجه میشد که خلف آن شاهزاده کافی، از عهده اداره آن سرزمین وسیع و مهم ایران برنمیآید، لذا ناچار میگردید، حسام السلطنه را بجای حکمران قبلی به خراسان اعزام دارد، خاصه که ترکتازی ترکمانان سرخس عرصه را بر هر حکمرانی در آن خطه تنگ میکرد، و این شخص حسام السلطنه بود که میتوانست و قدرت آنرا داشت تا ترکمانان را بشدت سرکوب نماید.

بهر حال حسام السلطنه، در مدت بیش از چهار سال فرمانروائی نخستینش در خراسان که خود آنرا از چنگال خون آلود محمدحسن خان و اعوان و انصارش رهائی بخشیده بود، توانست در کمال اقتدار و قدرت و بالاستقلال آنجا را اداره نموده، امنیت و آسایش را به مردم آن سامان باز دهد.

البته وی تنها به اداره آن سرزمین و آرامش و رفاه بخشیدن به مردم سختی کشیده و مصائب دیده خراسان اکتفا و قناعت نمیکرد، بلکه برای پیشرفت امور و ترقی و سالم سازی مشهد و شهرهای دیگر خراسان اقدامات بسیار مؤثر و سودمندی را آغاز کرد و چون در کار خویش استقلال و خودمختاری داشت و این اراده و اختیار را دارا بود که بدون مکاتبه و کسب تکلیف از دارالخلافه طهران و کسب اجازه از صدراعظم وقت، یعنی امیر کبیر که به او کمال اطمینان و ارادت و محبت را میورزید، کارهایی را که ضروری تشخیص میداد شروع کرده و به انجام برساند، لذا با سرعت هرچه تمامتر ابتداء کلیه مراکز و نقاط ویران شده و قلعه‌ها و ارگ‌های شهرهای دور و نزدیک را مرمت کرده و یا از نو برپا ساخت. از جمله، همان ارگ شهر مشهد بود که به محل استقرار نیروهای سالار تبدیل شده و دچار خسارتهای هنگفت شده بود. دیگر قلعه‌های چناران و سایر نقاط مهم سوق الجیشی و مراکز مسکونی خراسان و از جمله شهرهای سبزوار و نیشابور را باید ذکر کرد که در خلال جنگ‌های پنج‌ساله بآنها خسارتهای و آسیب فراوانی وارد شده بود.

سامخان ایلخانی زعفرانلو (شجاع الدوله) سردار قهرمان و دلاور جنگهای حسام السلطنه

در شرح حال و تراجم احوال سلطان مراد حسام السلطنه و کارهای درخشان این سردار بزرگ ایران عهد ناصری، حق این است که از مردان و بزرگانی یاد کنیم که با کردانی‌ها و دلاوریهای صادقانه خود نقش مؤثر و مسلمی را در پیروزیهای حسام السلطنه بعهده داشتند.

یکی از این مردان دلاور و امیران برجسته و خدمتگزار سامخان- ایلخانی، رئیس ایل زعفرانلوی قوچان بود که در کلیه مراحل پیکارهای سلطان مراد میرزا، از رزم سبزواری گرفته تا محاصره و فتح مشهد و بالاخره سرکوب کردن فتنه عظیم سالار، همواره در صف مقدم جنگ و یا حداقل در حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین سنگرها و مواضع نظامی قرار داشت و خود و ایل سلحشورش در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط جنگی به یاری و کمک حسام السلطنه میشتافت و با دلیریها و رشادتهای بموقع خود به مردان جنگاور سلطان مراد قدرت و قوت روحی شایان توجهی می‌بخشید.

در فصل‌های گذشته همین کتاب، قسمت‌هایی از یاریهای ذیقیمت و شجاعانه سامخان ایلخانی و طایفه‌اش به حسام السلطنه مذکور افتاد و در فصل آتی هم که به جنگ سرخس و پیکار حسام السلطنه با ترکمانهای غارتگر و خونریز در این شهر اختصاص دارد، بار دیگر نام این قهرمان و سردار دلیر در سرلوحه رزمجویان قشون ایران میدرخشد که به تفصیل خواهد آمد.

اما شرح حال سامخان از کلام و نوشته «مهدی بامداد» در کتاب شرح حال رجال ایران چنین آمده است: «سامخان پسر بزرگ و ارشد رضاقلی خان زعفرانلو بوده و در سال ۱۲۴۷ قمری پس از اینکه پدرش تسلیم و توقیف شد، سامخان پسرش، بجای وی از طرف عباس میرزا نایب السلطنه، ایلخانی و بعداً نیز حکمران قوچان گردید».

«انتصاب سامخان بسمت ایلخانی گری باین شکل صورت گرفت که پس از آنکه عباس میرزا ولیعهد، قوچان را تسخیر کرد و وارد شهر شد، برای رفع خستگی و شستشوی خویش قصد استحمام کرد. وقتیکه از حمام بیرون آمد، سامخان بحضور وی شتافت و از جانب مادر خود، ده طاقه شال و آنچه اسب ممتاز در چادرهای قبیله بود تقدیم کرد. آوردن این هدایا توسط فرزند خردسال ایلخانی در نزد ولیعهد، خیلی حسن اثر بخشید و هیچ تغییری در امور ایل زعفرانلو و حکومتی نداد، فقط رضا-قلی خان ایلخانی را از سمت ایلخانی گری و حکومت قوچان برکنار نمود و پسرش را بجای وی برقرار کرد. سامخان در آینده شخص باعرضه‌ای از کار درآمد و خدماتی نسبت به مملکت انجام داد».

«در زمان پادشاهی محمدشاه قاجار، او و برادرش ابوالفیض خان، مدتی در طهران زیر نظر بودند و پس از مرگ شاه در سال ۱۲۶۴ قمری هردو برادر از تهران خارج شده و به قوچان، محل حکمرانی پدران خود رفتند و چون اوضاع اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بواسطه وجود میرزا - تقی خان امیر کبیر بازمان محمدشاه تفاوت کلی پیدا کرده بود، سامخان این موضوع را بخوبی درک کرده و خود را از خدمتگزاران دولت بشمار آورد».

«در سال ۱۲۶۵ هجری قمری که سلطان مراد والی خراسان مأمور دفع حسن خان سالار بود، هنگامیکه به سبزوار رسید، سامخان به نزد او آمده، و حاضر بانجام همه گونه خدمت گردید و بعد سهم خود در دفع سالار یاغی خیلی کوشید و تا زنده بود از امرای خدمتگزار و مورد اعتماد دولت بشمار می‌آمد».

«پس از درگذشت وزیر یارمحمدخان ظهیرالدوله، حاکم هرات در لاش^۱، در سال ۱۲۶۷ قمری، سعیدمحمدخان پسرش بالشکری که همراه پدرش بود و برای دفع سرداران قندهار رفته بود، از لاش وارد هرات شد و همانطوریکه پدرش بحمايت ايران، حکومت هرات را در دست داشت، سعیدمحمدخان هم بهمان قسم حاکم هرات شد. در این سال مردم هرات و بعضی از متنفذین شهر که از سعیدمحمدخان ناراضی و سرگردان بودند، سردار کهندلخان را از قندهار برای گرفتن هرات خواستند، او هم آمد، فراه و اسفزار از توابع هرات را گرفت.»

«در این هنگام که دولت ایران از این اوضاع و احوال آگاه شد، بسطان مراد میرزا حسام السلطنه دستور مداخله داد و او سامخان ایلخانی صاحب عنوان را باهفتصد سوار و پس از او عباسقلیخان میرپنج و سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار از پی او روانه نمود. سامخان وارد شهر شد و سردار کهندلخان در شهرهای فراه و اسفزار نگهبان گذاشته و خود برای گرفتن هرات رهسپار گردید. پس از چندین زد و خورد، چون کاری ازپیش نبرد و دید که دولت ایران حامی سعیدمحمدخان (یا سعیدمحمدخان) است بواسطه گستاخی خویش از دولت ایران معذرت خواسته و به قندهار بازگشت.»

«در سال ۱۲۷۱ هجری قمری، سامخان در زمان حکمرانی فریدون- میرزا فرمانروا^۲ در سرخس با مهدیقلی میرزا سهامالملک و جمعی دیگر مأمور شدند که خود را به پادگان سرخس برسانند و آن را تقویت نمایند. در این سال است که محمدامینخان، خان خیوه با چهل هزار نفر به سرخس هجوم آورده خواست سرخس را بگیرد و بعد بسمت مشهد رهسپار شود، ناگهان تصادفاً بدست لشکریان ایران کشته شد. سامخان در جنگ حسام السلطنه با هراتیان و گشودن این شهر مهم، فداکاریهای زیاد از خود نشان داد و ملقب به شجاعالدوله گردید و بالاخره در سال ۱۲۸۲، پس از

۱- لاش و جوین از نواحی و توابع شهر هرات‌اند.

۲- پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر اعیانی حسام السلطنه.

افتخارات جنگی و دولتی فراوانی که نصیب خود گردانید رخت بهسرای
باقی کشید»^۳.

ترکتازی و قتل و غارت تراکمه سرخس در خراسان و سرکوب شدن آنها بوسیله حسام السلطنه

شهر سرخس از جمله شهرها و مراکز مهم خراسان شرقی و جزئی
از ایالت خراسان محسوب میگردید. سرخس، بعلت نزدیکی به شهر مرو
و شهر خیوه که حکام و فرمانروایان هر دو شهر از جانب دولت ایران
برگزیده میشدند، دارای اهمیت و موقعیت سوقالجیشی خاصی بودند،
علاوه بر اینها وجود طایفه ناآرام و تجاوزگر ترکمانان که در سرخس و
ماورای آن و در مروشاهی جهان سکونت داشتند، بر اهمیت و حساس بودن
آن میافزود.

ترکمانان سرخس و مرو، در هر زمان و موقع خاص که منافعشان
اقتضا میکرد، به شهرها و نقاط و سامانهای خراسان یورش میبردند و پس
از قتل و غارت و یغمای وحشت‌انگیز، تعداد زیادی از ایرانیان شیعه‌مذهب
اعم از مرد و زن و کودکان را به اسیری میبردند و آنان را در شهرهای آنسوی
مرو و خوارزم و بخارا در معرض بیع و شری قرار میدادند!
اعمال وحشیانه بعضی از سواران ددمنش ترکمان و تجاوزات و قتل
و کشتارهای پیدریغ آنان، همواره اسباب تشویش و نگرانی و دردسر
اولیای دولت ایران عهد قاجاریه بود و ناگزیر دولت ایران به لشکرکشی
برای سرکوب آنان دست میبازید.

در اینجا تذکار این معنی ضروری است که هر وقت حاکم مقتدری
از جانب ایران بر شهر مرو فرمان میراند، تراکمه جرئت و جسارت ایلغار
و تجاوز و قتل و غارت را در خود نمیدیدند، اما همینکه حاکم ضعیفی بر

مرو حکمران میگردید، تراکمه هم به خیال تعدی و ترکتازی برمیآمدند و به خراسان یورش میبردند و باین ترتیب اعمال وحشیانه و خشونت - آمیزی را مرتکب میشدند.

در دوران سلطنت فتحعلیشاه، عباس میرزا نایب السلطنه که هیچگاه نمی توانست حرکات تجاوزکارانه و هراس انگیز ترکمانان را تحمل نماید و اداره امور خراسان را بحکم پدرش فتحعلی شاه، ضمیمه ایالت بسیار مهم آذربایجان کرده بود، وقتی شنید که ترکمانان بی ترس و وا همه از اولیای مسئول دولت ایران، همچنان مشغول تعدی و تجاوزگری هستند، بمنظور استقرار نظم در شهرهای خراسان شرقی با سپاهیان کارآموده و تعلیم - یافته خویش وارد آن خطه گردید و پس از تسخیر امیرآباد و خوبوشان (قوچان) از راه آق در بند به سرخس رهسپار گردید و پس از چندین جنگ و نبرد سخت با ترکمانان مهاجم و بدنبال کشتاری شدید در میان آن طایفه، سرخس را به تصرف درآورد و آنگاه تعداد سه هزار نفر اسیر خراسانی را که در چنگال ترکمانان روزهای تیره و غم انگیزی را میگذرانیدند آزاد و مستخلص گردانید و علاوه بر آزاد ساختن آن عده از ایرانیان اسیر که شیعه مذهب بودند، تعداد سه هزار اسیر نیز از ترکمانان سرخس بگرفت.

عباس میرزا که اگرچه شاهزاده ای ملایم و بارأفت بود، اما بخاطر حفظ مصالح خراسانیان ناگزیر شد دست به اعمال خشونت باری بزند تا مگر برای همیشه، خطر تجاوزگری و یورش های وحشیانه ترکمانان را به خراسان از میان ببرد، پس دستور داد در حضور شخص خودش تعداد چهارصد و پنجاه تن ترکمانی را که به خرید و فروش اسرای ایرانی اشتغال داشتند بوسیله اسرای شیعه ایرانی بقتل رسانند، تا دیگر گرد چنین اعمال وحشیانه ای نگردند و بعلاوه سودای ناروا و زشت تجاوزگری را از دماغ خود بیرون کنند.

عباس میرزا نایب السلطنه سپس اسیران ترکمن را با خود به مشهد آورده در محلی مستحکم زندانی نمود. در همین احوال، تراکمه سرخس و آخال که از عملیات جنگی و گوشمالی سخت عباس میرزا شدیداً دچار

وحشت و هراس شده بودند، اللهقلی خان خوارزمی را شفیع قرار دادند تا با وساطت ایشان استرحاماً اسیران ایشان را آزاد گردانند. اللهقلی خان نیز نامه‌ای استرحام‌آمیز بحضور عباس میرزا فرستاده، شفاعت کرد که پنجهزار اسیر تراکمه را مرخص و آزاد نمایند و در مقابل خان «خیوق» و تمام رؤسای سرخس از سالاران سالور و تکه التزامی به نایب‌السلطنه سپردند مبنی بر شش فقره عهد و پیمان، که ترکمانان را بموجب آن متعهد مینمود، هیچگاه در حوالی و شهرهای مرزی خراسان و سایر نقاط آن سامان به تاخت و تاز نپردازند و هرگاه طایفه‌ای خود - سرانه بسوی خراسان ایلغار و یورش نمایند، یا چنین وضعی را اعلام نمایند، اموال بسرقت رفته را از ایشان گرفته، به صاحبانش مسترد دارند و تجار و بازرگانان خراسان از آن طرف تا جیحون و از این سوی تا آق‌در بند، مصون از تعرض گردند.

بعد از این تعهدنامه و آن گوشمالی جانانه عباس میرزا، اهالی سرخس به‌مساکن خود بازگشتند و راه خدمت سپردند و تا عصر فرمانروائی محمدشاه‌غازی هرگز جرئت دست‌اندازی و تجاوز در خود نیافتند، ولی در زمان طغیان سالار - چنانکه قبلاً نوشتیم - این عهد و پیمان را ترکمانان نقض کردند و با سه‌هزار سپاهی بحمایت سالار، به مشهد وارد شدند.

ترکمانان با اینکه در حمله به مشهد و حمایت از سالار بوسیله حسام‌السلطنه سخت سرکوب گردیدند، باردیگر در عصر حکمرانی سلطان - مراد میرزا بر خراسان شروع به شلتاق و تاخت و تاز و نهب و غارت کردند و دائماً پس از هر حمله و کشتار، جمعی خراسانی را به اسارت می‌گرفتند، تا اینکه به حسام‌السلطنه از دارالخلافه طهران دستور رسید که بعد از انقضای تحویل عید سعید سال ۱۲۶۷ برای گوشمالی دادن ترکمانان، به شهرهای سرخس و اٹک و آخال و تژن که مقر ترکمانان تجاوزگر بود حمله برد و آنان را سخت تنبیه و سیاست نماید.

حسام‌السلطنه نیز با سپاهی قلیل که بالغ بر پنجهزار نفر بود، بطرف سرخس که بیش از بیست‌هزار سوار مسلح ترکمان در آنجا مأمن گرفته

بود یورش برد.

حسام‌السلطنه چنانچه معمول راه و روش و شیوه ماهرانه جنگی او در عملیات سوق سپاه مییاشد، بافواج قراجه‌داغی و شقاقی و خراسانی و سواران شاهسون در غره رمضان همان سال، خود را بنزدیک شهر سرخس رسانید. او، در این حرکت سوق‌الجیشی چنان سرعت و صاعقه‌آسا عمل کرده بود که هیچ‌یک از ترکمانان از جنبش سپاه وی آگاهی نداشتند و کاملاً غافلگیر شده بودند.

اما از آنسو، لشکریان حسام‌السلطنه نیز که با سرعت از طریق «دهانه مزدوران» پیش می‌تاختند و از کوه مزدوران تا چهار فرسنگ، کویر سوزان عطش‌زائی بود که آب و رودی در آن جریان نداشت و تا چشم کار میکرد، سرابهای فریبنده و اراضی شورزار بود که مصائب جانفرسای راه‌سپران آن وادی دوزخ‌آسا را تشدید میکرد، بهمین جهت وقتی سواران و پیادگان به رودخانه سرخس رسیدند - که آنرا موهبت‌الهی میدانستند - با رفع عطش و تجدید نیرو، حملات سختی بر ترکمانان وارد آوردند که بر اثر آن حمله غافلگیرکننده بیش از یکصد تن از ترکمان را بحلقه اسارت افکنده و تعداد زیادی چارپا به غنیمت بگرفتند.

حسام‌السلطنه پس از وارد آوردن نخستین ضربه ناگهانی بر اردوی دشمن، با پیادگان و سواران معروف رکابی در نزدیکی شهر سرخس اردوگاهها برافراشته و درچند کورت، بهستیز و جنگ بادشمنان دست یازید که در آن توپخانه مرگبار نقش مهمی داشت و بر اثر همین حملات، ترکمانان به عقب‌نشینی پرداختند.

مدت دو هفته یک‌ه‌تازان سالور و تکه و سواران صفشکن شاهسون سرگرم رزم‌های بی‌امان بودند و در معرکه‌های قتال، جلوه‌هایی از مردی و مردانگی و دلیری به عرصه ظهور رسانیدند، در این احوال خبر رسید که محمدامین‌خان خوارزمی، باصفت‌هزار سوار تازه‌نفس، از مرو بسوی سرخس می‌آید تا بیاری ترکمانان بشتابد و حسام‌السلطنه که فقط با پنج - هزار سپاهی به رزمگاه شتافته بود، بحکم مصلحت دست از محاصره سرخس

برداشته و اردوگاه خود را در محلی بنام «پس کمر» که دارای موقعیت مناسب و مستعدی بود مستقر گردانید.

در همین اثنا به سلطان مراد آگاهی رسید که عده زیادی از سواران ترکمان از نزدیکی اردو گذشته و بسوی نقاط و شهرهای حول و حوش مشهد تاختن آغاز کرده‌اند. این سواران یغماگر که عده‌اشان از چندین-هزار نفر میگذشت، پس از تصرف چندین دژ و قلعه از قلاع تربت، جمع کثیری از خراسانیان را به اسارت گرفته و اموال بسیاری را پس از بقتل رسانیدن صاحبانشان به تاراج میبردند. وقتی این خبرهای ناگوار به حسام السلطنه میرسد، بلافاصله عباسقلی خان کرد جهان بیگلو امیر پنجه را باتفاق سامخان ایلخانی و افواج ترشیزی و تربتی و همچنین شش عراده توپ و دوهزار سوار رکابی خراسان به تعقیب و نبرد با ترکمانان متجاوز روانه مینماید.

از آنجائیکه سامخان ایلخانی، آن سردار دلاور و هوشمند و کار-آزموده میدانست که سواران غارتگر خونریز ترکمان از حوالی کوهستان شهر هرات قصد بازگشت به دیار خود را خواهند داشت، بهمین جهت بی-درنگ و تأمل برای وارد آوردن شدیدترین ضربات بر دشمن گسیخته‌عنان، سربعاً از کالیاقوتی و کوه و دشت پیرامون آن گذشته و در حالیکه با مردان جانباز خود شب و روز به پیش میتاخت، بالاخره در کوهستان غوریان خود را به سواران ترکمان میرساند و در حالیکه آن سواران تاراجگر را در تعجب و وحشت و هراس فرو برده بود، آنانرا به محاصره سواران جنگاور تیزتک خود میافکند و در همین احوال سدی فولادین از آتشبارها و توپهای مرگ آفرین خویش در برابر ترکمانان بیمناک ایجاد میکنند، در نخستین وهله این آتشباری وحشتناک جمع زیادی از سواران تراکمه بر خاک و خون میغلطند و سران آن قوم خیره‌سر هنگامیکه خطر مرگ قطعی را بر گرداگرد خود مشهود می‌بینند، مالها و اسیران دربند خراسانی را رها ساخته، عزم گریختن و فرار از معرکه قتال را مینمایند، ولی سامخان که همچنان مراقب تمام حرکات و تلاش‌های مذبوحانه آنان بود بی آنکه

مجال فرار به ایشان بدهد تیغ بیدریغ در میانشان مینهد و پس از قتل صدها نفر از آن سواران روحیه باخته، سیصد نفر تر کمان را باضافه صد رأس اسب به اسارت میگیرد و بقیه السیف تر کمانان پیاده و مشوش و پریشان اینسو و آنسو به کوهها و مغارهها و جنگلها گریخته متفرق و پراکنده میشوند، ولی مردم تربت جام و سرجامی و کوهستانی ایشان را بدست آورده بقتل میرسانند و سپس آنچه اسب و پیاده از چنگال انتقام گریخته پیدا میکنند به اردوی حسام السلطنه میآورند.

پس از این رخداد جنگی و شکست و گوشمالی شدن تراکمه، سواران سرخسی و خیوقی دیگر جرئت تاخت و تاز به بلوکات و نواحی خراسان را در خود نمی یابند و ناگزیر برای چندمین بار سر تسلیم و اطاعت در برابر حکمران خراسان بر زمین میسایند و نیز سران آنان از سلطان - مراد میرزا تقاضا میکنند که برای شهر سرخس حاکمی را تعیین و روانه گردانند و حسام السلطنه نیز عباسقلی خان دره جزی بیگلربیگی را بحکومت خراسان گسیل میدارد.

توطئه عظیم در دارالخلافت طهران امیر کبیر از صدراعظمی عزل میشود و حسام السلطنه از حکمرانی خراسان کنار میرود

در اوائل عهد و دوران ناصری، دو چهره درخشان، دو مرد شایسته و با کفایت، دو شخصیت والا و خدمتگزار در صحنه تاریخ ایران ظاهر شدند که هر یک در حد خود و قدرت و توان خویش، کارهای مهمه و عظیم به منصفه ظهور رسانیدند و فصولی تابناک بر صفحات درخشان تاریخ وطن ما گشودند.

نخستین مرد، میرزا تقی خان امیر کبیر بود، مصلحی بزرگ، مردی گرانقدر، امیری انقلابی، صدراعظمی بس با کفایت و درایت و ایران خواهی با ثبات و عزم و شخصیتی فسادناپذیر و بالاخره سیاستمداری ضد استعماری و یک دنده که تمام استعدادها و قدرت و نبوغ خدادادیش را صرف ترقی و اعتلای ایران نمود.

و اما آن دومی که سرداری لایق، شجاع و باتدبیر و کافی بود، اگرچه در جایی دیگر و مقامی و رای مقام امیر کبیر منشأ خدماتی شایسته و بایسته گردید، اما بهر تقدیر و وظائفی که در عهده اش بود اگرچه در محدوده دیگری قرار داشت که آنهم در درجه نخست، امر سپاهی گری، جنگاوری و دفع مخاطرات حتمیه ای بود که در گوشه و کنار کشور، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران را در معرض تهدید قرار داده بود بنحو احسن بانجام میرسانید. این مرد دوم - چنانکه حدس زده آید -

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بود که سرنوشتش در سالهای نخستین فرمانروائی نظامی و کارهای جنگی به سرنوشت و مقدرات امیر کبیر وابسته و بهم گره خورده بود و باز همین حسام السلطنه بود که در هر مورد که ضرورت ایجاب میکرد در تقویت بنیان قدرت امیر کوشش مینمود. امیر کبیر را بیش از سه سال واندی نگذاشتند به خدمات گرانبها و پرارجش پردازد و خیلی زود، چنانچه سرانجام زندگی همین زمره مردان نامدار و انقلابی بزرگ است در تارهای توطئهها و دسیسههای نا - جوانمردانه گرفتار ساختند، آنگاه آهنگ برکناریش را ساز کردند و بزعم خودش کارهای پخته‌اش را خام کردند، آنوقت بکلی خاموش ساختند و برای همیشه در بستر جاودانی تباهی مقامش دادند.

اما حسام السلطنه، آن مرد و سردار دومی اگرچه به موازات مقدمات توطئه‌گریهای معاندان ددمنش و دشمنان سوگند خورده امیر، در تزلزل بود و حکمرانیش مورد تهدید، ولی سالهائی دیگر پس از مرگ امیر بماند و در چهار گوشه کشور بخدمتگزاری مشغول شد، اگرچه او نیز با همه نزدیکی و تقرب به اریکه سلطنت - حسام السلطنه عموی ناصر - الدینشاه بود - گاه و بیگاه دچار توطئهها و دسیسههای عنادآمیز و خود - خواهی‌های کین‌توزانه دولتمردانی نظیر میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) میگردد، ولی، باری بهر جهت تا هنگامیکه در حیات بود همچنان سردار و حکمران و فرمانروای برتر ایران بود.

دشمنان وطن را میکوبید، به استعمار اعلان جنگ میداد و از مبارزه و ستیز با استعمارگران نه بیم و وحشتی به دل راه میداد و نه میدان را بر روی آنان خالی میگذاشت. اشرار، یاغیان، شورشیان و گردنکشان را با مهارتهای جنگی و روح سلحشوری و نبوغ فرماندهی خویش سرکوب

۱- امیر کبیر در نتیجه توطئه مکارانه مهدعلیا، مادر ناصرالدینشاه و میرزا آقا - خان نوری و کلنل شیل وزیرمختار انگلیس در بیستم محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری از صدارت معزول و سرانجام در ۱۸ ربیع‌الاول همان سال در حمام فین کاشان بوسیله حاج علی‌خان - مراغه‌ای (حاجب‌اندوله) بوضع فجیعی بقتل رسید.

میکرد و به چهار گوشه ایران امنیت و سلامت می‌بخشید و قدرت مرکزی را در همه جا تثبیت مینمود.

بهر تقدیر، وقتی آن توطئه عظیم برای برکناری امیر کبیر در حال تکوین بود، و راه برای روی کار آمدن خائن‌الدوله‌هایی نظیر اعتماد - الدوله (میرزا آقاخان نوری لشکر نویس) باز میشد، حسام السلطنه هم از کار حکمرانی خطه خراسان که وی آن را از حلقوم دشمنان ایران بیرون کشیده و به مردم آن امنیت و سلامت و رفاه بخشیده بود، برکنار گردید و بجای او، فریدون میرزا به والیگری آن ایالت بزرگ منصوب شده بود.

حسام السلطنه در سال ۱۲۶۵، متعاقب از کار برکنار شدن حمزه - میرزا حشمت الدوله، به حکمرانی خراسان برقرار گردیده و بطوریکه قبلاً یادآور شدیم بمدت سه سال یعنی تا سال ۱۲۶۸ به استقلال تمام در آن خطه مهم فرمانروائی کرد.^۲

بهر حال پس از برکنار شدن حسام السلطنه که تقریباً مقارن عزل امیر کبیر بود^۳ متأسفانه دیگر، امیر کبیری وجود نداشت که در دارالخلافه پشتوانه اقدامات و کارهای نمایان وی باشد و بهمین ملاحظه، آن شاهزاده توانا و باحمیت و کافی، وقت و بی‌وقت از خراسان به غرب ایران و از غرب ایران به ایالت فارس رهسپار میگردد و کارهای درخشانش نیمه - تمام میماند.

فریدون میرزا مدت دو سال پس از حسام السلطنه، در خراسان حکومت کرد و پس از آنکه وی دچار بیماری علاج‌ناپذیری گردید و رخت به سرای باقی کشید، ناصرالدینشاه ناگزیر سلطان مراد میرزا را بار دیگر به حکمرانی خطه خراسان منصوب نمود.

اما علت اصلی و برکناری حسام السلطنه و اشتغال او بکار، در درجه

۲- سال ۱۲۶۸ هجری قمری که سال برکناری حسام السلطنه میباشد، سال عزل امیر -

کبیر نیز میباشد.

۳- برای آگاهی بیشتر از چگونگی و کیفیت عزل و سپس قتل فاجعه‌آمیز امیر -

کبیر، رجوع شود به کتاب: چهره امیر نوشته، نگارنده همین کتاب، چاپ انتشارات عطائی.

اول حسادت و تنك چشمی حسودان و کارشکنی مأموران استعمار انگلستان و بالاخره تنی چند از شاهزادگان بی‌هنر و بی‌ارزشی بود که به عملیات مدبرانه و دلیریهای دشمن‌شکن وی بدیده هراس و وحشت و حسادت مینگریستند، همانطوریکه نسبت به کارهای بسیار درخشان پدرش عباس- میرزا نایب‌السلطنه نیز همین‌گونه عمل میکردند و نمیگذاشتند آرزوها و مقاصد بزرگ خویش را تا آخرین مرحله بانجام رسانند.

انگلیسی‌ها از دیگران بیشتر، از عملیات حسام‌السلطنه در خراسان اظهار بیم و هراس میکردند و بوسیله عوامل خود، شاه و درباریان را بر آن میداشتند که حتی‌الامکان آن سردار بزرگ از خراسان و دروازه‌های هندوستان دور نگاهداشته شود.

وقتی بار دیگر پس از برکنار شدن حسام‌السلطنه، حمزه میرزا - حشمت‌الدوله والی خراسان گردید، او بهنگام هجوم وحشیانه ترکمانان مرو، بجای آنکه خود به پیکار و رزم آنها برود، میرزا محمد مستوفی - قوام‌الدوله^۴ را که مردی بی‌تدبیر و بی‌کفایت بود بجنک ترکمانها روانه گردانید و در نتیجه دام‌گستری ترکمانها و اغفال سپاهیان قوام‌الدوله و کشانیدن آنها به سوی باتلاق‌هایی که ایجاد کرده بودند، تقریباً قسمت اعظم قشون ایران را که بالغ بر سی‌هزار نفر میشدند محو و نابود گردانیدند.

بطوریکه ناصرالدین‌شاه پس از تنبیه و مجازات قوام‌الدوله، مجدداً حسام‌السلطنه را که تنها مرد میدان آن طایفه وحشی غارتگر بود بحکومت خراسان برقرار نمود.

اما در نتیجه همین شکست و رسوائی و ننگ که نصیب سپاهیان ایران شد، شهرهای مهم مرو و آخال و بخارا و خیوه از زیر فرمانروائی ایران خارج شده، بعداً جزء شهرهای تحت‌الحمايه روسها گردید.

صدراعظم‌های دست‌نشانده استعمار بر علیه حسام‌السلطنه

۱- میرزا آقاخان نوری

بعد از عزل و مرگ میرزا تقی‌خان امیرکبیر که بهترین یار و یاور و مستحکم‌ترین پایگاه عملیات ضداستعماری و امنیت‌بخش حسام‌السلطنه بشمار میرفت، دو نفر از صدراعظم‌های دست‌نشانده استعمار انگلیس که اولی میرزا آقاخان نوری، سلسله‌جنبان مکار و حيله‌گر توطئه‌های ضد - میرزا تقی‌خانی بود و دومی میرزا حسین‌خان سپهسالار ملقب به مشیر - الدوله، بر علیه سلطان مراد میرزا وارد صحنه گردیدند.

در این فصل، سخن ما درباره آن شخص نخستین که مهره اصلی سیاست بریتانیا در ایران است، یعنی میرزا آقاخان نوری ملقب به اعتماد - الدوله و یا خائن‌الدوله میباشد که از ابتداء که وارد دستگاه دیوان‌سالاری ایران شد و شغل لشکر نویسی داشت تحت تابعیت رسمی دولت انگلیس درآمد و يك بار هم که برای جاسوسی از سفارت انگلیس خارج میشد، توسط فراشان حاج میرزا آقاسی گرفتار شده و به کاشان تبعید گردید.

میرزا آقاخان اعتمادالدوله

پس از عزل امیرکبیر صدراعظم میشود

بالاخره واقعه شوم و دردناکی که پس از برکناری امیرکبیر از

مقام صدارت که - زمینه آن از مدت‌ها پیش بوسیله طرح‌ریزان ماهر وزیر - دست داخلی و بیگانه فراهم گردیده بود - همه وطن‌خواهان نگران وقوع آن بودند، اتفاق افتاد.

میرزا آقاخان نوری، صدراعظم شد و این انتصاب در ۲۲ محرم - الحرام سال ۱۲۶۸ هجری قمری یعنی چهار روز پس از برکنار شدن میرزا تقی‌خان امیرنظام صورت وقوع یافت، و باین ترتیب بجای مردی عادل، شخصیتی ترقی‌خواه و اصلاح‌طلب، انسانی آزاده و شریف و مردی کاردان، عنصری شیاد، فردی نالایق، دغلكاری هزارچهره و نیرنگ‌باز و پشت هم‌انداز و بالاخره بیگانه‌پرستی مزور بر مسند صدارت ایران مقام گرفت و خلاصه يك مرد تحت‌الحمايه دولت استعماری بریتانیا، جانشین شخصیتی وطنخواه گردید.

باری باحمايت و پشتیبانی آشکار «کلنل جستن‌شیل» وزیرمختار دولت انگلیس و مادر شاه (ناصرالدین‌شاه) میرزا آقاخان به صدارت دست یافت و این انتصاب، در ۲۴ محرم سال ۱۲۶۸، از طرف میرزا محمدعلی - شیرازی وزیر امور خارجه به نمایندگان دولت‌های روسیه و انگلستان و عثمانی اعلام گردید.

اما سابقه مختصری از میرزا آقاخان نوری برای مزید آگاهی خوانندگان کتاب مینویسیم و سپس می‌رویم بر سر اصل مطلب: میرزا آقاخان در سال ۱۲۲۲ هجری قمری بدنیا آمد. او مردی بلندبالا، تنومند و تقریباً خوش‌سیم، زبان‌باز و دلگرم‌آب بود. نام اصلیش نصرالله بود ولی بعداً تغییر نام داده به میرزا آقاخان معروف گردید.

میرزای کذائی در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه (زمان صدارت امیرکبیر) که ریش بلند گذاشتن منسوخ شده بود، به فتح‌علی‌شاه قاجار تاسی جسته و ریشی بر محاسنش روئیده بود که تا پیرشالیس می‌رسید. این قضیه به ظاهر كوچك می‌رساند که وی از همان ابتدای کار که سری توی سرها آورده بود، بفکر تظاهر و نمایش و نیرنگ و صحنه‌سازی بوده است. میرزا با آن قیافه تقریباً غلط‌انداز و مطبوع‌نما و به‌اضافه شوخ -

طبعی و خوش‌مشربی و بذله‌گوئی و چرب‌زبانی قادر بود توجه دیگران و مخاطبان‌ش را بسوی خویش جلب نماید و از آنجائیکه فاقد لیاقت ذاتی بود، کوشش و سعی فراوانی بکار میبرد که از راه نوکری و خوش‌خدمتی به بیگانگان، به مقامات بالا دست پیدا کند.

میرزا آقاخان در جوانی در خدمت اللهیارخان آصف‌الدوله (پدر محمدحسن‌خان سالار که ذکرش به تفصیل گذشت) بود و بعد از فوت پدرش (میرزا اسدالله لشکر‌نویس) منصب و مقام پدر را بچنگ آورد و باین ترتیب به دربار سلطنت محمدشاه‌غازی راه یافت.

وی با آن روش عوام‌پسندانه و خدعه‌گری‌هایش، خیلی زود با درباریان و حتی با اندرون شاه ارتباط پیدا کرد و با جهان‌خانم (مهدعلیا) همسر شاه‌غازی ارتباط پیدا نمود، بطوریکه نوشته‌اند، حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه از این رابطه آگاهی حاصل کرد، ولی برای اینکه بصورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه دریده نشود منتظر فرصت بود تا بحساب این جوان خائن برسد تا آنکه روزی اطلاع می‌یابد که وی شب‌ها پس از نیمه‌شب بالباس مبدل، مخفیانه از سفارت انگلیس بیرون می‌آید! حاجی بشنیدن این خبر، جمعی را در پیرامون سفارت، برای توقیف او مأمور میگرداند تا اینکه یک‌شب هنگامیکه از محل سفارتخانه خارج میگردید، دستگیرش میکنند و با همان لباس مبدل به منزل حاج میرزا آقاسی میبرند.

حاجی که در انتظار چنین فرصتی بود، همان شب میرزا را در اصطبل خانه‌اش زندانی میگرداند و فردای آن روز در حضور ارکان دولت پاهایش را بچوب فلک می‌بندد و بجرم جاسوسی کتک مفصلی میزند و به کاشان میفرستد. این واقعه ننگین در سال ۱۲۶۱ هجری قمری روی میدهد و تا محمدشاه زنده بود و حاجی برمسند صدارت قرار داشت، میرزا آقاخان در کاشان زندگی میکرد، ولی در خلال چند ماهی که هنوز ناصرالدین‌شاه باتفاق امیرنظام در تبریز بسر میبرد و مهدعلیا زمام امور را بدست داشت، سفارت انگلیس بی‌درنگ از فرصت استفاده کرده، درصدد بازگردانیدن میرزا آقاخان از کاشان به طهران برآمد تا مگر زمینه صدارتش را فراهم

گرداند و - چنانچه گفته شد - بلافاصله پس از دسیسه‌گریها و توطئه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان بالاخره امیر کبیر از صدارت عزل گشته و میرزا بجای او بر اورنگ صدارت تکیه می‌زند!

یکی از اقدامات نخستین و اولیه میرزا آقاخان که مسلماً به اشاره مأموران بریتانیا صورت گرفت، برکنار شدن حسام‌السلطنه، سلطان مراد - میرزا، از حکمرانی خراسان بود.

لازم به یادآوری است که انگلیسی‌ها از همان هنگام لشکرکشی‌های بی‌وقفه و مهارت‌آمیز سلطان مراد میرزا به خراسان برای دفع فتنه سالار که از طرف انگلیسی‌ها تقویت و حمایت میشد، نسبت به این سردار ضد - استعماری نظر کین‌توزانه‌ای پیدا کردند و بهروسیله‌ای دست مییازیدند تا او را از سر راه هرات که شهری از شهرهای خراسان بشمار میرفت و مطمح نظر انگلیسی‌ها بود دور گردانند، چه واقعاً از ثبات قدم و دلیریهای او در جنگ با سالار وحشت داشتند و پیش‌بینی میکردند که روزی برای ایشان دردسرهای بزرگی ایجاد کند، که اتفاقاً این دردسر با ابعاد عظیم و خطرناکی، بهنگام محاصره و فتح هرات - که شرح و تفصیلاتش بعداً خواهد آمد - برای دولت انگلستان بوجود آمد که البته در زمان صدر - اعظمی میرزا آقاخان نوری اتفاق افتاد.

بهرحال، میرزا آقاخان نوری که فقط در زیر انگلستان وزیر مختار انگلیس و ایادی او بصدای او غوغا درمی‌آمد، حسام‌السلطنه را از حکومت خراسان کنار گذاشت، ولی خواهیم دید که پس از او که فریدون میرزا، برادر بزرگتر سلطان مراد میرزا حکمران خراسان گردید، نتوانست کاری از پیش ببرد و هنگامیکه به بیماری صعب‌العلاجی در گذشت ناصرالدین‌شاه عم خود، یعنی حسام‌السلطنه را ناگزیر برای دومین بار بحکومت خراسان برقرار نمود.

باری، با روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، ناگهان همه‌چیز تغییر کرد و سیاست خارجی ایران يك چرخش صد و هشتاد درجه‌ای نمود

و مقارن این احوال، دیپلماسی انگلستان که تا زمان حیات و قدرت امیر - کبیر، حالت دفاعی داشت، یکباره حالت تعرضی بخود گرفت و حق هم همین بود، چه، این آشی بود که خود حضرات پخته بودند و اکنون بجای عادل‌تقی، خائنی شقی را بر مسند و اریکه صدارت نشانده بودند که جز آنچه استاد ازل میگفت، چیزی نمی‌شنید و کاری نمی‌کرد!

میرزا آقا خان و شروع «ایران زدائی»

انگلیسی‌ها در هرات

«کلنل جستن‌شیل» که اینک، دست‌آموز خود را میدید که زمام امور ایران را بدست دارد، شروع به «ایران‌زدائی» از هرات و افغانستان نمود. او میخواست متعاقب روش جدید سیاسی خود، خطبه خواندن وسکه زدن به نام شاه ایران را در شهر هرات، محو گرداند و از دولت ایران، تعهد کتبی بگیرد که در امور این شهر دخالت ننماید! و از اعزام لشکر و سپاهی به هرات خودداری نماید و بالاخره اقدامی بعمل آورد که صید - محمدخان، خدمتگزار شاه ایران و امیر کبیر از حکومت هرات دست باز دارد.

چکیده سیاست نوین بریتانیا و نماینده این سیاست در ایران که کلنل شیل کذائی بود، چنین بود: اکنون که امیر کبیر از اریکه قدرت بزیر افتاده، می‌باید آثار سیاست ملی و مستقل وی نیز محو گردد. ولی این تغییر روش و کامجوئی انگلیسی‌ها - برخلاف تصورشان - خیلی آسان بدست نیامد و میرزا آقاخان که حقیرتر و بی‌اعتبارتر از آن بود که بتواند خیلی زود وبدون برخورد بامشکل و مانعی، خواسته اربابان انگلیسی خود را تحقق بخشد، تلاش و کوشش خفت‌آمیز دیگری را شروع نمود.

در همین هنگام است که قهرمان آتی فتح هرات قدم به صحنه میگذارد و بی‌توجه به تهدیدات انگلیسی‌ها و گربهرقصابی‌های میرزا -

آقاخان (خائنالدوله) و بالاخره بی آنکه برای سلطه و هیبت و صولت پوشالی مأموران اغزازی انگلیسی‌ها از هندوستان، کوچکترین ارجی قائل شود و از سر و صداها و تهدیدهای کلنل شیل و امثالهم بیمی بدل راه دهد، رو بجانب هرات کرده بالشکر و استعدادهای جنگی، شهر را در محاصره گرفته و خود و مردانش را برای فتح قطعی شهری که جزء خراسان بزرگ و ایران بود آماده میگرداند.

۱- همانطوریکه قبلاً نوشتیم، در این خصوص بطور تفصیل، جزء جزء وقایع لشکرکشی ورزم‌های دلاورانه سلطان مرادمیرزا (حسام‌السلطنه) و سردازان شجاعش را خواهیم نگاشت، تا به مفهوم اصلی عنوان کتاب که «فاتح هرات» است برسیم.

مسئله هرات

سر از گریبان بدر میکند

نظریات شوم استعماری انگلستان نسبت به افغانستان و هرات

عنوان کتاب ما «فاتح هرات» است و هرات که امروز شهری از شهرهای افغانستان بحساب می‌آید و روزگاری دراز و طولانی جزء قلمرو ایران بود، اصلی‌ترین و حساس‌ترین محور سیاست انگلستان در شرق میانه بشمار می‌آمد و چون بزرگترین گذرگاه و بعبارت دیگر، کلید و مفتاح فتح هندوستان، عظیم‌ترین مستعمرات بریتانیا محسوب می‌گردید، لذا بخاطر آن، چه حوادث دردناک و اندوهباری که در کشور ما، ایران رخ داد، و چه سرهای مردان بزرگ و سرداران دلیری از افغان و ایران بر سر آن بیاد نرفت و همین شهر بظاهر کوچک چه قربانیانی که از ایران نگرفت.

روزگاری دراز، سیاست استعماری انگلستان بر پایه حفظ و نگاهداری هرات و تحت‌الحمايه قراردادن حکمرانان آن تنظیم و طرح‌ریزی می‌گردید و همینکه سرداری، چه از جانب افغانها و چه از سوی ایران، مانع حصول مقصود انگلیسی‌ها در شهر هرات می‌گردید، غفلتاً یا سرش را بیاد میداد و یا از تخت قدرت حکمرانی بزیر میافتاد.

بهر حال، چون فصل اساسی این کتاب درباره شهر هرات میباشد، و حسام‌السلطنه، باتوانائی و قدرت شگرف فرماندهی خویش آنرا بتصرف خود درآورد و بهمین مناسبت لقب «فاتح هرات» گرفت، از این جهت

میباید به عقب بازگردیم و هرات را پیش از روزگار درخشیدن فاتح آن مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

هنگامیکه انگلیسیهای استعمارطلب، سرزمین هندوستان را جزء مستملکات آسیائی خود درآوردند، برای جلوگیری از نفوذ و راه یافتن هر قدرت خارجی و یادولت‌های همسایه این سرزمین، سیاست شومی را دربرنامه‌های مهم و اسرارآمیز استعماری خود در مشرق‌زمین گنجانیدند.

فتوحات نادرشاه افشار در هندوستان بسال ۱۱۵۲ هجری قمری، راه حمله و تصرف این سرزمین پهناور زرخیز را بسایر فاتحان و کشور-گشایان جهان نشان داده بود و در مدت دوازده سال، چهاربار افغانها به هند یورش برده آن سرزمین را فتح کردند.

افغانها در سال ۱۷۹۸ میلادی، تصمیم داشتند بار دیگر حمله قاطعی را به هندوستان آغاز کنند که انگلیسی‌ها ناگهان دچار وحشت شده، از فرط ترس و نگرانی به فتح‌علیشاه قاجار متوسل گردیدند و بهمین ملاحظه، شخصی بنام مهدیعلی‌خان را به دربار ایران فرستادند تا شاه قاجار را بجلوگیری از حمله افغانها وادار سازند.

آمدن نماینده مخصوص انگلیس به ایران، تأثیر آنی خود را بخشید. باین ترتیب که وقتی زمان شاه پادشاه مخالف استعمار انگلیس، در پشت دروازه‌های هندوستان بود، خبر لشکرکشی فتح‌علی‌شاه بطرف افغانستان بگوش او رسید و ناچار از همان موضع و محلی که میخواست به آخرین یورش دست بزند، ناگزیر به عقب‌نشینی گردید. آنگاه در جنگ دیگری که میان زمان‌شاه و محمودشاه افغان رقیب او درگرفت، محمودشاه بکمک سپاهیان ایران، زمان‌شاه را بسختی شکست داد و باین ترتیب انگلیسی‌ها از خطر مرگباری که در آستان مستعمره عظیمشان سایه افکنده بود نجات یافتند.

ولی مسئله باین کیفیت تمام نشد و خطر همچنان باقی بود، اما این بار مخاطرات از طرف نیرومندترین کشور اروپائی یعنی مملکت فرانسه جلوه‌گری میکرد. ناپلئون امپراطور فرانسویان قصد آن را داشت تا برای

بزانو درآوردن سرسخت‌ترین و مخوف‌ترین دشمنانش (انگلستان) به هندوستان حمله‌ور شده و باتسخیر این کشور عظیم، شریان‌حیاتی انگلیسی‌ها را قطع کند و بهمین منظور از طرف خود چندین هیئت سیاسی و نظامی به ایران فرستاد که مهمترین این هیئت‌ها، هیئتی بود که تحت ریاست ژنرال گاردان قرار داشت.

چون در آن هنگام، دولت ایران سرگرم جنگهای طولانی با دولت روسیه تزاری بود، دربار ایران از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان، برای تجدید سازمان ارتش نامنظم ایران استقبال نمود، هرچند که گاردان مأموریت داشت تا زمینه حمله فرانسه را به هندوستان از طریق ایران آماده سازد، ولی این ژنرال فرانسوی ضمناً این وظیفه را نیز بعهده داشت که هم ارتش ایران را طبق شیوه و روش‌های ارتش کشورهای اروپائی سازمان بدهد و هم از لحاظ ساز و برگ و مهمات و وسایل جنگی آنها نیرومند گرداند.

از آنسو انگلیسی‌ها وقتی این خطر جدید را احساس کردند، سخت بدست و پا افتاده و یکی از نمایندگان و سیاستمداران زیرک و آزموده خود را بنام «سر جان ملکم» از هندوستان روانه دربار ایران نمودند تا برای خنثی گردانیدن نقشه‌های نظامی ناپلئون، با دولت ایران، درباره کمکهای نظامی قراردادی منعقد نمایند.

در قراردادی که میان نماینده انگلستان و ایران انعقاد یافت، دولت ایران متعهد شده بود که طبق ماده دوم، هرگاه از طرف افغانستان، امکان حمله‌ای به سرزمین هند برود، دولت ایران، این حمله را دفع نماید. منظور از این ماده، هم دولت افغانستان بود و هم دولت فرانسه.

باری وقتی خطر ناپلئون و خطر حمله افغانها به هندوستان تقریباً رفع گردید و انگلیسی‌ها نفسی تازه کردند، بر آن شدند که تکلیف قطعی خود را از جهت مخاطرات متصوره، بعلت واقع گردیدن کشور افغانستان

در سر راه هند، روشن کنند و شهر هرات هم که گذرگاه و معبر مهم ورود به آن مستعمره بزرگ بود، همواره مورد توجه و مطمح نظر سیاستمداران بریتانیائی بود. از همین جا مسئله شهر هرات با تمام ابعاد گسترده اش سر از گریبان بدر میکند. بهمین جهت اساس و پایه های سیاست بریتانیا در مورد شهر هرات و افغانستان دارای چنین خطوطی میشود:

این کشور، یعنی افغانستان، دارای حکومتی باشد که از خود هیچگونه استقلال و رأی ثابتی نداشته باشد بلکه، این حکومت تابع سیاست و نظریات و خط مشی تعیین گردیده از طرف نایب السلطنه های انگلیسی هندوستان باشد، باین کیفیت که هر گاه در شهرهای کابل و هرات، حکامی روی کار بیایند که بجای اینکه از نایب السلطنه ها دستور بگیرند از دولت ایران اطاعت و فرمانبرداری نمایند، دولت بریتانیا سخت از این موضوع هراسناک و وحشتزده میگردد و باتمام قوا سعی و تلاش میکند که وضع را بنفع خویش تغییر دهد.

بهر حال درباره شهر هرات و مواضع مستحکم آن باید گفت که این شهر مهم که جزئی از قلمرو خاک ایران محسوب میگردد، در واقع کلید تسخیر هندوستان بود. پس نقشه انگلستان این بود که هرات میباید یا از خراسان و سرزمین ایران جدا گردیده و جزء ایالات افغانستان باشد و یا اینکه حکمرانی بر آنجا فرمانروائی نماید که بجای طهران، از هند و یا مأموران انگلیسی فرستاده شده از سوی نایب السلطنه ها دستور بگیرد. در نتیجه همین خصوصیات و کیفیات بود که پس از مدت ها چارم اندیشی و مدارا، سرانجام عباس میرزا نایب السلطنه ناگزیر شد باتفاق فرزندش محمد میرزا (محمدشاه غازی بعدی)، این شهر را که بر اثر تحریکات و حمایت های مرموزانه انگلیسی ها دم از خودسری میزد، به محاصره بگیرد و همینکه عباس میرزا - بهنگام محاصره و فتح این شهر - بطور اسرار آمیزی بیمار گشته و غفلتاً دیده از دیدار جهان فرو بست، محمد میرزا که باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام جریان جنک را بررسی میکردند، ناگزیر دست از پیکار و محاربه بازداشته و نیروهای خود را

موقتاً از پیرامون هرات فراخواندند.^۱

در زمان صدارت امیر کبیر، حکومت افغانستان در دست دوست - محمدخان بود. این حاکم ایران خواه که رو بسوی طهران و دربار شاه قاجار داشت، بهنگام فشارهای سیاسی و نظامی انگلیس و تحریکات عمال ایشان به دربار ناصرالدینشاه نگاه بگردانید و برای مقابله با انگلیسی‌ها از امیر کبیر استمداد طلبید.

میرزا تقی‌خان به‌وی محبت فراوان کرد، ولی چون ابتدای کارش بود و هنوز پایه‌های صدارتش کاملاً قوام نیافته بود، لذا به وی توصیه نمود که فعلاً بادشمنان خود مدارا و مماشات نماید تا در موقع مقتضی، ایران بکمک وی بشتابد.

یکی دیگر از کسانی که خود را در افغانستان فرمانبردار ایران میدانست، یارمحمدخان، آن خدمتگزار صدیق ایران بود که شهر هرات را از جانب پادشاه ایران اداره میکرد و همواره خویشان را مستظهر به حمایت و پشتیبانی دولت ایران میدانست. یارمحمدخان، همان مردی بود که وقتی حمزه میرزا حشمت‌الدوله حکمران خراسان در مشهد از جانب سالار فتنه‌گر و سپاهیان در محاصره قرار گرفته بود، با چند هزار سپاهی افغانی بیاری حمزه میرزا آمده و او را از محاصره نجات داد و به شهر هرات برد تا از گزند احتمالی سپاهیان محمدحسن‌خان سالار در امان باشد.^۲

-
- ۱- درباره داستان مرگ ناگهانی و بدون مقدمه عباس میرزا نایب‌السلطنه بهنگام محاصره شهر هرات، این موضوع گفتنی و در خور توجه است که با اینکه دکتر «کورمک» پزشک مخصوص عباس میرزا بوی گفته بود که بیماری کلیه او خطر چندانی برای ایشان ندارد، معلوم نشد که چگونه این پزشک ناگهان میمیرد و فتح‌علیشاه دکتر مالک‌نایل آن پزشک زیرک و حیل‌گر سفارت انگلیس را مأمور مداوای فرزندش عباس میرزا مینماید و چگونه و بجه علت ولیعهد و سردار شجاع ایران بطور مرموزی در مشهد درمیگذرد!!
- ۲- در این خصوص در فصل‌های گذشته به تفصیل سخن گفته‌ایم.

یارمحمدخان ظهیرالدوله، وزیر هرات

دلبسته ایران بود

نفرت مردم افغانستان از انگلیسی‌های تجاوزگر

درباره یارمحمدخان، آن خدمتگزار صدیق و فداکار و وفادار ایران، جا دارد که سخن باندکی تفصیل گفته‌شود تا حق این مرد بزرگوار و صمیمی ادا شده باشد.

«میتفورد» یکی از کارگزاران دولت انگلیس در هند و ایران ضمن آوردن جریان ملاقات خود با یارمحمدخان می‌گوید که... دو روز بعد از ورود بهرات باتفاق ماژور داری تود، نماینده سیاسی انگلیس مقیم هرات، باجلال و شکوه بدیدن یارمحمدخان وزیر هرات میرود، از او بسیار بد مینویسد و بعد شرح پذیرائی را میدهد و درباره او مینویسد: «یارمحمدخان چند قدم پیش آمد، باهمه ماها دست داد و با مهربانی تمام ما را پذیرفت و میخواست نشان دهد که روابط خیلی صمیمی با ما دارد و با نماینده سیاسی ما دوستی او کامل است، در صورتیکه ما از روابط و مکاتبات او باوالی خراسان و دربار شاه ایران کاملاً مطلع بودیم. او حس کرد که من مأموریت سیاسی دارم و چشم‌های خود را بسوی من متوجه نمود، مثل اینکه داشت افکار مرا مطالعه مینمود و تصور میکرد من ملتفت دقت‌های او نیستم... یارمحمدخان ما را به مهمانی دعوت کرد، ما نیز بااحترام تعظیم نموده مرخص شدیم، از آنجا بدیدن کامران‌شاه (کامران میرزا) رفتیم. وی در قصر خود تقریباً حبس می‌باشد، خوشبختانه در این وقت که ما بحضورش رفتیم او در حال طبیعی صحبت کرد».

«اما یارمحمدخان فوق‌العاده نظر بد نسبت بما دارد، اگرچه يك آدم باهوش و زیرک است متأسفانه همین‌هوش سرشار اوست که وی را نسبت بما خطرناک نموده است. این شخص دشمن بزرگ منافع سیاسی ماست».

«یارمحمدخان از سیاست ما خوب بااطلاع است و میداند ما در هندوستان چه میکنیم، نتیجه دوستی و حمایت ما را میداند که بالاخره منجر

به استیلا و تصرف دائمی خواهد شد و میترسد که روزی ما قدرت و نفوذ او را از بین ببریم و بواسطه همین اطلاعات اوست که از مخالفت و ضدیت با ما کوتاهی نمیکند و هر قدر میتواند به اشکالات ما میافزاید و حتی حاضر است هرات را بدولت ایران تسلیم نماید که از دخالت و نفوذ ما خلاص گردد».

«اینکه یارمحمدخان، فعلاً نمیخواهد علناً علیه ما اقدام کند، برای این است که محتاج به پول ماست. در این مدت ما ۳۶ لک روپیه باو داده ایم. به عقیده من تمام این پولها دور ریخته شده است، چونکه هر گاه برای ما، يك گرفتاری پیش بیاید، یارمحمدخان فوری علیه ما قیام نموده و رنگ حقیقی خود را نشان خواهد داد».^۳

میتفورد از مخارج هنگفت دولت انگلیس در افغانستان انتقاد کرده میگوید:

«ما مجبور هستیم هر صاحب نفوذی یا رئیس قبیله‌ای را که نمی‌توانیم بزور و قوه نظامی محو کنیم، بزور پول او را مطیع خود گردانیم و هر ماهه مبلغ زیادی باین اشخاص مقرر می‌دهیم و همین عمل ما سایر رؤسا و امرای مطیع را تشویق میکند که علیه ما قیام بکنند و ما مجبور میشویم که بآنها نیز مقرر داده آنها را ساکت کنیم».

و علاوه میکند:

«شاید این عمل، درباره عده‌ای از شاهزادگان بیکاره و نالایق و يك عده از وزرای خائن که باما مساعدت میکنند تا مملکت خودشان را تصرف کنیم و دستورات ما را اجراء میکنند خوب باشد، لیکن، خریدن قبایل کوهستانها و یا رشوه دادن به امراء دزد و قطاع‌الطریق مثل ریختن آب در غربال است...».

میتفورد در جای دیگر مینویسد: «باتمام این احوال متأسفم بگویم که عده زیادی از سکنه، از اقدامات ما در افغانستان شکایت داشتند. یکی

۳- سفرنامه میتفورد، جلد دوم صفحه ۷۴ به نقل از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران

و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۸۴ .

از اشخاص مطلع و بصیر افغانی در ضمن صحبت بمن اظهار میکرد که شما فرنگی‌ها به گرفتن مملکت و شهرها و دارائی ما تنها قناعت نمی‌کنید، حتی به زندهای ما نیز نظر دارید»^۴.

یارمحمدخان وزیر هرات

به عنوان وفاداری به ایران

مردم شهر هرات و بخارا و خیوه را علیه انگلیسی‌ها شوراند

هنگامیکه انگلیس در سایه خدعه‌ها و نیرنگ‌های سیاسی خویش در شهر کابل مستقر شدند و سایر شهرها را بتصرف خود درآورده، در آنجاها از طرف خودشان قوای ساخلو (پادگان) گذاشتند و اشغال نظامی افغانستان تکمیل گردید، آنگاه ب فکر تصرف و بقول خود انگلیسی‌ها به خیال اصلاح اوضاع شهر هرات برآمدند، چونکه یارمحمدخان از آن روزیکه شاه ایران^۵ از اطراف هرات کوچ نموده و رفت، به خطای خود پی برد و دانست چه اشتباه بزرگی کرده است و از همان روز با «پاتنجر» مأمور انگلیسی شروع به جدال و ستیزه نمود. بعلاوه انگلیسی‌ها هیچ مایل نبودند مانند یارمحمدخان آدمی که صاحب نفوذ و اقتدار کامل در هرات میباشد، از دایره سیاست آنها خارج بماند و باینکه پولهای زیاد و بی حساب به اولیای امور هرات میدادند، با وصف این، یارمحمدخان در همان حال نسبت به نمایندگان و صاحب‌منصبان انگلیس بی‌احترامی و توهین مینمود و نمی‌خواست آنها در هرات مقیم باشند.

۴- همان مأخذ.

۵- منظور محمدشاه‌غازی است که پس از محاصره هرات بخاطر مرگ پدرش عباس میرزا نایب‌السلطنه به مشهد بازگشت و محاصره را شکست، در حالیکه میتوانست شهر را در همان دقایق بوسیله یکی از سردارانش در محاصره نگاهداشته و سپس آنرا فتح نماید، چون به تصرف آن چیزی نمانده بود.

در سال ۱۸۳۹ میلادی، ماژور «دارسی تود» بادستور کامل از طرف مسئولان بریتانیایی به هرات اعزام گردید تا اینکه یارمحمدخان را با سیاست انگلیس همراه نموده، در ضمن باشاهزاده کامران میرزا عقد اتحاد و دوستی ببندد و همچنین تحقیق کند که علت مخالفت حکومت هرات با دولت انگلیس چیست؟

نظر باینکه یارمحمدخان متمایل بدولت ایران شده بود، ماژور تود مأموریت داشت تا بهر وسیله‌ای که ممکن بود روابط او را با ایران قطع کند و از طرف دولت انگلیس با او اطمینان بدهد دولت انگلیس مقام او را حتماً حفظ خواهد نمود و علاوه بر تمام این مأموریتها، ماژور تود مأمور بود حدود سرحدی بین هرات و کابل را تعیین نماید.

از طرف مقامات انگلستان اعتبارات کافی به ماژور تود داده شده بود که بحکومت هرات وجه لازم را بدهد تا اینکه قلاع و استحکامات هرات را مرمت و تعمیر و مستحکم نماید، چونکه هنوز از طرف دولت ایران ایمنی و اطمینان حاصل نشده بود و چنین بنظر میرسید که باردیگر قشون ایران به هرات و افغانستان حمله‌ور گردد.^۶

ماژور تود در این خصوص مینویسد:

«حضور انگلیسی‌ها در شهر هرات جزء نعمات الهی باید محسوب شود، چه دستگیری زیادی از ضعیفان و درماندگان مینمودند! فقط یارمحمدخان وزیر هرات بود که بهیچ وجه به قولهای انگلیسی‌ها اعتماد نمیکرد و باید گفت که در تاریخ شیطنت بشر، شیطنت آمیزتر از اعمال او نظیری نمی‌توان پیدا نمود!! و غیرممکن بود که بتوان در وجود وی نفوذ پیدا کرد و ممکن نشده او را بوسیله احسان ممنون کرد، یا اینکه او را نسبت به انگلیسی‌ها وفادار نمود...».

میتفورد یکی دیگر از مأموران انگلیسی مینویسد: «در این مورد هیچ جای تردید نیست که یارمحمدخان خیلی باهوش و زیرک میباشد، او

۶- این پیش‌بینی کاملاً درست بود و چنانکه میدانیم، حسام‌السلطنه از طرف دولت

ایران چنین مأموریتی را یافته بود.

را دولت انگلیس نسبت به منافع ما دشمن خطرناک نموده است. این شخص از عملیات ما در هندوستان مطلع است و میداند ما در آنجا چه میکنیم و فهمیده است که نتیجه دوستی و حمایت ما بطور کلی اشغال و تصرف است. از آنجا که میترسد مبدا نفوذ و اقتداری که بدست آورده از دست بدهد، حاضر است بهر وسیله‌ای که امکان داشته باشد متوسل شود، ولو اینکه هرات را مجدداً بدولت ایران تسلیم نماید، برای اینکه از ما جلوگیری نماید و نگذارد ما بهرات دست پیدا کنیم»^۷.

در کاغذی که یارمحمدخان از قول خود و کامران میرزا (حاکم دست‌نشانده هرات که قبلاً ذکر او رفت) به محمدشاه مینویسد، گوید:

«ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام‌پناه، اینکه انگلیسی‌ها را باین مملکت راه دادیم فقط از راه احتیاج بود، در حقیقت ما به پول آنها محتاج بودیم. در پیشگاه ذات ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل به پادشاه اسلام‌پناه است».

حضور صاحب‌منصبان انگلیسی در هرات همواره سبب خشم و نفرت یارمحمدخان بود و از دخالت انگلیسی‌ها در امور آن مملکت تنفر داشت. الفاظ و عبارات مشعشع بشردوستی و توسل به عالم انسانیت انگلیسی‌ها در نظر این مرد وطن‌دوست دل‌بسته به ایران، پوچ و یاوه می‌آمد، و ترحم و دستگیری از ضعیفان و درماندگان و حمایت از مظلوم که انگلیسی‌ها بآنها تظاهر میکردند، هیچ‌کدام بخرج او نمی‌رفت. در حقیقت میتوان گفت که در افغانستان این شخص، تنها مرد سیاستمدار فوق‌العاده هوشمند و واقع‌بین بشمار میرفت.

یارمحمدخان نه تنها در هرات مانع دخالت‌های انگلیسی‌ها بود، بلکه در بخارا و خیوه نیز مردم را علیه انگلیسی‌ها می‌شوراند و آنان را از نزدیک شدن به انگلیسی‌ها برحذر میداشت..

در همین موقع دولت انگلستان اصرار داشت تا قلعه غوریان به تصرف حکومت درآید و تأکید می‌ورزید که یارمحمدخان فوری آنجا را

۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، صفحه ۴۵۲.

از دست ایرانیان بیرون بکشد، اما یارمحمدخان، عذرها میآورد و میگفت باید پول باشد تا وسایل تصرف آنجا را فراهم آورد.

انگلیسی‌ها دولتک روپیه مخصوصاً برای تصرف غوریان پرداختند. اما یارمحمدخان پول را گرفت و ساز و برگ سفر قشون هرات را برای قلعه غوریان آماده گردانید، ولی پنهانی به فرمانده قشون پادگان ایران پیغام فرستاد که قلعه را محکم نگاهدارد و باک نداشته باشد، تمام افغانستان متعلق به دولت ایران میباشد و اگرچه انگلیسی‌ها اصرار دارند که من آنجا را بتصرف خود درآورم، حاشا چنین اقدامی بعمل نخواهم آورد.

عملیات و کارهای تحریک‌آمیز و ملت‌دوستانه یارمحمدخان در هرات بجائی رسید که نماینده سیاسی انگلیس يك گزارش جامع برای مطالعه اوضاع افغانستان تهیه کرد که بنظر فرمانفرمای کل هندوستان برسد. او در آنجا متذکر گردید: مادامیکه قضیه هرات حل نشود و یار - محمدخان از دخالت در امور هرات ممنوع نگردد، ممکن نیست اشغال نظامی افغانستان توسط قشون ما عملی گردد، این شخص نه تنها در هرات بلکه در بخارا و خیوه و آسیای مرکزی مخمل پیشرفت سیاست ماست.. و در خاتمه اظهار عقیده نمود که هرگاه يك قشون کامل بهرات اعزام نشود، هیچ نتیجه مطلوبی از اشغال کل افغانستان حاصل نخواهد گردید...

بهر تقدیر، انگلیسی‌ها علیرغم همه تلاش‌های خود نتوانستند بر یارمحمدخان فائق آیند. احساسات وطن‌دوستانه و علاقه عمیق او به مذهب اجدادیش و فهمیدن حقیقت و باطن سیاست انگلستان، او را مانع شد از این که بتواند تا خود را حاضر نموده و به وعده وعیدهای انگلیسی‌ها که بدون حد و اندازه حاضر بودند هرچه او میخواهد انجام دهند دل خوش دارد، و بالاخره هم از آنها برید و بکلی قطع روابط کرد و نمایندگان سیاسی و نظامی آنها را از هرات بیرون نمود.

در تاریخ جنگهای افغانستان تألیف «جان ویلیام کی» درباره یار - محمدخان، آن وزیر هوشیار هرات و مخالف سرسخت انگلیسی‌ها در

افغانستان میخوانیم که: «عمال سیاسی انگلستان در افغانستان عقیده داشتند که باید علیه یارمحمدخان قوای نظامی بکار برد و با سیاست مشکل است با او کنار آمد، چه او یگانه کسی بود که از اقدامات انگلیسی‌ها در آسیا مطلع بود، ولی حکومت هندوستان با این نظر مخالف بود و توصیه میکرد که با دادن پول و امتیازات، یارمحمدخان را باید در دست داشته باشند...».

«یارمحمدخان معارضه به مثل میکرد. همانطور که انگلیسی‌ها نامه‌های او را بدست آورده از نیت وی آگاه میشدند، او نیز در راهها مأموران مخصوص گماشته بود که بوسایل مختلف، مأموران سیاسی انگلیسی‌ها را گرفته به یارمحمدخان میدادند. دیگر طرفین از سیاست یکدیگر آگاه شده بودند. هم انگلیسی‌ها، نیت یارمحمدخان را فهمیده و دانسته بودند و هم یارمحمدخان کاملاً به مقاصد آنها آشنا شده بود، این بود که انگلیسی‌های مقیم افغانستان پیش از این حاضر نشدند مغلوب سیاست یارمحمدخان شوند. بنابراین نماینده سیاسی دولت انگلیس در هرات که در این تاریخ مازور داری تود معروف بود، دستگاہ خود را جمع نموده، از هرات خارج شد و با یارمحمدخان قطع رابطه نمود.».

اما در مورد سیاست روشن و تمامیت‌طلبی (مرز و بوم ایران)، امیر کبیر در شهر هرات و افغانستان که همواره مطمح نظر انگلیسی‌ها بود، باید گفته شود که وی حق حاکمیت کشور ایران بر شهر هرات را برای همیشه تثبیت گردانید، بهمین جهت از نظر سازمان سیاسی و جغرافیائی، هرات را داخل در تشکیلات حکومت خراسان قرار داد و سپاهیان هرات را به سبک و شیوه نظام لشکری ایران درآورد و ساز و برگ جنگی و وسایل و مهمات فراوانی را به آن شهر گسیل داشت تا در روز مبادا، مورد بهره‌برداری قرار گیرد و به موازات این اقدامات، فرمانده قشون ایران برای تنظیم لشکریان هرات بآن شهر شتافت، و حکمران آنجا و شیخ - الاسلام شهر به رأی و صرافت طبع خویش و آزادانه، اطاعت از ایران را فریضه خود میدانستند.

این قضیه، سبب آن گردید که وزیر مختار انگلیس بانگرانی ویم،

چند گزارش درباره خط مشی سیاسی و نظامی امیر کبیر در شهر هرات برای وزیر خارجه بریتانیا «لرد پالمستون» به لندن ارسال دارد. مضمون این گزارش حکایت از این امر میکند که سیاست نوین دولت ایران در هرات و افغانستان که از طرف امیر کبیر تنظیم و هدایت میگردد و تسلط ایران بر هرات را در بر دارد، امنیت سرحدات هندوستان را به مخاطره خواهد افکند و لازم است که از پیشرفت آن جلوگیری بعمل آید.

ولی «لرد سالیسبوری» نخست‌وزیر انگلیس در برابر بیم و نگرانی مأموران انگلیسی، نظر دیگری ابراز میکرد. او عقیده داشت که هرگاه مسئله هرات محدود به سیادت دولت ایران بر شهر هرات باشد، خطری از جانب آن متوجه منافع انگلستان نخواهد شد، ولی هرگاه ایران قصد اشغال آن را داشته باشد، در این صورت از لحاظ سیاسی نتایج نامطلوبی که این قضیه در پی خواهد داشت موضوع را قابل تأمل میگرداند.

اما یارمحمدخان حاکم افغانی هرات که صادقانه نسبت به ایران احساسات دوستانه و فرمانبردارانه داشت، پس از چند مأموریت در سیستان و بلوچستان، در ماه شعبان سال ۱۲۶۷، در گذشت و فرزندش «صیدمحمدخان» گزارش مرگ پدر را با تأیید خدمتگزاری و فرمانبرداری خویش به دولت ایران، بحضور سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه و امیر کبیر ارسال داشت.

در نامه صیدمیرادخان به عنوان میرزا تقی‌خان امیر کبیر چنین میخوانیم: «تا زمانی که این خون در جویبار بدن جاری و روان باشد در طریقه جان‌نثاری خودداری نخواهد کرد».

غیر از صیدمحمدخان، بزرگان هرات نیز نامه‌هایی مبنی بر عرض بندگی و خدمتگزاری به‌شاه نوشتند که از جمله شیخ‌الاسلام «ملا فیض‌الله» و قاضی شهر هرات «محمد عثمان» نامه مشترکی تقدیم ناصرالدین‌شاه داشته، و استدعا کردند که هرات را از سایر ممالک محروسه ایران جدا ندانند و در حفاظت آن توجه مبذول فرمایند.

علاوه بر اینها، دوازده نفر از ریش سفیدهای ایلات هرات با عریضه و ارمغان، به دربار شاه رفته مورد نوازش قرار گرفتند و با خلعت و فرمان بازگشتند.^۸

۸- درباره شخصیت و اهمیت موقع و مقام معنوی یارمحمدخان حاکم صدیق هرات این مطلب را از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم تألیف محمود - محمود نقل میکنیم:

«یارمحمدخان به سیاست اجانب آشنا بود، لذا از انگلیسی‌ها برید و به پادشاه ایران متوسل شد، «ماژور داری تود» نماینده سیاسی انگلیس را از هرات بیرون نمود و از ماهی بیست و پنج هزار لیره مقرر کرد که انگلیسی‌ها مرتباً هر ماهه میپرداختند صرف نظر کرد و در تمام اطراف و نواحی افغانستان تبلیغات مؤثری بر له پادشاه ایران و علیه انگلیسی‌ها شروع نمود و تمام امراء و سرداران افغانستان را علیه انگلیسی‌ها برانگیخت و آنها را به موافقت با دولت ایران همراه کرد.»

نخستین محاصره شهر هرات بوسیله عباس میرزا نایب السلطنه و محمد میرزا فرزندش

گفتیم که شهرهای هرات و مرو و آخال و خیوه جزء قلمرو ایران و ابوابجمعی شهرهای عمده خراسان بزرگ بودند. و نیز نوشتیم که انگلیسی‌ها نسبت به حوادث شهر هرات، بمناسبت حساسیت موضع و وضع سوقالجیشی خاصش، همواره توجه خاصی داشتند و سعی و تلاششان بر آن بود که آن شهر عمده را از زیر نفوذ و سیطره حکومت و دولت ایران خارج گردانند.

در عصری که ما سخن از آن میرانیم، عصر فرمانروائی فتحعلی - شاه قاجار است و ولیعهد و نایب السلطنه شجاع او از جنگهای خونین و کمرشکن دوازده ساله روسیه با ایران و عهدشکنی‌های ناجوانمردانه انگلیسی‌ها، در باب کمک‌های نظامی و سیاسی و مالی به ارتش جنگاور ایران، خلاصی یافته است و اکنون میرود که بکار هرات آشوبزده سر و سامانی بدهد و آشوبگران ساخته و پرداخته دست انگلیسی‌ها را گوشمالی دهد.

در شهر هرات در آن هنگام کامران میرزا از سوی فتحعلی شاه حکمرانی میکرد، کامران میرزا، یکی از جمله شاهزادگانی بود که بهیچ وجه چشم دیدن عباس میرزا نایب السلطنه را نداشت و گفته میشد که یکی از علل اصلی یکه‌تازی و نافرمانی وی همین مسئله بود، باضافه تحریکات آشکار و پنهان ایادی انگلیس که تصمیم داشتند شهر هرات را از زیر سیطره

و فرمان دولت مرکزی ایران جدا سازند.

عباس میرزا وقتی فراغت لازم را برای پرداختن به مسئله هرات پیدا کرد و موقعیت را مناسب دید، بر آن شد که کامران میرزا را از طریق خودخواهی و تمرد و خودکامگی بازدارد و براه اطاعت و تبعیت سوق دهد. او ناچار به عزم گوشمالی دادن وی و تسخیر شهر هرات، با استعدادهای جنگی خویش آماده حرکت گردید، ولی قبل از توسل جستن به رزم و ستیز، هنگامیکه در مشهد اقامت داشت، برای او پیغام داد که دست از اعمال بی-رویه خود بردارد و در راه اطاعت و فرمانبرداری گام نهد.

ولی پاسخ کامران میرزا که اتکایش بجماعت انگلیسی‌ها و افغانه خود فروخته بود، متأسفانه موافق با خواسته‌ها و آرزوهای نایب‌السلطنه نبود.

نایب‌السلطنه ناگزیر فرمان داد تا لشکریان آذربایجان که پس از استقرار آرامش در خراسان بدستور وی بوطن مألوف خود رفته بودند، بار دیگر بخراسان بازگردند و سپس نامه‌ای برای پدرش فتحعلی‌شاه نوشته، از او خواستار گردید تا سپاهیان مازندران و استرآباد را بسوی خراسان گسیل دارد.

خاقان مغفور در پاسخ نوشت که برای تصرف هرات، شاهزاده - محمد میرزا فرزند شما شایسته است و جا دارد این مأموریت مهم را به او واگذار کرده و خود برای انجام بعضی امور، به طرف دارالخلافه طهران حرکت کنی.

منظور شاه این بود که عباس میرزا را - که پس از آنهمه تلاش در خلال دوازده سال پیکار ضعف و ناتوانی ورنجوری پیکر سرشار از نیروهای حیاتی او را دستخوش اختلال نموده بود - به پایتخت کشانیده، او را وادارد که ایامی چند را در آنجا به استراحت پردازد.

نایب‌السلطنه که امثال دستور پدرش را بر ذمه و فرض خود میدانست، علیرغم اینکه احضار خود را با تلخی و عدم رضایت تلقی میکرد، ناگزیر خسرو میرزا را که درنیشابور بود فرمان داد تا بالشکر آذربایجان

به اردوی محمد میرزا ملحق شده، باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام بسوی هرات راه سپرند و آنجا را در محاصره بگیرند.

محمد میرزا از طریق قلعه معروف به کوهستان بجانب شهر هرات پیش رانده، این قلعه را بایک یورش غافلگیرانه متصرف گردید و سپس بوسیله خسرو میرزا و سربازان آذربایجانی آنرا ویران ساخته و مدافعانش را بخاک هلاکت افکند.

محمد میرزا وقتی پس از این پیروزی خود را به شهر هرات میرساند، خسرو میرزا و احمد میرزا را بعنوان مقدمه سپاهیان پیش میفرستد و آنها نیز بادشمن و افاغنه‌ای که بکمک کامران میرزا آمده بودند تلاقی کرده پس از یک نبرد خونین آنها را به عقب میرانند.

محمد میرزا سپس با اردوی خود بطرف دروازه قلعه خشک که یکی از دروازه‌های هرات بود حمله‌ور میگردد و موفق میشود پس از یک نبرد شدید، مدافعین این دروازه‌ها را متفرق و یا نابود گرداند.

جنگ در میان قلعه‌های نزدیک هرات مدتها بطول میانجامد و آشکار بود که علت طولانی شدن این جنگ، کمک‌های نظامی بلاانقطاع انگلیسی‌ها به افاغنه‌ای بود که مأمور شده بودند بیاری کامران میرزا، با سپاهیان ایران پیکار کنند.

نایب السلطنه که از اخبار جنگ هرات در تهران آگاهی حاصل میکرد و دریافت که باین زودی فرزندانش، با همه دلیری و جنگاوری، توفیق قطعی در راه پیروزی بدست نمی‌آورند، ناگزیر علیرغم کسالت مزاج خود را به مشهد رسانیده، چندین توپ بزرگ قلعه کوب با آلات و ادوات آتشزا و تجهیزات دیگر جنگی برای پسرش محمد میرزا ارسال داشت تا کار تسخیر هرات را یکسره گرداند.

اگرچه حملات متوالی شدیدی که محمد میرزا با آلات و مهمات و ساز و برگ جنگی ارسالی پدرش انجام داد، بعضی از دژها و قلعه‌های مستحکم هرات را میشکافت، ولی مقاومت سرسختانه افاغنه با آن وسایل جنگی انگلیسی‌ها که بیدریغ برای ایشان گسیل میداشتند، کار تصرف شهر را

مواجه با اشکال مینماید.

عباس میرزا ناگزیر خود شخصاً تصمیم میگیرد که در امر تسخیر هرات با محاصره اولیه شهر، کار را یکسره گرداند. پس با وجود کسالت مزاج، بسوی آن شهر در حرکت شده، ابتداء میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بعنوان طلایعه باهشت هزار سپاهی تازه نفس و هشت عراده توپ سنگین بجلو میفرستد.

قائم مقام دستور داشت که قبلاً باجمعی از این لشکریان و سواران ورزیده به پل مالان حمله ور گردیده، شیرمحمدخان افغانی را که در بیرون شهر قلعه بزرگ هرات را محافظت مینماید بعقب براند.

نایب السلطنه آنگاه احمد میرزا را با محمدرضاخان فراهانی و پنجهزار خراسانی و عراقی و شش عراده توپ به محاصره و تسخیر غوریان، یکی از مواضع مستحکم دشمن میفرستد، و بدنبال آن صمصام سرتیپ را با جمعی سپاه بطرف جناح چپ اردوی محمد میرزا گسیل میدارد.

دستجات و اردوهای عباس میرزا طبق نقشه‌های جنگی دقیق و حساب شده نایب السلطنه، مشغول آرایش مواضع جنگی خود شده پس از تکمیل محاصره هرات، گاه و بیگاه حملات سختی بر صفوف و قلعه مستحکم هرات وارد می‌آوردند که غالباً منتهی به نابودی جمع زیادی از افغانه و ویران شدن برج و باروهای شهر میگردد.

نایب السلطنه غالباً در تنظیم و اجرای طرح‌های نبرد و عملیات لشکریان خود نظارت میکرد و علیرغم کسالت شدید غالباً در اردو گاه بسر میبرد.

مدت سه ماه محاصره هرات ادامه داشت، در پایان ماه سوم بود که غم‌انگیزترین و دردناکترین حوادث بوقوع پیوست و درگیر و دار محاصره و پیکار بادشمن، ناگهان به محمد میرزا خبر رسید که عباس میرزا پدرش، بعد از بازگشت از جبهه جنک و اقامت در مشهد، پس از يك بیماری بدروود زندگی گفته است. پس محاصره را که چیزی نمانده بود به فتح قطعی هرات منتهی شود رها ساخته و پس از عقد معاهده متارکه با کامران -

میرزا، باتفاق قائم مقام بشتاب روانه مشهد میگردد.^۱ و بدین طریق فتح هرات به عهده تعویق و اجمال میافتد، تا آنروز که حسام السلطنه فرزند عباس میرزا، علیرغم کارشکنی‌ها و حمایت‌های بی‌دریغ خود به مدافعان آن، شهر را فتح میکند و بنام «فاتح هرات» معروف می‌گردد. (در فصل‌های آتی درباره کیفیت و جزئیات این فتح سخن خواهیم گفت) اما بهر تقدیر، محاصره هرات بوسیله عباس میرزا - نایب السلطنه که بر اثر خدعه‌ها و مکاریهای انگلیسی‌ها ناتمام میماند توسط فرزند دل‌آورش «حسام السلطنه» در سالهای بعد بطور کلی گشوده میشود.

نقش انگلیسی‌ها در دفاع از هرات

دفاع هرات بر عهده افسران انگلیسی بود

محمد میرزا بعد از صلح و متار که جنک با هراتیان، از شهر مقدس مشهد، نامه‌ای به خط قائم مقام به مرحوم حاج سید محمد باقر شفتی حجت - الاسلام اصفهان مرقوم داشته و در آنجا نوشته است که: هر گاه ده روز خبر مرگ پدرش دیرتر رسیده بود، هرات بدست ما میافتاد و از قندهار تا سرحد هندوستان و از مرو تا حدود ترکستان کلا در زیر حکم و اقتدار دولت در می‌آمد.^۲

وقتی که محمد شاه سلطنت رسید با این اندیشه و سابقه برای جبران مافات ب فکر قشون کشی بهرات افتاد. ناسخ التواریخ میگوید: شبی که

۱- ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا نایب السلطنه، بقلم نگارنده همین کتاب، صفحات ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ و ۳۰۹. مطلب قابل توجه اینکه در همان هنگامیکه محاصره هرات نزدیک بود به نتیجه قطعی برسد، ناگهان معلوم نشد که چگونه عباس میرزا که بیماریش خطر مهمی برایش در پی نداشت غفلتاً در یک شب بر اثر عارضه کبدی در می‌گذرد. در حالیکه بیماری مزمن وی، ناراحتی کلیه بود!!

۲- سیاستگران دوره قاجار از خان ملک ساسانی، جلد دوم، صفحه ۶۶.

محمدشاه دستور حمله به هرات را داد، مستر «ماک‌نایل» همان وزیر مختار حيله‌گر و مکار انگلیس که در اردوی ایران بود، قدم به صحنه گذاشت. سپهر در فاسخ‌التواریخ قضیه را چنین مینگارد:

«چون این بدانست (منظور ماک‌نایل است) شتابزده بدرگاه پادشاه آمد، از درضاعت معروض داشت که سه‌روز این لشکر را از جنک بازدارید تا من بدرون شهر رفته، کامران میرزا و یارمحمدخان را بدین حضرت آورم. شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه‌داشته، مسؤل او را باجابت مقرون کرد و خطی به شاهزاده محمدرضا نگاشت که مستر ماک‌نایل و مهدی‌خان قره‌باغی را با چهارصد سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات درروند».

«چون مستر ماک‌نایل بدرون شهر در رفت، کار دیگر گونه کرد، نخست یارمحمدخان و کامران میرزا را برانگیخت که این چند روز که طریق مخاصمت مسدود است، هر رخنه و دلمه که در دیوار قلعه بادید شده تعمیر کنند و از خویشان معادل ده‌هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را به‌مرمت برج و بارو بر گماشت و گفت دوماه دیگر خویشان‌داری کنید تا کشتی‌های جنگی ما از کنار عمان دیدار شود، آنگاه رزم ایرانیان از شما بگردد و جنب و جوش از جانب فارس برخیزد، چون از این کار پیرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدی‌خان قراباغ این قضیه را بعرض رسانید، شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان داد تا مستر ماک‌نایل از لشکرگاه بیرون شود».

«محمدشاه پس از مراجعت از هرات، کینه انگلیسی‌ها را در دل داشته آنها را عهدشکن مینامید و تا روز آخر عمر خود در این احساسات باقی ماند و از انگلیسی‌ها نفرت داشت»^۳.

اما در مورد سرنوشت نهائی و سرانجام کار کامران میرزای گردنکش که بخاطر چند صباح یکه‌تازی و خودمختاری در شهر هرات فتنه‌ها و آشوبها پیا کرده و موجبات قشون‌کشی مرحوم عباس میرزا

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود، جلد دوم، صفحه ۳۸۶.

نایب السلطنه و محمدشاه غازی را فراهم آورده بود و همه این باصطلاح عصیانها و گربه رقصانیها را به تحریک ماک‌نایل وزیر مختار مزور و غدار انجام داده بود، بالاخره مزد خدمات و خوش رقصی‌های خود را گرفت و بقراریکه صاحب کتاب روضة‌الصفای ناصری (میرزا رضاقلی خان هدایت) در کتاب خود مینویسد:

«یارمحمدخان وزیر هرات، شاهزاده کامران میرزا را بتدریج به مسکرات مشغول داشت و آخر الامر او را معزول و مقتول کرده، بنفسه متصدی حکومت هرات شد و پسران کامران، ناکام متفرق شده به ایران آمدند و مورد الطاف شاهنشاه ماضی (محمدشاه) شدند».

حسام السلطنه در راه فتح هرات

قبل از اینکه به علل و جهات قشون کشی حسام السلطنه سلطان مراد میرزا، بمنظور فتح هرات پردازیم، ابتداء باید اشاره ای بکنیم به نظریات و عقاید انگلیسی ها درباره افغانستان و هرات که اکنون بخاطر حفظ بزرگترین مستعمراتشان در آسیا، یعنی شبه قاره هند، حاضر بودند بهر اقدام خلاف اخلاق و معیارهای انسانی دست بزنند.

پیشتر نوشتیم که افغانستان و شهر مهم هرات برای انگلیسی های استعمارگر، از اهم مسائل و بلکه مهمترین مسئله بود، چه هر کشور نیرومندی، اعم از ایران و یا دولت دیگر که نظر به افغانستان داشت، انگلیسی ها آن کشور و دولت را دشمن مهیب خود میدانستند و با همه توان و نیرو می - کوشیدند این چنین کشوری را تضعیف و اگر امکان داشته باشد تباہ گردانند.

انگلیسی ها، ابتدای امر، یعنی در اواخر سلطنت محمدشاه تصمیم داشتند که بخاطر حفظ هند و افغانستان، سرزمین خراسان را که مجاور افغانستان بود بوسیله اللهیارخان آصف الدوله و پسرش محمدحسن خان سالار از ایران جدا کنند، ولی وقتی در این خصوص توفیقی بدست نیاوردند و سلطان مراد میرزا توده‌نی محکمی به دست نشانده آنها زد، بسراغ شهر هرات رفتند تا مگر این شهر را از زیر سلطه و حاکمیت ایران خارج نمایند.

تا هنگامیکه میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (خائن الدوله)

روی کار نیامده بود، نقشه شیطانی انگلیسی‌ها نقش بر آب میگردید و در اجرای طرح خود، دستخوش شکست میشدند و کار بجائی رسیده بود که سکنه افغانستان از بازیهای نابکارانه انگلیسی‌ها بجان آمده، از حکومت خود که اغلب از میان دست‌نشانندگان بیگانه انتخاب میگردیدند بسختی ناراضی بودند و خاصه شاه شجاع پادشاه و حکمران خود را آلت دست انگلیسی‌ها میدانستند.

وقتی یارمحمدخان که گرایش بسیاری بسوی ایران داشت، در هرات حاکم گردید، علیه انگلیسی‌ها، یک سلسله تلاش و فعالیت‌های مداومی را آغاز نموده و کوشش بسیار نمود تا تمام ایلات و طوایف دور و نزدیک هرات را علیه انگلیسی‌ها وادار به شورش نماید و در این خصوص نسبتاً موفقیت‌هایی هم بدست آورد. اما همینکه میرزا آقاخان نوری، بدنبال عزل و مرگ فاجعه‌آمیز امیرکبیر، صدراعظم ایران شد، ناگهان برگها زیر و رو شد و اوضاع دگرگونه گشت.

میرزا آقاخان نوری، پس از روی کار آمدنش - که انگلیسی‌ها در آن نقش اساسی داشتند - در سال ۱۲۶۹ هجری قمری، مقاله‌نامه‌ای به نفع دولت انگلستان و بضرر دولت ایران درباره هرات بامضاء رسانید که باید گفت طلیعه خیانت‌های بعدی او بود.

این مقاله نامه شوم را در ۱۵ ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۹، کلنل - جستن‌شیل وزیر مختار انگلستان در دربار ناصرالدین‌شاه با میرزا آقاخان - نوری صدراعظم منعقد نمود که در آن تصریح شده بود، دولت ایران از حق قشون‌کشی بهرات ممنوع میباشد!

بموجب این موافقت‌نامه: «دولت ایران متعهد میشود که بهیچ وجه قشونی بسمت هرات نفرستد، مگر آنکه سپاهیان بیگانه، یعنی قوای مثلاً از کابل و یا قندهار یا هر کشور خارجی دیگری به شهر هرات روی آورده، بخواهد آن ناحیه را مورد تاخت و تاز قرار دهد. ضمناً دولت ایران تعهد مینماید که در صورت ایجاب لشکرکشی، سپاهیان وی داخل شهر هرات نگردند! و هرگاه نظامیان بیگانه به کشورهای خود مراجعت نمایند،

لشکریان ایران نیز بی‌درنگ اطراف شهر هرات را ترك و بخاك ایران بازگردند.»

«بدین قرار دولت ایران متعهد میشود که از هر گونه مداخله در امور داخلی هرات و از هر نوع تصرفات ارضی و نظامی یا غصب سلطنت و تمشیت امور آنجا خودداری نماید، مگر ضروریات ایجاب کند که آن دولت در اختلافاتی که از زمان مرحوم یارمحمدخان بعهدہ تعویق مانده بعنوان واسطه و حکم، دخالت ورزد و بالاخره دولت ایران ملتزم میشود که از تمام دعاوی گذشته و آینده خود چون ضرب سکه و خطبه‌خوانی بنام شاه ایران صرف‌نظر کند و از آن پس، تمام اهالی هرات هیچگونه قید اطاعتی در برابر دولت ایران نداشته باشند. هم‌چنین مقرر می‌شود، مادام که دولت انگلستان از مداخله در امور هرات خودداری نماید، تعهدات فوق پابرجا و کاملاً بقوه خود باقی باشد. از طرف دیگر، از سوی دولت انگلیس موافقت حاصل شد که هر گاه قوای بیگانه مانند افغانیان و غیره، قصد مداخله در امور هرات بنمایند، هر گاه دولت ایران بخواهد و مایل بوده باشند، دولت انگلستان از دادن هر قبیل نصایح دوستانه و راهنمایی لازم بدیشان مضایقه نخواهد کرد تا بفرنجی‌ها شده استقلال هرات از آسیب مصون بماند!!» امضاء: میرزا آقاخان صدراعظم ایران!

ملاحظه میفرمائید که میرزا آقاخان درباره هرات که یکی از چهار شهر عمده خراسان (هرات - مرو - خیوه - آخال) بود، چه تعهدات خفت‌آور و ننگینی را در برابر مطامع استعماری انگلستان قبول کرده و آنرا بامضاء رسانیده است که حتی قلم از نگارش آن شرم دارد!

باری باین مقدمه باید برویم بسر اصل مطلب که عبارت باشد از اینکه چه حوادث و قضایائی در شرف وقوع بود و یا دستهای پنهانی آنها را به مرحله اجراء در میآوردند تا مگر آن شهر مهم را بکلی از ید ایران

۱- شرح حال رجال ایران از: مهدی بامداد، صفحه ۳۶۹، جلد چهارم.

و تصرف و حکمرانی حکام ایران خارج گردانند که همان قضایا و رخدادهای خود مقدماتی بود برای قشون کشی حسام السلطنه بآن شهر مهم سوق الجیشی و فتح آن...

آغاز شورشها و عصیانها تصرف قندهار بوسیله دوست محمدخان افغانی مقدمه کار بود

یکی از بزرگترین اشتباهات و سهل انگاریهایی که در عصر سلطنت محمدشاه غازی و بهنگام صدراعظمی حاج میرزا آقاسی بعمل آمد، عدم توجه این صدراعظم در ویش مسلک قلندر مآب نسبت به حوادث و رویدادهای افغانستان و خاصه شهر هرات بود.

در آن زمان اولیای دولت و حکمرانان افغانستان و هرات سعی و کوشش زیادی بکار میبردند تا مگر امنای دولت ایران را وادار بدان سازند که جریانات و اوضاع و احوال آن سرزمین را از نظر مهر مظاهر خود دور نگاه ندارند و درباره چگونگی اداره آن کشور و برخی از شهرها و دیار و سامانهای که حکمرانان آنها از جانب دارالخلافت طهران برگزیده میگردید، بی تفاوت باقی نمانند، ولی متأسفانه حاکمان ایران علاقه چندانی به این مهم نشان ندادند، اما از جهت دیگر تحریکات انگلیسیها که سعی در دور نگاهداشتن ایران نیرومند از افغانستان داشتند و یکبار هم فتحعلیشاه را وادار نموده بودند تا علیه زمان شاه فرمانروای افغانستان که علیه انگلیسیها وارد جنگ شده و قشون خود را تا مرزهای هندوستان پیش رانده بود وارد پیکار گردد، اسباب رنجش خاطر و جریحه دار شدن احساسات موافق افغانها گشته بود.

انگلیسیها از این رخداد بهره برداری شایانی کردند و هنگامیکه دوست محمدخان دشمن دیرینه آنان بر قسمت مهمی از افغانستان فرمان

میراند، مزورانه با این حکمران علیه ایران يك پیمان اتحاد منعقد نمودند. در اوایل ۱۸۵۵ میلادی «سر جان لارنس» با نمایندگان دشمن قبلی خود (دوست محمدخان) معاهده‌ای بر اساس دوستی و صلح دائمی منعقد ساخت که همین امر مقدمه آغاز خصومت و دشمنی میان دوست محمدخان و امنای دولت ایران گردید، و خاصه شهر هرات در این گیر و دار وجه المصلحه این دوستی و معاهده سیاسی شد.

در اینجا ذکر این معنی ضروری مینماید که هم دوست محمدخان که بکمک پادشاه ایران برمسند حکمرانی کابل مستقر گردید و هم سردار کهندل خان که حاکم قندهار شده بود هر دو نفر بیاری قشون ایران بر این دو مرکز مهم افغانستان مسلط شدند و همین سردار کهندل خان در عصر سلطنت محمدشاه غازی، باکمک عباسقلی خان جوانشیر حاکم کرمان و جماعتی از لشکریان تحت فرمان آن حاکم، توفیق آنرا یافت که بر قندهار تسلط پیدا کند.

سردار کهندل خان که حکمرانی خود را مرهون یاریهای شاه غازی میدانست، همه روزه با ارسال نامه‌های چاکرانه و فرستادن هدایا و پیشکشهای گزانبها، اطاعت و مراتب فرمانبرداری خویش را مضاعف میگردانید و امیر دوست محمدخان نیز بر همین شیوه میرفت و گاه و بیگاه نسبت به شاه ایران اظهار ارادت و اخلاص میکرد.

این دو سردار پس از تأیید و موافقت دربار ایران مقرر داشته بودند که هر يك در مرکز حکمرانی و شهر خویش بالاستقلال فرمان برانند و در بلاد یکدیگر مداخله ننمایند.

وقتی محمدشاه غازی در گذشت و ناصرالدینشاه بر اورنگ سلطنت ایران نشست، کماکان نامه‌های اخلاص و فرمانبرداری از سوی سرداران کابل و قندهار و هرات بدربار شاه ایران روان بود، اما ناگهان ابرهای تیره‌ای به تحریک انگلیسی‌ها بر آسمان روابط دربار ایران با آن حکمرانان سایه افکن شد، سردار کهندل خان حکمران قندهار بواسطه سابقه عداوت و دشمنی با یار محمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات بسوی این شهر یورش

آورد و از آنسوی نیز دوست محمدخان که گفتیم بانمایندگان انگلستان پیمان دوستی بسته بود بطرف قندهار حمله‌ور شده، آن شهر را بتصرف درآورد.

انگلیسی‌ها سرداران افغانی را بدشمنی ایران برمیانیختند

سردار کهندل خان در همین اوقات جهان را بدرود گفت و دوست - محمدخان که بدون مدعی مانده بود و ناگهان سوداهائی در دماغ خود می‌پخت و قبلاً نیز بحمايت انگلیسی‌ها دل بسته بود بفکر دست‌اندازی به هرات و حکمرانی بر سر افغانستان افتاد و این امر در سال ۱۲۷۲ هجری - قمری اتفاق افتاد. او ابتداء بر قندهار تسلط پیدا کرده و آنگاه لشکریان خود را بطرف شهر هرات سوق داد تا برغم خود طبق معاهده‌ای که با انگلیسی‌ها منعقد کرده این شهر را برای حفظ موقعیت سوق الجیشی گذرگاههای هندوستان که مورد نظر اربابان بریتانیائی او بود بتصرف خود درآورد.

اما در شهر هرات حوادثی روی میداد که ابتداء چندان مطابق دلخواه دوست محمدخان نبود.

صید محمدخان آن فرزند سست‌عنصر و نالایق یار محمدخان که مدت‌ها در هرات در کمال بی‌کفایتی حکمرانی میکرد، بدست اتباع افغانی خود معزول گردیده و محمدیوسف ابدالی که از طایفه «سادوزائی» بود با اجازه دربار ایران، بجای وی بر مسند قدرت نشست و این شخص بخاطر انتقام مرگ کامران میرزا، شورشگر سابق شهر هرات که شرحش قبلاً رفت، صید محمدخان را بقتل رسانید، ولی خود او نیز بدستور دولت ایران سالیان دراز در شهر مشهد در حال تبعید بسر میبرد اما هیچگاه اندیشه حکمرانی بر هرات را از سر بیرون نکرد تا اینکه به مقصود نایل گردیده و دولت ایران او را حاکم شهر هرات نمود.

درین هنگام بود که امیر دوست محمدخان بتحریک انگلیسیها، با

لشکریان فوق العاده افغانی خود به هرات حمله ور گردید و محمدیوسف ابدالی درانی، وقتی وضع را چنان دید از حکمران خراسان حسام السلطنه تقاضای کمک و یاری نمود، و حسام السلطنه نیز سامخان ایلخانی را با یکهزار سوار و پانصد شمشالچی به امداد حاکم هرات فرمان داد.

دوست محمدخان که این آگاهی را یافت، به اشاره انگلیسی‌ها تصمیم گرفت تا قبل از رسیدن اردوی اصلی حکمران خراسان، کار گشودن هرات را با درهم شکستن قوای ایلخانی یکسره گرداند^۲ وی بدین منظور امیران و بزرگان شهر هرات را وادار ساخت تا سامخان ایلخانی و سپاهیانش را به شهر راه ندهند و سامخان که فقط نیروی قلیلی با خود داشت در بیرون از شهر هرات، در قلعه ملک اردو برپا کرد، ولی دوست محمدخان جمعی را مخفیانه برای قتل ایلخانی به قلعه ملک فرستاد، اما آن جماعت بر اثر هوشیاری نگهبانان سامخان نتوانستند مأموریت شوم خود را بانجام رسانند.

در همین وقت سامخان ایلخانی طی نامه‌ای که برای حسام السلطنه نگاشت وی را از عملیات مزورانه و تجاوزات جنایت آمیز افغانه و دوست محمدخان بیاگاهانید و حسام السلطنه نیز پاشاخان سرتیپ را با جمعی سوار پخته و جنگاور دلیر، برای کمک به سامخان روانه اردوگاه ایلخانی نمود.

پاشاخان باقوای خود به سامخان ملحق شده و پس از چند کشمکش او را از میان لشکریان افغانی گذراند و بطرف اردوی حسام السلطنه که در جام مستقر بود در حرکت شد. ولی افغانه تحت فرمان دوست محمدخان در قلعه غوریان در تعقیب آنان برآمدند و حسام السلطنه که از این قضیه مطلع گردید با عده‌ای از سواران شمشیرزن و تفنگچیان ماهر راه غوریان

۲- مطابق معاهده دولت انگلیس با دوست محمدخان، امیر کابل و قندهار، انگلیسی‌ها برای جنگ این امیر دست‌نشانده خود با ایران، مبلغ یکصد هزار روپیه بمنظور هزینه‌های جنگی در اختیار او نهادند که بعداً چندین هزار قبضه تفنگ و چند عراده توپ نیز بآن اضافه گردید.

را در پیش گرفت.

مردان افغانی غوریانی که از پیش تاختن حسام السلطنه و سواران او دچار بیم و تشویش گردیده بودند ناگزیر در همان قلعه غوریان تحصن اختیار کردند.

در همین هنگام، امیر دوست محمدخان یکی از فرزندان خود را بالشکریانی چند به تسخیر و غارت سیستان فرمان داد که سیستانیان ناگزیر، از پادشاه ایران، بوسیله قاصدان چابک استمداد نمودند و امنای دولت نیز برای تقویت نیروهای حسام السلطنه سرگرم تدارک چندین سپاه و تجهیزات کامل جنگی گردیدند و به حسام السلطنه از طرف ناصرالدینشاه دستور داده شد تا رسیدن قوای کامل امدادی از دارالخلافه طهران، بادشمنان افغانی هواخواه دوست محمدخان خیانت پیشه، به جنگ‌های ایذائی بپردازد.

اما از آن سو محمدیوسف ابدالی که دست‌نشانده دولت ایران بود و بر هرات حاکم، ابتداء اعلام حمایت و پشتیبانی از قوای اعزامی ایران را نمود ولی بعداً بر اثر تهدیدات دوست محمدخان و تحریکات و تقویت‌های مأموران انگلیسی داخل شهر، فریب آنان را خورده پس از شکستن پیمان و نقض عهد، اهالی شهر را علیه ایران و ادار به شورش کرد و غفلتاً پرچم دولت انگلیس را بجای درفش ایران بر فراز ارگ هرات به اهتزاز در آورد و بدنبال این عمل نامردانه، از دوست محمدخان درخواست کرد که با سپاهیانش بشهر هرات پیش تازند!

دوست محمدخان نیز بلادرنگ، سپاهیان تجهیز شده افغانی خود را از شهر قندهار بدر آورده و در حالیکه لشکریان ایران، تحت فرماندهی حسام السلطنه آماده کارزار بودند، به قوای سردار پیروز خراسان حمله ور گردید، و آتش جنگ و کارزاری مهیب و سرنوشت‌ساز در بیرون شهر هرات شعله کشید و حماسه‌های مردانگی و دلیری جنگاوران ایران و فرمانده شجاعشان حسام السلطنه برای فتح نهائی هرات آغاز گردید.

نگرانی عمیق شاه قاجار ناصرالدینشاه

از اقدامات و برانگیزانه دوست محمدخان و آمران انگلیسی او

اینک، یک بار دیگر داستان هول‌انگیز فتنه خراسان به نوع و شکلی دیگر و چهره‌ای مهیب‌تر آغاز شده بود.

هجوم و تجاوزات مکرر سردار دوست محمدخان امیر کابل و جماعت افغانه که خاطرات تلخ و غم‌انگیز فتنه افغانه را در اواخر عهد صفویان در اذهان امنای دولت ایران تداعی میکرد، سخت اسباب حیرت و شگفتی و بلکه اضطراب و وحشت دربار ایران گردیده بود. چه در آن روزگار، چه در عهد صفویان که محمود و اشرف افغان به ایران هجوم آوردند، تنها فقط افغانه بودند که از آشفتگی اوضاع ایران آن عصر و زمان استفاده کرده، به اصفهان و شهرهای عمده ایران یورش برده بودند، ولی اکنون نه دوست محمدخان تنها بود و نه افغانهای هواخواه او، بلکه آنان در پشت سر، نیروهای مجهز و مدرن و معلمان و مشاقان و مریبان کاردان بریتانیائی را داشتند که هم مستقیم و هم غیر مستقیم، امیر کابل و قندهار را تقویت میکردند و بر آن تصمیم و قصد بودند که ریشه حاکمیت و آمریت ایران را بکلی از افغانستان برکنند.

وقتی اخبار هراس‌انگیز تجاوزات خیانت‌بار دوست محمدخان و طغیان محمدیوسف حاکم هرات، به دارالخلافه طهران رسید، شاه قاجار و اکثر امنای دولت ایران غرق تعجب و شگفتی شدند، زیرا این دو نفر، از روزگاران گذشته تا این اوان، فرمانبردار ایران و مورد لطف و محبت شاه ایران بودند و اینک چنین سئوالی برای آنان پیش آمده بود که چه حادثه و رخدادی واقع شده که حضرات نمکدانها شکسته و پشت به ولی - نعمتان خود کرده‌اند؟ غافل از اینکه، علت و سبب این قیام ناجوانمردانه چیز دیگری است و آن طغیان و تجاوزهای جنایتکارانه، ریشه در جای دیگر دارد و آن تمهیدات مکارانه از نقطه‌ای غیر از سرزمین‌های کابل و هرات و قندهار است که آماده میشود.

وقتی حیرت و شگفت‌زدگی دارالخلافة نشینان افزونی گرفت که به تلخی تمام دریافتند که دوست‌مجمدخان، کار جسارت و گستاخی را تا آنجا گسترش داده که لشکر به سیستان کشیده و قصد تاراج و غارت و کشتار در این ایالت ایران را دارد!

پس باتوجه به ابعاد وسیع خطر، لشکریان دارالخلافة و آنسوی پایتخت را بیاراستند تا درزیر فرمان سردار افتخارآفرینشان حسام‌السلطنه، به دفاع از حاکمیت و مصالح و حیثیت و اعتبار کشور پردازد و بهمین منظور، به قسمت اعظم سپاهیان و نیروهائی که تحت فرمان سرهنگان و امیران نخبه و جنک‌آزما بودند، فرمان رفت تا هرچه زودتر خود را به خراسان رسانیده و زیر اوامر حسام‌السلطنه سرگرم نبرد و پیکار با دشمنان جدید شرق خراسان گردند.

و اینها بودند افواج و لشکریانی که به کارزاری بزرگ و آورد-گاهی عظیم میشتافتند تا بزعم رضاقلی‌خان‌هدایت، صاحب روضة‌الصفای-ناصری:

«زنجیر از گردن شیران بر گرفتند و غران راه خاوران سپردند تا گردونهای توپ عفریت هیاکل، چنبرها بر گردن هامون و تل رسم کنند و نعال مراکب دیوپیکر، آتشها درخار دشت و جبل درزنند. سرتیپان سرافراز و سرهنگان سرانداز با افواج دریاامواج، صفحات خراسان را معدن شیر و پیل و عرصه هرات را از شیپور و توپ مکمن اسرافیل و عزرائیل کنند»^۳.

۳- روضة‌الصفای ناصری، رضاقلی‌خان‌هدایت، جلد دهم، صفحه ۶۷۱.

افواج و لشکریان دشمن شکن

که با فرماندهان جنگاورشان به جبهه هرات میشتافتند

فوج معروف مخبران شقاقی جمعی قاسم خان، فوج خوئی تحت فرماندهی باقر آقای سرهنک، فوج جدید مراغه به سرهنگی اسکندر خان و فوج شقاقی به سرتیپی رحمت الله خان و فوج جدید افشار ارومی جمعی یوسف خان سرتیپ و فوج جدید طهران جمعی محمدرضا خان کرکری، فوج قدیم قزوین متعلق به عباسقلی خان سیف الملک با فوج جدید قزوین جمعی خانبا با خان سرهنک، فوج قدیم خمسه جمعی میرزا ابراهیم خان - سرتیپ، فوج ششم تبریزی به سرهنگی محمد باقر خان بن محمد خان، امیر - تومان. فوج خدا بنده لو به سرهنگی جعفر قلی خان، دو فوج عجم و عرب بسطامی به سرتیپی نواب جهانسوز خان آقا خان میر پنجه و امیر علی خان - سرتیپ و میر حسن خان و میر حسین خان با سواران خراسان و پیاده و ...

از توپچیان زیاده بر هزار تن به سرتیپی عبدالعلی خان واللهوری - خان سرهنک و توپهای آتشبار و قورخانه کافی. و سواره غلام پیشخدمتان جمعی ابوالقاسم خان سرتیپ غلامان خراسانی و از پروردگان مدرسه دار - الفنون که در علوم توپخانه و هندسه و سایر فنون نظامی علم و آگاهی دارند^۴. این افواج ورزیده به انضمام فوج های دیگر که بارها در جنگها و کارزارها امتحان جنگاوری و دلیری و پایمردی داده و در بوته آزمایش کار آمد و پخته شده بودند، تدریجاً با کلیه تجهیزات و ساز و برگهای جنگی، بسوی اردوگاه حسام السلطنه روان بودند.

اینان میرفتند تا با روحیه ای متعالی و احساساتی شایان ستایش، بار دیگر در زیر فرمان فرماندهی کاردان و افتخار آفرین، صلاهی مردی و مردانگی در دهند و صفوف اهریمنی دشمنان داخلی و بیگانه را درهم شکنند.

۴ - روضه الصفاى ناصرى، جلد دهم، صفحه ۶۷۲ .

نخستین پیروزی و فتح لشکریان حسام السلطنه

هزاران سوار افغانی محمدیوسف ابدالی درهم شکسته شدند

در همان هنگامیکه حکمران خراسان و فرمانده کل سپاهیان جنگاور ایران، مشغول آرایش جنگی لشکریان خود بود و مواضع و سنگرهای افواج اعزامی را برای نبردی عظیم و سرنوشت‌ساز تعیین میکرد، به اللهوردی خان سرهنگ توپخانه فرمان داد با چندین عراده توپ و هفتاد بار تجهیزات و مهمات جنگی از مشهد مقدس راهی غوریان شود، تا افاغنه تحصن اختیار کرده در قلعه غوریان را درهم بکوبند.

اما شاهزاده محمدیوسف درانی که تا دیروز خدمتگزار دولت ایران بود ولی بر اثر وسوسه‌ها و دسایس استعمار انگلستان و دست‌نشانده اهریمن صفتشان (دوست محمدخان) روی بجان دشمنان ایران داشت، به سردار احمدخان قلعه گاهی دستور داد تا برای منحرف ساختن سردار اللهوردی خان از غوریان، به لشکرگاه حسام السلطنه حمله ور گردند.

سردار احمدخان، با دوهزار سوار افغانی، بسوی اردوگاه سلطان مراد یورش آورد، و حسام السلطنه نیز بلادرنگ سامخان ایلیخانی را فرمان داد تا با سواران خراسانی و هزاره‌ای و صفرعلی خان سرتیپ شاهسون و فوج ترشیزی با دو عراده توپ در برابر مهاجمان قرار گیرد.

دیگر روز، در کنار قلعه «زنده‌جان» لشکریان افاغنه و مردان از جان گذشته ایلیخان، تیغ‌کشان وارد کارزار و معرکه قتال شدند.

دلاور مردان سامخان سواره باشمشیرهای آخته بر صفوف افغانها میتاختند و از چپ و راست شمشیرمی‌زدند و دشمنان را از کوهه زین مرکبها بزیر میافکندند و در خون و خاک میغلطانند.

طولی نکشید که حملات بی‌امان سواران خراسانی و ترشیزی و زعفرانلو و آتشباری توپهای مرگبار بطوری افراد دشمن را طعمه مرگ ساخت و صفوفشان را زیر و رو کرد که بقیة السیف قوای ایشان در حال وحشت و هراس از معرکه گریختند و سپاهیان ایران تعداد زیادی از آنها

را مقتول و جمعی را بحلقه اسارت افکندند و این خود، نخستین پیروزی و فتح لشکریان ایران بود که در نزدیکی شهر هرات اتفاق افتاد. در همین هنگام (روز بیستم رجب) حسنعلی خان سرتیپ گروس^۵ با فوج معروف خود که تاکنون در جنگها، افتخارها نصیب خود و فوج خویش گردانیده بود از راه رسید و به اردوی حسام السلطنه پیوست که باعث مسرت خاطر فرمانده کل و حکمران خراسان گردید. در همین روز، حسام السلطنه برای اینکه به دشمنان تار و مار شده و روحیه باخته مجال بخود آمدن ندهد، دستور داد از چهار جانب به قلعه غوریان که کانون جنب و جوش دشمنان شده بود حمله ور شوند و آنگاه در سحرگاه قلعه را مسخر گردانند. سردار مجیدخان افغان که حاکم غوریان و داماد سرتیپ عیسی خان، کار گزار شهر هرات بود، وقتی کار محاصره تنک و تنگتر گردید و خطر تباهی قطعی خود و مردانش را احساس کرد، ناگزیر از در عجز و بر - انگیختن شفیع و واسطه برآمده، خود بایک جلد قرآن مجید به اردوگاه حسام السلطنه شتافت و تسلیم حکمران کل خراسان گردید. حسام السلطنه نیز امان خواهی او را پذیرفته قلعه غوریان را باشغال نیروهای خود درآورد و آنگاه فرمان داد تا مردم غوریان را که از آن نواحی بقلعه کشانیده بودند، به مراتع و مزارع خود باز گردانند تا بکارهای روزانه معمولی خود اشتغال ورزند.

۵- این فرمانده فوج گروس که در چندین جنگ هنرنمایی های شایان تحصینی به منصفه ظهور میسرساند بعدها، یکی از چهره های درخشان عالم سیاست، نظام و ادب ایران گردیده ملقب به امیر نظام میشود، حسنعلی خان به پیشکاری کل آذربایجان و سفیر ایران در دربارهای کشورهای اروپا و از جمله فرانسه نیز قایل میگردد.

بیم و اضطراب هراتیان از سرانجام کار

هنگامیکه خبر فتح غوریان و شکست افغانه آن سامان که شاهزاده محمدیوسف و امیر دوست محمدخان بدان امید و دلگرمی فراوان داشتند به هراتیان رسید، ناگهان موجی از بیم و اضطراب و نگرانی از سرانجام کار در بسیاری از دلها جایگزین گردید و اولین عکس العمل آن، تغییر رأی و عقیده چهارصد سرباز تیموری هرات بود که همگی نگهبان و حافظ برج و باروی شهر بودند.

سربازان محافظ تیموری که بر کار خود اندیشه کردند تصمیم به گریز و فرار از شهر گرفتند. پس عطاء الله خان ایل بیگی تیموریان که بیش از دیگران از عاقبت کار هراس داشت با چهار هزار خانوار تیموری، باتفاق آن چهارصد سرباز نگهبان، از خارج شهر هرات کوچ کرده و خود را به اردوی حسام السلطنه رسانیدند، و سردار آنان را در پیرامون اردوگاه خود سکونت داد.

از آن سو، حسام السلطنه که عزم و اراده آن را داشت که هرچه زودتر با حملات پی در پی وی امان لشکریان خود برمدافعان افغانی هرات غلبه پیدا کرده، آن شهر را از تصرف افراد مجهز شاهزاده محمدیوسف و امیر دوست محمدخان بدر آورد، چند فوج از زبده ترین و جنگ آزموده ترین افواج خود را از کنار غوریان ب حرکت در آورد و امیر حسین خان برادر سامخان را با پانصد سوار نخبه خراسانی و ده عراده توپ و هزار ودویست تن سوار جنگاور عراقی (منظور سواران شهر اراک کنونی است) را بایک عراده توپ مأمور کرد تا در یک فرسنگی شهر، در اراضی معروف به مصلی، فرود آمده منتظر دستور وی برای آغاز حمله باشند.

از جهت دیگر، سلطان مراد میرزا، سامخان ایلخانی را با پانصد سوار مجهز خراسانی و اکراد و پاشاخان مگری را با دو فوج سمنانی و دامغانی و سواران مبرز کرد و ترك و چهار عراده توپ قلعه کوب واداشت که به عنوان مقدمه الجیش سپاهیان مأمور حمله به پیش تازند و در چمن

«سنگ سفید» که میتوان از آنجا قلاع و دژ باروی هرات را هدف گلوله‌های مرگبار قرار داد، فرود آیند تا مشترکاً به حمله دست یازند.

انگلیسی‌ها، افغانه مدافع هرات را تقویت میکردند

و حسام السلطنه حملات جدید خود را آغاز کرد

حسام السلطنه، نیک دریافته بود که هرچه زمان حمله و تسخیر شهر هرات بیشتر گردد و بطور قاطع کار تصرف شهر هرات را با تمام نرساند، انگلیسی‌های حامی امیر دوست محمدخان که در داخل شهر هرات دارای کارشناسان نظامی و مهندسان کارکشته و افراد سپاهی، خاصه افسران انگلیسی میباشند، بیش از پیش سربازان افغانه را تجهیز و با طرح نقشه‌های جنگی و با مهمات و ساز و برگهای مدرن جنگی که دائماً از خارج هرات داخل شهر می‌آوردند و برج و باروها را مستحکم مینمایند، بدفاع و سر-سختی در برابر سپاهیان وی تشویق و تشجیع مینمایند.

یکی از کارشناسان معروف نظامی انگلیسی که در دفاع شهر هرات در آن گیر و دار نقش مهمی داشت «پوتنجر» نام بود که به دستور مقامات انگلیسی مقیم هندوستان، سخت در تلاش و تکاپو بود که مواضع افغانه هرات آسیب‌ناپذیر و هرچه بیشتر غیرقابل نفوذ باشد.

وقتی سپاهیان مأمور حمله حسام السلطنه با فرماندهانشان به چمن-سنگ سفید رسیدند، ناگهان سپاه افغانه که در پستی و بلندیها و دهانه‌های اتلال و پشت صخره‌ها کمین کرده بودند، از سنگرهای خود بیرون شده و با تفنگ و شمشال شروع به باریدن گلوله بر روی سپاهیان ایران کردند. از آن طرف، از فراز برج خاکستری هرات نیز مدافعان دیگر افغانی که در انتظار فرصت مناسب بودند، گلوله‌های آتشین توپ را بسوی مهاجمان خصم‌شکن رها ساختند.

امیر حسین خان و سام خان و پاشا خان بی‌اندیشه و ترس از حملات

ناگهانی دشمن، دلیرانه بر صفوف پیش‌تاز افغانها یورش بردند و باشمشیر و طپانچه، سینه‌های افغانه هجوم‌گر را میدریدند و آنها را از فراز مرکبها بزیر میغلطانیدند.

حسام‌السلطنه که خود مستقیماً عملیات سپاهیان و افواج جنگاور را زیر نظر داشت و سوار بر مرکب به چپ و راست می‌پوئید و فرماندهان را به ابرام و پافشاری و پایمردی میخواند، وقتی هنگامه را گرم و اوضاع را تاحدی بحرانی دید، به حسنعلی‌خان سرتیپ فوج گروس فرمان داد که باتفاق ابوالفتح‌خان با فوج شقاقی و فوج نیشابور و جماعتی از سواران جرار کارزار دیده، به قلب افغانه بتازند و آنها را با چند حرکت جنگی تار و مار گردانند.

آنها از چند طرف جناحهای جنگنده افغانها را مورد حمله قرار داده، صفوفشان را دستخوش آشفستگی و پریشانی کردند و در همین لحظات که شعله‌های آتش، اینجا و آنجا، شدت و وضع هولناکی زبانه میکشید، حسام‌السلطنه دستور داد چندین عراده توپ‌را بر فراز بلندبها مستقر کرده، مهاجمان سواره و پیاده هراتی را زیر آتش بگیرند.

پس از ساعتی پیکار سخت و خونبار که در جریان آن سرداران افواج و مردان کارآزموده جان بر کف، شجاعتها و دلاوریهای شایان توجه نمودند، شکست در سپاهیان افغانه افتاد و با برجای گذاشتن صدها مقتول و مهمات و تجهیزات گران‌روی به گریز نهاده، راه شهر هرات را در پیش گرفتند.

بدستور حسام‌السلطنه، سواران قهار و پیادگان جرار خراسانی و گروسی و شقاقی در پی گریختگان هراس‌زده و روحیه‌باخته شتافتند و به ضرب شمشیر جماعتی از افغانه را بدرون خندق‌های حوالی هرات ریختند.

اما در گیر و دار این پیکار هولناک و شکست دشمنان تار و مار شده، پرچمدار فوج نیشابور که بر اثر ضربت شمشیر افغانه مجروح شده، پرچم برافراشته خود را از دست داده و آن پرچم بدست افغانه افتاده بود،

مورد خشم و تعرض شدید حسام السلطنه قرار گرفت و چیزی نمانده بود بدستور وی به جوخه اعدام سپرده شود، ولی در نتیجه شفاعت سرداران جمعی سلطان مراد از مرگ نجات یافت، اما نام او از دفتر لشکریان محو گردید.

آغاز محاصره هرات و گرفتار شدن محمدیوسف ابدالی

اکنون که در نتیجه حسن تشخیص و مهارت در امر فرماندهی حسام‌السلطنه و نیز شجاعت و دلیریهای سرداران و جنگاوران کار - آزموده‌اش، تمام اطراف و پیرامون شهر هرات از هر جانب از وجود دشمنان و سپاهیان افغانی پاک شده بود و جماعتی کثیر که اکثراً از میدان قتال گریختگان و پناهندگان زبون افغانی شهرهای دیگر بودند، به هرات ریخته بودند، حکمران خراسان دستور محاصره آن شهر مهم را بداد و سپاهیان ایران و افواج خراسانی و غیرخراسانی که از راههای دور به صحنه کارزار هرات شتافته بودند، هرات را همچون نگین انگشتی در میان گرفتند.

محاصره شهر هرات البته مقدمه نبردهای سخت و طولانی شدیدی بود که چندین ماه بطول انجامید، ولی سرانجام به سقوط آن شهر و فتح آن سامان مهم منتهی گشت که صد البته در خلال آن حوادث و رخدادهای بسیار عظیم و پراهمیت به منصفه ظهور و بروز رسید که هم در دارالخلافه طهران تکان‌های سخت و عمیقی را سبب گشت و هم دستگاه فرعون‌ی انگلیسی‌ها را چه در هندوستان و چه در افغانستان، دستخوش تزلزل و انقلابات وحشت‌انگیزی گردانید.

اما قبلاً باید یادآور این مطلب شد که وقتی هرات به محاصره کامل سپاهیان پرتکاپوی حسام‌السلطنه درآمد، شاهزاده محمدیوسف ابدالی که

هرگز تصور چنین حادثه‌ای را نمی‌کرد، آنچنان به هراس و بیم افتاد که ناگزیر برای رهائی خویش از آن دامگه و شبکه مرگبار، عریضه‌ای استرحام-آمیز و پرعجز و لابه به عنوان حسام السلطنه نوشت.

شاهزاده افغانی در این عریضه اظهار داشته بود که این بنده، یکی از پروردگان دولت ایرانم و سالیان دراز به نعمت و مواهب این دولت پرورش یافته‌ام و در خدمت آن حضرت والا مقررری داشته‌ام، اکنون به بزرگواری و مرحمت و رأفت شما دلبسته‌ام. و در آخر متذکر گردیده‌بود که اینک شاهزاده محمدرضا برادر خود را با جوه بزرگان هرات، به عنوان گروگان به اردوی والا گسیل میدارم و استدعای عاجزانه دارم مقرر فرمائید که این سپاهیان گران از کنار شهر هرات تا اراضی غوریان، کنار روند تا خود از قفای اردو بحضور شما شرفیابی حاصل کنم.

متعاقب درخواست محمدیوسف، روز دیگر محمدرضا با گروهی از اعظم و معتمدان شهر هرات از این شهر خارج گشته و در حالیکه دوعراده توپ را که یکی از آنها در زمان محمدشاه‌غازی بهنگام محاصره هرات توسط هراتیان ضبط شده بود و دیگری را حمزه میرزا حکمران سابق به یارمحمدخان واگذار کرده‌بود، همراه آورده‌بودند به اردوی حسام السلطنه وارد گردیدند و حاجات و درخواستهای خود را عرضه داشتند.

حسام السلطنه بخاطر جلوگیری از جنگ و خونریزی و قتال به منظور برآوردن خواسته محمدیوسف، شرایط وی را مورد قبول قرار داده، ضمن اینکه مقرر داشت که محمدیوسف میباید بی کشمکش و جدال از امر حکومت شهر هرات بکنار رود، اردو را حرکت داده از اطراف آن شهر به اندازه هفت فرسنگ عقب نشست و در آنجا بانتظار استعفای محمدیوسف و بیرون آمدن از هرات بماند. اما بزودی بر وی معلوم گردید که محمدیوسف نه تنها در این تقاضای خود دارای حسن نیت نمی‌باشد، بلکه منظورش خدعه و نیرنگ و دفع الوقت است تا اسباب و لوازم کارزار و ادامه جنگ را بیشتر فراهم آورد.

حسام السلطنه وقتی درک این معنی را کرد، سردار مجیدخان -

افغانی را که قبلاً مطیع و فرمانبردار دولت ایران شده و در این هنگام در اردو بسر میبرد، بر آن داشت تا عیسی خان سرتیپ، پدرزنش، مأمور اجرای تعهد و پیمان نامه محمدیوسف گردد^۱ عیسی خان نیز بدنبال چند کشمکش با هواخواهان محمدیوسف، وی را به اسارت در آورده در حالیکه غل و زنجیر به گردنش بسته بود به اردوی حسام السلطنه روانه کرد و سردار نیز مدتی وی را در اردو گاه خود زندانی نموده، سپس به دارالخلافت طهران بحضور ناصرالدینشاه فرستاد تا بهر نوع مجازاتی که در خور خیانتهاش میباشد برسانند.

نامه شاهزاده محمدیوسف به حسام السلطنه درباره هرات

پس از قلع و قمع شدن شاهزاده

قربانت شوم، در باب شخصی که میگوید من نوکر دولت بهیه انگلیس هستم، گویا مدتی بوده به هرات. در اوقات حکومت سیدمحمدخان چوب زیادی خورده، در زیر چوب کلمه جاری نموده، بعد سر داده، در محله یهودیها بوده تا این اوقات که فدوی آمد، شخصی را در ارگ دید که محبوس دارد. برادر فدوی، او را خواستم، زیاد احترام نمودم. حالا هست در ارگ هنوز مرخص نشده، لاکن میگوید، من چاپار [به] «شکرپر»^۲ فرستاده‌ام، به مشهد هم قاصد فرستادم. گاهی میگوید، هرچه منظور دارید بگوئید. البته وزیر مختار

۱- عیسی خان سرتیپ یکی از بزرگان افغانه هرات و رقیب محمدیوسف ابدالی بود. وی پس از دستگیر ساختن محمدیوسف، خود مدعی حکمرانی هرات شده و از دوست محمدخان دعوت کرد که با نیروهای خود بیاری وی شتافته و حکومتش را تأیید و تنفیذ نماید تا وی بتواند در برابر لشکریان حسام السلطنه پایداری نماید.

۲- نام محلی است و شاید نام اصلی آن «شکارپور» میباشد.

دولت بهیه بهتر میدانند. فدوی حالا که با احترام راه میروم که مبادا از جانب دولت علیه بازخواستی از فدوی بشود که چرا به آدم دولت بی حرمتی کردید، تکلیف را بفرمائید. امور قندهار بسیار ضایع میباشد. پسر امیر دوست محمدخان در بلخ میباشد. آنچه خاك هرات بود همه به تصرف فدوی آمده، حضراتی که خدمت هرات کرده اند همه توقع منصب و خلعت از دولت دارند، خصوص عیسی خان پیشکار هرات.

نامه دیگری است از شاهزاده محمدیوسف خطاب به حسام السلطنه درباره اینکه هرات ضمیمه ممالک محروسه ایران است

شاهزاده یوسف مینویسد: من آدم انگلیس را از هرات بیرون نمودم

تصدقت شوم، اگرچه در این دو، سه روز بجهت وصول اخبار کاذبه افواهی، عقل و شعور به فدوی نمانده بود و بقدری خبر مختلف رسید که نزدیک به آن رسیده بود که باعث هلاکت فدوی شود، تا بحمدالله تعالی که امروز که یوم شنبه پنجم شهر حال است، عینعلی آدم فدوی، از ارض اقدس وارد گردید و رقم مرحمت شیم مبارک مطاع را با ملفوفه رقم مبارک برسانیده، زیارت نمود و مراسم شکرگزاری حضرت معبود را به تقدیم رسانید و رفع هموم و غموم (هم و غم) گردیده، مجدداً لازم دانست که يك نفر سواره مخصوص به دربار مرحمت مدار سر-کار اشرف والا روحی فداء بجهت عرض فرستادن خانواری باخرز روانه نماید که قبل از ورود خانوار به باخرز، حکم مبارک شرف اصدار یافته بزودی به عالیجاه مقرب الخاقان عباس قلی خان برسد که از قرار اصدار حکم و دستور العمل، خانوار را در سر

جا و مأوايشان ساکن گرداند و امر خانوار انتظام و انضباط داده، شرفیاب حضور مرحمت ظهور مبارك شود. باقی امر والا- شرف العالی المطاع.
در حاشیه نامه:

تصدقت کردم، در باب مستعد فرمودن قشون ظفرنمون و توپخانه مبارکه و افواج قاهره، اظهار مرحمت و اشعار تقویتی به این چاکر فرموده بودند. خداوند توجّهات بی غایات سرکار اشرف والا را پاینده و مستدام بدارد، ولی اگر بحقیقت رجوع بفرمائید فدوی چندان مدخلیتی ندارد و هر مرحمت و تقویت که در انتظام امر هرات از جانب سنی الجوانب مشمول افتد، بجهت خود در واقع فرموده‌اید، هرات موروثی سرکار است و خاک هرات ضمیمه ممالک محروسه ایران.

فدوی اربابی است در اینجا نشسته‌ای، فرمان جان‌نثار هم اگر هم جانی میدهد و خدمتی میکند و مردم را امیدوار میسازد، در راه این دولت خداداد جاوید بنیاد است، بجز چاکری منظوری ندارد. اگر سرکار اشرف ارفع والا را مرحمت و ملاحظتی در حق این فدوی منظور نظر عاطفت گستر است تیولات و محالات آنجای، فدوی را بهتر از پیشتر برقرار فرمایند که از فدوی گذشته جمع همگنان به مراحم بی پایان امیدوار شوند. اگر مثل هرات ده جای دیگر هم به فدوی بذل فرمایند از سر جام و کندیشه (?) نخواهم گذشت.

ایضاً در حاشیه بخط محمدیوسف:

فدایت شوم، روز چهارشنبه دوم ربیع الثانی آدم انگلیس را از هرات بیرون نمودم به قندهار.

حسام السلطنه وقتی از کار قلع و قمع سران مخالف بیاسود، دستور داد لشکر یانش که به اندازه هفت فرسنگ از شهر هرات عقب نشسته بودند، بار دیگر بجایگاه نخستین باز گردند تا کار محاصره هرات تا گاه فتح و

گشودن این شهر طاغی ادامه پیدا کند. از آن طرف امیر دوست محمدخان نیز که بکمک انگلیسی‌ها بر قسمت مهمی از افغانستان فرمان میراند با نیروهائی مجهز حفاظت و حراست از شهر هرات را در برابر حسام السلطنه بعهده گرفت.

انگلیسی‌ها برای نجات هرات

بست و پامیافتند

میرزا آقاخان نوری صدراعظم به اشاره انگلیسی‌ها

پای پیش مینهد!!

در این فصل از کتاب که خود از بخش‌های مهم آن از جهت سیاست بیگانگان و نظریات استعماری دولت بریتانیای کبیر میباشد و شاید از جهاتی علت‌العلل حوادث خونبار هرات و مشکلات و مصائب و صدمات فراوانی باشد که برای ما بوجود آمد، میپردازیم به دنباله مطالبی که در بخش‌های گذشته، در باب عملیات و اقدامات تجاوزگرانه انگلیسی‌ها بذکر رفت، ولی جای آن دارد که پیش از پرداختن به این مطلب، برای توجیه کامل مسئله، آنها را از زاویه‌ای دیگر مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

محمود محمود در فصل بیست و یکم از جلد دوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در صفحه ۳۹۱، در خصوص مسئله هرات که جزئی از قضیه افغانستان بود چنین مینگارد:

«من مایل بودم تاریخ این زمان افغانستان را با تفصیل در اینجا بنویسم، ولی چون خارج از موضوع کتاب ماست از ذکر این داستان صرف نظر مینمایم، اما همینقدر میگویم که دولت انگلیس در این موقع دولت ایران را از يك حق مسلم خود که عبارت از حق حاکمیت بر هرات و

قندهار بود، بزور پول و اعزام قشون بداخله افغانستان و کشتی‌های جنگی به خلیج فارس، قطع روابط سیاسی در طهران و تجهیز و اعزام قشون بداخله خاک افغانستان محروم نمود، فقط روی یک خیال و عقیده بی‌اساس، یعنی اینکه دولت ایران به تحریک دولت روس بطرف افغانستان قشون - کشی نموده است».

«اگر بتاریخ آن عهد اروپا مراجعه کنیم خواهیم دید که در همان اوقات، خود انگلیسی‌ها با دولت روس هم‌عهد بودند و در امور سیاسی اروپا متحداً دخالت مینمودند. اگر کسی به سیاست انگلیسی‌ها خوب آشنا باشد خواهد دانست که در این اوقات اگر دولت روس نظر جهانگیری در این قسمت‌ها داشت، سیاست انگلیس باین شکل جلوه نمیکرد و روابط حسنه خود را با ایران برهم نمیزد، بلکه ایران و افغانستان را بهر وسیله بود متحد نموده علیه روس و امیداشت».

«انگلیسی‌ها هرگز چنین تصور نمیکردند که سکنه افغانستان این اندازه حس وطن‌پرستی داشته باشند و نمی‌دانستند این اندازه متدین و متعصب هستند و به مذهب و وطنشان علاقه دارند و در برابر تجاوز اجنبی تا این حد جسور میباشند».

«این پیش‌آمد و قیام‌سکنه افغانستان، برای دولت انگلیس و حکومت متجاوز هندوستان یک درس عبرتی بود و دانستند بعدها با آنها چگونه معامله کنند».

«در این ایام برای انگلیسی‌ها، بعد از این همه تلفات و خسارات و سکنه به سیاست و نفوذ آنها در افغانستان، فقط یک راه باقی مانده بود که از آن راه داخل شده و نفوذ و قدرت از دست رفته را مجدداً در افغانستان برقرار کنند و آن تحیب و اظهار دوستی با امیر دوست‌محمدخان بود که در هندوستان محبوس انگلیسی‌ها بود و سعی کردند با او کنار آمده مجدداً وی را در امارت افغانستان برقرار کنند»^۳.

«جان و بلیام کی» در این باره مینویسد: «انگلیسی‌ها مشاهده نمودند

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، صفحه ۶۳۳ و ۶۳۴.

که نمی‌توان باملت افغان همان معامله را نمود که در این مدت با ملل هندوستان نموده‌اند، بنابراین ناچار بودند بار دیگر با دوست محمدخان کنار بیایند، پس دستور دادند «کاپیتان نیکولسون» که مأمور حفظ دوست محمدخان بود، موضوع بازگشت او را به افغانستان به وی اظهار نماید».

نیکولسون گوید: همینکه این مسئله مطرح شد، دوست محمدخان به من اظهار کرد: «از وقتیکه من تسلیم شما شده‌ام، روحاً و قلباً طرفدار شما میباشم، قسم به ذات احدیت، از وقتی که تسلیم دولت انگلیس گردیده‌ام تا امروز با کابل مکاتبه‌ای نداشته‌ام جز بوسیله مأموران دولت انگلیس... من حاضر هستم جان خود را در راه خدمت بشما نثار نمایم!!».

باری دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از آنهمه تلفات و خسارتهای جانی و مالی تازه به عقیده «سر جان ماک‌نایل»^۴ برگشت که اظهار میداشت: «بهتر این میباشد که یک افغانستان متحد و تحت‌الحمايه به سرپرستی دوست محمدخان اداره نموده و شهر هرات را هم به تصرف او بدهیم و دست کامران میرزا و یار محمدخان را از هرات کوتاه کنیم!» آری! این مطالب نموداری از نظریات سیاستمداران انگلستان در باره دوست محمدخان است، همان سرداری که اکنون در شهر هرات در برابر حسام‌السلطنه و لشکریان وی قرار گرفته و انگلیسی‌ها او و قشون وی را تا دندان مسلح کرده‌اند!

و دنباله مطلب این است: «آن وقت یک عده صاحب‌منصب نظامی به دوست محمدخان بدهند با یک مقرری سالیانه یا ماهانه تا بتواند یک قشون صحیح در مقابل ایران حاضر نماید!»

در سال ۱۸۵۲، طبق خط مشی سیاسی که ماک‌نایل به اخلاف خود داده بود، انگلیسی‌ها با دوست محمدخان کاملاً نزدیک و متحد شدند و

۴- این سر جان ماک‌نایل، سیاستمدار خدعه‌گر و مکار انگلیسی را که در قضیه هرات و افغانستان در زمان سلطنت محمدشاه‌غازی دسایس و توطئه‌ها ترتیب داده بود در فصل‌های گذشته به خوانندگان معرفی کرده‌ایم.

هنگامیکه حسام السلطنه با سپاهیانش بر در دروازه هرات ایستاده بود، دوست محمدخان (امیر سابق کابل) دوست باوفای دولت انگلیس بود و حاضر شده بود که بخاطر انگلیسی‌ها، تن بهر کاری - ولو ذلت‌بارترین کارها - بدهد.

باتمام این احوال و علیرغم دست‌نشانده بودن دوست محمدخان و کارگزاریهای او برای انگلیسی‌های تجاوزگر، ساکنان شهر هرات همچنان چشم امید بسوی ایران داشتند و به انگلیسی‌ها بانظر خشم و نفرت مینگریستند.

«سر هانری راولنسون» در کتاب خود بنام «انگلیس و روس در مشرق زمین» مینویسد:

«دولت ایران از دخالت ما در امور افغانستان برآشفته و ناراضی است، و قلوب تمام ایرانیان وطن پرست از این حیث متألم میباشد، مخصوصاً از این جهت که ما به افغانها پول و اسلحه داده و آنها را علیه دولت ایران برانگیخته‌ایم».

سر هانری راولنسون در جای دیگر کتاب خود منصفانه چنین مینگارد: «هرگاه ما (منظور انگلیسی‌هاست) در آن موقع در قضایای هرات ساکت و بی حرکت مانده بودیم، بدون تردید اراضی کنار رودخانه حاصلخیز «هربرود» باقلعه مستحکم آن مجدداً بدون جنک ضمیمه خاک خراسان شده بود، زیرا که هرات بطور تحقیق دارای روحیات ایرانی است، نه بمیزان کم، بلکه بحد فوق العاده زیاد، حتی، کابل و قندهار نیز با آنکه قریب پنجاه سال به قول خودشان مستقل بوده‌اند، حاضر نبودند برضد ایران، بکمک مدافعان هرات در برابر حسام السلطنه بشتابند».

باری هانری راولنسون وزیر مختار انگلیس در تهران که سیاستمدار باانصافی بود، از ایران احضار گردید و بجای او الیس وزیر مختار دولت انگلیس در استانبول که به سیاست شرق و غرب کاملاً آشنا بود انتخاب گردید.

دوست محمدخان با پول و اسلحه انگلیس مجهز شد تا هرات را که

در نظر دولت بریتانیا دروازه هندوستان بود، از تصرف دولت ایران خارج نماید. در نتیجه این تحریکات، هرات که از طرف قشون دوست محمدخان دفاع میگردید، توسط حسام السلطنه به محاصره افتاد و با زمینه‌سازیهائی که سلطان مراد میرزا بمنظور شکافتن باروها و حصارهای هرات بعمل آورده بود، شهر هرات در حال سقوط حتمی بود که ناگهان انگلیسی‌ها وحشتزده و هراسناک به دست و پا افتادند تا مگر از راههای مختلف سیاسی و حتی نظامی و لشکرکشی به بنادر و جزایر و شهرهای مرزی جنوب ایران و تهدید حاکمیت ملی ایران، مانع آن شوند که شهر هرات به تصرف قوای منظم حسام السلطنه درآید.

خشم ناصرالدینشاه از طولانی شدن محاصره هرات

یکسال از محاصره خونین هرات گذشته بود. ناصرالدینشاه ناآگاه و غفلت‌زده از سختی و مشکلات جانفرسای فتح هرات که حوادث و رخداد‌های جنگی آن شهر (هرات) را از پشت شیشه‌های رنگین طالار درخشنده آئینه‌میدید از طولانی شدن مدت سخت‌بخشم و هیجان‌آمده، درصدد تنبیه حسام‌السلطنه و احضار او به دارالخلافه طهران برآمد. اما میرزا آقاخان نوری صدراعظم، علیرغم آن خباث فطری و بدذاتی در اینجا پای در میان نهاده به شاه گفت:

«فتح هرات، امری ساده و آسان نیست، زیرا پادشاهان گذشته نیز هیچکدام نتوانسته‌اند بوسیله جنگ بر این شهر استیلا یابند، حتی نادرشاه- افشار که یک‌نیمه جهان را بگرفت شهر هرات را باغلبه نگشود»^۱.

سخنان صدراعظم نوری، شاه را متقاعد ساخت و مهندس «بهرلر» فرانسوی را با عده‌ای سپاه مأمور عزیمت جبهه هرات کرد و وی روز ششم ذیحجه به اردوی شاهزاده حسام‌السلطنه وارد شده، وی را از خشم شاه آگاه ساخت. حسام‌السلطنه در فتح‌نامه شهر هرات در مورد تعجب و حیرت مهندس بهرلر از رشادت سپاهیان ایران در هرات و فتح این شهر مینویسد: «مسیو بهرلر از این‌طور گذشتن کار هرات در چرت است که چرا به تدبیر او شهری مفتوح نشد، اگرچه غایت مقصود او گرفتن شأن‌سرتیپی بود».

شاهزاده محمدیوسف حکمران یاغی هرات در حضور ناصرالدینشاه

حسام السلطنه وقتی شاهزاده محمدیوسف درانی، حکمران طاغی و عصیانگر هرات را که در برابر سردار برخاسته و به پیکارها دست یازیده بود، در حال اسارت به دارالخلافة طهران فرستاد، مدتی امنای دولت وی را در زندان محبوس داشتند، آنگاه او را، در حالیکه از فرط بیم و تشویش بر خود میلرزید، برای تعیین سرنوشت بحضور ناصرالدینشاه بردند تا هر گونه که رأی میدهد به کیفر و مجازات طغیانگریهایش برسانند.

لازم به یادآوری است که گناهان و اعمال خلاف رویه آن حکمران افغانی، تنها برافراشتن علم طغیان و خیانت و تزویر نسبت به حاکمان خراسان نبود، بلکه وی وقتی که از طرف فریدون میرزا حکمران خراسان بحکومت هرات منصوب گردید، ابتداء صیدمحمدخان فرزندیارمحمدخان - ظهیرالدوله، آن وزیر مبرز و معروف مخالف استعمار انگلیس را با خواهرانش بقتل رسانیده و سپس محارم وی را بدون رعایت قواعد و مراسم مذهبی به ازدواج خویش درآورده بود.

از آنجائیکه میرزا آقاخان نوری صدراعظم، بحکم خوی و خصلت ردیلت پرور و فضیلت کشی که در نهادش بود، از افراد شرارت پیشه و بدنام حمایت میکرد، در اینجا نیز قبلا به شفاعت محمدیوسف نزد شاه پرداخته کاری کرد که آتش خشم و غضب ناصرالدینشاه نسبت به وی روی به تعدیل نهد، آنگاه مقرر داشت تا وی را در عمارت نیاوران بحضور شاه بیاورند.

وقتی شاهزاده افغانی عصیانگر جنایت پیشه را در حالیکه امیران و امنای دولت هر کدام بمناسبت روز عید نوروز به صف در کنار شاه قاجار ایستاده بودند، موی کشان، بحضور ناصرالدینشاه آوردند، شاه در حال خشم او را مخاطب قرار داده گفت:

سالهای متوالی ترا در سلك خدمتگزاران دولت ایران به نعمت های بی حد پروردیم و به فرمانفرمای خراسان دستور دادیم تا ترا بحکومت

هرات بگمارد و بر جاه و مقامت بیافزاید، اما تو با آنکه صیدمحمدخان را عقلی سالم نبود، ولی چون پدر غیرتمندش یارمحمدخان روی بدولت ما آورد و او را بنام ظهیرالدوله که لقب پدرش بود خطاب کردیم، اما تو، مرد ناسپاس برخلاف مصالح مملکت ما به شهر هرات بتاختی و کار او را بساختی و عیال او را تصاحب کردی و خواهرانش را بقتل آوردی، آیا، این اعمال جنایتکارانه و خائنانه و خودسریهائی را که متعاقب آن به منصفه ظهور و بروز رسانیدی چگونه توجیه مینمائی؟

محمدیوسف باهمان هراس در دل و اضطراب در دیده و نگاه، گفت: من در قتل صیدمحمدخان بیگناهم، چه او، در این دولت گناهکار شد و مکرر سواران خود را بتاراج قائنات فرستاد و با خان خیوق مواضعه و تبانی کرد و در حدود خراسان فتنه و آشوب افکند تا اینکه بجرم آنهمه تجاوز و دست اندازیها بحکم خداوند، بقتلش رسانیدم!!

ناصرالدینشاه گفت: اگر این اقدام را بخاطر حفظ مصالح ایران و دولتخواهی روا داشتی، پس چگونه با سپاهیان ما که بجهت حفظ هرات به سرداری حسام السلطنه میآمدند به دشمنی برخاستی؟

محمدیوسف که سر بزیر داشت، پاسخ داد: این کارها را به اغوای دوستمحمدخان کابلی و تحریک انگلیسیها و بزرگان دست نشانده انگلستان کردم و از این اعمال سخت پشیمان و شرمسارم!

وقتی محمدیوسف به گناهان خود اعتراف و اقرار نمود، ناگهان آتش خشم و هیجانی سخت در نهاد ناصرالدینشاه زبانه کشید، بطوریکه در همان لحظه فرمان داد تا نژخیم سرش را از پیکر جدا سازد، ولی میرزا آقاخان نوری - که قبلا اوصافش را برشمردیم که چگونه در چنین مواقعی بحمايت و نگاهداری اشرار و جانیان گام بجلو برمیدارد - باعجز و الحاح بشفاعت از محمدیوسف پرداخت و پس از اصرار و ابرام بسیار بالاخره توفیق یافت آن شاهزاده افغانی جنایتکار را از مرگی که در انتظارش بود نجات و خلاصی بخشد، ولی شاه مقرر داشت وی را بزندان افکنند.

تلاش‌های مذبح‌خانه و خائنانه میرزا آقاخان صدر اعظم نوری برای جلوگیری از سقوط هرات !!

اکنون، این میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) صدر اعظم ناصرالدین‌شاه است که بوسیله انگلیسی‌ها، بر مسند قدرت قرار گرفته و اینک میباید دین خود را با مانع شدن از سقوط شهر هرات بوسیله سردار متهور ایران و قشون اعزامی، به اربابان انگلیسی خود ادا نماید.

برکنار کردن میرزا تقی‌خان امیر کبیر و مرگ فاجعه‌آمیز آن سیاستمدار یگانه ضد استعمار و مصلح وطن‌دوست، بوسیله اعتمادالدوله - نوری و هم‌پیمانانش، اگرچه نخستین قدمی بود که دولت انگلیس برای رهایی یافتن از کابوس وحشت برانگیز آن بزرگ‌مرد ایران برداشت، ولی هنوز خون ناحق امیر کبیر در حمام فین کاشان خشک نشده و استعمار بریتانیا نفسی براحث نکشیده بود که خطر يك سردار و فرمانده دلیر و سرسخت که حلقوم استعمار را در پشت دروازه هرات بسختی درهم میفشرد، بار دیگر انگلیسی‌ها را نگران و مضطرب و مشوش گردانیده است.

پس تادیر نشده و هرات مسخر قشون پیشتاز حسام‌السلطنه نگردیده، باید برای به‌زیر کشیدن او از فراز جایگاهی که خود را بدانجا رسانیده، و برای پیکار با استعمار سیاه انگلیس شمشیر را از رو بسته است، اقدام کرد و بچاره‌جوئی پرداخت.

انگلیسی‌ها برای نجات شهر هرات که اکنون به جهنمی سوزان تبدیل شده و در خون و دود و آتش غرق گشته است از دو راه وارد عمل شده‌اند.

اول اقدام به عملیات تهدیدآمیز نظامی در جنوب و سواحل و بنادر خلیج فارس، بوسیله جهازات جنگی و پیاده کردن نیروهای مختصر نظامی، مرکب از سربازان هندی و بومی و افسران و فرماندهان انگلیسی و چند آدمیرال در مقام فرمانده جهازات جنگی که البته این عملیات را از چند روز پیش با تصرف جزیره سوق‌الجیشی خارك و پیاده شدن نیروهای پیاده

و توپخانه در بندر بوشهر و جزیره قشم آغاز کرده بودند.
دوم واداشتن میرزا آقاخان صدراعظم به ترسانیدن شاه قاجار از
قضیه اشغال شهرها و بنادر جنوبی ایران، و در دنبال آن فراخواندن
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه از شهر هرات به دارالخلافه طهران.

به خشم در آمدن ناصرالدینشاه از اقدامات صدراعظم نوری و نامه شدیدالحن شاه قاجار خطاب به میرزا آقاخان

میرزا آقاخان نوری که بنا به قولی خود به انگلیسی‌ها گفته بود
که برای قبولانیدن ترك عملیات جنگی در هرات در جنوب ایران به قشون-
کشی اقدام کنند، در حالیکه خویشان را از حرکات و اقدامات خصمانه
جنگی انگلیسی‌ها در بنادر و جزایر جنوبی ایران آشفته‌حال و پریشان
نشان میداد، بحضور ناصرالدینشاه رفته و از شاه قاجار درخواست مینماید
که عم پیشتاز و فرمانده شجاع خود را از هرات به دارالخلافه بخواند و از
تصرف شهر هرات چشم‌پوشی نماید!

ناصرالدینشاه که از پیشنهاد خفت‌آور و ننگ‌آلود میرزا آقاخان
سخت دستخوش خشم و غضب شده بود، وی را به شدت مورد ملامت قرار
میدهد و آنگاه، طی نامه‌ای که برای وی ارسال میدارد چنین مینویسد:
«... حسام السلطنه در نزدیکی هرات منتظر کمک و یاری ما میباشد
ما بشما امر میفرمائیم که: سرباز و پول بفرستید، شما مینویسید: اردو مخارج
وسرباز و مهمات لازم دارد و جنگیدن بادولت بزرگی مثل انگلستان صلاح
ما نیست!»

«مگر نمیدانیم، اردو پول و مهمات میخواهد. این مهمات که از
قدیم بوده و در زمان امیر (امیر کبیر) تدارک شده، در کجا مصرف شده
است؟ روزی که پدر تاجدار ما مرحوم شد و ما دیناری در تبریز نداشتیم،
شخص امیر ما را برداشت و به طهران که رسیدیم نصف کارها را در راه

تمام کرد.»

«پس آن اصلاحات چه شد؟ پولها کجا رفت؟ ما با انگلیسی ها جنگی نداریم، اما راضی نمی شویم قسمتی از مملکت خود را جدا سازیم، چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند. البته وقتی آنها ببینند، صدر - اعظم، شاه خودش را میترساند و به سردار مملکت که در حال جنگ است کمک نمی رساند، تا اصفهان را هم میخوانند، دیگر مردم، شاه و صدر - اعظم لازم ندارند. ما حاضریم جواهرات سلطنتی را که برای چنین روزها ذخیره شده بفروشیم و شخص خودمان به هرات رفته و در اردوی سردار خودمان حسام السلطنه سربازی کنیم.»

آغاز جنگ میان نیروهای انگلیسی و قشون ایران در جزایر و بنادر و شهرهای جنوبی خلیج فارس

گفتیم که دولت انگلیس که از سقوط هرات و تصرف این شهر توسط نیروهای ایران به سرداری حسام السلطنه سخت به وحشت و هراس افتاده بود، پس از يك اعلان جنگ به دولت ایران، جهازات جنگی خود را به بندربوشهر و جزیره قشم نزدیک کرده، شروع به پیاده کردن نیرو نمودند. این واقعه در تاریخ ربیع الثانی سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاد. کشتی‌های جنگی انگلیس که در بندربوشهر پهلو گرفته و شروع به پیاده کردن نیروهای پیاده‌نظام و توپخانه نمودند، عبارت از سی فروند ناو بودند که از بصره وارد این بندرگاه مهم ایران شده بودند.

نیروهای دولت انگلیس که قدم به بندرگاه گذاشتند، عبارت بودند از دوهزار ودویست و هفتاد نفر توپچی با توپهای مربوط که اکثر سربازان آن انگلیسی بودند، و سه هزار و چهارصد نفر از سربازان هندی و سه هزار و هفتصد نفر قوای چریک محلی و خدمه و غیره.

غیر از این جهازات جنگی، انگلیسی‌ها تعدادی کشتی کوچک بخاری برای حمل و نقل مهمات و ساز و برگ جنگی و خواربار ضمیمه این کشتی‌های جنگی کرده بودند.

چون در ابتدای ورود این کشتی‌ها و پیاده شدن افواج پیاده و توپخانه انگلیسی، مقامات ایرانی بنادر و خاصه حاکم ایرانی بندر بوشهر (حسنعلی خان دریایی) این تصور را بذهن خود راه‌نمیدادند که جهازات

جنگی انگلیسی برای جنک و خونریزی وارد قلمرو ایران شده باشند، لذا عکس العمل شدیدی از خود نشان ندادند و سپاهییانی برای مقابله با تجاوز-گران انگلیسی به آن بنادر و جزایر اعزام نداشتند، و دریاییگی بوشهر در نخستین اقدام خود، تعدادی از توپهای بندر بوشهر را در جایگاهها و مواضع مخصوص که مشرف بر دریا بود مستقر گردانیده، به شتاب نامه‌ای برای مؤیدالدوله والی فارس فرستاده، مآوقع را برای وی تشریح نمود و کسب تکلیف کرد.

مؤیدالدوله که از حمله و تجاوز انگلیسی‌ها و از نقض عهد و پیمان شکنی آنها سخت در تعجب و شگفتی شده بود، آماده دفاع و شرکت در معرکه کارزار شد. پس باین منظور، محمدقلی‌خان، ایلخان فارس را با لطفعلی‌خان، سرتیپ قشقائی و چند عراده توپ روانه دشتستان کرد تا در آنجا اردوگاهی برقرار کرده و هنگام لزوم و ضرورت بکمک نیروهای مدافع بوشهر شتاب گیرند.

مؤیدالدوله به موازات این اقدام، مهرعلی‌خان نوری ملقب به شجاع‌الملک را با افواج خاصه، و فوج چهارم شیراز و یکصد سرباز و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره‌انداز، مأموریت داد به بندر بوشهر رفته و در آنجا در برابر نیروهای انگلیسی، بدفاع شرافتمندانه و غیورانه مشغول گردند.

در همین هنگام، والی غیرتمند فارس نامه‌ای به دریاییگی نوشته، ضمن دعوت او به مقاتله و دفاع تا آخرین نفس و واپسین دم، به وی تذکر داد که به فرماندهان انگلیسی که چنین خائنانه و عهدشکنانه حریم مرزهای ایران را درهم کوبیده و به بنادر و جزایر ما قشون کشی کرده‌اند، یادآوری نماید که این اقدام شما، خلاف اصول حقوق و روابط شرافتمندانه بین‌المللی و تجاوز آشکار بحقوق حقه کشور ماست.

اما فرمانده انگلیسی در پاسخ تذکرات منطقی والی فارس و حاکم بوشهر، نامه‌ای به دریاییگی نوشته و در آن نامه خیلی صریح و بی‌پروا یادآور گردید که:

« کشتی‌های جنگی و توپهای دولت انگلیس در کناره بوشهر آماده جنگ میباشند و این قدرت و توانائی در ما وجود دارد که بوشهر شما را تبدیل به ویرانه‌ای کرده، و خاک آنرا بر باد دهیم و امروز تا فردا صبح مهلت دارید که زنان و کودکان بی‌دفاع و پیشه‌وران و کسبه را از این بندر بیرون بفرستید تا موجب مرگ و از بین رفتن اموال و دارائی‌اشان نشویم، البته مشروط بر اینکه، شهر تسلیم ما گردیده و در ضمن تحویل تمام ساز و برگ و وسایل جنگی و قورخانه و سلاحهای دولتی به فرستادگان ما، کلیه فرماندهان نظامی باتفاق تمام سربازان تحت فرمانشان، شمشیرهای خود را به علامت تسلیم و انقیاد بما بسپارند و پرچم‌های ایران را از بلندیها فرود آورند!!».

دریابییگی که احساس کرد با این تجاوزگران شیطان صفت نمی‌توان بازبان قانون و منطق سخن گفت، ناچار در حال نگرانی و تشویش خاطر، به مهدی‌خان سرهنک مأموریت داد تا روانه قلعه بهمنی شده و باقرخان - تنگستانی را که از دالکی به حفظ بهمنی رفته بود باتفنگچیان ماهر و عراده‌های توپ به بوشهر بیاورد تا بدفاع در برابر مهاجمان پردازند.

نبرد دلیران تنگستانی و بوشهری و دشتستانی

با سپاهیان تجاوزگر انگلیسی

سقوط بندر و شهر بوشهر

انگلیسی‌ها در اواخر ماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۲ هجری قمری در حلیله دو فرسنگی بندر بوشهر از کشتی‌ها پیاده شده، با سی عراده توپ و هشت فوج از سربازان هندی و سندی و بلوچی و عرب و انگلیسی، یورش نامردانه خود را علیه قلعه بهمنی آغاز کردند و در نخستین حمله‌ای که با توپهای شش پاوندی صورت گرفت، در حلیله تعداد صد نفر از مردان جنگاور و باشهامت بوشهری و تنگستانی شربت شهادت را نوشیدند، و

باقرخان و احمدخان تنگستانی فرزندش و شیخ حسین چاه کوتاهی مردانه در برابر تجاوزگران ایستادند.

انگلیسی‌ها متعاقب این حمله، تهاجم دیگر خود را با جهازات سنگین جنگی از طریق دریا بوسیله توپهای غول‌پیکر شصت و شش پاوندی برای انهدام قلعه بهمنی شروع کردند و بناگهان، آتش پیکار و رزم از دریا و خشکی و از درون قلعه بهمنی شعله‌ور گردید.

باقرخان و مردم بوشهر بی آنکه خود را بدست بیم و هراس بدهند و از غرش توپهای سنگین دشمن گام به عقب نهند، دلیرانه به پایداری و پایداری ایستادند و چون سلاحهای کوچک آتشین آنان هرگز یارای برابری با آن تجهیزات عظیم جنگی دشمن را نداشتند، آنچنان خود را به صفوف پیاده خصم نزدیک کردند که شمشیر و تیغ‌های آخته را در میانشان بحرکت درآوردند و با جسارت و تهور بیمانندی سینه‌های تجاوزگران را شکافتند و بهلاکت رسانیدند.

در این هنگام، فرمانده نیروهای انگلیسی که شجاعت غیرمنتظره دلیران تنگستانی و بوشهری را بدید که بی‌محابا با سلاحهای سرد به کشتار سربازان آنان پرداخته‌اند، به سوارنظام انگلیسی فرمان یورش به مدافعان ایرانی را داد تا مگر حمله مرگبارشان را تبدیل به هزیمت نمایند.

سواران انگلیسی از چهار جناح باقرخان تنگستانی و مردان وی را مورد تعرض قرار دادند، ولی علیرغم تصورات واهی دشمن، نه تنها در عزم و اراده مدافعان شجاع ایران فتور و تزلزلی راه نیافت، بلکه با همان روحیه عالی و مردانگی به یورش‌های خود ادامه دادند که در نتیجه حملات سپاهیان تنگستانی تعداد هفتصد و چهل نفر از سربازان انگلیسی در خاک و خون غلطیدند و سه عراده توپ آنان نیز به غنیمت گرفته شد.

ولی با همه این جلادتها در چنین جنگ نابرابر، در حمله شدیدی که جهازات جنگی با توپهای خود علیه قلعه بهمنی بعمل آوردند، چند تن از مردان باقرخان تنگستانی و فرزند دلاورش احمدخان جملگی بقتل رسیدند و باقرخان و شیخ حسین چاکوتاهی برای جلب کمک به بوشهر

عقب نشستند و سپاهیان جرار انگلیسی قلعه بهمنی را بتصرف خود در آوردند و متعاقب آن، سرداران انگلیسی با شش فوج سرباز پیاده و هزار سوار و سی عراده توپ به قلعه خلعت پوشان حمله ور شدند و باینکه تعداد ناچیز مدافعان آنجا تلاش زیادی را برای حفظ و نگاهداری قلعه بکار بردند، ولی در نتیجه کثرت افراد و تجهیزات نوین انگلیسی ها، این قلعه نیز بوسیله آنان مسخر گردید!

وقتی خبر ناگوار مرگ دلاوران تنگستانی به دریاییگی رسید، حاکم بوشهر که دستخوش ضعف و بیم شده بود دستور داد تا پرچم ایران را از فراز قلعه بوشهر بعلامت تسلیم شدن شهر و اطاعت مسئولان حکومتی پائین کشیدند، ولی مردم باحمیت و غیرتمند بوشهر که این بدیدند بهسرای حاکم درآمده، وی را از این عمل سرزنش و ملامت کردند و به او خاطر نشان ساختند که همگی از زن و مرد آماده دفاع از شهر و دیارشان میباشند.

اما شهر بوشهر پس از جنگهای سخت، بالاخره سقوط کرده تسلیم مهاجمان گردید و چند تن از فرماندهان دلیر دشتستانی و برازجانی در این هنگامه قتال شهادت رسیدند.

انگلیسی ها پس از گرفتن بوشهر، میرزا حسنعلی خان دریاییگی حاکم بوشهر را باجمعی از خدمه حکومتی و مهدی خان سرهنک و میرزا-رضای منشی حکومت را دستگیر کرده، آنها را به بندر بمبئی برده آنجا محبوسشان ساختند.

۱- مهدی بامداد در کتاب شرح احوال رجال ایران درباره احمدخان تنگستانی چنین مینویسد: احمدخان تنگستانی باتفاق پدرش باقرخان، در این جنگ از خود رشادتهای زیادی ابراز نموده، بیش از هفتصد و چهل نفر از سپاه انگلیس را هلاک ساختند ولی خود در میدان جنگ شهید میشود و زن و مرد دشتی گریه کتان این اشعار را میخواندند:

خبر آمد که دشتستان بهار است
زمین از خون احمد لالهزار است
الا ای مادر پیرش کجائی
که احمدیک تن و دشمن هزار است

اعلامیه شدیدالحن مقامات انگلیسی در بوشهر

پس از سقوط و تسلیم بوشهر، مقامات نظامی انگلیسی در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۸۵۶ میلادی يك اعلامیه شداد و غلاظ خطاب به مردم مقاوم بوشهر صادر کرده بر دروازه بندر آویختند. در بند اول این اعلامیه، شهر بوشهر را تحت حکومت و قوانین دولت انگلیس اعلام داشتند و کسانی را که علیه مقررات وضع شده آنان اقدام کنند به کیفر و مجازات سخت تهدید کردند.

در بند دوم، ذکر شده: چنانچه هر نوع اسلحه آتشین نزد هر کس یافت گردد، سلاحها و آلات جنگ بلافاصله ضبط خواهد شد. در بند ششم، گفته شده که: هر کس از اهالی و مردم شهر بخواهند در زیر پرچم انگلیس و حمایت آن دولت قرار گیرند، دولت بریتانیا از آن استقبال خواهد کرد!

فرماندهان انگلیسی در بوشهر، چندین چاه آب را با خاک پر کردند تا سپاهیان ایران که از خارج برای کمک بداخل بوشهر میآیند نتوانند از آنها بهره‌مند گردند، ضمناً تعدادی حفره‌های عمیق در داخل بوشهر بوجود آورده، داخل آنها را از باروت انباشتند تا اگر نیروهای ایرانی در بوشهر رخنه نمایند آنها را منفجر کرده، سربازان ایرانی را بقتل رسانند. ضمناً تعداد شصت فروند توپهای سنگین در روی بلندیها و برجهای بندر نصب کردند تا در موقع مقتضی بدفاع شهر پردازند.

از آن سو، مؤیدالدوله حکمران فارس بوسیله پیک‌های سریع‌السير، سرداران کازرون و قشقائی را دعوت کرد که باجمیع مردان خویش برای حرکت به بوشهر و مناطق موردتهدید دشمن با کلیه تجهیزات جنگی خویش آماده شوند و در همان حال عریضه‌ای به دارالخلافه طهران بحضور شاه قاجار فرستاده، جریانات قضایا را بعرض رسانید.

به دفاع برخاستن کلیه سپاهیان مقیم فارس و مردم مقاوم آن سامان

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که شکست‌های اولیه سپاهیان ایران بهنگام حمله ناگهانی نیروهای انگلیسی بدان جهت بود که سپاهیان مقیم بوشهر و پیرامون آن بسیار قلیل و اندک بود و هرگز چه از لحاظ افراد تعلیم‌یافته و چه از جهت تجهیزات و ساز و برگ جنگی آن آمادگی را نداشتند که قادر بدفاع همه‌جانبه و حفظ و حراست از شهرها و سامان‌های خود گردند، ولی هنگامیکه مسئولان و حکمرانان جنوب خطر تهاجم انگلیسی‌های تجاوزگر را که برای ترسانیدن مقامات دارالخلافه و خاصه شاه قاجار در قضیه محاصره و فتح هرات، درک کردند شروع به تجهیز و آماده کردن نیروهای ایران در صفحات جنوبی کشور کردند، چنانکه جریان این قضایا خواهد آمد.

اعلان جهاد ناصرالدینشاه از طرف علما برای جنگ با انگلیسی‌ها جنبش کلیه طبقات مردم برای ییکار با دشمن هجوم گر

بنا به نوشته تاریخ نظامی ایران، بدنبال اشغال بندر بوشهر و جزیره خارک بوسیله نیروهای مهاجم انگلیسی و کشته شدن صدها نفر از مدافعان دلاور تنگستانی و بوشهری و دشتستانی، کلیه طبقات مردم ایران درهرشهر و ایالت مصمم بچنگ بادشمن اشغالگر گردیدند.

با اینکه اشغال قسمت اعظم نیروهای ایران تحت فرماندهی حسام السلطنه در افغانستان و شهر هرات، مشکلاتی برای مقابله با متجاوزان در جبهه جنوب بوجود آورد، معذالک ناصرالدینشاه، شاه قاجار علیرغم کارشکنی‌ها و دسیسه‌ها و صحنه‌سازیهای خائنانه میرزا آقاخان نوری که دائماً شاه را از جنگ با انگلیسی‌ها میترسانید، به محض دریافت خبر جنگ و هجوم حيله گرانه انگلیسی‌ها و اشغال چند جزیره و بندر در خلیج فارس و استمداد مقامات محلی به اردوی سیستان امر کرد تا بسوی بوشهر بحرکت آید.

در این هنگام، و پیش از رسیدن اردوی سیستان، در منطقه فارس افواج شیراز و فوج کازرون و بوشهر باسواران چابک ممسنی و قشقائی در بین راه بوشهر-شیراز متمرکز گردید، و میرزا محمد قاجار از طرف شاه به فرماندهی سپاهیان مدافع جنوب برگزیده شد.

بنا بر نوشته مؤلف کتاب تاریخ نظامی ایران، مدافعان وطن دوست و اسلام‌پناه، غالباً بالباسهای شخصی روستائی خود را به معرکه‌های جنگ

میرسانیدند. این سربازان داوطلب ژنده‌پوش و نیمه‌عریان از حیث حسن اخلاق و تعصب مذهبی و ملی با از خود گذشتگی عجیبی، دسته‌دسته، به میدان نبرد میشتافتند.

در این روزها که صفحات جنوب ایران ناظر جانبازیهای تنگستانیهای دلاور، قشقائی‌ها، چاکوتاهی‌ها و سایر مدافعان استقلال کشور و مخالفان حاکمیت استعمارطلبان بریتانیائی بر میهن بود، ناصرالدین‌شاه دستور داد تا مردم دارالخلافه که قادر به گرفتن سلاح هستند در روز پنجشنبه یازدهم جمادی‌الاول سال ۱۲۷۳ هجری قمری در مسجد شاه طهران اجتماع نمایند^۱.

در این روز جمعیتی بالغ بر بیست هزار نفر از طبقات گوناگون در مسجد گرد آمدند و دستخطی از سوی شاه باین مضمون برای آنان خوانده شد:

«معلوم باد که ما هیچوقت به اذهان نفوس و اراقت دماء^۲ رضا نداده‌ایم و این هنگام که کارداران انگلیس در مخاصمت و مناجزت ما یک جهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و به نقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده، دولت اسلام را ذلیل و زبون خویش خواستند و هرروز به تقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند، بر ما و جمیع مسلمانان واجب افتاد که فکر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و به یاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا، نپرهیزیم و غرور خصم را در هم شکنیم تا مکشوف افتد که ملت شریف اسلام، و دولت غیور ایران، خوار و ذلیل انگلیسی نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت، جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد، همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت».

۱- فاسخ التواریخ، تألیف لسان‌الملک سپهر.

۲- خونریزی و جدال و ستیز.

بدنبال این رخداد و اعلان جهاد ناصرالدینشاه، در سراسر کشور، شور و هیجانی زایدالوصف پدید آمد و گروه گروه از مردم، آماده جهاد گردیدند.

در جنوب کشور و سواحل خلیج فارس، آتش جنگ و پیکار بدون وقفه میان دلیران تنگستانی و طوایف و عشایر و ایلات فارس و بنادر علیه انگلیسی‌های متجاوز ادامه داشت، ولی متأسفانه تذبذب و تزویرهای خیانت‌آمیز میرزا آقاخان و فقدان سازمان صحیح لشکری و عدم انسجام و نبود برنامه‌های مشخص نظامی و وحدت فرماندهی نتوانست از این نیروهای یاراراده و باایمان بنفع و مصلحت کشور و ملت بهره‌گیر شود و جانبازیهای مردم بومی منطقه مورد تجاوز نیز مانع شکست از قوای متجاوز نگردد.

برازجان، کانون دلیران مدافع جنوب ایران

افواج مختلف و سران عشایر غیور

برای جنگ با انگلیسی‌ها روانه جبهه‌های جنوب شدند

متعاقب اعلان جهاد علماء و صدور اوامر سلطان قاجار برای به حرکت درآمدن کلیه افواج و نیروهائی که در جنگ هرات و محاصره آن شهر شرکت نداشتند، سران عشایر غیرتمند جنوب به کیفیتی که خواهد آمد عازم جبهه‌های جنگ و پیکار با انگلیسی‌های تجاوزگر شدند.

علاوه بر اردوی سیستان که به امر ناصرالدینشاه بسوی فارس و بنادر خلیج فارس در حرکت شد، جعفرقلی‌خان میرپنجه که با افواج خود و توپخانه بسوی کرمان پیش میراند، پس از ورود به این شهر بطرف جیرفت عزیمت کرد و هم‌چنین محمدحسن‌خان سرهنک توپخانه با ده عراده توپ و ششصد بار قورخانه و فوج دوم کرمانی که جمعی میرزا - کوچک‌خان سرهنک بود به جیرفت شتافت، این افواج و سرداران‌شان در

شهر جیرفت اردوگاه برقرار کرده منتظر دستور دولت بودند تا باتفاق روانه عرصه پیکار گردند.

از آن سو، شجاع‌الملک نیز با فوج خاصه تبریز و چهار عراده توپ راهی بوشهر گردیده در «فراش‌بند» باتفاق محمدقلی‌خان قشقائی، ایلخانی عشایر فارس و یکهزار سوار یکه‌تاز مسلح به برازجان وارد گشته با باقرخان تنگستانی، آن دلیرمرد تنگستان که فرزندش در راه دفاع بهمنی شربت شهادت نوشیده بود، اردوگاه‌ها برپای داشتند.

اکنون برازجان، بکانون پرشورترین جنبش دلاوران و مردان کارزار و دفاع از مرزها و خطه‌های جنوب کشور تبدیل شده بود.

در همین شهر عمده که مرکز ستاد جنگی بود، افواج دیگری از جمله نیروهای تحت فرماندهی محمدقلی‌خان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه، محمدطاهرخان سرهنگ فوج چهارم، لطفعلی‌خان سرتیپ عرب و عبدالحسین‌خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ، همگی در همان برازجان تمرکز یافته، برای جنگ و دفاع و حفظ و نگهبانی از شهرها و بنادری که در معرض مخاطره و حمله سپاهیان مهاجم انگلیسی قرار گرفته بود اجتماع کردند.

بعلاوه از سران و بزرگان مناطق محل از قبیل دشتستان و سایر طوایف، محمدحسین‌خان و حاجی‌خان دشتی نیز مشغول گردآوری مردان جان برکف محلی و چریک‌های مسلح گردیدند. بمنظور تأمین آذوقه و سیورسات و لوازم جنگی، از چاکوتاه، مقادیری غلات و حبوبات به برازجان حمل شد.

در روز هشتم جمادی‌الآخر سال ۱۲۷۳، محمدصادق یوزباشی که طلایه‌دار سپاه فارس بود خبر فرستاد که لشکریان متجاوز انگلیسی همگی در چاکوتاه گرد آمده، تصمیم دارند برازجان را به تصرف خود درآورند و چنین احتمال داده میشود که انگلیسی‌ها قصد آن دارند که قبلاً به یک شبیخون دامنه‌دار علیه اردوهای ایران در آن شهر دست بزنند.

شجاع‌الملک که در آن ستاد جنگی سمت پیش‌کسوتی و فرماندهی

کل را داشت با سرداران سپاه به مشورت پرداخت و پس از تبادل نظر، عزم آن کردند که بر دشمن پیشدستی نموده، در شبیخون بر انگلیسی‌ها تقدم جویند. اما شبیخون بعلت بارندگی شدید و جاری شدن سیل میسر نگردید و دو اردوی انگلیسی‌ها و ایرانیان در مواضع خود متوقف گردیدند. اما سپاهیان انگلیس که در چاکوتاه اردو برپا کرده بودند، از بیم آنکه مبادا مورد تهاجم و یورش نیروهای ایرانی قرار گیرند، تصمیم به بازگشت به بوشهر را گرفتند. در همین هنگام لشکریان ایران که منتظر فرصت مناسبی بودند تا ضربات سختی بر قوای انگلیس وارد نمایند، بر آن نیروها سخت یورش برده و با ایشان از در مقاتله و جنک و ستیز در آمدند.

شکست سخت سپاهیان انگلیس از دلیر مردان تنگستانی و قشقائی

ناگهان با آتشباری سلاحهای سنگین انگلیسی‌ها، آتش جنگی مهیب و سخت شعله‌ور گشته، نیردی خونین مدت سه ساعت جریان پیدا کرد. در گیر و دار کارزار و حمله و دفاع مردان جنگاور، ایلخان قشقائی بامردان مسلح عشایری خویش که در موضعی کمین کرده بود با سواران مبرز و چابک و پیادگان متهور در رسیدند و بر سپاهیان انگلیسی‌ها هجومی سخت و شکننده را آغاز کردند.

شعله‌های آتش جنک هر لحظه دامنه‌دارتر میشد و به اطراف و پیرامون گسترش مییافت، هنوز دقایقی از حملات ایلخانی و مردان رزم آور شجاع الملك و سایر افواج اعزامی نگنشته بود که دیگر کار آن کارزار هولناک از آتشباری و تیراندازی با سلاحهای گرم گذشت و ناگهان، برق شمشیرهای مردان جنگجو و دلیر ایرانی درخشیدن گرفت که عزم آنها داشتند دشمنان غدار تجاوزگر را از سرزمین‌های خود بیرون برانند.

هر بار که مردان متهور و شجاع عشایر و چریکهای دشتستانی و دلاوران تنگستانی باشمشیرها و تیغهای آخته برصفوف گسیخته‌عنان انگلیسی‌های وحشتزده یورش میبردند، جمعی کثیر از سربازان هندی و انگلیسی را بخاک هلاکت میافکندند.

مردان شجاع عشایر و دلیران تنگستانی چنان باحملات بلاانقطاع خود عرصه را بر انگلیسی‌ها تنگ کردند که آنان هراسناک و روحیه‌باخته به عقب‌نشینی پرداخته، تصمیم گرفتند خود را از آن معرکه قتال نجات‌داده و به بوشهر وارد شوند تا مگر قوای مستقر در بوشهر آنان به کمک و امدادشان شتاب گیرند.

ولی آن قوای درهم شکسته و بخت برگشته انگلیسی هنگامیکه به نزدیکی بوشهر رسیدند، هیچگونه اثری از نیروهای خودی در آنجا ندیدند، پس ناگزیر برای اینکه از صدمات سپاهیان ایران که همچنان ایشان را تعقیب میکرد در امان بمانند، از آن تعداد توپ و خمپاره که برایشان باقی مانده بود آتش گشودند تا شاید دنبال کنندگان نیروهای ایرانی گام به عقب نهند، ولی همین اقدام بی‌رویه انگلیسی‌ها موجب گردید که سپاهیان ایران جایگاههای آنانرا بازشناسند و توپهایشان را بجانب آنان گرفته گلوله‌های مرگ‌گزا را بر سر و رویشان ببارند که در نتیجه جماعتی دیگر از افراد دشمن طعمه آن گلوله‌ها شده در خاک و خون بغلطیدند. وقتی شب در رسید، لشکریان پیروز ایران آتشباری و تعاقب دشمن را متوقف کرد.

مدتی پس از متوقف شدن جنک و شکست یافتن قوای مهاجم انگلیسی، فرمانده نیروهای بریتانیائی اعزامی به جنوب ایران از کار برکنار شده و بجای او «اترم‌صاحب» سردار جدید در بوشهر مستقر گردید.^۳

وی فرمان داد که افواج انگلیسی با پنج عراده توپ و دو فوج

۳- روضة‌الصفای فاصری، جلد دوم، صفحات ۷۳۷ و ۷۳۸.

سرباز تازه نفس و چهارصد سوار بکمک نیروهای منهزم شده و تار و مار گردیده انگلیسی که به بوشهر باز می‌گشتند بشتابند.

باین ترتیب لشکریان مأمور حمله نوین انگلیسی‌ها، دارای یازده فوج سرباز و یکهزار سوار نظام و هشتصد نفر توپچی و بیست و پنج عراده توپ بودند که در بلندیها و بر فراز اتلال توپها را مستقر گردانیده آماده حمله جدید شدند.

اما رزم‌آوران و جنگجویان ایران تحت فرمان مهرعلی خان - شجاع‌الملک چنین صفوف خود را آراستند:

فوج خاصه در میمنه (جناح راست)، فوج همدانی در میسره (جناح چپ) و دیگر افواج در قلب سپاه جای می‌گیرند، هر فوج جنگجو دارای توپ خواهد بود که در پیشاپیش افواج رزم‌آوران ایران، جان بر کف بجنگ و آتشباری می‌پردازد.

در نخستین دقایق آغاز جنگ، سواران ایلیخان قشقائی با دو فوج عرب شیبانی و شیرازی بر صفوف منظم انگلیسی‌ها یورش بردند که در نتیجه این حمله شجاعانه جمعی از افراد و سربازان انگلیسی را بضرر گلوله و شمشیر از مرکبها بزیر افکنده و بقتل رسانیدند و در همین یورش دلیرانه پرچمدار انگلیسی که سینه‌اش با گلوله شکافته شده بود پرچم از کف‌اش برافتاده و نقش بر زمین گردید.

آنگاه جنگجویان ایران بر جناح راست صفوف دشمن حمله آوردند و در این هنگام شجاع‌الملک که جریان جنگ را رهبری و فرماندهی میکرد، به افواج چهارم و فوج خاصه فرمان داد که بیاری رزم‌آوران در معرکه کارزار بشتابند.

از آن سوی چون سپاهیان انگلیسی حمله و هجوم سخت و درهم شکننده ایرانیان را بدیدند که دل‌هایشان را سرشار از بیم و نگرانی میکرد، شروع به شلیک توپهای سنگینی کردند که اگرچه در این آتشباری عده‌ای از دلیرمردان فوج خاصه و تنگستانیها عرصه هلاک گردیدند، ولی هیچگاه در عزم و اراده پولادین و ثبات قدم و پایمردیشان اندک ترلزلی ایجاد

نشد. آنان همچون شیران غران بی‌خستگی و سستی در استواری، همچنان فقط با صد گام فاصله با دشمن تکاپو میکردند، شمشیر میزدند، با سر نیزه تفنگ‌ها سینه‌های انگلیسی‌ها را میشکافتند و پیش میتاختند و گروهی از سپاهیان خصم را بهلاکت میرسانیدند.

انگلیسی‌ها که از سرسختی و مقاومتها و جنگجوئی‌های متهورانه لشکریان ایران دستخوش هراس و وحشت شده بودند، با هراس واضطراب بسیار دو عراده توپ بر فراز يك بلندی برده و از آنجا سپاهیان جنگاور ایران را مورد آتشباری قرار دادند، مردان دلیر ایران یکی پس از دیگری سر بر میآوردند و هنوز یکی نیافتاده، دیگری جایش را میگیرد. منبع پایان‌ناپذیری است از جرأت و جسارت و خوار شمردن مرگ.

در خلال گشودن آتش‌های توپهای انگلیسی‌ها، سپاهیان قلیل و محدود ایران کمی عقب نشستند و جواب گلوله‌های توپخانه دشمن را با گلوله توپ داده، عده‌ای از توپچی‌های خصم را بامر کبهایشان تباہ ساختند. در همین اثنا، نارنجکی آتشین بر چانه سرتیپ دلاور، محمدقلی خان جوانشیر فرود آمده، نیمی از چانه‌اش را برد ولی وی با همان وضع، راست قامت و استوار بجنک بوسیله شمشیر آخته ادامه داد.

پس از ساعتها پیکار بی‌وقفه، انگلیسی‌ها که دیگر سرانجام نبردر را بی‌حاصل بدیدند، به عقب بازگشته و راه بوشهر را در پیش گرفتند و سربازان چريك دشتستانی موفق شدند تعداد زیادی سلاح و مهمات بجامانده انگلیسی‌ها را در صحنه رزم به ضبط خود درآورند.

در این پیکار عظیم و هولناک تعداد دویست و هشتاد تن از مجاهدان جنگاور ایران شربت شهادت را نوشیدند و از سپاهیان دشمن نیز تعداد زیادی بقتل رسیدند.

اگرچه تعداد سربازان ایرانی فقط دوهزار نفر بود که در برابر یازده هزار سپاه انگلیسی مجهز نبرد میکردند، ولی علیرغم این نابرابری پیروزی از آن سپاهیان ایران بود که بخاطر دفاع از سرزمین‌های اجدادی خود دلاوران می‌جنگیدند و ابدأ قدم سست نمی‌کردند.

چند روز دیگر، مردان جنگجوی دشتستانی با یکهزار تفنگچی دشتی و حاجی خان خشتی بادویست تفنگچی خشتی، و میرزا سلطان محمدخان بهبهانی و محمدباقر خان تنگستانی با افراد خود، و ایلخان قشقائی با جملگی افراد عشیره خود و سلیمان خان میرپنجه افشار با فوج قراجه‌داغی و فوج قراگوزلو و افواج چهارمحالی، و سواران افشار با هفت عراده توپ بجانب بوشهر و قرارگاه سپاهیان انگلیسی مقیم این بندر هجوم آوردند، ولی از آنجائیکه از داخل برجها و حصارهای بوشهر که قرارگاه انگلیسی‌ها بود عکس‌العملی مشاهده نشد و احدی از سربازان دشمن پای از بوشهر بیرون ننهاد، ناگزیر سپاهیان ایران از بوشهر بازگشت کردند.

دسیسه میرزا آقاخان نوری

برای تسخیر بوشهر بوسیله انگلیسی‌ها

محمود محمود در کتاب ارزشمند تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن نوزدهم درباره حمله انگلیسی‌ها به بندر بوشهر و سقوط آن شهر مهم چنین مینویسد: «تخلیه شهر هرات بوسیله میرزا آقاخان نوری صدراعظم شد و گرفتن انگلیس بوشهر را هم به او نسبت داده‌اند. در عهد زمامداری میرزا آقاخان انگلیس بوشهر را تصرف کرد».

«در آن زمان حاج میرزا علی اکبر قوام‌الملک پسر حاجی میرزا - ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله شیرازی)، بیگریگی و پیشکار فارس بود و میرزا حسنعلی خان نصیرالملک حکومت بوشهر را داشت و میرزا - آقاخان صدراعظم، شجاع‌الملک را از جانب خود مأمور بوشهر کرده بود که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان پسر حاج قوام‌الملک در طهران میزیست و در دستگاه صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت و صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی خان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر

خود حاجی قوام‌الملک در طهران توقف داشت، چون خیر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است، میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام‌الملک بواسطه کشته شدن پدر خود حاج ابراهیم‌خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد!»

«میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان که از عمه خلوت دوستان داشت، برحسب مواضعه، باو این سخن را اخبار دادند. وی بحضور رفت، عرض کرد که بوشهر را صدراعظم بیاداد، باسفرای انگلیس قرارداد و نوشته‌ای بآنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیریید بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما بوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شود و باز میرزا فتحعلی‌خان عرضه داشت که شجاع‌الملک مأمور صدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است، برادر من میرزا حسنعلی‌خان که حاکم بوشهر است^۴ اقتدار اینگونه کارها را ندارد.»

«اگرچه در این عرایض، اعلیحضرت سلطانی به میرزا فتحعلی‌خان تغییری فرمودند، لکن این تعریضشان به صدراعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از آن روز اسباب عزل صدراعظم نوری فراهم آمد.»

«از خارج و داخل مواضعه میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارک همایونی نمودند، لهذا بموجب دستخط مبارک، میرزا آقاخان نوری از صدارت عظمی و نظام‌الملک وزیر لشکر از مناصب خودشان معزول شدند»^۵.

۴- منظور حسنعلی‌خان دریایی است که ذکرش قبلاً رفت.

۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد دوم، صفحات

میرزا آقاخان، حسام السلطنه را به ترك محاصره هرات دعوت کرد! ولی فاتح هرات جواب دندان شکنی باو داد

در حالیکه قشون حسام السلطنه، متعاقب نبردهای سخت، همچنان شهر هرات را در محاصره داشت و تمام امکانات جنگی و نیروهای خود را برای گشودن این شهر ایرانی که ماهها در محاصره قرار داشت آماده کرده بود و راههای نفوذ بداخل شهر را مورد تأمل قرار میداد و از طرفی قوای متجاوز و متعدی انگلیسی‌ها، شهرها و بنادر و جزایر ساحلی جنوب ایران را میکوبیدند و به کشتار و خونریزی‌های وحشیانه دست می‌یازیدند، دربار ایران باید بامشکل بزرگتری که گریبانگیرش شده بود، دست و پنجه نرم کند.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم که به اشاره انگلیسی‌ها و مأموران بریتانیائی در هند و افغانستان و ایران سخت به تکاپو درآمده بود که بیک نوعی ناصرالدینشاه را از هیولای توخالی انگلیسی‌ها ترسانیده او را به فشار وارد کردن به حسام السلطنه برای دست کشیدن از محاصره و پیشروی بسوی این شهر وادارد، شب و روز در این راه، خائنانه تلاش مینمود!

کابوس هراسناک محاصره و جنک بی‌امان هرات و خاصه شخص سردار سپاهیان حمله‌گر ایرانی (حسام السلطنه) حتی یک لحظه وی را آسوده نمیگذاشت.

میرزا آقاخان که چندبار به قصد ترسانیدن شاه قاجار هرافسونی که ضروری میدانست بکار گرفت تاذهن شاه را مشوش و خاطرش را قرین

بیم و وحشت گرداند، این بار با ترند جدیدی بحضور ناصرالدینشاه رسیده در حالیکه سعی زیادی بکار می برد که خود را شدیداً نگران و مضطرب نشان دهد به شاه اظهار میدارد: قربان، اگر حسام السلطنه دست از جنک نکشیده و در خیال تصرف هندوستان باشد، دیری نخواهد گذشت که بفکر سلطنت ایران افتاده، شما را خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد! باید تا انگلیسی ها سراسر جنوب را باشغال خود درنیاورده اند او را از خراسان احضار فرمائید!

اما ناصرالدینشاه با همه ترس و وحشتی که از حمله انگلیسی ها داشت درباره هرات به صدراعظم خود چنین مینویسد:

«جناب صدراعظم، فقرات نوشته شده جناب وزیر مختار دولت انگلیس بهیچ وجه ربطی به نوشتجات ما ندارد، چیزی که مفهوم میشود این است که صلاح ما را در این میدانند، چشم از هرات و مضافات آن بپوشیم تا يك نفر از افغانستان بی منت از دولت ما هرات را متصرف شود و ایلات آشوب طلب و افاغنه گرسنه را بر سر ما بریزند. از انصاف و دولتخواهی وزیر مختار چنین مصلحت بینی را دور میدانستم. شما برای اتمام حجت يك مجلسی او را ملاقات نمائید، اگر ناخوش باشد بنویسید و مضامین نوشتجات تازه را که از خراسان رسیده است حالی کنید. قرض ما به دولت خارجه و بی نظمی قشون ما دخلی به مطلب ندارد، اگر هم واقعاً قشون ما منظم باشد لازم نیآورد که چشم از شأن دولت و رعایای سرحدنشین بپوشیم و خراسان را جولانگاه مخالفان قرار دهیم.»

تاریخ عین الوقایع تألیف محمدیوسف خان هراتی در صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰ در این خصوص مینویسد:

«انگلیسی ها به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده به مشهد باز گردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت، حال سزاوار نیست دولت ایران، هرات را

تخلیه نماید، زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکارا شده‌اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود».

«ولی میرزا آقاخان که تصمیم گرفته بود، هرات را بدولت انگلیس واگذار کند، در جواب حسام‌السلطنه نوشت، معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسرافتاده که بهرات مانده، جواب تعلیقه دولت را اینطور داده‌اید. اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید، فوری هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید!»

حسام‌السلطنه بی‌آنکه تحت تأثیر نامه میرزا آقاخان نوری قرار گیرد، برای شاه قاصدها فرستاد، فریادها کرد که در هندوستان اکنون شورش عظیم برپا شده هندیها سربازان و سرداران انگلیسی را سر میبرند اکنون هرچه از انگلیسی‌ها بخواهید خواهند داد، بیدار باشید، مفت‌نبازید^۱ ما خسارتها، تلفات و ضایعات بسیاری را تحمل کرده‌ایم، انصاف نیست که هرات را رها کرده بدست دشمن بدهیم. و در نامه دیگری نوشت، از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر نگران نباشید، انگلیسی‌ها هرگز نمی‌توانند از برازجان بالاتر بیایند^۲.

باوجود مراسلات واقع‌بینانه و شهادت‌آمیز حسام‌السلطنه، میرزا - آقاخان نوری فرخ‌خان کاشی امین‌الدوله، صندوقدار ناصرالدینشاه را با اختیارات کافی در یازدهم ذیقعدة سال ۱۲۷۲ از راه اسلامبول به پاریس فرستاد و در حالیکه قبل از رسیدن وی به پاریس، هرات، در هفتم صفر سال ۱۲۷۳ توسط حسام‌السلطنه فتح گردیده بود ولی فرخ‌خان طبق دستور

۱- سیاستگران دوره قاجار، نوشته خان‌مک ساسانی و نامه‌های حسام‌السلطنه در اداره اسناد ملی.

۲- تصادفاً باوجود دوری حسام‌السلطنه از جریانات نبرد مدافعان و دلاوران جنوب ایران، حدس وی در این خصوص کاملاً درست بود، چه همانطوریکه در فصل‌های گذشته نوشتیم، قشون انگلیس در برازجان شکست سختی خورد و نه‌تنها نتوانست از این شهر جلوتر برود، بلکه از آنجا بسوی بندر بوشهر شروع به عقب‌نشینی نمود.

صدراعظم نوری و خواسته انگلیسی‌ها عهدنامه‌ننگین پاریس را با انگلیسی‌ها امضا کرد و شهر هرات از قلمرو ایران خارج گردید. (در این خصوص در فصل آتی به تفصیل سخن خواهیم گفت).

عریضه میرزا صادق نوری (امین الدوله) به ناصرالدین‌شاه درباره خیانت‌های دوازده‌گانه میرزا آقاخان نوری و قضیه تخلیه هرات

مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات» خود در صفحه ۸۵ درباره خیانت‌های میرزا آقاخان نوری مینویسد: میرزا-صادق نوری در عریضه‌ای به شاه دوازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان برشمرده که عیناً در اینجا نوشته میشود:

- ۱- توطئه قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هجری قمری.
- ۲- بیرون آوردن شاه از نیاوران و سوء قصد بایمان در سال ۱۲۶۸ هجری قمری.
- ۳- در صورت کشته شدن شاه، پسر یکساله «جیران» را شاه کنند و میرزا آقاخان نایب‌السلطنه شود!
- ۴- کشتن بایبها به فجیع‌ترین وضعی که از ایران روگردان شوند و به پناه دولت انگلیس بروند ۱۲۶۸.
- ۵- دادن بندرعباس به اجاره امام مسقط که انگلیسی‌ها در خلیج فارس يك تکیه‌گاه مهم دیگر داشته باشند ۱۲۷۰.
- ۶- فرستادن قشون به مرو و خیوه و خراب کردن ترکمانان.
- ۷- بی‌اعتنائی کردن به مسیو «بوره» سفیر فرانسه که برای اجاره کردن پایگاهی در خلیج فارس، بمنظور رقابت با انگلیسی‌ها آمده بود.
- ۸- در وقتی که دولت ایران مشغول تهیه جنگ هرات بود، برای

مشغول کردن شاه، داستان زن میرزا هاشم‌خان را فراهم کردند.

۹- حسام‌السلطنه از هرات نوشته بود از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر مشوش نباشید، با این قشون که دارند از بر از جان بالاتر نمی‌توانند بیایند. با این قشون که در اختیار دارم میتوانم به هندوستان بروم. میرزا- آقاخان پیش شاه یقه پاره کرده که اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود، شما را خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد!

۱۰- فرستادن فرخ‌خان امین‌الملک به پاریس برای امضای عهدنامه صلح ایران و انگلیس، با وجود اینکه شورش سپاهیان هند شروع شده بود، معاهده را بی‌درنگ امضاء نماید.

۱۱- فرخ‌خان را در پاریس آستین کردند و برای میرزا آقاخان هم معادل يك کروور تومان لیره انگلیسی فرستادند، و قتیکه معزول شد، شاه فرستاد داریش را ضبط کنند، چنین شهرت کرد که لیره‌ها مس مطلا بوده است.

۱۲- با احضار حسام‌السلطنه و رها کردن هرات، شیعیان افغانستان گرفتار بلا شدند.

بعد از اثبات خیانت‌های میرزا آقاخان، شاه در بیستم محرم ۱۲۷۵ دستخط معزولی او را نوشت و دستخط را حسینقلی‌خان نامی، تفنگدار حسام‌السلطنه در سوهانک شمیران، سرچشمه خرگوش بدست میرزا آقاخان داد.

بايك امعان نظر بر روی این خیانت‌های دوازده گانه و مهمتر از همه پافشاری و یقه‌درانی بیش از اندازه میرزا آقاخان برای از دست دادن شهر ایرانی هرات که سپاهیان ایران حداعلائی فداکاری و از خود گذشتگی را برای محاصره و بتصرف درآوردن آن بخرج دادند، باید گفت این خیانت و جنایت عظیم صدراعظم نوری، یکی از هولناک‌ترین خیانت‌هایی بود که در تاریخ گذشته ایران بوسیله يك دولتمرد ایرانی بوقوع پیوست. و میباید اضافه کرد که این صدراعظم جنایتکار خائن، بخاطر خدمت به استعمار بیگانه و گرفتن چند هزار لیره، چه ارزان يك قسمت از خاک مملکت ما را

به اجانب فروخت و ملت ایران از وجود منحوس و پلید این نامرد چه زیان‌ها که ندید. خداوند نه او را بیامرزد و نه کسانش را که شریک جرم و خیانت وی بودند.

حسام السلطنه هرات را تخلیه نمود

و به مشهد بازگشت

خدمت بزرگ حسام السلطنه به مردم هرات

اگرچه داستان پیشروی قشون ایران به فرماندهی حسام السلطنه و دیگر سرداران جنگجو و کارآزموده او به فتح هرات منتهی گردید و سلطان مراد میرزا بهمین مناسبت به فاتح هرات معروف گردید، درباره چگونگی تسخیر این شهر در فصول آینده به تفصیل جزئیات آنرا خواهیم نگاشت، ولی در این بخش از کتاب دنباله مطلب را تا جائی که در فصل پیش بدان نقطه رسیده‌ایم ادامه می‌دهیم.

در بخش پیش قسمتی از تاریخ عین‌الوقایع را درباره تخلیه شهر هرات نقل کردیم، حالا می‌پردازیم به دنباله مطالب نوشته در این کتاب در خصوص تخلیه هرات:

«انگلیسی‌ها به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کردند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منحرف نمود و حکمی به مرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نماید و به مشهد بازگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد».

نویسنده این تاریخ (عین‌الوقایع) علاوه میکند که: «مرحوم حسام السلطنه در هرات باب محبت بر رخ شیعه و سنی گشوده بود، بطوریکه اهالی بارضای خاطر اسامی اطفال خود را که معمولا، عمر و ابوبکر و عثمان گذاشته بودند تبدیل نموده و علی و حسن و حسین می‌گفتند و به تمام قضات و طلاب و اعیان شیعه و سنی استمرار و مواجب و تیول برقرار نموده و عدالت پیشه داشت».

میرزا آقاخان نوری باهمان عجله و شتاب که معاهده پاریس را با انگلیسی‌ها منعقد نمود، باهمان سرعت و چابکی نیز دستور داد هرات را از قشون ایران تخلیه کنند و حسام السلطنه را مجبور نمود حکومت هرات را به سلطان احمدخان معروف به سلطان‌جان فرزند محمدعظیم‌خان، برادر بزرگ امیر دوست‌محمدخان واگذار کند و بایک عده مهاجر هراتی که تماماً شیعه بودند به مشهد مراجعت کند. باین نیز قناعت نکرده حسام السلطنه را از حکومت خراسان معزول نمود که در نتیجه آن، افتضاح مرو بوسیله حمزه میرزا حشمت‌الدوله، حکمران بعدی خراسان پیش آمد که قشون ایران از تراکمه آخال و مرو شکست خورده، پس از تحمل تلفات سنگین بخراسان بازگشت نمودند.

باتمام این احوال، سکنه هرات، باز چشم امید بطرف دولت ایران داشته و از دولت انگلیس بکلی مأیوس بودند، چونکه دوست‌محمدخان را دست‌نشانده انگلیسی‌ها میدانستند، مخصوصاً رفتاری که امیر فوق‌الذکر با اولاد کهندل‌خان کرد و امارت قندهار را که حق آنها بود به تصرف خود درآورد و آنها را متواری ساخت.

تمام این عوامل، کافی بود که سکنه هرات را از دوست‌محمدخان و دولت انگلیس مأیوس گرداند.

در این تاریخ عده‌ای از شاهزادگان و سرداران افغانی در بلاد ایران پناهنده شده و وظیفه‌خوار ایران بودند، همینکه بنا شد لشکریان دولت ایران از هرات مراجعت کنند، شهریار ایران سلطان احمدخان معروف به سلطان‌جان، برادرزاده دوست‌محمدخان را که بواسطه کدورت و دشمنی با امیر مذکور در دربار ایران میزیست، بحکومت هرات انتخاب نمود.

این شخص، یکی از خدمتگزاران باوفای دولت ایران بشمار میرفت و تا زنده بود مطیع فرامین و اوامر دولت ایران بود.

شهریار ایران، سلطان احمدخان را با استعداد کافی و مهمات زیاد و توپخانه حسابی روانه هرات نمود و مرحوم حسام السلطنه ناچار هرات را بایشان سپرده و عازم دارالخلافه طهران گردید.

معاهده ننگین پاریس

در نتیجه این عهدنامه شهر هرات از ید ایران خارج شد
فرخ خان کاشی امین الدوله عاقد این قرارداد چه کسی بود؟!

فرخ خان کاشی ملقب به امین الملک (امین الدوله) وزیر حضور، پسر میرزا مهدی پسر میرزا احمد و پیش از آنکه در دستگاه فتحعلی شاه وارد شود، نامش ابوطالب بوده و پس از آنکه از پیشخدمتهای مخصوص شاه میگردید، فتحعلی شاه نامش را فرخ میگذارد.

او در ابتدای امر جزء غلام بچگان خاص شاه بود و بعد پیشخدمت وی شد. یکی از خصوصیات این فرخ خان که از حسن منظر و تناسب اندام بهره‌ها داشت، این بود که لباس‌های بسیار زیبا و الوان در بر میکرد تا کاملاً جلب توجه شاه و امنای دولت را بنماید! و در این خصوص شایعاتی بر سر زبانها بود.

فرخ خان در هنگام سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه جزء عمله خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در عصر ناصری (ناصرالدینشاه) ترقی خیلی سریعی نمود و به مشاغل مهم از قبیل: صندوقدار و جوه خاص ناصرالدین شاه، مهرداد شاه، رئیس عمله خلوت و غیره نایل گردید. او از جمله مقربان و محارم شاه بشمار میرفت.

فرخ خان چندبار شورشهایی را که در مازندران و گیلان و اصفهان علیه حاکمان وقت خود برپا شده بود با مسالمت فرو نشانید. فرخ خان که ابتداء لقبش امین الدوله بود، بعداً بدلیل خدمات

خاصه به (امین‌الملک) معروف گردید. اما میرزا آقاخان نوری بهنگام جنگ انگلیس و ایران در بنادر و جزایر خلیج فارس در سال ۱۲۷۲ هجری قمری، فرخ‌خان کاشی را که در این هنگام صندوقدار مخصوص شاه بود، برای اصلاح کار جنگ میان ایران و انگلیس و با اختیارات تام، ابتداء به اسلامبول روانه کرد، وی بمحض ورود به آن شهر، خواست که با «لرد - رد کلیف» سفیر انگلستان در دربار عثمانی ملاقات و مذاکره نماید، لکن سفیر انگلیس از ملاقات با او سرباز زد و چون انگلیسی‌ها از تمام جریانات و اوضاع داخلی و خارجی ایران کاملاً آگاه بودند و شخصی چون میرزا - آقاخان صدراعظم را در دست داشتند و بیشتر کارها بدستور خودشان و بنا بر تمایلات استعماری مأمورانشان صورت میگرفت، پس از دو ماه طفره رفتن و معطلی، نماینده ایران را فریب داده به او خاطر نشان ساختند، در صورتی حاضر به مذاکره درباره صلح باشما میباشیم که شرح زیر را نوشته برای ما ارسال دارید، آنوقت حاضر به مذاکره باشما خواهیم بود!

شرحی که انگلیسی‌ها با ترفند و تزویر از فرخ‌خان کاشی می - خواستند، دارای چنین متنی بود که آن نماینده نا آگاه و شاید هم آگاه ولی بی‌علاقه به مصالح ایران و احتمالاً با گرفتن مبالغی رشوه، خائنانه به انگلیسی‌ها تسلیم کرد:

«من از جانب دولت ایران مختار و مأمورم که در مقام رضاجوئی اولیای دولت انگلستان بر آیم و بر ذمه من است که اولیای دولت ایران، عساکر مأموره خود را از هرات و افغانستان منصرف نمایند و بهیچ قسم در افغانستان مداخله ننموده، خسارت و زیانی که در این مأموریت لشکری به افغانستان رسیده از خزانه دولت اداء شود!!».

بادقت و تأمل در متن این نامه که در آن جز بوئی از خیانت و زبونی و عدم علاقه و دل‌بستگی به مصالح مملکت ایران به‌مشام نمیرسد این سؤال به‌ذهن متبادر می‌شود که آیا ممکن بود حتی یک مأمور بی‌اطلاع و مبتدی، نه‌سیاستمدار و امین دولت! (امین‌الدوله) غیر ایرانی آنرا بامضاء برساند؟

و در باره شهری از شهرهای ایران که سرداری چون حسام السلطنه میرفت تا حاکمیت و قدرت ایران را در آنجا مستقر گرداند، چون شکست خوردگان، شرایط یک کشور بیگانه را بپذیرد و تأدیه خسارات لشکر کشی را از خزانه دولت و ملت ایران بنماید؟

البته وقتی شخصی چون میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران باشد، مأمور و نماینده فوق العاده او نیز میباید به چنین شرایط شاق و تحمل ناپذیری که با استقلال و تمامیت ایران مغایرت دارد تن در دهد.

بهر تقدیر امین ملک و ملت! (فرخ خان امین الملک) نامه کذائی را نوشت و برای انگلیسی‌ها ارسال داشت و پس از وصول و ایصال نامه، انگلیسی‌ها حتی پا را از این مرحله هم فراتر نهاده، تقاضاهای دیگری از او نمودند و بعد هم اتمام حجتی مشتمل بر چندین ماده برای فرخ خان فرستادند که امین الملک آنها را نیز قبول کرد.

در همین هنگام بود که خبر فتح هرات توسط حسام السلطنه با گاهی ناصرالدین شاه رسید. شاه قاجار که از صدر تاذیل تعهدات غیر شرفتمندانه و استقلال‌شکنانه انگلیسی‌ها را قبول کرده بود، به فرخ خان دستور داد که تمام تعهداتی که سپرده‌ای آنها را باطل اعلام بدار.

فرخ خان کاشی دستور شاه را اجراء کرد و مراتب را با اطلاع سفرای خارجه مقیم اسلامبول نیز رسانید و آنگاه بایک کشتی جنگی که دولت فرانسه در اختیار او گذاشته بود، راهی سواحل جنوبی کشور فرانسه گردید و بعد در ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۲۷۳ هجری قمری به پاریس وارد شد و مذاکراتی در پایتخت فرانسه به وساطت ناپلئون سوم امپراتور فرانسه در چهارم مارس سال ۱۸۵۷ میلادی (شعبان ۱۲۷۳ هجری قمری) صورت گرفت که منجر به عقد معاهده بسیار ننگین و شرم‌آور «پاریس» با «لرد کولی» سفیر انگلستان در پایتخت فرانسه گردید.

در اینجا نکته قابل ذکر اینکه وساطت و پادرمیانی ناپلئون سوم امپراتور فرانسه در این امر که صد در صد برفع دولت انگلیس و به زیان دولت ایران بود، بدین علت بود که استقرار یافتن لوئی ناپلئون که خود

را خواهرزاده ناپلئون بناپارت سردار بزرگ فرانسویان میدانست و بنام ناپلئون سوم پادشاه فرانسه شد، در نتیجه کمک‌ها و حمایت «پالمرستون» نخست وزیر انگلیس صورت گرفت و میرزا آقاخان نیز که تبعه انگلیسی‌ها و نوکر سفارت فخمه بریتانیا بود و بنا به نوشته خان‌ملك ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار: «فرخ خان را هم انگلیسی‌ها آبتن کرده بودند»^۲.

باری با انعقاد معاهده پاریس، دولت ایران از حق حاکمیت خود در افغانستان، باصلاحدید و صوابدید میرزا آقاخان نوری چشم پوشید! نتیجه مخارج و هزینه‌های کمرشکن قشون کشی حسام‌السلطنه به افغانستان و کشته شدن هزاران نفر از فرزندان و جنگاوران ایران بنا به خواهش ناپلئون سوم برای دینی که به پالمرستون صدراعظم انگلستان داشت، به باد فنا رفت و میرزا آقاخان به پاس این خیانت بزرگ يك جامه نفیس از سمور (ابره) رضائی چهل‌بند بسیار اعلا که بندهای آن مرصع بجواهر بود از شاه خلعت گرفت! و بلافاصله برای انگلیسی‌های بلادیده هندوستان دفتر اعانه باز کرد و احکام خیلی سخت به حسام‌السلطنه فاتح هرات صادر نموده بوی متذکر شد که فوراً هرات را تخلیه کرده به خراسان مراجعت کند!!

مؤلف کتاب منتظم ناصری (اعتمادالسلطنه) در مجلد سوم این کتاب در صفحه ۲۶۰ جزء وقایع سال ۱۲۷۵ قمری مینویسد:
«جناب فرخ‌خان امین‌الملك، سفارت کبری و مأموریت خود را پایان رسانده و در ماه ربیع‌الاول وارد دارالخلافه طهران و شرفیاب حضور همایون شد و به يك قطعه گل کمر مرصع ممتاز و يك ثوب جبه‌ترمه کشمیری حاشیه‌دار از ملابس خاصه منقطع و سرافراز گردید».
از این تاریخ فرخ‌خان امین‌الدوله لقب امین‌الملك را از شاه گرفت!.

ناصرالدین‌شاه در این سال دستور داد که از این بعد عزل و نصب

۲- سیاستگران دوره قاجار، از خان‌ملك ساسانی، جلد اول صفحه ۳۱

تمام حکام ایالات و ولایات باید به مشاورت و صوابدید امین‌الملک صورت گیرد و باین ترتیب این دولتمرد خیانتکار که تالی میرزا آقاخان بود، با اختیاراتی که ناصرالدین‌شاه بدو تفویض کرد بعد از شاه، شخص اول مملکت شده، دارای این مشاغل گردید: وزارت حضور، اداره حکومتی کاشان، نطنز و اصفهان و فارس و تمام گمرکات ایران.

خشم و هیجان ناصرالدین‌شاه از شرایط و تکالیف شاق و خفت آور انگلیسی‌ها دستور بسیج عمومی برای جنگ

رضاقلیخان هدایت در کتاب روضة‌الصفای ناصری، جلد دهم، صفحه ۷۱۶ درباره خشم و وحشت ناصرالدین‌شاه از شهادت و شرایط خفت آور انگلیسی‌ها به فرخ‌خان امین‌الملک چنین مینویسد:

«... فرستاده لرد کلیمف دیگر باره باز آمد که این نوشته مجمل و مبهم است، امین‌الملک صفحه بنگارد و خاتم برزند که من از جانب دولت ایران مختارم به ترضیه کار گزاران دولت بهیه انگلیس، و بر ذمه من است که دولت ایران عساکر خود را از هرات و افغانستان باز طلبد و ابداً در اراضی افغانستان مداخله نکند و زیانی و ضرری که بولایت افغان در این ترکتاز رسیده از خزانه دولت ایران داده شود.»

«چون شد آمد فرستاده تکرار پذیرفت، سفیر کبیر انگلیس پیام داد که از دولت انگلیس مرا امر کرده‌اند که اگر امین‌الملک سفیر ایران بخط بسپارد و تعهد کند که عساکر ایران از هرات باز گردند و ضرر افغانه را از خزانه ایران اداء کنند، در این کار با او سخن گوی والا مراودت و مکالمت را با او بریده‌دار که ما قطع و فصل کار ایران را به جنرال اوترام بزرگ عساکر بحری خود تفویض کرده‌ایم که در خلیج فارس چنانکه داند کار را بانجام برساند!».

«چون امین‌الملک اینگونه سخنان بشنید، ببحر حیرت درافتاد و باندیشه غرقه ماند. علی‌الجمله چندان اورا به پیام و تقریر و کلام و تدبیر آشفته‌خاطر داشتند تا بدین شرح از وی سندی گرفتند که نخست، دولت ایران از مداخله افغانستان در گذرد و ضرر مخارج آنان را از خزینه ایران بها دهد، چون این خط بگرفتند جناب لاردر کلیف (لرد کلیف) دیگر باره به امین‌الملک کس فرستاد که چون این نوشته برضای خاطر ما نگاشتی از ملاقات شما مضایقتی ندارم و اما قبل از ملاقات باید این شرایط را نیز بپذیری و برگردن گیری والا ملاقات نخواهد شد».

«اول آنکه سپاهیان ایران از هرات باز آید و زیان هرات داده شود، دویم آنکه دولت ایران مداخله در افغانستان را ابداً موقوف دارد و اگر در میانه مخاصمتی روی دهد بصوابدید کارگزاران انگلیس اصلاح پذیرد. سیم آنکه عهدنامه تجارتنی جدید نگاشته شود که در سراسر شهرهای ایران قونسول انگلیس توقف کند. چهارم آنکه جمیع مطالبات تبعه انگلیس را دولت ایران بی‌مماطله و مساهله ادا کند. پنجم بندرعباس را برطبق رضا و خواهش سید سعیدخان امام مسقط بدو باز گذارند!! ششم آنکه شاهنشاه ایران برای اموری چند که از جناب صدراعظم روی داده او را تبدیل فرمایند».

«جناب امین‌الملک در این باب متحیر مانده، در رد و قبول این شروط متردد بود تا در روز یکشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول خبر تسخیر هرات در اسلامبول تشهیر یافت، الا سفیر کبیر دولت انگلیس، سایر سفرا شادمان شدند و روزی دیگر امین‌الملک اطمینان یافته به سرای لرد کلیف رفته سخن بر این مختوم شد».

«امین‌الملک گفت که اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شما بحدود ایران نروند، من این شرایط شش گانه را در ضمن عریضه به حضرت دارالخلافه عرضه کنم تا فرمان چه رسد».

«سفیر انگلیس از قبول این مسئول سرباز زدو معلوم افتاد که این مماطله و دفع‌الوقت برای تجهیز و تشمیر عساکر انگلیس و قصد سواحل

و بنادر فارس است و امین‌الملک صورت حال را معروض داشت و چون این اخبار بدارالخلافه رسید، حضرت شاهنشاه را از قبول این تکالیف شاقه موی براندام خار گشت، دریای غضب او بچارموجه درآمد و لنگر کشتی حلم گران‌سنگ او از تموج قهر گسیخته گردید و لختی براین تکالیف عنیف خنده زد. فرمان داد تا عساکر ممالک محروسه بدارالخلافه حاضر شوند و از همه جانب ساخته کارزار گردند و به افغانستان یورش برند و بجانب هندوستان راه برگیرند و از سند و پنجاب قصد دهلی و کلکته تصمیم دهند و تخلخل در جبال سند و تزلزل در بلاد هند درافکنند و بجانب صدراعظم امر فرمود که سپاهیان ممالک محروسه را آماده سازد خزبنهای آماده را بمصارف سپاهیان پردازد و جناب صدارت و شاهزادگان محفل مشاوره مجلس مناظره آراسته، نشستند و گفتند و برخاستند و از چارسوی مملکت ایران عساکر منصوره را اخبار و احضار نمودند.

وقتی انسان بر روی این شرایط و تکالیف فوق‌العاده شاق و خفت‌آور و توهین‌آمیز تأمل میکند، چنین می‌اندیشد که آیا دولتی مانند انگلستان چنین شرایطی را، حتی برای کوچکترین و ضعیف‌ترین ممالک در مانده و خوار شده و شکست خورده، تحمیل می‌کرده است تا چهره‌سرد به کشوری چون ایران با آن سابقه عظمت دیرین سیاسی و فرهنگی؟

البته وقتی کشور ما را از مردانی نیرومند و بزرگ و وطن‌دوست، چون عباس میرزا نایب‌السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیر کبیر خالی کردند و آنها را بوسیله ایادی مزدورشان تباه و نابود ساختند، آنوقت که کار را بدست صدراعظم‌های دست‌نشانده‌ای چون میرزا آقاخان نوری و امثالهم دادند، در چنین صورتی اقدام به تجاوزات استقلال‌شکنانه و کشتن مردان جنگجوی مدافع ایران و جدا کردن سرزمین‌هایی چون هرات و برخی دیگر از شهرها و نقاط افغانستان - که جزء قلمرو ایران است - مینمایند و بدیهی است که کارگزاران دولت استعماری بریتانیا با توجه به این مراتب به تحمیل چنان شرایط خفت‌آمیز و حقارت‌آوری دست می‌یازیدند!

بهر حال با جرح و تعدیل‌هایی که در شرایط پیشنهادی انگلیس‌ها و اعمال و رفتار توهین‌آمیزشان بعمل آمد، بامیان‌جیگری ناپلئون سوم - چنانکه قبلاً نوشتیم - عهدنامه‌ای مشتمل بر پانزده فصل‌نامه میان امین-الملک (فرخ‌خان) و نماینده انگلیس لرد کولی انعقاد یافت که متن آن بقراری است که خواهد آمد.^۳

۳- مطلب جالبی که در این فصل بسیار تلخ و ناخوش‌آیند کتاب که البته ما ایرانیها پس از گذشت سالیان دراز از وقوع عهدنامه ننگین پاریس، هنوز آثار شوم آنرا احساس میکنیم، این است که همین ناپلئون سوم و یالوئی ناپلئون، که امپراتوری زن‌باره و عیاش بود و زمینه انعقاد آن عهدنامه سخت‌بار را فراهم کرد، در يك جنگ سخت و هراسناك با کشور پروس، از سپاهیان جنگجو و منظم بیسمارک، صدراعظم پولادین پروس، دچار شکست افتضاح‌آوری شده و تاج و تخت خود را از دست داده و ناگزیر به کناره‌گیری از سلطنت شد و همین امپراتور که خود را خواهرزاده ناپلئون بناپارت بزرگ میدانست، کارهای جاهلانه و تند و غیر معقولی در مدت فرمانروایی خود انجام داد که به مقیاس وسیعی وجهه‌اش را تنزل داد. یکی از آن جمله کارها، تبعید ویکتور هوگو، نویسنده و شاعر بزرگ رمانتیسیم کشور فرانسه به جزایر «جرسی» بود، بطوریکه ویکتور هوگو، بهمین علت و به دلیل عملیات جاهلانه‌اش وی را در یکی از آثار معروف خود بنام «ناپلئون لوپتی» یا «ناپلئون کوچک» لقب داده بود.

عهدنامه صلح که مابین ایران و انگلیس باامضاء رسید متن عهدنامه ننگین پاریس

بنام خداوند بخشنده مهربان

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون، سلطان معظم، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه و از صمیم قلب مایلند که برصدمات جنگی که مغایر و منافی میل و نیات دوستانه ایشان است نهایی داده و روابط مودت قدیمه را بوسیله صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد مجدداً برپایه و اساسی محکم استوار نمایند، برای وصول این مقصود و کلای مختار خود را از قرار ذیل معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند، شرافت‌مآب هنری ریچارد چارلز بارون کولی از اعظم ممالک مجتمعه و از اعضای دارالشورای مخصوص سلطنتی، دارای نشان پرافتخار «حمام» از درجه اول و سفیر کبیر فوق‌العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه و غیره، و از طرف اعلیحضرت شاه ایران جناب جلالت‌مآب، مقرب‌الخاقان، فرخ‌خان امین‌الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران، دارای تمثال همایونی و حمایل آبی و کمر مرصع و غیره.
پس از آنکه مشارالیهما، اختیار نامه‌های خود را فیما بین ارائه

و مبادله نموده و آنرا مرتب به ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند:

فصل اول- از روز مبادله تصدیق نامجات، همین عهدنامه، مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند و نیز مابین اخلاف و ممالک و رعایای طرفین، مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم- از آنجائیکه بسعادت و میمنت، مابین اعلیحضرت معظمتین صلح برقرار گردید، بموجب این فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه، خاک ایران را بشرایط ذیل تخلیه نمایند.

فصل سوم- دولتین معظمتین معاهدتین، شرایط مینمایند که تمام اسرائیکه در مدت جنگ از طرفین دستگیر شده‌اند فوراً رها نمایند.

فصل چهارم- اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد مینماید که بمجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه فوراً عفونامه کاملی اعلام نموده و به موجب آن، تمام رعایای ایران را که بواسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیس، بهرنوعی که متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند، از مسئولیت رفتار خود معفو دارند، بطوریکه هیچکس از هر طبقه‌ای که بوده باشد مورد هیچگونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.

فصل پنجم- بعلاوه اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که اقدامات فوری بعمل آورند برای اینکه از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان، عساکر و مأموران ایران را که فعلاً در آنجاها هستند، بیرون آورند. این تخلیه در ظرف سه‌ماه از تاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه حاضره صورت وقوع پیدا خواهد کرد.

فصل ششم- اعلیحضرت پادشاه ایران قبول میفرمایند که از

هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان، صرف نظر نموده و بهیچ وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچگونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند، و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که منبذ از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول میدهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایت بر نیایند!!..

فصل هفتم- هر گاه از طرف یکی از ممالک مزبوره فوق، بحدود ایران تجاوزی شد چنانچه استرضای شایسته بعمل نیامد، دولت ایران حق خواهد داشت که اقدامات پرای منع و سیاست متهاجمین بکاربرد، ولی صریحاً مقرر است که هر قدر از قوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوز نمود، بمجرد اینکه به مقصود نایل گردید بخاک خود مراجعت خواهد کرد.

فصل هشتم- دولت ایران تعهد میکند که فوراً پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، تمام اسرائی را که در مدت عملیات جنگی عساکر ایران، در افغانستان، دستگیر شده اند بدون اخذ فدیة آزاد نماید و تمام افاغنه که بطور گروی یا بدلیل پولتیکی در هر نقطه از نقاط ایران توقیف شده باشند بهمانطور آزاد خواهند شد.

فصل نهم- طرفین معظمتین معاهدتین تعهد میکنند که در نصب و استقرار قنسول جنرالها و قنسولها و ویس قنسولها و وکلای قنسولگری هریک از آنها در خاک دیگری، حالت دول کامله- الوداد را داشته و چنانچه نسبت به اتباع و تجارت دول کامله- الوداد منظور است، از هر جهت همانطور بارعایا و تجارت یکدیگر نیز رفتار نمایند.

فصل دهم- بمجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، سفارت

انگلیس به طهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول مینماید که سفارت مذکور را بامعذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمین، امروز در نوشته جداگانه امضاء نموده‌اند بپذیرد^۱.

فصل یازدهم - دولت ایران تعهد میکند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به طهران، مأموری معین نماید که باتفاق مأموریکه سفارت انگلیس معین میکند، به دعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطع نمایند.

فصل دوازدهم - باستثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر، دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنسولها و ویس قنسولها یا وکلای قنسولگری نباشند صرف نظر خواهد نمود، مشروط بر اینکه چنین حقی بهیچ یک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچ یک از اینها هم چنین حقی را معمول ندارند.

فصل سیزدهم - دولتین معظمین معاهدتین قراردادی را که بتاريخ ماه اوت ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع برده فروشی در خلیج فارس منعقد داشته‌اند بموجب همین فصل تجدید مینمایند.

فصل چهاردهم - بلافاصله پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، عساکر انگلیس از هرگونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید (منظور عملیات در خلیج فارس میباشد) و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد مینماید بمحض اینکه شرایط راجعه به تخلیه هرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه به پذیرفتن سفارت انگلیس در طهران کاملاً بموقع اجراء

۱ - سفارت انگلیس، پس از قضیه زن میرزا هاشم، مستخدم ایرانی مخصوص سفیر انگلستان «مستر مور» و اعتراض شدید دولت ایران تعطیل گشت و سفیر پرچم سفارت را از فراز ساختمان سفارتخانه پائین آورده و به کشور انگلیس بازگشت نمود.

گذاشته شد، عساکر خود را بدون تأخیر از تمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه بایران بردارد.

فصل پانزدهم - این عهدنامه تصدیق شده و در بغداد در ظرف سه ماه، و در صورت امکان زودتر، تصدیق نامجات مبادله خواهد گردید.

بتاریخ چهارم ماه مارس سنه ۱۸۵۷ - به چهار نسخه نوشته شده. امضاء: امین‌الملک. امضاء: کولی.



به قول محمود محمود نویسنده کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، گناه دولت ایران در آن ایام از نظر دولت انگلیس این بود که به افغانستان لشکر کشی نموده است، هر گاه در این عمل نیز دسیسه‌ای بکار نرفته باشد باید اینطور نتیجه گرفت که وسایل این لشکر کشی را خود عمال دولت انگلستان و حکومت هندوستان از سال ۱۸۵۲ در افغانستان تهیه دیده بودند. از یک طرف، از میرزا آقاخان سند گرفته برای حاکم هرات می‌فرستادند و او را متقبل مینمودند و از طرف دیگر، امیر دوست محمدخان را بدادن پول و اسلحه و صاحب منصب تحریک نموده به قندهار می‌فرستادند و او را تحریص میکردند که هرات را جزء قلمرو خود قرار دهد و ضمناً خراسان را هم ضمیمه افغانستان بکند.^۲

در هر حال آنچه را که دولت روسیه تزاری در سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳) به موجب عهدنامه ترکمانچای و پس از دوازده سال جنگ بین قوای ایران و روس بدست آورده بود، انگلیسی‌ها نیز بعد از بیست و پنج سال کشمکش و مبارزه و جنگ و خونریزی در سال ۱۸۵۷ میلادی، بموجب معاهده ننگین پاریس، بدست آوردند.^۳

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، صفحه ۷۰۰

۳- باری معاهده ننگین پاریس به نفع انگلیسی‌ها تمام شد و امتیازاتی را که از سال

هرملتی که قادر بحفظ تمامیت وطن خود نباشد، در اولین قدم دستخوش تعدی همسایگان پر قدرت و زورمند خود خواهد شد و یک قسمت و گاهی تمامیت سرزمین‌های خویش را ازدست خواهد داد. بهرحال، با انعقاد عهدنامه پاریس، پرده سیاست جهانگیری و استعماری سیاه انگلستان بوسیله سرنیزه عوض شد و پرده دیگری بالا می‌رود.

اینک که بتاریخ شصت ساله اخیر قرن نوزدهم مراجعه مینمائیم، دیده میشود که تقریباً سی سال آن در مبارزه باروسها که تحریکات خارجی نیز بیشتر در آن دخالت داشته، صرف گردیده است و متجاوز از بیست و پنج سال آن نیز در کشمکش‌های سخت با انگلیسی‌ها گذشته که مسبب و محرک همه آنها خود انگلیسی‌ها بودند و شروع آن از تاریخی بوده که نظر عباس میرزا نایب‌السلطنه متوجه برقراری ثبات و امنیت در خراسان گردیده بود.



هنوز سخن ما در باره افغانستان پایان نرسیده. گفتیم که شاه ایران، سلطان احمدخان را با استعداد کافی و مهمات زیاد و توپخانه حسابی روانه هرات نمود و حسام‌السلطنه، آن سردار کاردان و مقتدر و وطن-دوست، ناچار باحالتی دردناک و اندوهبار، هرات را که آنهمه در راه نگاهداری آن فداکاری بخرج داده بود، به‌ایشان سپرده و خود عازم طهران گردید.

اینک دولت ایران برای دو سه سالی ظاهراً راحت بود که تحریک یادسیسه‌ای از هیچ‌جا نمیشد، فقط گاه و بیگاه تراکمه آخال و مرو به نواحی خراسان دستبردی میزدند که تا حسام‌السلطنه در خراسان بود، از



۱۸۲۸ میلادی (۱۲۴۳) هجری انتظار داشتند بدست آوردند. ایران بعد از این تاریخ بکلی از نظر سیاستمداران انگلیس افتاد و باردیگر امور سیاسی آنرا بحکومت هندوستان واگذار نمودند.

آنها تنبیه کاملی میکرد، ولی معلوم نیست برای چه، میرزا آقاخان نوری، حسام السلطنه را از خراسان احضار نمود^۴ و شاهزاده حمزه میرزا حشمت الدوله را بحکومت آن ایالت فرستاد.

در زمان حکومت حشمت الدوله، بر مراتب جسارت و گستاخی تراکمه افزوده شد. دولت ایران او را باعده‌ای سپاهی کامل، با امکانات و تجهیزات فراوان جنگی، مأمور تنبیه ترکمانهای تاراجگر نمود، ولی حشمت الدوله و وزیر نالایقش محمد مستوفی قوام الدوله شکست فاحشی از تراکمه خورده با کمال رسوائی و وضعی فضاحت بار در حالیکه بیش از سی هزار نفر از سربازان نگون بخت ایران را دچار مرگی دلخراش کرده بودند به مشهد مراجعت کردند.

«لرد کرزن» سیاستمدار معروف انگلیسی، نایب السلطنه هندوستان و بعدها وزیر خارجه دولت انگلیس که سالها در ایران اقامت داشت در جلد اول کتاب خود تحت عنوان «ایران و مسئله ایران» در صفحه ۴۳۰ آن کتاب، ضمن ملاقات خود بایحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه ایران، درباره افغانستان و جدا شدن آن از کشور ایران چنین مینویسد:

«در ضمن صحبت بایحیی خان مشیرالدوله که در باب سیاست‌های اروپا و شرق مذاکره میشد، مشیرالدوله اظهار نمود، هرگاه دولت انگلیس نصف پولی را که برای جدا ساختن افغانستان از ایران بی مطالعه مصرف نمود، برای دوستی ایران خرج میکرد، امروز ایران، يك سد بزرگ در مقابل روس واقع شده بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود. این تذکر مشیرالدوله عادلانه بود.»

«راولنسون» یکی دیگر از مأموران سیاسی دولت انگلیس در ایران^۵ میگوید:

۴- مستر استویک سیاستمدار انگلیسی مینویسد: میرزا آقاخان صدراعظم، دسیسه‌ها نمود تاشاه، حسام السلطنه را از خراسان احضار کرد.

۵- درباره این سیاستمدار میرز و آگاه انگلیسی قبلاً مطالبی نوشته‌ایم، وی تقریباً یکی از مأموران نادر انگلیسی بود که نسبت به مردم ایران احسانات موافقی داشت.

«من شخصاً سلطان احمدخان، حاکم جدید هرات را در طهران ملاقات نموده با او مذاکره کردم، حتی از طهران نیز از طرف سفارت انگلیس يك هیئت سیاست تحت ریاست ماژور «تیلور» به هرات اعزام گردید، ولی سلطان احمدخان حاضر نشد دست از اطاعت و تبعیت شهریار ایران بردارد و همیشه خود را یکی از نوکران دربار ایران میدانست».

اشتعال نایره سهمگین‌ترین پیکارها برای فتح هرات حسام السلطنه در چند قدمی تصرف هرات

هرات همچنان در محاصره لشکریان حسام السلطنه بود. این محاصره اگرچه هفته‌ها بود که ادامه داشت و مدافعان افغانی آن که از جانب افسران انگلیسی و باسلاحهای آنها تقویت میشدند و به ایستادگی و نگاهداری شهر ادامه میدادند، معذالك فرماندهی مآل اندیشانه و تدابیر ماهرانه جنگی حسام السلطنه سبب آن میگردید که حلقه محاصره هر لحظه تنگ‌تر گردیده و وی برای یافتن راههای نفوذ بداخل شهر با حداقل تلفات انسانی و ضایعات، به تلاش‌ها و عملیات نظامی جدیدی دست یازد.

يك مشکل بزرگ و اساسی فاتح هرات، این بود که افواج و لشکریان متشکله اردوی او را، مردان ایلات و طوایف و عشایری تشکیل میدادند که اگرچه در جنگاوری و تهور و رشادت و جانبازی کم نظیر بودند، ولی به انضباط در عملیات نظامی و اجرای دستورات صادره از طرف فرماندهی اردو عادت نداشتند و وحدت فرماندهی که در اقدامات جنگی و جریان رزم‌ها نقش بسیار مؤثری را بعهدہ دارد، متأسفانه در اردوی حسام السلطنه بهمان دلایل آورده شده ضعیف و متزلزل بود، و بودند افواج و سردارانی که برای تفوق‌ها و پیروزیهای جنگی و اینکه فوج خود را بمناسبت يك پیروزی و موفقیت از دیگر افواج متمایز قلمداد نمایند، از اجرای دستورها و فرامین جنگی صادره از سوی فرمانده کل سرباز میزدند و بنا به تصمیمات و اراده خود، دست بعملیات عجولانه و ناپخته‌ای میزدند که در نتیجه کار

پیروزی قطعی همه‌جانبه را به تأخیر میانداخت و یا افراد اردو را متحمل تلفات سنگینی میکرد.

حسام‌السلطنه که خود سرداری منضبط و سخت‌گیر بود، اگرچه در چنین مواردی برخی فرماندهان و سرهنگان زیردست لجام‌گسیخته را بسختی تنبیه میکرد و بعضاً چند نفری را هم به‌جوخه اعدام میسپرد تا عبرتی برای دیگر فرماندهان پائین‌دست باشد، بااین وجود، این نقطه ضعف اغلب به‌وحدت عمل و اجرای اوامر فرماندهی لطمه‌های شدید وارد می‌آورد، چنانچه در همین جنگ هرات اتفاق افتاد.

در آن لحظات ودقایق دشوار که آتشبارهای سپاهیان حسام‌السلطنه بلاانقطاع بر برجها و حصار و باروها باخیمپاره و توپ و تفنگ و زنبورک آتش میریختند، امیرعباس هراتی که در داخل هرات جزء سران بود و خود را خدمتگزار دولت ایران میدانست، به‌اردوی حسام‌السلطنه وارد گردیده و ازطرف حیدرقلیخان سرتیپ و میرزا حسین، مستوفی شهر هرات و گروهی از بزرگان و سرداران ایرانی داخل این شهر وفارسی-زبانان شیعه مذهب و عده کثیری از اهالی پیام‌آورد که آنان تصمیم دارند در یک فرصت مناسب راه ورود لشکریان وی را بداخل هرات هموار و مهیا گردانند.

حسام‌السلطنه نیز بلافاصله موضوع را به‌سام‌خان ایلخانی و حسین-خان یوزباشی اطلاع داده و آنرا بصورت یک راز مطرح کرده به ایشان تذکر داد که خود باتشخیص موقع مقتضی و هنگامیکه پیام‌دهندگان موقع مناسب حمله‌را (از مدخل شهر) اعلام داشتند بداخل هرات هجوم آغاز کنند.

در شب آن روز، حسین‌خان یوزباشی به‌سران افواج حکمی صادر کرد که بنا بر دستور سلطان مراد میرزا هیچ فردی از سربازان اجازه آنرا ندارند که از مواضع خود حرکتی کرده، به‌تنش‌ها و جنبش‌های جنگی دست یازند و در همان شب، وی بسنگرهای حسنعلی‌خان، سردار فوج گروس و محمدرضا خان سرتیپ وارد گردیده، آنان را آگاهی داد که با اعلام کلمه

رمز در سپیده دم، افواج خود را آماده کارزار دارند، ولی حسین خان - یوزباشی جزئیات راز و رمز و چگونگی نقشه حمله را بدانها بازگو نکرد که مبادا اشکالاتی در اجرای عملیات پیش آید.

در سپیده دم فردای آن شب، سامخان ایلخانی و عباس خان هروی و جماعتی از اهالی «هری» در باغ علی اکبر خان، در کنار شهر، در انتظار فرصت ماندند و چون ساعتی از صبح گذشت، حیدرقلی خان و میرزا حسینخان مستوفی با افراد خود به فراز برج معروف به «عبدالمصر» برآمدند تاراه سپاهیان ایران را بداخل شهر صاف و هموار گردانند.

در همین احوال، جمعی از افغانه را که در خندق و داخل باروهای اطراف به نگهبانی مشغول بودند با گلوله های تفنگ متفرق و پراکنده نمودند و آنگاه به بالای بارو و حصار برآمده خطاب به لشکریان ایران بانگ برداشتند که ای سربازان ایران بدرآئید که راه ورود بشهر باز و کارها به مراد و بکام است.

بشنیدن بانگ بزرگان ایرانی شهر هرات، سامخان ایلخانی و امیرعباس هراتی بداخل شهر تاختن آغاز کردند، و از آنسو، حسنعلی خان سرتیپ گروسی هنگامیکه تشخیص داد راه رخنه کردن بداخل شهر باز شده، فوج گروسی خود را فرمان داد تا بجانب برج «عبدالمصر» پیش بتازند و آنگاه افواج محمدرضا خان و قاسم خان و سربازان ترشیزی و قرائی به تبعیت از فوج گروسی، ولی بدون اجازه و دستور فرماندهان خود، بطرف آن برج حرکت درآمدند.

فرماندهان این لشکریان ناگزیر از قفای افواج خود براه افتاده، همگی بیای برج رسیدند. در همین حال از فراز برج مردان وزنان فارسی - زبان شیعی مذهب که آماده کمک کردن و یاری دادن به لشکریان حسام - السلطنه بودند، طنابهایی را که قبلاً فراهم آورده بودند بزیر افکندند و میرزا نجف خان و امیرعباس خان را بادو صد سرباز بیالای برج کشیدند و بدنبال آنها سامخان ایلخانی و حسنعلی خان گروسی و محمدرضا خان و قاسم خان نیز دو یست سرباز متهور خود را در حالیکه خنجرها بر میان

لبان خود گرفته بودند، بفرز برج فرستادند و این سربازان در حال رزم بوسیله خنجرهای آخته، افاغنه نگهبان را از پای درآورده بزیرمیا فکندند و سپس از برجی بیرج دیگر شتافته، در حال جنک و ستیز، تعداد هفت برج را که بجانب شهر قندهار بود بانضمام هفت برج دیگر که روی بسوی دروازه «خوش» داشت مسخر گردانیدند و در همان حال در کمال رشادت و دلیری يك عراده توپ هجده پوندی را که بر روی برج «عبدالمر» نصب شده بود بتصرف خود درآورده و لوله آنرا بسوی شهر برگردانند و سپس بگشودن آتش از درون لوله آن توپ بداخل هرات دست یازیدند. ولی هنگامیکه تشخیص داده شد که گلوله‌های توپ باتمام رسیده، از حسین خان یوزباشی طلب کردند که به اردو شتافته برایشان گلوله و مهمات لازم را بیاورد، اما حسین خان در حالیکه بامر کب بسوی اردو پیش میراند، افاغنه مرکب او را با گلوله‌های تفنگ از پای درافکندند و او که وضع را چنین دید پیاده به عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه رسیده و يك بار مهمات توپخانه و پنج نفر توپچی باخویش بپای برج آورد، ولی پاشا خان مکرری که از جزئیات واقعه بی اطلاع بود، بحکم خودخواهی و اظهار وجود و بی اعتنا ماندن به مقررات جنگی و مسئله انضباط به تصور اینکه شهر هرات در حال سقوط است و او و افواجش موفق به ابراز وجود و هنرنمایی نشده و به انعام و خلعتی توفیق نخواهند یافت بشتاب، افواج سمنانی و دامغانی را برداشته از دروازه «خوش» گذشته، بداخل شهر هرات وارد شدند.

مقارن این احوال، جماعتی از کسانیکه برای خدمت به اردوی حسام السلطنه پیوسته بودند، بدان خیال که بهنگام تسخیر و تصرف هرات از غنایم و اموال غارت شده سهمی برگیرند، بداخل هرات سرازیر شده سرگرم تاراج و چپاول شدند و جمعی از سربازان و مردان جنگاور که در آن دقایق قسمتی از شهر را بتصرف درآورده بودند، با چپاولگران هم آهنگی کرده، آنها نیز به ایلغار و تاراج دست یازیدند.

حسام السلطنه که از نزدیک باحیرت و عصبانیت زایدالوصفی ناظر

فرود آمدن سربازان اردو از فراز برجها بود و می‌دید چگونه میروند تا به غارت کنندگان پیوندند، در حال خشمی تمام سوار بر مرکب شده، شمشیر کشان، مرکب پیش راند تا شاید با تهدید شمشیر از فرود آمدن سربازان جلوگیری نماید، ولی متأسفانه حرص و آرزوی غنایم جنگی آنچنان بر برخی مردان جنگجو غلبه یافته بود که تهدیدها و نهیب‌های غرش آسای حسام السلطنه نتوانست مانع سرایت بیماری جمع کردن و به غنیمت بردن غنایم افغانه شود و از بخت‌بد، عده‌ای از افغانه که وضع را چنان دیدند، خود را به بالای برجها رسانیده در میان سنگرها و مواضع خالی شده از سربازان ایرانی قرار گرفتند که در نتیجه، خویشان را از حالت تسلیم و درمانده شدن نجات داده بار دیگر بدفاع پرداختند.

در همین گیر و دار، اسب حسام السلطنه که به امر سوار بچپ و راست می‌پوئید، هدف گلوله یکنفر تیرانداز افغانی قرار گرفت، ولی سردار، بی‌درنگ بر مرکب دیگری نشسته مشغول کار فرماندهی خود گردید. اما بر اثر آشفتگی و پریشانی که بر لشکریان ایران حاکم گردید عده‌ای از فرماندهان از جمله میرزا نجف خان و میرزا رضی خان بر اثر تیراندازی افغانه بهلاکت رسیدند و افغانها سرهایشان را از بدن جدا ساختند. و در این حادثه ناگوار جنگی تعداد پنجاه نفر از اهل اردو بقتل رسیدند.

در جریان این نبرد، هر گاه وحدت فرماندهی حفظ میشد و سربازان افواج که بکمک فارسی‌زبانان شیعه مذهب و ایرانیان مقیم شهر هرات تمام مساعی و کوشش خود را در همان مواضع بدست آمده و برجهای تصرف شده صرف فرود آوردن آخرین ضربه‌های مرگبار و سلاحهای خود می‌کردند، نتیجه غائی این حمله تسخیر تمام شهر بود و آنهمه تلفات و ضایعات بر سپاهیان حسام السلطنه وارد نمی‌آمد، باین وجود، حسام السلطنه جمعی از سرداران افواج را که در خلال این نبرد از خود هنرنمایی و رشادت فوق‌العاده‌ای نشان داده بودند مورد محبت قرار داده به ایشان وجوهات نقد و خلعت‌های ذیقیمت و انعام‌هایی در خور اعطاء نموده، آنان را برای

آخرین حملات و وارد کردن شدیدترین یورش‌های درهم‌شکننده آماده گردانید.

انتقام‌جوئی سرتیپ عیسی خان افغانی

از بزرگان ایرانی نژاد شهر هرات

سرتیپ عیسی خان افغانی یکی از حکمرانان هرات که قبلاً ذکرش چندبار در فصول پیش آمده بود وقتی یاری‌های مؤثر و باارزش بزرگان ایرانی نژاد هرات و فارسی‌زبانان شیعه‌مذهب را بخاطر صاف و هموار کردن راه ورود عساکر ایران بداخل شهر بدید، ناگهان موجی از خشم و انتقام و کین در دلش بحرکت درآمد بطوریکه دست بعملیات خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه‌ای زده، ابتداء اموال حیدرقلی خان را بوسیله افاغنه بیاد غارت داده، زن و فرزندش را به میرزا محمدعلی سپرد و هم‌چنین اولاد محمدحسین مستوفی را به عبدالله خان جمشیدی داد^۱ و نیز زنان و فرزندان دیگر سران متمایل به لشکریان ایران را به افاغنه بخشید و علاوه بر این جنایات نابخشودنی و رذیلانه، خانمان ایشان را در شهر هرات ویران کرده آنها را به آتش کشید.

این اعمال وحشیانه و کین‌توزانه سرتیپ عیسی خان کذائی، اخگری بود سوزان درنهاد افاغنه شیر و مهاجم که وقتی وضع را تا اندازه‌ای بکام خود دیدند، به تصور اینکه میتوانند با اغتنام فرصت ضرباتی بر سربازان ایران وارد آورند باجسارت تمام بر مواضع سپاهیان ایران حمله آوردند و بر اثر این یورش ناگهانی، جمعی از سربازان عساکر اردوی حسام‌السلطنه دستخوش وحشت شده قصد گریز کردند، ولی در همین گیر و دار، عبدالعلی خان سرهنک توپخانه که از مرعوب شدن سربازان خودی سخت

۱- درباره این دو نفر مردان بزرگوار ایرانی نژاد که صادقانه به اردوی حسام‌السلطنه

بهنگام محاصره شهر هرات یاریهای ارزنده‌ای کرده بودند بطور اختصار مطالبی نوشته شده.

نگران شده بود پای دلیری پیش نهاده و فرمان داد تا آتش توپهای آذر - افشان را بر جماعت افغانه بگشایند.

شلیک پی در پی این توپها طوری در میان هجوم کنندگان افغانی کشتار کرد که یورش آنانرا تبدیل به هزیمت کرده، وحشتزده به فرار دست زدند و از فرط هراس و بیم دروازه را بروی خود پر بستند و در پس آن مأمن گرفتند.

این واقعه سبب آن گردید که آن اضطراب و هراس قبلی که در دل برخی سربازان ایجاد شده بود فرو نشیند و حسام السلطنه، در همین احوال، بعضی از فرماندهان و سردارانی را که پایمردی و ایستادگی لازم را به منصفه ظهور نرسانیده بودند سخت مورد انتقاد و اعتراض قرار داد و آنان را فرماندهانی سست عنصر خطاب کرد و تنی چند از ایشان را توبیخ و از صفوف جنگاوران خارج ساخت تا مبادا آن سست بنیادی و تزلزلشان به دل دیگر مردان رزم و جنگجویان دلیر که در پشت دروازه ها و مدخل برجها آماده یورش نهائی بداخل هرات بودند راه یافته و کار فتح و تصرف آن شهر را به تأخیر اندازد.

به فرمان حسام السلطنه ، مسیو «بهر» فرانسوی

مأمور شکافتن چند دژ از دژهای هرات میشود

مسیو «بهر» فرانسوی (همان کسی که جزء معلمان مدرسه دار - الفنون بود و نقشه محدوده دارالخلافة طهران را به امر ناصرالدینشاه ترسیم کرد)، بنا به درخواست حسام السلطنه بهنگام محاصره هرات، در اردوگاه سردار بزرگ بود و حسام السلطنه از او خواست تا برای جلو - گیری از طولانی شدن مدت محاصره و اتمام کار فتح هرات از وسایل و فنون مهندسی بهره گیرد.

بهر به تکمیل لوازم محاصره پرداخت و بنابر تعلیمات و آموزشهای

جنگی مهندسی وی در کار شکافتن قلعه‌ها و باروها چندین خمپاره مخصوص ساخته شد که توسط سربازان آموزش‌دیده از بیرون دروازه به داخل هرات افکنده شدند و جماعت کثیری از مدافعان سرسخت افغانی را در دم بهلاکت رسانیدند.

خمپاره‌اندازه‌های لشکریان، هراس و غوغائی تشویش‌آمیز را در هرات موجب گشت و ازهرسو فریاد اعتراض ازادامه محاصره و کشتارهای بی‌سرانجام و رزم‌های خونبار و دفاعهای لجوجانه بی‌دلیل برخاست.

در این شرایط، مردم شهر ناچار آخوندزاده محمداسلم‌خان را به اردوی حسام‌السلطنه روانه داشتند و او از طرف سرتیپ عیسی‌خان فرمانده نیروی شهر با گاهی سردار رسانید که وی قصد متابعت و اطاعت از اوامر والا را دارد تا مگر بدین وسیله، مصایب و آلام ساکنان هرات پایان آید.

حسام‌السلطنه اگرچه بخوبی عیسی‌خان و ارزش قولهای او را میشناخت و نیکو پی برده بود که تا سر این مار دمان و شرز را که دست خویش را بجنایات و خیانت‌های عدیده آغشته ساخته بود به سنک نکوبد، شهریان روی آسایش را نخواهند دید و قضیه فتح هرات با سفک دماء و خونریزبهای بی‌ثمر دیگر تحقق نخواهد یافت، باین وجود حسین‌خان - یوزباشی را روانه ارگ هرات کرد تا در آنجا با سرتیپ عیسی‌خان بمذاکره بنشیند و ترتیب تسلیم شهر را بدهند.

خدیجه و نیرنگ تازه سرتیپ عیسی‌خان

فرمانده مدافعان هرات

سرتیپ عیسی‌خان که تا کنون بارها نقض عهد و پیمان کرده بود، این بار هم بهمان روال گذشته به حسین‌خان یوزباشی عرضه داشت که وقتی ارگ را بکلی از افاغنه پاک گردانید، آنرا به تصرف کارگزاران سردار فاتح می‌دهد، باین شرط که اردوی وی بکنار غوریان انتقال یابد تا وی با

بزرگان و جمله فرماندهان هرات به آن اردو پیوندند. وقتی حسین خان مطالب و شرایط عیسی خان را به حسام السلطنه بازگفت، سلطان مراد برای اینکه مانع خونریزی بیشتر گردد، مسئول و خواسته عیسی خان را مورد اجابت قرار داده، جریان را با اطلاع عیسی خان رسانید، ولی عیسی خان که از راه خدعه و نیرنگ میرفت و منظورش دفع الوقت بود تا نیروهائی که بوسیله پیک و فرستاده مخصوصش از امیر دوست محمدخان تقاضا کرده بود برای امداد وی برسد، گفت: مرا برای حصول این منظور وثیقه و اطمینان لازم است!

در همین هنگام وی پیک دیگری را برای تسریع نیرورسانی از قندهار بحضور دوست محمدخان گسیل داشت، اما سپاهیان حسام السلطنه این پیک را دستگیر کرده و او را بانامه‌ها و مکتوبهایش که همه عنوان امیر دوست محمدخان را داشت بنزد حسام السلطنه آوردند. سلطان مراد دستور داد تا یکدست و گوش پیک را قطع کرده، وی را با آن حال و وضع بداخل شهر هرات گسیل دارند.

عیسی خان که بدیدن پیک دست و گوش بریده سخت مضطرب و بیمناک گردیده بود، چاره را فقط در ادامه پیکار و دفاع دید، تا مگر روزنه امیدی بر دلش آغاز تابیدن کند.

از آن سو، حسام السلطنه نیز سران افواج را بنزد خود فراخوانده، جریان کارها و خدعه‌ها و فریب کاریهای عیسی خان را برایشان تشریح نمود و از ایشان خواست متفقاً باتمام توان و نیرو برای تصرف شهر کوشش و مساعی از سر گیرند و کار را باتمام رسانند که دیگر جای درنگ و تأمل نیست.

سرهنگان و سرتیپان نیز دست بکار شده، بنابه دستور حسام السلطنه، محمد رضاخان و اسکندر خان و یوسف خان در برابر برج فیل خانه، سنگرها و مواضع مستحکمی احداث کردند و سپس به حفر زمین مشغول شده، نقبی عظیم از آن محل ایجاد کردند تا لشکر را از آن صوب بداخل هرات بفرستند و مقارن این عملیات، حسنعلی خان سرتیپ و خانباخان نیز هر

يك در اطراف نقب، مارپیچ‌هایی بوجود آورده، به خندق متصل ساختند، آنگاه حمله و یورش عمومی از محل نقب و مارپیچ‌ها و خندق بداخل شهر آغاز گردید.

بار دیگر رزم و پیکاری مهیب و خونبار در گرفت، افاغنه بدستور عیسی‌خان چندین بار بر افواج حسام‌السلطنه یورش بردند و متعاقب جنگی شدید که در گیر و دار آن شمشیرها و تیغ‌ها بکار گرفته شد جماعتی از افاغنه و عده‌ای از مردان سردار بهلاکت رسیدند.

در همین احوال پیامی از دوست محمدخان برای اهالی هرات رسید که در آن گفته شده بود، مردانه بجنگید و پایداری کنید که دیگر لشکریان حسام‌السلطنه پس از محاصره طولانی و طول توقف در پشت حصارها و باروهای شهر شما بستوه آمده‌اند و بزودی پراکنده و تار و مار خواهند شد و بدنبال وصول این پیام، در بر آمدن آفتاب، ناگهان دوهزار مرد شمشیرزن که بقیة‌السیف مدافعان جان‌سخت افغانی هرات بودند از دروازه «خوش» بیرون جسته، بر مواضع و سنگرهای لشکریان حسام‌السلطنه یورش بردند.

رزمی شدید و نبردی خونین که بادیگر پیکارها تفاوت بارزی داشت بوقوع پیوست. افواج حسین‌پاشاخان و افواج سمنانی و دامغانی که در معرض این حمله مریگبار بودند آنچنان پای مردی و دلیری فشردند و شمشیر در میان مهاجمان بحرکت درآوردند که افاغنه از جان گنشته پس از برجای نهادن دهها کشته، درهم شکسته شده، پای بگریز بنهادند.

وقتی خبر درهم شکسته شدن این جماعت از افاغنه بداخل شهر رسید، گروه بسیاری از سربازان مدافع هرات از شهر بیرون آمده باتفاق سرتیپ یاسین فرمانده‌اشان به اردوی حسام‌السلطنه پیوستند.

حماسه فتح هرات

حسام السلطنه فاتح هرات با شکوه و حشمت وارد این شهر گردید

در فصل‌های گذشته و خاصه در بخشی از این کتاب که مربوط می‌شود به توصیف و معرفی سجایا و کیفیات روحی و عقاید قهرمان کتاب (حسام - السلطنه)، نوشتیم که این سردار که فتح هرات، خود هاله‌ای بود که بر تارک افتخارات جنگی و فرماندهی او میدرخشید، سردار و حکمران سخت‌گیر و شدیدالعملی بود، و در جایی که مصالح ملک و ملت ایجاب می‌کرد، نرمش و انعطاف‌پذیری و عفو و اغماض را در مورد خطا کاران و مجرمان، چه بهنگام جنگ و هنگامه‌های کارزار، روا نمیداشت و در حکمرانی خراسان که چهار دفعه بآن سمت برگزیده شد بارها همین روش را بکار برد تا امنیت و آسایش مردم آن خطه را باتنبیه کامل ترکمانان و اشرار تجاوزگر تأمین گردانید و همین شیوه خشونت‌بار را در والیگری فارس نیز بکار برد، بهمین لحاظ بعضی از مورخان وی را احتمالاً قسی - القلب قلمداد کرده بودند.

اما حسام السلطنه در قضیه فتح هرات، آن شهر ایرانی سرزمین خراسان، گاه و بیگاه حوصله و شکیبائی و خویشن‌داری بخرج میداد و چندان طرفدار شدت عمل نبود و تمایلی باین کار از خود نشان نمیداد که با قربانی کردن افراد بسیار و تحمل تلفات و ضایعات سنگین، هرات را به قلمرو ایران بازگرداند.

او بخاطر جلوگیری از خونریزیهای بی‌ثمر و تلف کردن و بهدر دادن تجهیزات و ساز و برگهای جنگی که ارتش ایران در آن عصر و زمان بوجود آنها نیاز فراوان داشت، سعی میکرد تا با حداقل تلفات و به مصرف رسانیدن مهمات جنگی کار را یکسره کند. بهمین جهت چندبار از تندرویهای سرداران تحت فرمانش جلوگیری بعمل آورد و بعلاوه، ترمدها و سرکشی‌ها و پیمان‌شکنی‌ها و اعمال جنایت‌آمیز برخی سران افغانی از جمله شاهزاده محمدیوسف و سرتیپ عیسی‌خان افغانی و چند

سردار دیگر را مورد عفو و اغماض قرار داد تا از این طریق و با تدبیری ماهرانه دشمنان را بدام افکنده به مقاصد جنگی خویش دست یابد و اگر گاهی ناگزیر میشد شدت عملی روا دارد و بعضی سرداران و افراد خطا کار متمرّد را بمجازات برساند بدلیل حفظ مصالح و حیثیت نظامی و بخاطر استقرار نظم و انضباط در اردو بود.

باری علیرغم تأکیداتی که گاه و بیگاه از دارالخلافه طهران به منظور خاتمه دادن بکار محاصره هرات و یکسره نمودن گشودن آن شهر از سوی شاه میرسید، باز هم این حسام السلطنه بود که جانب حزم و اعتدال را نگاه میداشت. ولی اکنون که از همه جانب مقدمات یورش بداخل شهر فراهم شده بود، حسام السلطنه آخرین فرمان خود را برای حمله نهائی صادر کرد. ابتداء فوج مخبران، آن فوج نخبه و برگزیده و سربازان ترشیزی، بایک حمله برق آسا، افاغنه را از برج خواجه عبدالمصر بیرون ریختند و متعاقب آن، سلطان مراد فوج «بزچلو» را به میان دروازه عراق و برج خاکستر فرستاده و در روز نهم حمله تمام ماریچچها و کلیه خندقهای بیرون هرات از وجود مدافعان افغانی پاک گردید و اینک، اهالی هرات به یقین دریافتند که کارشان تمام و امر دفاع و نگاهداری بعضی از مراکز حساس شهر به بن بست رسیده است، بهمین جهت دسته دسته از شهر خارج شده به اردوگاه حسام السلطنه پناه می جستند.

حسام السلطنه وقتی دریافت که فتح هرات دیگر قطعی شده است، به نخبه سربازان و مردان جنگاور فرمان داد تا بر فراز برجها و مقصوره های رفیع برآمده و به بانگی غرش آسا ندای «نصر من الله و فتح قریب» برکشند تا آن جمع معدود که هنوز تفنگها و شمشیرها بدست دارند بعلامت تسلیم آنها را بر زمین بیافکنند.

در این دقایق که شهر واپسین نفس دفاع خود را میکشید، سرتیپ عیسی خان، سراسیمه، در حال بیم و وحشت از سرانجام کار، در مقام چارم جوئی برآمد، چه دیگر یقین کرده بود که با آنها غدر و خیانت و نقض عهد و پیمان و لجاجت و عنادی که در پایداری بخرج داده بود، عنقریب

بدستور حسام السلطنه سرش از پیکر جدا خواهد گشت. پس بر آن اندیشه شد تا با آخرین تلاش مذبحخانه دست یازد تا مگر از قهر و خشم سردار فاتح نجات پیدا کند، بهمین مقصود و نیت، حاج ابوالخیر را که از جمله سادات محترم هرات بود به اردوی حسام السلطنه فرستاد و باعجز و الحاح در خواست بخشایش و عفو نمود و سلطان مراد نیز به درخواست فرستاده عیسی خان - بخلاف انتظار - ترتیب اثر داده او را به مراحم و رأفت خویش مطمئن گردانید.

پس عیسی خان به استظهار مراحم سردار فاتح، عبدالله خان - جمشیدی بیگلریگی و فتح الله خان فیروز کوهی را با خود برداشته باتفاق سام خان ایلیخانی که اینک با افواج زعفراندو در داخل هرات بود، روانه لشکرگاه حسام السلطنه گردید و وقتی بحضور سردار رسید در حالیکه از نگرانی و احساس شرم بر خود می لرزید، در برابر فرمانده فاتح بایستاد و سر بزیر افکند، ولی سردار پیروز بی آنکه دستخوش غرور و خشم گردد در کمال تسلط بر نفس و خویشتن داری وی را مورد الطاف و اشفاق کریمانه قرار داده او را اجازه نشستن داد.

سرتیپ عیسی خان، آن سردار منکوب و مغلوب که سخت تحت تأثیر جوانمردیهای حسام السلطنه قرار گرفته بود، دست لرزانش را بداخل شال کمر خود فرو برده و نوشته های تحریک آمیز امیر دوست محمد خان، آن امیر دست نشانده انگلیسی ها را که تا آخرین دقایق محاصره هرات و بنا به خواسته اربابانش وی را تشویق به پایداری و ایستادگی میکرد، در برابر دیدگان سردار قرار داد و آنها را بوی سپرد.

روز دیگر کلیه بزرگان و اعیان و برگزیدگان شهر هرات از جمله، محمدخان و خان محمدخان و امان نیاز ترکمان و سایر فرمانروایان آن شهر بخدمت فاتح هرات رسیدند و اظهار انقیاد و اطاعت کردند.

پس حسام السلطنه به حسنعلی خان گروسی سرتیپ فرمانده مدبر و کاردان و آزموده فوج گروس دستور داد تا افراد فوج خود را مأمور حراست و حفاظت شهر هرات گرداند و حسنعلی خان نیز بنا بهمین فرمان

در چهارسوق بازار شهر داروغه بگماشت و بر دروازه‌ها نگهبانان به‌نگهبانی قرار داد و کلیه برجهای هرات را بدست افراد فوج گروس سپرد تا در کمال هوشیاری و دقت مشغول مراقبت و انجام وظیفه گردند.

حسام السلطنه ضمناً به حسنعلی خان سفارش نمود که از سربازان و سپاهیان اردو هیچ فردی بدون جواز بشهر داخل نشود و از درون هرات نیز بدون اجازت خارج نگردد، ضمناً سام‌خان ایلخانی و عیسی‌خان را نیز فرمان داد به هرات ورود کرده در استقرار نظم در شهر با یاری حسنعلی-خان اهتمام ورزند.

حماسه فتح هرات در ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری اتفاق افتاد.

ورود شکوهمندان فاح هرات بداخل آن شهر و استقبال شایسته اهالی از حسام السلطنه

هنگامیکه در شهر هرات گشوده‌شده توسط سربازان وافواج ایران نظم برقرار گردید، ساکنان آن شهر، خاصه ایرانیان و شیعیان فارسی‌زبان که مشتاق دیدار حسام السلطنه بودند، به انتظار ورود فاتح هرات به آن شهر نشستند.

حسام السلطنه در روز جمعه اول ربیع‌الاول سال ۱۲۷۳ هجری، پیش از غروب آفتاب، با فرماندهان افواج جنگاور خود و بزرگان سپاه وارد و چهار فوج افشار و مراغه و قزوین و خوی به‌نظام تمام و آراستگی صفوف، در حالیکه از دو سوی او پیاده همی‌رفتند و ششصدتن سوار از مردان مسلح شمشیر بدست و درفش در کف برآه افتادند، تا باشکوه‌مندی که شایسته فاتحان هرات است به شهر ورود کنند.

در این خصوص می‌خوانیم نوشته رضاقلی‌خان هدایت صاحب روضه‌الصفای ناصری را که به شرح جزئیات واقعه پرداخته است. هدایت

چنین مینویسد:

«نواب حسام السلطنه، در کمال شکوه و اقتدار، از دروازه قندهار بدرون شهر درآمد و تمامت اعظام با سامخان ایلخانی و آقاخان میرپنج و سرتیپ عیسی خان و عبدالله جمشیدی و مجیدخان داماد عیسی خان و جانوخان و دیگر بزرگان لشکری و شهری، از دروازه، پیاده در رکاب والا روان و دوان بودند و نواب والا، باشوکتی تمام و حشمتی کامل، به ازگ درآمد برمسند جلالت و نبالت تکیه زده، بزرگان در پیشگاهش بایستادند و هر یک باندازه پایه و مایه، مورد تلفطات و نوازش تازه گشتند و همگی را برحمت و رأفت و تحسین و احسان حضرت خاقان سلطان - ناصرالدینشاه قاجار مطمئن و امیدوار ساخت و برحسب امر والا، سامخان ایلخانی و حسینخان یوزباشی بهجامع هرات درآمدند و بعد از فراغ جماعت شهری، خطیبی عذبالبیان طلیق اللسان بهمنبر صعود کرده، پس از حمد و نعت، خطبه بلیغ مزین بنام نامی و اسم سامی حضرت سلطان - السلاطین برسر جمع فروخواند و جمیعاً بهائنا و دعا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند و کل حاضران جامع را از دوستکامیهای بزرگ بشرت جلالت دهان و کام شیرین و شایستگان را بخلفت گوناگون، سراپا رنگین ساختند و کامروا بحضور والا بازآمدند...».

مژده فتح هرات و شایعه مرگ حسام السلطنه

در يك زمان به دارالخلافه طهران رسید!

وقتی شهر هرات، در ۱۱ صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری، بوسیله حسام السلطنه فتح شد، پیش از آنکه خبر رسمی آن بافتحنامه از طرف سلطان مراد میرزا بوسیله چاپار مخصوص به عرض ناصرالدینشاه برسد، ناگهان این خبر، توأم باخبر مرگ فاتح هرات، از طرف عناصر مشکوکی در يك زمان در طهران انتشار یافت.

معلوم نشد که کدام دست و یا ایادی پنهانی در همان هنگامیکه مردم دارالخلافه از آگاهی یافتن و شنیدن مژده فتح هرات بهشور و هیجان آمده بودند و همه جا در مجالس و محافل اظهار مسرت و شادمانی میکردند، شایعه مرگ حسام السلطنه را همزمان در سراسر دارالخلافه پراکنده کرد و لبهائی که به تبسم پیروزی از هم باز و دلهائی که از مژده فتح سرشار از امید و افتخار شده بود، ناگهان تیرگی غم و اندوه بر آنها سایه افکند. اخبار ضد و نقیض و مسموعات بی مبنا که همه جا راه یافته بود و یا آنرا افراد مشکوک دامن میزدند، خالی از دردسر نبود و حیرت و سرگردانی مردم را لحظه به لحظه وسیع تر میکرد.

مردم نمی دانستند اولاً قضیه مرگ سردار فاتح حقیقت دارد یا نه و حالا آنها چه باید بکنند؟ بر سر دوراهی قرار گرفتن اهالی دارالخلافه و بعضی از امنای دولت که خود از کینه قضیه سردر نمی آوردند، یک محیط سرد و تشویش انگیز و اضطراب آوری بوجود آورده بود که عموم را پریشان و دستخوش بهت و سردرگمی و بلا تکلیفی کرده بود تا هنگامیکه در میان آن نگرانیها و اندوهها، فتحنامه حسام السلطنه، به تفصیل بوسیله چاپار مخصوص فاتح هرات، بحضور شاه رسید و خبر آن از دربار به میان مردم راه پیدا کرد، آنوقت بود که تدریجاً نشئه مژده فتح شایعه بی اساس مرگ سلطان مراد را از بین برد و دلهای رمیده غفلتاً لبریز از شادی و مسرت و امید گردید و مجالس جشن و سرور به افتخار آن پیروزی عظیم و فتح بزرگ برپا گردیده، دارالخلافه از شوق و هیجان و شور برخوردار شد.

حسام السلطنه خبر فتح هرات را بافتحنامه آن

به دارالخلافه طهران به حضور ناصرالدینشاه فرستاد

حسام السلطنه سلطان مراد میرزا، فاتح هرات، بلافاصله پس از استقرار نظم و آرامش در شهر فتح شده هرات، در روز شنبه ۲۵ ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری، خبر فتح شهر هرات را بافتحنامه تفصیلی آن، بوسیله حسن بیك صندوقدار مخصوص و مکتوبهای متعدد دیگر، به دارالخلافه طهران فرستاد تا آنها را بحضور شاه قاجار تقدیم دارد.

حسن بیك، در روز دوم ربیع الاول بحضور ناصرالدینشاه رسید و فتحنامه و مکتوبهای حسام السلطنه را عرضه داشت و از آن سو نیز، امیر-حسن خان زعفرانلو برادر سامخان ایلیخانی از هرات وارد دارالخلافه شده، خبر بهجت اثر و مژده مسرت بخش ضبط و تصرف شهر هرات را معروض حضور شاه قاجار گردانید.

فتحنامه حماسه آمیز حسام السلطنه و مژده شادی آفرین برادران ایلیخانی موجبات خرسندی عمیق شاه و درباریان گردید و در روز دوشنبه چهارم ربیع الاول، ناصرالدینشاه به مبارکی این فتح درخشان و مهم که مردم دارالخلافه بخاطر آن دقیقه شماری میکردند و چشم انتظاری داشتند، در کاخ گلستان بار عامی ترتیب داد و امنای دولت هر یک به تهنیت فتح هرات، به شاه تبریک گفته و اظهار مسرت و خوشنودی میکردند.

ضمناً ناصرالدینشاه مقرر داشت که به پاس این واقعه شادی آفرین، کارکنان و امنای دربار، دارالخلافه طهران را به زیورها و تزیینات قابل

توجهی آذین‌بندی کنند و شهر را از هر جهت آراسته کرده، مردم را در مراسم خاصه و در مسرت و سرور و شادمانی آن شرکت دهند. در محل سلام عام همه بزرگان و معاریف، خاصه اهل خامه و شمشیر و قلم، صف‌ها بیاراستند و در میدان ارگ یکصد و ده بار توپ شلیک کردند.

آنگاه، محمدحسن خان زنگنه نایب‌ایشیک آقاسی بزرگ دربار، امیرحسین خان برادر ایلخانی و محمدحسن‌بیک صندوقدار حسام‌السلطنه را که حامل فتحنامه بود، در مجلس شاه قاجار حاضر کردند و عریضه حسام‌السلطنه را میرزا محمدتقی مستوفی (لسان‌الملک)^۱ در عین بلاغت بیان کرد و شمس‌الشعراء، میرزا محمدعلیخان سروش به قرائت قصیده تهنیت پرداخت که بروزن چکامه پارسی پهلوی انشاء شده بود:

شهر «هری»^۲ مسخر شاه و ستاره یار

ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار
 کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد
 از بهر شاه مژده فتحی بزرگوار
 امسال داد مژده فتح هری بدو
 چونانکه مرده سر خوارزمشاه پار
 دی فتحنامه هری آمد بنزد شاه
 فردا بدو رسد خبر فتح قندهار
 شهر هری بقهر گرفتن طلسم بود
 بشکست این طلسم شهنشاه کامکار

۱- میرزا محمدتقی مستوفی ملقب به «لسان‌الملک» نویسنده تاریخ معتبر «ناسخ -

التواریخ» میباشد.

۲- منظور شاعر شهر هرات است.

خلعت‌ها و انعام‌هایی که به مناسبت فتح هرات

به حسام السلطنه و فرماندهان پیروز سپاهیان وی داده شد

اکنون نام حسام السلطنه که مرادف «فاتح هرات» است در دربار و کلیه شهرها، خاصه در دارالخلافت طهران، زیاتر در مردم شده و همه جا قضیه این فتح بزرگ و نمایان نقل مجالس است و کمتر محفلی در دارالخلافت تشکیل میشد که در آن این واقعه با آب و تاب نقل نگردد.

ناصرالدینشاه برای حق شناسی و قدردانی از اقدامات «عم کامکار حسام السلطنه» کمری مرصع بجواهر ذیقیمت و دشنه‌ای با نیام زرین و قبائی زربفت بضمیمه چهار هزار تومان زر مسکوک برای او ارسال داشت و هم‌چنین به فرماندهان و سرداران عساکر اردوی حسام السلطنه هر یک به فراخور شأن و مقامشان و به پاس فداکاریها و جانفشانیهایی که نموده بودند، خلعت‌ها و انعام‌هایی داده شد که اسامی بعضی از آنها بشرح زیر ضبط تاریخ گردید:

سامخان ایلخانی خراسان که ملقب به شجاع الدوله گشت، مهدی-قلی میرزا و عضدالملک، حسنعلی خان گروسی سرتیپ فوج معروف گروس، آقایان: میرپنج و قاسم خان و پاشاخان و محمدرضاخان و عبدالعلی خان که سرتیپان افواج توپخانه بودند و هم‌چنین حسین خان یوزباشی و بهادر-خان و محمدرضاخان و عطاء الله خان تیموری و صفرعلی خان سرتیپ و پرویزخان چاردولی، هر کدام بگرفتن خلعت‌ها و انعام‌هایی نایل آمدند که مجموعاً بنا به تخمینی که زده شد مجملاً یک هزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان زرین و سیمین به این امر مهم اختصاص یافت که به خراسان برای سرداران پیروز فرستاده شد.

در اینجا مطلب ما درباره جزئیات فتح هرات توسط حسام السلطنه و سپاهیان جنگاور او و شور و شوق دارالخلافت طهران و دربار شاه و بخشش انعام‌ها و خلعت‌های بحق به فاتح هرات و فرماندهان وی پایان میرسد.

اما در این مبحث شایان اهمیت، نگارنده ضروری میدانند که مختصری از یادداشتهای یکی از افسران انگلیسی را که مدت‌ها در ایران و خطه خراسان میزیسته و از شخص حسام‌السلطنه تجلیل فراوان نموده است نقل کنیم.

تجلیل کلنل «استوارت» انگلیسی از فاتح هرات

کلنل استوارت از صاحب‌منصبان ارشد و با استعداد قشون هندوستان بود، وی در سال ۱۲۸۳ هجری قمری به ایران مسافرت کرده و کتابی نیز در این باب نوشته است.

این کلنل که از راه پاریس و اسلامبول به تبریز آمده و از آنجا به طهران مسافرت کرده بود، در یادداشتهای خود مینویسد: ... من پس از ملاقات با مخبرالدوله، بدیدن سلطان مراد حسام‌السلطنه عموی شاه رفتم، لقب «حسام‌السلطنه» در وقت فتح هرات که بدست او انجام شد باو داده شد.^۳

این شخص برای چندین سال والی خراسان بود، این ایالت از سایر ایالات ایران پر آشوب‌تر است، تراکمه مدام باین ایالت برای غارت هجوم می‌آوردند.

حسام‌السلطنه تقریباً توانست به تجاوزات تراکمه خاتمه دهد و هرات را از دست افغانها گرفته و ضمیمه ایالت خراسان نمود. هرات مدت‌ها جزء ایالت خراسان بود و در حقیقت جزء آن ایالت محسوب میشود، خود هرات مثل مشهد، شهری از شهرهای خراسان است.

در اینجا کلنل استوارت وارد در موضوع سلطان احمدخان شده که در آن تاریخ یعنی در سال ۱۸۵۷ میلادی، در دربار ایران میزیست و شهریار ایران حاضر شد او را به هرات فرستاده حکمران آنجا باشد.

کلنل مینویسد: «وقتیکه سلطان احمدخان به هرات رسید، خیلی

۳- این، يك اشتباه است، سلطان مراد میرزا لقب «حسام‌السلطنه» را پس از شکست

سالار بدست آورد.

عجله داشت که حسام‌السلطنه را ملاقات کند، قراول اجازه نداد و گفت شاهزاده در خواب است، سلطان احمدخان خنجر را از کمر بر کشیده قراول را زخم زد، همینکه قضیه بعرض سلطان مراد میرزا رسید، حکم کرد، سلطان احمد را بچوب بسته چوب و افری بیای او زدند، ولی دو روز بعد حکم شاه رسید و معلوم شد که سلطان احمدخان مخصوصاً برای حکومت هرات از طهران فرستاده شده است»^۴.

در این جا کنل استوارت شرحی درباره زندگانی حسام‌السلطنه مینویسد و میگوید: «من او را در چهارده سال پیش در شیراز دیدم آنوقت او، والی ایالت فارس بود و در آن تاریخ نیز فارس اغتشاش داشت و این شخص، آنجا را بخوبی امن نمود» او بعضی مجازات‌هایی را که شاهزاده درباره دزدان راهزن اعمال نمود می‌شمارد و میگوید:

«شاهزاده حسام‌السلطنه در سال ۱۲۹۶، حاکم کرمانشاه بود و در بهار همان سال بطهران احضار شد، چونکه دولت ایران مایل بود مجدداً هرات را بتصرف خود درآورد و تصور مینمود دولت انگلیس این اجازه را خواهد داد. حسام‌السلطنه دیگر به کرمانشاه مراجعت نکرد و عازم زیارت مکه شد».

تصرف مرو بوسیله روسها پس از شهر هرات

شهر مرو، یکی از چهار شهر معتبر خراسان بود که روسیه تزاری بر اثر گرفتاریهای انگلیسی‌ها در جنگ سودان آنرا تدریجاً و بطور آرام بتصرف خود درآورد.

قبلاً تراکمه «تکه» و آخال نیروهای ایران را که محمد مستوفی - قوام‌الدوله وزیر نالایق و بی کفایت حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی خراسان آنها را فرماندهی میکرد، در نزدیکی مرو، شکست داده بودند و این شهر

۴- وقتی بنا به تهدیدها و تحریکات انگلیسی‌ها، میرزا آقاخان نوری، حسام‌السلطنه را از خراسان احضار کرد این شخص از طرف دربار طهران حاکم هرات گردید.

بلاصاحب و درمانده بالاخره از طرف قوای روسیه که ابتدا به تجن و سرخس آمده بودند اشغال گردید.

در سال ۱۲۷۹ تمام مواضع مقدماتی و نقاط مهم سوق الجیشی قبل از شهر مرو در تصرف قوای ایران بود و در این تاریخ مرحوم حسام السلطنه برای نگاهداری و حفظ آنها با «استویک»^۵ مذاکره مینمود و دلایل بسیار منطقی و واقع بینانه‌ای ارائه مینمود که دولت ایران ناچار است هرات را در دست داشته باشد، زیرا راه مرو از هرات است چونکه در آن راه آبادی فراوان وجود دارد و سهولت میتوان از آن راه و در امتداد رودخانه مرغاب به شهر مرو رسید، ولی متأسفانه انگلیسی‌های استعمارگر به استدلالهای منطقی او و تقاضاهای دولت ایران وقعی نگذاشتند، آنها بوسیله میرزا آقاخان نوری هرات را گرفته، به افغانها دادند و سپس مرو از دست برفت.

وحشت انگلیسی‌ها از فتح هرات و تکاپوی آنها برای عزل حسام السلطنه میرزا آقاخان نوری وارد صحنه میشود

نوشتیم که از هنگام محاصره هرات و سقوط عنقریب آن، انگلیسی‌های وحشت زده و هراسناک، حتی يك لحظه هم از تکاپو و تلاش برای جلوگیری از مسخر شدن آن شهر مهم دست برنداشتند، قبلا که آنهمه کارشناس و صاحب منصب و مهمات و ساز و برگ جنگی بداخل هرات سرازیر کردند، برایشان کارساز نبود و حسام السلطنه همچنان در برابر مدافعان فریب - خورده ایستاده بود و حاضر نبود حتی يك گام هم به عقب گذارد.

۵- یادآوری این نکته در اینجا ضروری مینماید که استویک که در این فصل از کتاب مطالبی از وی نقل کردیم قبلا سمت شارژدافری سفارت انگلیس در ایران را داشته بود.

و باز دیدیم که وقتی انگلیسی‌ها از جنب و جوش‌های نظامی و تهدیدهای سیاسی خود نتیجه‌ای نگرفتند، آن مرد خیانت‌پیشه تحت‌الحمايه خود، یعنی میرزا آقاخان نوری - باصطلاح - صدراعظم را بجان ناصر - الدین‌شاه انداختند تا او را از تهدیدهای توخالی خود بترسانند.

از سوی دیگر، قوای نظامی محدودی را بوسیله رزمنان و جهازات جنگی دریائی به خلیج فارس فرو ریختند که باز هم حسام السلطنه از آن جهت ترس و بیمی بخود راه‌نداد. ولی آقاخان نوری، فرخ‌خان کاشی (امین‌الدوله) را به پاریس فرستاد تا عهدنامه ننگین پاریس را که بر محور تخلیه هرات و صرف‌نظر کردن ایران از دخالت در افغانستان دور میزد به نفع انگلیسی‌ها امضاء نماید که البته این کار انجام‌شد، ولی چنانچه میدانیم وی در حال چانه زدن با اربابان انگلیسی خود بود که حسام السلطنه هرات را فتح کرد و دماغ حضرات سوخته شد!

میرزا آقاخان نوری که به صورت ظاهر خود را از فتح هرات در حضور شاه قاجار و امنای دولت و درباریان خوشحال نشان میداد، ولی در قلب و روحش بانگرانی و اضطراب به اربابان انگلیسی خود میاندیشید که سخت در حال کلافگی و وحشت سر خود را باین در و آن در میکوبند، همینکه روزهای شادمانی شاه و مردم از فتح هرات پایان رسید، نامه سختی به حسام السلطنه نوشته و او را وادار ساخت که هرات را از سپاهیان خود تخلیه کرده و فوراً به طهران بازگشت نماید!

البته در این راستا، اعتراضات و فریادهای آن سردار وطنخواه دلیر بجائی نرسید و ناگزیر شد سپاهیان جنگاور خود را که برای تصرف شهر هرات متحمل آنهمه خسارتهای و تلفات و ضایعات شده بودند و بانهایت رشادت و تهور جنگیده بودند از شهر هرات خارج سازد.

کسی چه میداند، و شاید هم در جائی این موضوع انعکاس نیافته باشد که احساسات جریحه‌دار شده و تألمات روحی آن مرد قهرمان آوردگاههای خراسان، بخاطر حفظ تمامیت ایران و اعمال قدرت دولت تا چه حد بوده و وی چه حال و وضعی از اخطارهای خیانت‌آمیز صدراعظم

نوری داشته و آشفته‌گی‌های خاطرش چه اندازه بوده است؟!
 بهر تقدیر هرات فتح شده، بار دیگر از ید قدرت ایران خارج شد
 و حسام‌السلطنه، به طهران بازگشت و صدراعظم نوری به دستور اربابانش
 (انگلیسی‌ها) او را کنار گذاشت تا دیگر در برابر منافع و ملاحظات
 استعماری آنان نایستد و یکدندگی و سرسختی بخرج ندهد!
 و این است نامه میرزا آقاخان به حسام‌السلطنه درباره عدم دخالت
 او در کار شهر هرات:

سواد نامه میرزا آقاخان صدراعظم نوری
 به حسام‌السلطنه فاتح هرات

« این حکم آخر است، دیگر بعد از این بکار هرات نباید مداخله کنید! »

در باب تشریف بردن به سرخس و تنبیه ترکمانان، شرحی مرقوم
 داشته بودید و دستورالعمل خواسته بودید که برای ساخلوی
 هرات چقدر قشون و توپخانه و قورخانه بگذارید و برای سرخس
 چقدر بردارید. اگرچه موافق قاعده این بود که ساخلو در هرات
 بماند تا جناب وزیر مختار دولت انگلیس وارد شود و بعد از آن
 در باب تخلیه هرات و بوشهر و محمره (خرمشهر کنونی) قراری
 گذاشته شود، لیکن نظر باینکه این اوقات، اخبار بد از طرف
 هندوستان رسید که در آن طرف اسباب آشوبی فراهم آمده
 است و احتمال دارد هر قدر توقف قشون ما در هرات زیادتر طول
 بکشد، هرزگی آنها بیشتر هود و بدیهی است با قرار صلح و
 دوستی که جدیداً فیما بین دولتین استقرار یافته است لازم است
 مهم‌امکن اهتمام در رفع اسباب اشتباه بکنیم، لهذا هیچ لزومی
 ندارد که ما انتظار بکشیم و ساخلو ما در هرات بی‌جهت معطل
 شود.

نواب‌والا البته بمجرد ورود این چاپار، کل قشون و توپخانه و قورخانه که در هرات دارند بلا تأمل حرکت داده به سرخس تشریف ببرید و انشاء الله تعالی در انتظام کار سرخس اهتمام کنید.

این چاپار الان که روز شانزدهم است از امامه روانه شد و التزام داده است که ده روزه انشاء الله تعالی خود را به هرات خدمت نواب‌والا رساند. از قراری که میگفت نواب‌والا تهیه سفر سرخس را هم دیده و اردو بیرون زده‌اید. دیگر کاری نخواهید داشت. آن ساخلو ارگ و شهر را هم زود به بقیه اردو داخل کنید که بعون الله تا روز غره ماه با کل قشون از سواره و پیاده از آنجا حرکت کرده به سرخس تشریف ببرید و هیچ‌یک نفر از اهل قشون خودتان را نباید در هرات بگذارید و انشاء الله بزودی تشریف ببرید.

چنانکه سابقاً علی‌التفصیل نوشته‌ام، اهالی هرات دانند و افاغنه و حالت خود، به ما دخل ندارد! واگذارید و بیائید. سابقاً تفصیل را چون نوشته و موقوف بحکم مجدد داشته بودم، این حکم آخر است، دیگر بعد از این بکار هرات نباید مداخله کنید! اهالی هرات هر کس را خود خواسته باشند به ریاست و حکومت خود قبول کنند مختارند. نواب‌والا هم همان را باید رئیس و حاکم بدانند و اگر کاری در آنجا بهم برساند در امور انفاقیه به او رجوع کنید و مراقب احوال او بوده اولیای دولت را از حسن و قبح رفتار او نسبت به تبعه و سرحدات این دولت مستحضر سازید.

۶- «امامه» یکی از روستاهای بیلاقی شرق تهران است که زادگاه «انیس الدوله» بشمار میرفت. انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدین‌شاه بود که او را ملکه ایران مینامیدند و چنین بنظر میرسد که در آن هنگام ناصرالدین‌شاه و صدراعظم نوری در آنجا اقامت داشتند.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان امین الملك

هرات را از دست مدهید!

«من با این قشون که در اختیار دارم هندوستان را فتح میکنم
اگر اطمینان ندارید همسر و چهار فرزندم را گردن بزنید»

برادر من، از جمله حرف‌های سلطان احمدخان این است که اینک جمیع افغانه رو به دولت ایران آورده‌اند از جهت تسخیر هرات است. همینقدر که هرات در تصرف شماست هر چه بگوئید از شما میشنوند و هر خدمتی بخواهید انجام میدهند، حتی یقین دارم اول کسی که خدمت کند و رو به انگلیس برود امیر - دوست محمدخان خواهد بود.

من وقتی از افغانستان بیرون آمدم، ترك آنجا را کردم برای نوکری دولت که جای دیگر خدمت کنم. اما من باب خیر و مصلحت دولت شما این را هم میگویم که اگر هرات را وا - میگذارید، این فقره را بدانید که آن وقت باید دست از افغانستان بردارید و نگاه بآن سمت نکنید. یکجا واگذارید، خود دانند با انگلیس. چرا که بعد از شاه مرحوم^۱، افغانه چنان میدانستند که قلعه هرات سخت است و نمی‌توانند بگیرند^۲، حالا که وا - گذارید میدانند که توانستید بگیرید و بزور انگلیس وا - گذاشتید.

شما دیگر نمی‌توانید به افغانستان مر او ده و دخل و تصرف کنید. انگلیس لامحاله ظاهراً باطناً هر طور باشد مداخله میکند و اینها

۱- منظور، محمدشاه‌غازی است که هرات را در محاصره داشت.

۲- واقعیت‌هایی که این سردار ضداستعمار انگلیس وطنخواه بازگو میکند از هر جهت

قابل ستایش است و مخصوصاً از اوضاع فلاکت‌بار انگلیسی‌ها که هندیها آنها را سر میبردند کاملاً اطلاع داشته است.

که رو به دولت مینمایند آنها را تمام خواهند کرد، بی جهت مردم را تمام نکنید. اما اگر نگاه میدارید، افغان یا انگلیس را تمام میکند یا یکجا خود را بکشتن میدهند در راه شما و بلاشک تعهد میکنم سهل و آسان حسام السلطنه (منظور خودش است) را با ده هزار قشون ببرم کابل بگذارم و سه هزار افغان را داخل خاک هندوستان کنم و اگر از این حرف من اطمینان ندارید، اول میفرستم عیالم را میآورم با چهار پسر و دو برادر و جمیع متعلقانم را در طهران میگذارم گروی شما باشد. اگر بقدر ذره‌ای نقص و عیب به قشون شما وارد شد، صد نفر اولاد و عیال و متعلقان مرا گردن بزنید. برای اطلاع آن برادر ترقیم این مراتب را لازم دانستم.

وقتی انسان این نامه تکان دهنده و منقلب کننده را میخواند، سخت غرق تعجب و حیرت و بلکه تأسف عمیق میگردد. سرداری با آنهمه دلاوری و کفایت و آن درجه وطن خواهی، پس از آن پیروزیها و فتوحات درخشان و کم نظیر، آنقدر از دست انگلیسی‌های استعمارگر و عمال خائن و جنایت‌پیشه آنها که نام ایرانی را دارا بودند و در دستگاه حکومتی ایران ریشه فاسد و ناپاکی بهم زده بودند زجر و عذاب کشیده که حاضر میشود بجبران فجایع انگلیسی‌ها و عمالشان، اهل و عیال و فرزندان و جمیع متعلقانش را به عنوان گروگان بدست دولت بسپارد که هرگاه نتوانست با آن قشون کار آزموده‌ای که پس از فتح هرات در اختیار داشت هندوستان را فتح کند، دولت تمام گروگانهایش را گردن بزند، این قضیه اطمینان کامل و بی چون و چرای فاتح هرات در حمله به سرزمین هند را میرساند.

در واقع دریغ از چنین سرداری و نفرین بر کشورمدارانی چون میرزا آقاخان نوری عامل و دست‌نشانده انگلیسی‌ها که او را بخاطر فتح يك شهر ایرانی (هرات) از خراسان احضار، و وی را از کار برکنار مینماید. آیا ایران آن عهد و دوران (ناصری) لیاقت و شایستگی سردارانی چون حسام السلطنه را داشت؟! آخر همین ناصرالدین‌شاه و کارگزار

خدمتگزارش! میرزا آقاخان نوری بزرگمردی دیگر چون امیر کبیر را از صحنه قدرت و اداره مملکت ایران کنار گذاشته و به فجیع‌ترین و دلخراش‌ترین وضعی به قتلش رسانیده بودند.

باری پس از فتح هرات راه افتخارات بیشتر برای فاتح باز شده بود ولی میرزا آقاخان خائن این‌راه را مسدود ساخت و سردار را مأیوس و پریشان احوال در طهران به گوشه انزوا افکند.

نامه حسام‌السلطنه به دبیر الملک^۳

درباره محاصره هرات و شخصیت سام‌خان ایلخانی

حضرت دبیر الملک و فقه‌الله تعالی، محمد آقا را صاحب معلم مهندس نزد خود خواند و برد. محمودخان سرهنگ فوج نیشابوری را که از بندگان اشرف ارفع دام اقباله سابقاً مقرر شده بود که عجالتاً در سر فوج نیشابوری گذاشته شود، امتثالاً لامر الاشرف محمودخان را حکم سرهنگی داد و به سنگر فوج نیشابوری که زیر برج «شاه کرم بیگ» است فرستاد، برای استحضار شما نوشتم که عرضه دارید.

نوشتجات سرداران قندهار را که البته میرزارضی خان^۴ فرستاده، خواهید دید، بر ذات سید نورمحمدشاه لعنت که عجیب مرد هرزه‌ای بوده است، لعنة الله علیه ... جواب عرایض سرداران را زود بنویسید و بفرستید. برای من هم مختصری نوشته بودند، البته خواهید دید، جوابی بآنها نوشتم و آنچه لازم بود از التفات و مرحمت اولیای دولت علیه امیدواری دادم. مأموریت محمد

۳- دبیر الملک، منشی مخصوص و رئیس دبیرخانه دربار ناصرالدین‌شاه قاجار بود.

۴- میرزا رضی‌خان کردستانی از شاگردان دارالفنون بود که امیر کبیر او را برای

تعلیم سپاهیان سرداران قندهار به آنجا فرستاده بود.

خان به « هزار » و تفویض زمام اختیار قشون آنجا بحسب ظاهر به معزی‌الیه، مایه امیدواری‌های زیاد برای خوانین و سرداران کابل و قندهار خواهد بود.

بعد از فضل خدا کار هرات که گذشت، امیر دوست محمد خان خود قندهار را تخلیه کرده و خواهد رفت، معزی‌الیه طاقت اینکه بعد از فتح هرات در قندهار بماند ندارد. ظن متأخم بعلم این است که خود کابل هم بر او بشورند، تا از پرده غیب چه بروز کند. افواجی که مأمورند عرض کنید که زود بفرستند. وقتی بیایند که به کار ما بیاید، نه اینکه « آئی تو آن زمان که نیائی به کار من ».

احضار سام خان حالا بی‌موقع است، افغان و هراتی در دایره او حرکتی دارند و جمع شده‌اند. اگر او نباشد هیچ‌یک از این مردم بطریق دلخواه بکار خدمت ما نخواهند آمد، او که رفت علی میماند و حوض در اردو هم کسی نیست که با مزاج این مردم الفتی داشته باشد و انسی گرفته باشند. جمعیت این قوم رو به پریشانی خواهد گذاشت. از من عرض کردن است، اصراری هم ندارم. عاشق سام خان هم نیستم. حالا اسباب کار هرات و این خدمت او را میدانم. این است که با او گرم گرفته‌ام و راه میروم. نمی‌خواهید که در اردو باشد دوباره مرقوم فرمائید تا روانه‌اش کنم.

حیف که شما در هرات تشریف ندارید تا ببینید که مردم چه زحمت میکشند. همه به اشتباه می‌گذرد و خدمت و غیر خدمت نزد شما یکسان شده. زیاده چه نویسم. حسنعلی خان سرتیپ^۵ که خدمت میکند و سنگر و ماریچ بهتر از همه میبرد و در سنگر عراق و فوج « شاه کرم بیگ » کار میکند و به او مینویسند که

۵- حسنعلی خان سرتیپ، همان حسنعلی خان گروسی، امیر نظام بعدی است که سردار

و دولتمردی بسیار کاردان و مدبر بوده و بعدها مصدر خدمات درخشانی میشود.

در خدمت اهمال میکنی! این است که دست و دل مردم از کار و خدمت سرد میشود .

سواره «دویرن»^۶ را زود بفرستید که خیلی لازم است وجود آنها، این اوقات، با آن همه تحریرات که دارید و این لاطائلات که باید بخوانید دیگر چه حالت خواهید داشت. بهتر این است که دیگر ننویسم و شما را زیاده از این زحمت ندهم والسلام.

محمدرضاخان سرتیپ سنگر به صد قدمی دروازه عراق برد و آن روز خوب جلادت کرد. هم خودش و هم دو فوجش. تفنگچی شهری که در مزار صالح ملا بود، در وسط روز بر سر آنها یورش بردند و آنها را بیرون کردند و در فصیل و بروج و دروازه توپ و تفنگ بود که میانداختند. معذالك ترسیدند و رفتند و گرفتند و بستند. جای آفرین و تحسین دارند والسلام.

اعلامیه تهدید آمیز دولت انگلیس و پاسخ دولت ایران به تهدید غیرموجه انگلیسی‌ها

قبل از لشکرکشی انگلیسی‌ها به سواحل و بنادر جنوب، دولت انگلیس بیانیه تهدید آمیزی مبنی بر اعزام قوا بمنظور عملیات نظامی در خلیج فارس صادر کرد. در این بیانیه انگلیسی‌ها با استدلالی سفسطه آمیز چنین اشعار داشتند:

«... اینک در صورتیکه دولت انگلیس با کمال صداقت به فرایض و اقوال خود وفادار مانده است، دولت ایران قصد خود را مبنی بر فرستادن قوا بسوی هرات در روزنامه دولتی طهران اعلام داشت. در اعلامیه مزبور به استناد اینکه امیر دوست محمدخان، امیر افغانستان به تحریک «همسایگان خود» شهر قندهار را تسخیر و بدستیاری ایشان نقشه حمله به هرات را در مغز خود میپروراند، مذکور شده است که دولت ایران بمنظور حفظ آرامش در خطه خراسان مجبور به لشکرکشی بجانب هرات شده است. اگر در اعلامیه فوق، منظور از لفظ «همسایگان» انگلستان باشد، ادعای مزبور کاملاً سخیف است، چه هیچگونه تحریک و کمکی مستقیم و یا غیرمستقیم از جانب دولت انگلستان بعمل نیامده (!) بعلاوه بر طبق اطلاعات واصله با اینکه آن هنگام چنین ادعائی برضد ما منتشر گردیده بود، امیر دوست محمدخان بهیچ روی قصد شتافتن بسرزمین هرات را نداشته است، ولی با کمال تأسف

می‌بینیم که دولت ایران کمترین حسن توجهی برای خودداری از اجرای مقاصد خود بعمل نمی‌آورد و با وجود اینکه هیچ‌علت و سببی ایجاب این چنین لشکر کشی را نمی‌نموده، معهذانه فقط لشکریان ایران بکشور هرات تاختند، بلکه شهر هرات را نیز محاصره نموده و پس از فتح از جانب خود حاکمی بر آن گماشتند و حتی آن سرزمین را در زمره قلمرو خود اعلام داشتند»^۱.

«قبل از آغاز عملیات نظامی، در تمام مدت محاصره هرات که چندین ماه بطول انجامید، احساسات غیردوستانه و کینه‌ورزی ایرانیان نسبت به انگلستان از همه طرف مشهود بود، حتی تغییر و تبدیل و نقل و انتقال اخیر لشکریان ایران در داخل آن کشور می‌رساند که اولیای امور آن دولت در تجاوز ناحق و غیر – صادقانه (!) خود هنوز هم پافشاری میکنند، لذا رفتار ایران را دولت انگلیس رفتاری خصومت‌آمیز تلقی نمود، و چون تمام یادآورهای ما در این خصوص بی نتیجه ماند، تخلیه خاک هرات را از ایرانیان بمنزله قدم اولی در راه صلح و سازشی که در اثر رفتار خود دولت ایران مبدل بکدورت گشته بود دانسته، نظر باینکه به تقاضا و اعتراض مزبور از جانب دولت جوابی مبهم و سرسری داده شد، بعلاوه بموجب آخرین اخبار واصله هنوز هم يك لشکر ایرانی در هرات متوقف است، قطع نظر از اینکه اعتراضات دوستانه دولت انگلستان بهیچ نتیجه منتج نگشت تقاضای مشروع و منصفانه ما را نیز با پاسخی درهم و پیچیده رد کرده و یا جواب غیرقبولی دادند، بهمین مناسبت دولت انگلستان خود را مجبور دید که اقدامات و احتیاطات لازمه بعمل آورد تا دولت ایران بداند که نقض تعهدات رسمی او

۱- این کتمان حقایق مسلم است، زیرا شهر هرات از قدیم الایام جزء خطه خراسان

بوده است.

نسبت بانگلستان بی‌دردر و زحمت میسر نخواهد بود.»

«بنابراین بدستجات مختلفه لشکری دستور داده شد که در بمبئی متمرکز گردند تا پس از تهیه و تکمیل وسایل لازمه با کشتی‌ها عازم به مقصد شوند. در ضمن یادآور میشود عملیاتی که پس از ورود قوا به خلیج فارس آغاز خواهد شد، وابسته به سیاست دولت انگلستان و مقتضیات زمان خواهد بود.»

از طرف فرمانفرمای کل هندوستان «ادمونستن» نایب‌الحکومه. پس از وصول این اعلامیه ناروا و حق‌کشانه و بلکه سفسطه‌آمیز، دولت ایران خود را مکلف دانست که به دعاوی مصرحه در اعلامیه مزبور اعتراض کند، لذا در تاریخ ۲۴ دسامبر سال ۱۸۵۶ میلادی مطابق با ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۲ هجری قمری، با انتشار مقاله‌ای در روزنامه دولتی سعی بعمل آورد تا استدلالاتی را که بنفع دولت انگلستان در آن اعلامیه اقامه گردیده‌رد، و ضمناً آن دولت را متهم به گسیختن روابط فیما بین و او را ناقض پیمان‌ها قلمداد نماید و چنین اظهار نمود که عهدنامه ۱۸۵۳ میبایستی با قوانین بین‌الملل کاملاً وفق دهد در صورتیکه چنین نبوده است، بعلاوه چون عهدنامه مزبور هنوز بامضاء نرسیده آنرا بی‌اعتبار و کأن لم یکن دانسته‌است، باز اضافه‌مینماید تا همان موقعی هم که آن عهدنامه ظاهراً برای طرفین با اعتبار بنظر میرسید، نمایندگان انگلیس هیچگاه آن را برسمیت نشناخته بودند، بخصوص شخص سرهنگ شیل^۲ که بطور آشکار در امور هرات دخالت‌ها ورزیده همواره درصدد توسعه و بدست آوردن اکثریت قاطعی از طرفداران انگلیس در آن شهر بوده است، بعلاوه هیئت وزرای ایران نیز تأیید نموده است که دوست محمدخان، پادشاه کابل قصد خود را مبنی بتصرف هرات کاملاً علنی و فاش نموده و اقدامات وی کاملاً بصوابدید انگلستان میباشد.

بنابراین دولت ایران حق داشت که علاج واقعه را قبل از وقوع نموده، شهر هرات را که بزرگان و سران عمده آن همیشه نسبت به حکومت

۲- وزیر مختار انگلیس در ایران.

قانونی وفادار بوده و مرتباً و قانوناً او را باستمداد میطلبیدند تسخیر کند.

مندرجات مقاله روزنامه دولتی ایران بشرح ذیل بوده است:
 «با آنکه دولت شاهنشاهی ایران حتی برای حفظ دوستی و تحکیم روابط با دولت انگلستان جداً مصمم گشته بود، پس از تسخیر هرات بر طبق عهدنامه ۱۸۵۳ میلادی حکومتی افغانی در آنجا برقرار کند و بعلاوه درصدد برآمده بود که استرضای خاطر «مستر موری»^۳ را تا آنجا که شئون دولت ایران اجازه دهد فراهم آورد باین وصف متأسفانه دولت انگلستان آنرا کافی ندانسته، علاوه بر دو موضوع فوق تقاضاهای دیگری نیز مینماید. پیشنهاد دو موضوع فوق از جانب شخص «لرد - کلارندون» وزیر امور خارجه انگلیس و «لرد رید کلیف» سفیر انگلیس در اسلامبول داده شده، همچنان گفتگو و مذاکرات دیگری هم با کارپرداز ایران مأمور دربار عثمانی بعمل آمده بود».

«باری بر اثر ادعاها و تقاضاهای تازه بتازه دیگری که میشد فرخ خان را بااختیارات تامه مأمور دربار اسلامبول نموده و مأموریت وی را با اطلاع سفیر انگلیس هم در طهران رساندند، معذالك پس از ورود فرخ خان بآنجا اعلان جنگ انگلیس داده شده بود».

«بهر حال با وجود آنکه توافق این سازش در تاریخ ۲۶ نوامبر با جلب نظر کامل لرد رید کلیف انجام پذیرفت، معهدا در تاریخ ششم دسامبر جهازات جنگی انگلیس به بندر بوشهر حمله ور گشته آنجا را گلوله باران و تصرف نمودند، از جریان و مراتب فوق هر کس سهولت میتواند قضاوت نماید که از

۳- وزیر مختار انگلیس که در قضیه هاشم خان و همسر او، رسوائی برآه انداخت و

از ایران خارج گردید.

ایرانیان و انگلیسی‌ها کدام‌یک نسبت به تعهدات خود تخطی و سرپیچی نموده‌اند؟!».

در اینجا مفسر سیاسی یکی از جراید فرانسه چنین مینگارد: «از این رو کاملاً آشکار میگردد که دولت انگلیس بی آنکه منتظر جواب ایران بشود بیک رشته عملیات تعرضی اقدام ورزیده، یعنی از ابتدای ماه سپتامبر در شهر بمبئی مقدمات قشون کشی به خلیج فارس را تهیه دیده بوده است. «ژنرال «اوترام»^۴ به فرماندهی این قشون تعیین گشت و مقرر گردید که تا رسیدن او از انگلستان فرماندهی این سپاه بعهدہ ژنرال «استالکر» باشد. ژنرال اخیر بعملیات مقدماتی پرداخته و «سرهانری لیک» عهده‌دار فرماندهی جهازات جنگی گردید. عده نفرات این سپاه در ابتداء از هشت هزار تن تجاوز نمیکرد ولی حکومت بمبئی مترصد بود تا اگر لازم شود تعداد آنان را به میزان سی هزار نفر ارتقاء دهد».

در اینجا مفسر سیاسی مزبور چنین میگوید: «باید اذعان کرد که این جنگ برای امپراطوری انگلیس خالی از اشکالات نبود و بدون شك انگلیسی‌ها تفوق نظامی بارزی بر ایرانیان داشتند و بدیهی بود که خواهند توانست بدون هیچ دردر و بلکه در کمال سهولت تمام مواضع ساحلی خلیج را بدست آورند، ولی رخنه ایشان بداخل کشور بنظر بعید میرسید، چرا که نبرد با این کیفیات مستلزم داشتن قوای عظیمه و مخارج کثیری بود از طرفی هم قشون کشی از میان کوه و گردنه‌هائی که سراسر داخل ایران را پوشانیده است بخصوص در فصل گرما بسی مشکل و پرزحمت بنظر میرسید^۵ بهمین دلیل در هندوستان و در انگلستان مصادر امور معتقد بودند که تسخیر بوشهر برای ابهت نظامی و ترسانیدن دولت ایران و سرافرازی بیرق انگلیس کافی بوده است!».

۴- فرمانده قشون مهاجم انگلیسی‌ها به جنوب ایران.

۵- این همان نظریاتی است که حسام‌السلطنه در ضمن نامه‌های خود درباره این

قشون کشی به شاه ابراز داشته بود.

نامه میرزا صادق خان نایب اول کاربرد از بمبئی (هند)
 به صدراعظم ایران دام مجده العالی
 «کارگزاران این صفحات (انگلیسی‌ها) در تهیه
 و جمع‌آوری قشون هستند»

دوازدهم حال، جهاز دودی موسوم به «اسبی» روانه خلیج فارس گشت، و عرایض مفصل عرضه داشت نموده بعد از روانگی آن جهاز، جهاز ولایت آمد و خبر آورد که دوازده هزار قشون ظفرنمون مشغول محاصره هرات بودند. عیسی‌خان از طایفه جمشیدی و هزاره اعانت جسته، آنها نیز جمعیت زیادی به کومک مشارالیه فرستادند.

قبل از ورود به شهر هرات، عساکر نصرت‌مآثر پیش‌دستی نموده تا جمعی کثیر کشتند و جمعی غفیر اسیر نمودند، بقیه السیف، العود احمد را شعار خود نموده مراجعت به اوطان خویش کردند و دلیران ایران فرصت به حضرات نداده به ضرب توپ قلعه کوب دروازه هرات را خراب کرده و یورش آورده شهر را متصرف شدند. دوهزار و پانصد نفر از ایشان هم کشته گشته، ولی شهر به غلبه مفتوح گردید. و در آن جنگ شاهزاده محمد یوسف - که اولیای دولت علیه [برای] اعانه به او به خیال تصرف هرات افتاده بودند و او هم خدمت اولیای دولت بجنک رفته بود - مقتول شد.

سی هزار نفر دیگر از عساکر نصرت‌اثر فیما بین هرات و مشهد و دارالخلافة الباهره میباشند که عمأ قریب وارد هرات خواهند شد و گویا خیال زیاده از هرات را هم دارند.

اگرچه در اسلامبول و کیل دولت علیه مشغول گفتگوی با وزیر مختار هست، اما باید بیست هزار سالدات جمع آوری نموده و چند جهاز از تجار و غیره اجاره کنید و تدارك کلی دیده و آماده نمائید که بر مقتضی خیال ما هر گاه طی این گفتگو شود روانه خلیج فارس نمائیم.

حضرات کارگزاران این صفحات نیز در تهیه و تدارك اجاره نمودن جهاز و جمع آوری قشون هستند و به آن کسی که همیشه تدارك آذوقه و خوراکی لشکر را باید ببیند حکم شده است که بقدر امکان نان «بسکوت» و سایر مأكولات متداوله لشکر را مهیا نماید، و منتظر آمدن جهاز ولایت و رسیدن حکم مجدد هستند.

در حین روانگی جهاز اسبی (قوه اسب) هم به امام مسقط نوشته بودند که شما در رفتن به سواحل قدری تأمل داشته باشید، حالا معلوم میشود در جزیره، اعانت و استمداد او را هم طالب هستند دیگر معلوم نیست او چه کند و چه جواب بدهد و قلباً با که باشد؟

در صورتیکه حکم برسد و حضرات یکدل و یکجهت شوند، فرستادن اینقدر قشون اقلادو سه ماه طول میکشد آن وقت هم اول زمستان است. قشون هندی در سرمای زمستان معلوم است چه خواهد توانست کرد. اگر امام از بندرعباس راه ندهد، یا در جزیره باسعدان (باسعیدو) پیاده میشوند یا جزیره خارك یا بصره.

اما در سعدان و جزیره خارك اگر پیاده شوند البته اولیای دولت علیه قدغن شدید خواهند کرد بکل بنادر اطراف که حبه‌ای

آذوقه اگر بقیمت خیلی زیاد هم بخرند نفروشدند. آنوقت باید کل آذوقه از بمبئی برود.

انشاء الله تعالی نواب مستطاب خانلر میرزا حکمران عربستان (خوزستان) و لرستان خدمتی نمایان خواهند کرد و نخواهند گذارد قدمی بردارند و نفسی بکشند و در همان اول ورود کاری خواهند فرمود که از کرده پشیمان شوند.

الان به غیر از پنج جهاز دودی که در بوشهر است، دو جهاز از مال خود بیشتر در اینجاندارند. هر قدر از برای این کار ضرورشان بشود باید از تجار اجاره نمایند، اینهم یکی از استعداد ایشان است که در بندری به این معموری، سی چهل جهاز از خود ندارند^۱ زیاده جسارت نماید.

سلخ شهر ذی حجة الحرام است ۱۲۷۲ که بتاریخ ۱۷ شهر محرم - الحرام ۱۲۷۳ از راه بندر لنگه عرضه داشت نموده است.

ایضاً سواد کاغذ عالیجاه میرزا صادق خان

«... اگر چشم از هرات پیوشند و از آن بگذرند نزد خود حضرات هم وقتی باقی نمی ماند»

در اخبار ولایت نوشته بودند که مستر «موره»^۲ را از بغداد احضار به لندن کردند، ولی به لفظی که معزولین را از منصب احضار مینمایند. صاحب اخبار از خود نوشته که این فقره دلیل است بر اینکه تقصیرات را بر او وارد آورده اند. در این صورت

۱- از مضمون نامه میرزا صادق خان، کارگزار بمبئی هندوستان، چنین استنباط میشود که گفته های حسام السلطنه درباره حمله افواج انگلیسی به جزایر و بنادر فارس (با اینکه خود در هندوستان نبوده) تا چه حد به واقعیت نزدیک بوده است.

۲- وزیر مختار انگلیس در ایران که در طهران حوادث ناگواری بوجود آورد.

میانه دولت انگلیس و دولت علیه ایران رفع برودت حاصله شده است، و دور نیست وزیر مختار به دارالخلافة الباهره بفرستند، ولی بواسطه هرات میان کمپانی هندوستان^۳ و اولیای دولت علیه گفتگو برقرار است و دور نیست کار به نقار منجر شود. این هم از بابت این است که میخواستند اگر اولیای دولت علیه از آمدن قشون به بندرات خلیج فارس تشویشی نفرمایند و دست از هرات برندارند جای مهری باقی باشد که توانند بند و بستی نمایند و اظهار دوستی کنند که از هرات دیگر تجاوزی نشود. تصدقت شوم، این قشونی که از طرف خلیج فارس روانه میشود بنای جنگی ندارند و منظورشان «نشر» است، «تهدید» است در بندری هم مگر عباسی که بواسطه امام دور نباشد اطمینانی داشته باشند پیاده نخواهند شد، جزیره خارك و باسعیدو را مأمن خواهند کرد و های و هوی خواهند نمود. اما دور نیست کم کم لابد شود و بعد را قرار جنگی بشود.

در هر حال قابل نیستند که بواسطه اظهار خصومت یا خصوصیت اینها کسی از هرات بگذرد، به نمک اولیای دولت علیه قسم است که اگر چشم از هرات بپوشند و از آن بگذرند، نزد خود حضرات هم وقعی نمی ماند. اظهار هم مینمائید که یا از طرف بلوچستان بر سر کرمان میرویم یا از بندرعباسی. اما راه بلوچستان چون کوه و کمر بسیار دارد از عباسی آسان تر است.

اما اگر مقرب الخاقان سپهدار با امام علی خان سرتیپ از بلوچستان به کراچی میآمدند، یعنی بعد از شروع به دعوا و اقلا آنجا را میساختند، اغلب ولایات هندوستان بهم میخورد، و اگر قوه و استعدادی باشد که توانند آنجا را نگاه دارند چند صباحی این لشکری که به خلیج فارس فرستادند پس میطلبیدند، يك راه

۳- منظور کمپانی هند شرقی متعلق به انگلیسی هاست که زمینه استعمار انگلستان را

در هندوستان فراهم گردانید.

اعانت به دوست محمدخان هم‌بند میشود. زیاده چه جسارت نماید.

جهاز پنجاب که دو تنوره و دودکش دارد میگویند الان روانه است و یکصد و پنجاه نفر انجینیر یعنی مهندس در آن سوار میشود که آمده راهها را ملاحظه نمایند و ببینند که از کجا باید بنای جنک را گذارد. این محض این است که شهرت جنک زیاد شود و در نظر خیلی عظم بهم برساند. زیاده چه عرض کند، همه کارشان واضح است که تشر است.
ذیل سواد:

حسب الامر، سواد این عریضه را نزد عالیجاه منشی مهم خارجه فرستاد که بعد از مطالعه دریاییگی خدمت نواب اشرف مؤید - الدوله^۴ ارسال دارند.

نامه دیگری از میرزا صادق خان درباره هرات

«... مبادا بطور خدعه و تزویر که همیشه کار ایشان است حرامزادگی بکنند»

چند دلیل واضح است که حضرات با اولیای دولت علیه حتی - المقذور بنای جنک را نخواهند گذارد و آن اینست که:
اولا اگر اولیای دولت علیه بالطوع و الرغبه سلطنت ایران را واگذار به ملکه انگلستان فرمایند - بشرط آنکه خود در ایران حکمران باشند - حضرات قبول نمی‌کنند، زیرا که اینها از همسایگی روسیه هارب و گریزان هستند. بجهت آنکه آنوقت باید مایملک دولت خود را بر روی جنک هرروزه با روسیه

۴- شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله، فرزند محمدعلی میرزا دولت‌شاه، داماد

عباس میرزا نایب‌السلطنه.

بگذارند. و اگر هم بخواهند بادولت روس خصوصیت بکنند، او قبول نخواهد کرد و این مرحله را خودشان به تحقیق یافته‌اند، سهل است اینها از همسایگی هردولت متشخص و اهمه دارند. مثل اینکه می‌خواهند دوست‌محمدخان در میان ایشان و دولت علیه ایران فاصله‌باشد، و بهمین جهت اینقدر درباب هرات ایستادگی می‌ورزند.

دیگر اینکه حکمرانی بطرز حضرات بابی مداخلی ایران مانعةالجمع است، زیرا که سبک حضرات در حکمرانی خرج زیاد دارد و مداخل ایران کفاف آنرا نمی‌کند. ولایتی که باید دستی روی آن گذارد به چه کار ایشان برمی‌خورد؟ و دیگر اینکه از رعیت مسلمان تشویش کلی دارند و میدانند مسلمانان مال و جانشان را بر خود حلال میدانند و آنچه شنیده بودند از کابلی دیدند و زیاده از حد و حصر ترسیدند، و اگر هم بخواهند به لشکر زیاد ایران را امن نمایند میدانند که اینقدر لشکر ندارند و محال است ایران مثل هند امن گردد و رعیتش منقاد و مطیع شود.

و دیگر اینکه حالا بخصوص قوه جنک با دولت علیه را ندارند، هنوز جبران کسریك لك لشکر را نکرده و جمع آوری صدکروار دولت از دست رفته را ننموده‌اند و آسودگی جزئی هم نکرده چگونه دوباره میتوانند شروع در جنک تازه کرده و از عهده جنک به این بزرگی برآیند. اگرچه در پیش مردم میگویند با بیست فوج کل ایران را اگر بخواهیم مسخر میکنیم! ولی خود میدانند که به صد فوج هم نمی‌توانند، دروغ میگویند. بلی دو تدبیر کرده‌اند که به آن دو جهت ابن تشرها را میزنند، یکی آنکه از پارسال تا حال که این گفتگوی هرات در میان است، ده بیست لك پول سکه ایران به بغداد و بصره برده‌اند و گمان مینمایند که میشود بزرگان قشون ایران را به پول فریب داد و

اولیای دولت علیه را لابد نمود که منظورات ایشان را بپذیرند. و یکی دیگر آنکه اگر لابد شوند یکی از خانواده سلطنت را پیش بیندازند و پولی بدهند که از ایران لشکر بگیرد و ملک گیری نمایند، و خدای ناکرده اگر کاری از پیش بردند آن وقت بر او مسلط شوند و هر حکمی بخواهند بکنند و هر قراری بخواهند بدهند.

و یا آنکه از طایفه «باییه» کسی را تطمیع نمایند که خدای نخواستہ چشم زخمی به اعلیحضرت قدر قدرت روحی و روح - العالمین فداہ یا اولیای دولت علیه کثر الله قدرتهم برسانند، والا ده بیست فوج ہندی چہ میتوانند بکنند و ان شاء الله از بخت بلند اعلیحضرت و تدابیر صایبہ اولیای دولت علیه ہمہ تزویرات ایشان ثمر نخواهد کرد، بلکہ نتیجہ بعکس خواهد بخشید. حضرات زیادہ در پارہ ای از این خیالات معروضہ غلو دارند. این جان نثار استنباط این مرحلہ را نمود ولی یقین نداشت، تا یک روز قبل کہ محض تحقیق این مرحلہ رفت بہ خانہ سردارزادہ کہ خودش از مصاحبان «کورنر» (مأمور سیاسی انگلیس) است و در حضور او حرف بسیار زدہ میشود و کسی ہم در حلقش گمان پس گفتن را نمیکند، چون سنگش سبک است و سنش ہم کم، درستی و تغییر حرف را زود بروز میدہد، اغلب تحقیق پارہ ای مطالب از او میشود و خودش ہم اصلاً شاعر نیست (شعور ندارد) کہ ثمر این حرفها چیست، اول با او از متفرقہ حرف زد. چون عصر بود و اغلب آن وقت مست است، بطور شوخی او را ہی متغیر کرد و ہی شراب خورد و ہی از منظورات این جان نثار گفت. بالاخرہ گفتم اگر بیست فوج لشکر شما برود همان کاری خواهد کرد کہ پنجاہ فوج در کابل کرد.

— اینہم حقایق دیگری از وضع قشون و تهدیدات مزورانہ انگلیسیها کہ با دست

←

خیلی متغیر شد و گفت، اگر ما به زور هم نتوانیم کاری بکنیم به زور پول چنان و چنین خواهیم کرد. ما میتوانیم یک نفر از خودتان را بگوئیم اوضاع ایران را برهم بزند، با آنکه لشکر شما حرف ما را بیشتر میشنود تا حرف اولیای دولت علیه را! این جان نثار واجب دانست که حقیقت امر را جسارت نماید و دیگر امر و اختیار با اولیای دولت علیه است.

البته در انقراض این طایفه اهتمام زیاد باید فرمود و در اطمینان از ایلیات سرحدات متصله بحضرات زیاد کوشید که اگر خدای نخواستہ چند فوجی آمد از حضرات باین طرفها و گفتگوی در اسلامبول هم انشاء الله بر وفق مراد و مرام حضرات نگشت، مبدا بطور خدعه و تزویر که همیشه کارایشان است حرامزادگی بکنند و خدای نخواستہ چشم زخمی حاصل شود...

میگویند، ابوشهر (بوشهر) را عوض هرات میگیریم. «کورنر» هم رفته است پونه که کماندرانچیف سردار را ملاقات نماید و فکر لشکر بکنند، میگویند، از اینجا و کراچی و مدرس، هر طور باشد بیست فوج روانه خواهیم کرد تا چه بکنند... دیگر امر، امر اولیای دولت علیه است.

سواد عریضه معروضه، سلخ ذی حجة الحرام سال ۱۲۷۲. بتاریخ ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۲۷۳. از بندر بمبئی از راه لنگه عرض شده است. والسلام.



خالی توپ میزدند، و همه اینها مؤید نظریات فاتح هرات در مورد همان تهدیدات بی محتوی و لشکرکشی های بیهوده آنان در خلیج فارس بمنظور ترساندن اولیای دولت ایران میباشد.

نامه وزیر مختار انگلیس (موره)
به میرزا آقاخان نوری صدراعظم

«مأموری از جانب امنای دولت انگلیس به هرات می‌رود
که به تخلیه آنجا اطمینان حاصل کند!!»

مراسله آن جناب رسید، شرحی در باب تخلیه هرات از قشون ایران مرقوم گشته و در جوف آن کاغذ نواب مستطاب حسام السلطنه را که برای جناب اشرف امجد فرستاده بود ارسال داشته بودند. بر مضامین آنها اطلاع حاصل گشت و فرموده بودند که آیا بعد از رسیدن کاغذ نواب حسام السلطنه باز رفتن چاپار دوستدار لازم است یا خیر؟ در جواب زحمت میدهد که رفتن چاپار دوستدار موافق قراری که در حضور داده شد لازم است که به تعجیل رفته خبری برساند، و بر آن جناب ظاهر باشد که رفتن چاپار نه این است که دوستدار شرح نواب مستطاب حسام السلطنه را خلاف واقع بداند بلکه بجهت مأموریتی است که امنای دولت انگلیس مقرر داشته‌اند و فردا روز پنجشنبه روانه خواهد شد. در باب ملاقات اشاره رفته بود. چون جناب دوست مشفق «تیلر-صاحب» از جانب امنای دولت انگلیس مأمور به هرات است، قرار دادم که روز جمعه دو ساعت به غروب مانده در نیاوران در منزل جناب اشرف امجد حاضر شده، ملاقات خواهد نمود و آنچه لازم مأموریت معزی‌الیه است با آن جناب گفتگو خواهد کرد و هر گاه غیر از این مذاکرات ملاقات خود دوستدار لازم باشد، پس از روانگی معزی‌الیه و فراغت در امور، دوستدار در اینجا منتظر است.

دیگر آنکه نوشته نواب حسام السلطنه را خواسته بودند که خدمت جناب اشرف امجد فرستاده شود، حسب‌الخواهش ارسال داشت، لکن لطف فرموده سوادى از روی آن بفرمایند بنویسند و به

دستخط و مهر شریف خود برسانند که سواد مطابق اصل و کاغذ نواب مستطاب حسام السلطنه را برای سند بجهت دوستدار ارسال فرمایند. اصل کاغذ آن را جوف این مراسله ارسال خدمت نموده زیاده چه زحمت دهد. شب پنجشنبه ۲۲ شهر ذی حجه ۱۲۷۳^۶.

نامه صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) به سفیر انگلیس

«اخبار مهمی رسیده که باید باطلاع شما برسد»!

مراسله آن جناب جلالت مآب رسید، در باب عالیجاه فخامت همراه تیلر صاحب از برای دیدن دوستدار و قرار رفتن هرات فردا که روز جمعه است و بجهت رفتن حمام و بعضی موانع خانگی! عالیجاه مشارالیه را زحمت نمی دهد. هر گاه بنای ملاقات دوستدار دارد، پس فردا روز شنبه عصر ممکن است، علاوه چاپار نواب مستطاب والا حسام السلطنه والی خراسان که آمده است بعضی اخبارات و گزارشات مهمه آورده است که زیاد لازم است آن جناب از کیفیت مطلع گردند و تمهیدی در آن خصوصیات بشود. اگر فی الجمله غفلتی شود امر دور نیست در هرات و خراسان بجای بد و ناگوار منجر گردد.

مقصود ملاقات با آن جناب جلالت مآب بود که عالیجاه تیلر - صاحب را هم با خود بیاورند آن گزارشات گفتگو شود. در باب تیلر صاحب هم ضمناً مذاکره شود. اگر آن جناب حالت آمدن نیاوران را نداشته باشند، اطلاع دهند تا دوستدار عالیجاه

۶- وقتی میرزا آقاخان دست نشانده انگلستان به اشاره مأموران آنها، حسام السلطنه

فاتح هرات را وادار به تخلیه هرات بنماید، حق این است که وزیر مختار انگلیس به صدراعظم يك کشور مستقلی چون ایران چنین نامه حقارت آمیزی را بنویسد و به او خاطر نشان سازد که مدرك محکم کتبی بدهد که فاتح هرات آن شهر را تخلیه کرده است!!

مقرب الخاقان میرزا عباس نایب الوزراء امور خارجه را روز شنبه صبح، با تفصیلات اخبار آن صفحات پیش آن جناب روانه دارد و آن جناب را از کیفیت مستحضر سازد. بعد اگر عالیجاه تیلر صاحب بخواهد از برای کارهای خودشان بیایند دوستدار را ملاقات نمایند عصر روز پنجشنبه بیایند.

ملك محمد بيك غلام چاپار سفارت را هم که با وصف وصول کاغذهای نواب حسام السلطنه و علم باینکه نواب معظم الیه با قشون ابواب جمعی خودشان کلا از خاک هرات بیرون آمده‌اند و هرات و خاک هرات را تخلیه کرده‌اند صلاح دانسته‌اند باز برود، عیب ندارد، برود و ان شاء الله تعالی زود بر گردد.

سواد کاغذ مستطاب حسام السلطنه را که خواسته بودند دوستدار به مهر خود معتبر کرده روانه دارد در ضمن مراسله انفاذ شد. زیاده زحمت نداد. فی یوم پنجشنبه ۲۳ شهر ذی حجه ۱۲۷۳^۷.

سواد نامه جناب مستر موری که به جناب اشرف امجد
میرزا آقاخان صدراعظم دام مجده العالی نوشته است!

«هر حرفی دارند با تیلر صاحب بزنند!

لزومی ندارد کسی دیگر را زحمت بدهند!»^۸

مراسله جناب اشرف امجد در جواب مورخه شب پنجشنبه ۲۲

۷- خوب، اینهم متن سواد کاغذ جناب اشرف امجد! صدراعظم نوری که چاکرانه بدرگاه «موره صاحب» ارباب و ولینعمت انگلیسی خود تقدیم داشته بودند! و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

۸- دیگر از این توهین بالاتر میشود که يك وزیر مختار دولت بیگانه، چنین بی پروا و تحکم آمیز به صدراعظم کشوری دستور و حکم و فرمان بدهد؟ واقعاً زهی بی شرمی و ننگ و رسوائی برای چنین صدراعظمی!

دوستدار رسید. فرموده بودند که روز جمعه بجهت استحمام و کارهای خانگی ملاقات عالیجاه همراه تیلر صاحب ممکن نشود و روز شنبه عصر قرار ملاقات آنرا داده بودند و هم اینکه از قرار اخبار، چاپار نواب مستطاب حسام السلطنه گزارشات مهمه از آن صفحات آورده است که اطلاع بر آنها لازم است، بر مضامین آنها استحضار حاصل گردید.

در جواب زحمت میدهد که چون عالیجاه مجدت همراه تیلر - صاحب از جانب امنای دولت انگلیس - که اطمینان کامل از او دارند - مأمور به رفتن هرات است، روز شنبه خدمت جناب اشرف امجد وقت عصر میرسد و هم با دوستدار کمال محرمیت دارند! بهتر این است که گزارشات مهمه که از آن صفحات رسیده است تماماً را با معزی‌الیه گفتگو فرمایند، به آن دوستدار حالی نماید. بعد آنچه لازم است بعمل خواهد آمد. لزومی ندارد کسی دیگر را زحمت بدهند. و روز شنبه هم البته بر آن جناب معلوم شده که عید اعلیحضرت امپراطور فرانسه است و دوستدار بالباس نظام باید به سفارتخانه دولت فرانسه رفته تهنیت و مبارکباد بگوید. از این جهت مقدور دوستدار نبوده که خود ملاقات نماید. باری لطف فرموده مهماندار و احکام عرض راه بجهت مأموریت عالیجاه مجدت همراه تیلر صاحب زود مهیا فرمایند که دو سه روز دیگر روانه است، زیاده چه زحمت دهد. ایام جلالت مستدام باد برب العباد - ۲۳ ذی حجة الحرام ۱۲۷۳ .

عریضه حسام السلطنه به ناصرالدینشاه درباره حمله دوست محمدخان به هرات

قربان خاک راه درگاه جهانیان پناهت شوم، فرمان قضا جریان قدر تو امان مبارک مطاع - که به مفاخرت و مباهات این غلام فدویت نشان شرف اصدار یافته بود - به زیارت آن مقرون سعادت و شرافت جاویدان شد و از فقرات مقرر که تمامی از روی تعقل و بینائی و ملاحظه بطون امر و واردات زمان مستقبل و خاتمه امور بود، این عقیدت فرجام را استحضار و افتخار دست داد. چون چاپار را برای اخبار هرات و وقایع این ساحات و سرحدات روانه میداشت بعرض این عریضه عبودیت فریضه در مقام جسارت آمده، معروض خاکپای مبارک میدارد که کماکان این غلام جان نثار، در حدود جام، بهمان نهج با افواج نظام و سواره و توپخانه و شمشالچیان متوقف است و به کارهائی که دسترس دارد و میتواند انتظام و انجام دهد اقدام مینماید و اهمال نمیکند.

سابقاً فدوی قاصدی بانوشتجات به سمت هرات فرستاد. روز دوشنبه هجدهم شهر ربیع الثانی مراجعت نمود و پاکتی از سردار سلطان احمدخان آورد که همان را انفاذ خدمت اولیای دولت قاهره داشت که به لحاظ انور اعلیحضرت مشرف سازند. ظاهراً بعد از رفتن غلام سفارت به هرات، حالت امیر کابل تغییری هم

رسانیده خیال وجوهاتی که درین مدت شده بود و امیر کابل به هراس افتاده بعد از رفتن غلام سفارت از آن اندیشه و خیالها آسوده شده. قبل از این خیال وا گذاشتن هرات را داشت حالا در تدارك ماندن است.

از این افیون که ساقی در می افکند

حریفان را نه سر ماند و نه دستار

سردار هرات از این بابت خیلی پریشان شده، این غلام فدوی جواب تسلیتی به او نوشت و آسوده اش کرد و اطمینان داد. مبلغ پنج هزار تومان هم که خواسته بود سه هزار تومان آنرا این غلام نوشت که در مشهد به فرستاده حسنعلی خان بدهند، دو - هزار تومان دیگر را چون تنخواه نداشت نداد و عذر خواست. اما اگر امیر کابل خیال ماندن زمستان را داشته باشد دور نیست که هراتی بی دست و پا شوند. تا بحال که ازین توجه اعلیحضرت اقدس شهرباری روحی فداه خوب ایستادگی کرده اند تا پس از این خواست خداوندی چه باشد.

میرزا محمد حسین مستوفی^۱ را برای تفریغ حساب هذله سنه و دستورالعمل سنه آتیه به رکاب مبارک احضار فرموده بودید. استدعای این غلام خاکسار جان نثار این است اگر در حضرت آسمان بسطت شهربار تاجدار جم اقتدار روحناه فداه پذیرفته گردد، حکم به احضار خود این غلام شرف اصدار یابد که این غلام بعد از مراجعت سفر تدارك شرفیابی آستان معدلت بنیان را دیده، در اول جدی به خاکپای مبارک مشرف گردد و تفریغ حساب را هم خود در خاکپای مبارک نموده، دستورالعمل سنه آتیه را نیز دریافت کرده به محل مأموریت خود معاودت نماید.

۱- میرزا محمد مستوفی قوام الدوله، وزیر خراسان و جد قوام السلطنه و وثوق -

هر گاه این استدعای فدوی جان نثار به درجه اجابت رسد، به منتهای مراد و آرزوی خود رسیده است و چشم را به زیارت جمال مبارک شاهنشاه جهان پناه روحی فداه روشن ساخته و بر اعتبار و افتخار خود در چاکری افزوده است و به زودی هم مراجعت خواهد نمود. امر کم الارفع الامجد الاقدس الاعلی مطاع.

سواد عریضه اهالی هرات

درباره رضایت از رفتار سپاهیان و شخص حسام السلطنه

عرضه داشت کمترین بندگان اهالی و سکنه دارالنصره هرات، به ذروه غرض اولیای دولت نشان آنکه از قراری که مذکور گردید به سمع اولیای دولت ابد آیت قاهره رسیده است از قشون ظفر نمون دولت علیه که بآن طرف آمده اند و خرابی و خسارتی رسیده یا خلاف قاعده بعد از فتح نسبت به رعیت شهر رفتار نموده اند و از این جهت سرکار اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت جمشید صولت دارادربان سکندر پاسبان ظل الله فی الارضین، قهرمان الماء و الطین، شاهنشاه جمجاه اسلام پناه روحنا و روح العالمین فداه و اولیای دولت جاوید مدت قاهره، نواب مستطاب اشرف افخم و الاتبار حسام السلطنه را به مقام خطاب و سران و سرکردگان سپاه نصرت همراه در معرض عتاب آورده اند، حاشا و کلا ان هذا البهتان عظیم.

هر گز ندیده و نشنیده بودیم که قشونی به مملکتی مأمور شدند، اگر چه برای حفظ و حراست هم باشد، به اینطور حرکت و رفتار نماید، یا حاکم و سرداری در هیچ مملکتی به این رأفت و مهربانی بامردم رفتار کند که این شاهزاده با رأفت به اهالی این مملکت

رفتار فرمودند. از وقتی که قشون از کوهستان گذشت، بیک نظام و نسقی حرکت کردند که اگر فرضاً در دو فرسخی دور از اردو الاغی که پانزده هزار قیمت داشت از رعیت دهی گم میشد، اگر در میان اهل اردو بود پیدا کردند و دادند، اگر بالفرض در میان اردو نبود از خودشان زیاده از قیمت آنرا به صاحبش مرحمت فرمودند که بواسطه این رفتار جمیع مردم امیدوار شدند و بیک نفر از این دهات از جای خودش حرکت نکرد، سهل است همه بواسطه معاملات و داد و ستدی که با اهالی اردو کردند نفعها بردند تا به هرات رسیدند.

مادام که ایام محاصره بود به اهالی دهات اطراف شهر و بلوکات بقسمی رفتار کردند که مردم همه آسوده و امیدوار بودند، به نوعی که همه مشغول کسب و زراعت و فلاحت خود بودند که زراعت متصل اردو بود و بیک نفر از باس و اهتمام نواب اشرف والا جرأت نداشتند که به زراعت و صیفی مردم نگاه کند که خود رعیت آمده جمع کردند و بهره و مالیه خود را دادند. بعد از افتتاح شهر هم خواه از قشون ساخلو یا از اهالی اردو بیک نظام و قاعده رفتار شده و میشود که دست بیک جوجه و مرغ احدی نزدند. با کمال اتحاد و یگانگی و محبت با عامه مردم رفتار میکنند، سهل است نواب اشرف والا محض مرحمت و رأفت مبالغ کلی به فقرای ما و کسانی که از خودیهای ما نسبت بآنها اذیت و اضرار رسیده بود، خلعت و انعام التفات فرمودند و بهیچوجه من الوجوه از قشون ظفرنمون به اهالی هرات از بلده و بلوکات ضرر و خسارت و اذیتی وارد نیامده است و ما رعایا و فقرای بیچاره هرات بحدی رضامندی از سلوک نواب شاهزاده والا و سرکردگان و رؤسا و افساد^۲ و افراد قشون داریم که این قشون را اگر چند وقت دیگر هم اولیای دولت علیه مرخصی

۲- معنی آن معلوم و روشن نشده است.

به توقف اینجا بفرمایند، شهر هرات بواسطه کثرت داد و ستد و معاملات و بجهت امنیت راهها و زیادتى آمد و شد و تجارت، آبادتر از هر وقت اوقات میشود و عموم رعایا و برایای این سامان با کمال آسودگى به دعاگوئى دوام دولت جاوید آیت اشتغال مییابند. زیاده بر این جسارت به عرض نشد والسلام.
پشت نامه:

سرداران و خوانین افغان و ایماقات و غیره: محل مهر نوز -
محمدخان . محل مهر ولی محمدخان جمشیدی . محل مهر
سرتیپ حیدرقلی خان شاهیسون . محل مهر ملک محمدجان -
خان فراهی . محل مهر عباس خان توپچی باشی . محل مهر
حاجی عبدالواحدخان . محل مهر سردار احمدخان . محل مهر
عبدالله جمشیدی . محل مهر نایب فتح الله . محل مهر میرعلی -
خان معتمد . محل مهر کریم دادخان هزاره . محل مهر میرزا -
محمدعلی خان .

اعیان و اشراف، اهل قلم و غیره: محل مهر میرزا صادق لشکر -
نویس . محل مهر میرزا رفیع لشکر نویس . میرزا محمدحسین -
مستوفی . محل مهر میرزا جان وزیر نظام .

علما و سادات دارالنصره هرات: محل مهر جناب ملا محمد -
جعفر . محل مهر جناب ملا محمد . حاجی عسکر ملا محمد -
عظم . حاجی عثمان برادر خان ملاخان . سلاله السادات: محل
مهر میر عبدالعظیم . محل مهر حاج ابوالحسن .

کلاتر و تجار و کدخدایان بلده و بلوک: محل مهر میرزا -
کوچیک کلاتر . محل مهر شهدی حسن تاجر باشی . محل مهر
محمد مهدی .



عریضه اهالی هرات و بزرگان و معاریف آن سامان از افاغنه و غیر
افغانی، نشان دهنده این حقیقت است که برخلاف آنچه دشمنان حسام السلطنه

و خاصه بعضی از امنای دولت و شاهزادگان بیکاره و بی‌هنر، به‌ویژه میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم میگفتند وعلیه فاتح هرات نامه‌پرانی میکردند که وی بوسیله مأموران و عمال و کارگزاران خود بمردم ورعایا ظلم روا میدارد و از آنان مطالبه باج و مالیاتهای ظالمانه مینماید، نه‌تنها صحت نداشته، بلکه بعکس سردار نامدار در نهایت رأفت و عطوفت بامردم رفتار کرده، حتی از کیسه فتوت خویش بآنان وجوهاتی نیز میپرداخته و لحظه‌ای از تأمین رفاه و آسایش آنان غفلت نمیکرده است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان درباره حمله دوست‌محمدخان به هرات

هو الله تعالی شأنه

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، حال تحریر بیست و ششم شهر ذی‌الحجه الحرام است. آدمی از هرات رسید و نوشتجات از نزد مقرب‌الخاقان سردار سلطان احمدخان حکمران هرات آورد که همان نوشتجات را به خاکپای مبارک اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا فرستاد که بعد از ملاحظه و اطلاع بر مضمون حقیقت، تکلیف حرکت و سکون اقل چاکران دولت را حکم فرمایند، با چاپار چند روز قبل از آمدن امیر - دوست‌محمدخان از قندهار معلوم نبود. محاصره فراه را که صریح و تعیین شده بود نوشت و معروض داشت. این چاپار را محض اخبار حرکت امیر دوست‌محمدخان بطرف هرات میفرستد. قطعاً مشارالیه با استعداد تمام از قندهار حرکت و صریح و صحیح است که از آب هیرمند گذشته و روانه است.

لازم بود که پیش از وقت مراتب را عرض نماید و دستورالعمل حرکت و سکون خود را به نوعی که هیچ محتاج به جواب و

سؤال جدید بعد از این نباشد بگیرد و اقل چاکران دولت قاهره بدون تردید و تشکیک و توقف به مجاری امور و خدمت محوله از آن دستورالعمل تجاوز ننماید، اگرچه در عریضه خاکپای مبارک این فقره را معروض داشته است ولی لازم بود که بشما هم صدور دستورالعمل را زحمت دهد که شفاهاً به خاکپای اقدس اعلی بطور شایسته معروض دارید و نوعی حکم محکم خدیوانه شرف صدور یابد که همان دستورالعمل هادی و دلیل کارهای این حدود باشد و فدوی دولت هرچه که میکند از روی بصیرت و بینائی و مطابق حکم محکم شاهانه روحی فداه بوده تردیدی باقی نماند و اضطرابی در اقدام بکارها برای این بنده نماند. از آن گذشته هرچه باید بشود و بهر کار باید اقدام کرد، وقت آن مضیق است و فرصت نیست که هرروز مطلبی را عرض نماید و منتظر جواب آن باشد. بسا کارهای فوری فوتی در پیش خواهد آمد که مجال سؤال و جواب نیست، در این صورت دقت کامل در صدور دستورالعمل لازم است که ملاحظه نکات و اطراف آن شود.

اما در باب خانواده «انوی» از قراری که امیرحسین خان - ایلخانی^۳ نوشته بود درین دو سه روز آنها را روانه ارض اقدس مینماید. بعد از ورود آنها خیال دارم که آنها را به محمودآباد جام روانه نمایم که آب و زمین مرغوب و جا و مکان دارد تا انشاء الله بعد از اتمام کارهای زورآباد که کارزراعت و قلعبجات آنجا صورت اتمام یافت، آنها را به زورآباد نقل و تحویل داده باشد که هم زراعت کنند و هم به حراست سرحد و امنیت آن ساحات بکوشند. چند روز سایر واقعات و تفصیلات معروض داشته‌ام. زیاده زحمتی نبود، ایام عزت مستدام باد.

۳- امیرحسین خان ایلخانی، برادر سامخان ایلخانی و حاکم قوچان.

آماده شدن حسام السلطنه برای حمله به هندوستان

مستر استویک، سیاستمدار انگلیسی که چندبار وضعش در این کتاب آمده است درباره آماده شدن حسام السلطنه برای حمله به هندوستان چنین مینویسد:

«در این موقع حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا در «قلندرآباد» اقامت داشت. قشون او بین پانزده تا بیست هزار نفر بودند و یک اردوی بسیار منظم و مکمل داشت. حضور این مرد مقتدر در خراسان، آن ایالت بزرگ را ساکت و آرام نموده است و تراکمه از ترس حسام السلطنه جرأت حرکت خلاف را نداشتند. در این موقع قورخانه مشهد خوب بکار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام السلطنه را بخوبی آماده میکرد، من شخصاً بآنجا رفتم، کلنل «دالماج» انگلیسی در آنجا مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است»^۴.

نامه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به فرخ خان درباره تخلیه هرات

فدایت شوم، در باب کوچیدن قشون و حکم صریح که از جانب خیریت جوانب اولیای دولت قاهره صادر شده بود، در روز دوم ماه ذی حجه، به این بنده رسید و در همان روز حکم به عالیجاه محمدرضاخان سرتیپ و محمدآقای سرهنک که ساخلو ارگ و شهر بودند نوشتم تخلیه کرده و در چهارم از چمن کهدستان با تمامی قشونی که متوقف هرات بود حرکت کرده، به ابوالولند که یک فرسخی طرف غربی هرات است آمدم و از آنجا به

۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد دوم، از محمود -

سنگ‌بست و الحال که یوم عید اضحی است وارد برناآباد و هم‌چنین کوچ در کوچ است می‌رویم و ان‌شاء الله تا بیستم ماه به حول و حوش نواحی «قهد» خواهیم رفت که از آنجا تدارک پاره‌ای ناتمامی که هست تمام کرده به سرخس برویم. همین‌قدر از حرکت و رفتن قشون دولتی از هرات عرض کردم دیگر رویداد امور و مجاری احوال بهر نوع باشد خدمت با رفعت اولیای دولت قاهره عرض خواهد شد. باقی امر کم‌الاشرف الامجد العالی مطاع.

دریغ از شهرهای هرات و مرو که از دست برفت

در عهد قاجاریه، دو واقعه و رخداد دردناک و غم‌انگیز روی داد و دو قرارداد ننگین و شوم منعقد گردید که در هر دو، شهرها و مراکز بسیار مهمی از پیکر ایران ما جدا شد که در هر دوی این قضایا دستهای خیانتکار و دسیسه‌ها و توطئه‌های نابکارانه نقش مهم و اصلی را داشته‌اند. نخستین واقعه بسیار جگرسوز و الم‌انگیز، عهدنامه ترکمانچای بود که علیرغم آنهمه دلیریها و از خود گذشتگی‌ها و ایثارهای عباس - میرزا نایب‌السلطنه و سرداران شجاع و وطنخواهش، بر اثر فشارها و اعمال سیاست‌های مذبذبانه و تزویر آمیز انگلیسی‌ها و امساک و لثامت فتحعلیشاه و تنک‌نظری و خودخواهی و بخل و حسادت شاهزادگان و فرزندان بیکاره و بی‌هنر فتحعلیشاه، تعدادی افزون بر هفده شهر و مرکز مهم آنسوی رودخانه ارس بدست روسها افتاد و جمعی مسلمان هواخواه و تابع دولت ایران، در زیر سلطه و فرمانروائی روسهای تزاری درآمدند. اما در مرحله دوم که از دست رفتن شهرهای هرات و مرو و آخال و خیوه باشد، مسئله، دیگر مسئله قدرت فوق‌العاده و نیروهای کثیرالعدد روسیه در میان نبود که از طریق جنک، شهرهای خراسان بزرگ را قبضه گردانند، بلکه فقط و فقط نظریات استعماری و دسیسه‌ها و افسون‌های عمال

بریتانیا سبب گردید که ابتدا، شهر مهم هرات از دست برود و خائینی چون میرزا آقاخان نوری با هویت ایرانی بطور دلخواه موجبات چنین فاجعه‌ای را فراهم گردانند و آنگاه روسیه تزاری نیز با بهره‌گیری از بی‌لیاقتی و عدم کفایت ناصرالدین‌شاه و برخی از امنای دولت شهرهای مرو و آخال و خیوه را خیلی بی‌سر و صدا به تصرف خود درآورند.

درباره شهر هرات، در فصل‌های گذشته، مطالب بسیاری نوشتیم و حقایق پشت پرده و روی پرده زیادی را بنظر خوانندگان این کتاب رسانیدیم، در اینجا اجازه بدهید که پس از جدا شدن آن شهر کاملاً ایرانی، این حقایق را از جهت هویت ایرانی بودن و آثار فرهنگ و تمدن ایرانی در آن شهر آشکار گردانیم تا ملاحظه کنید در آن روزگاران، استعمار انگلیس و عمال جنایتکارش، اعم از خودی و بیگانه چه بر سر مملکت بدبخت و بی‌صاحب ما آوردند.

اما درباره سابقه تاریخی و ایرانی بودن تمام‌عیار این شهر مهم برای حسن ختام کتاب و توجه نمودن به بدبختی و تیره‌روزی و درد بزرگی که با از دست رفتن این شهر بسیار پراهمیت به آن مبتلا شدیم، ناگزیر به نقل قول قسمتی از یادداشتهای مهم کلنل «استوارت» که قبلاً چندجا ذکر این مأمور انگلیسی رفته، می‌پردازیم.

این کلنل معروف که سالیان دراز در مناطق خراسان مسافرت می‌کرده و گزارش و راپورت به هندوستان و لندن می‌فرستاده، درباره هرات، پس از مسافرت به مشهد مینویسد: «سکنه هرات ایرانی هستند و مذهب آنها شیعه است، از نژاد افغانی در این شهر بسیار کم است».

از شرح مفصلی که کلنل استوارت و دیگران درباره هرات میدهند چنین پیداست و اینطور مشهود است که ایرانیها، چقدر علاقه به شهر هرات داشته‌اند و امروزه چطور از هر نقطه آن آثار و علائم تمدن و فرهنگ ایرانی آشکار میباشد.

باینکه دست متعصب و غدار امیر دوست‌محمدخان، دست‌نشانده انگلستان قسمت‌های عمده آن را از بین برده است، باز باقیمانده آنها بقدری

است که تا هزار سال دیگر نیز آثار و علائم ایرانی بودن آن محو نخواهد شد. بواسطه همین آثار و علائم تمدن ایران در این نواحی است که هر ایرانی حساس و وطن‌دوست، مدام باچشمان باز بدان جلگه بهشت آسا که در تمام ایام تاریخ باعظمت ایران بمانند يك گوهر گرانبهای در تارك کیانی میدرخشد، متوجه است.

عریضه اهالی هرات به دولت ایران برای باقی ماندن در زیر حکومت ایران

از قراری که به کمترین بندگان رعایای ولایت هرات خبر میرسد و روزنامه دارالخلافة طهران را دیدیم نوشته بود، معلوم میشود که دولت انگلیس خیالش این است که برای اجرا وانجام مقصودی که همیشه در باطن داشت حالا ظاهر کند و به بهانه هرات بادولت علیه ایران جنک کند و دولت ایران هم میخواهد به ملاحظه دوستی این دولت ما رعایای بیچاره را مثل قدیم بسر خود آواره بگذارد و خیر و شرمانرا بدست يك نفر تابع هوای نفس واگذارند.

بر همه کس معلوم است که مملکت افغانستان از قدیم‌الایام تا آخر عهد نادرشاه مرحوم، جزء دولت علیه ایران بود. بعد از آنکه چندی امر سلطنت ایران مختل ماند، افغانه این طرف بنای خودسری و در این عرض مدت این مملکت بکلی از استراحت و کسب و فلاح و رعیتی و تجارت بازماندند. تجارتشان فروختن اسلام بود، و متاعی که به خانه‌های خود می‌آوردند گلوله دشمن و اسر و نهب مال و عیال رعیت بیچاره در هر مرتبه یا از تر کمان بود یا از سایر همجوار و همسایه. میبایست خانه‌ها مان خراب شود، عیالمان به اسیری برود، جانمان در هدر باشد.

حرفت و صنعت این مردم منحصر شده بود به تیز کردن شمشیر و مهتری اسب خود که اگر یکی برای تاخت و تاز این ولایت بیاید، به مدافعه بروند و یا از شدت گرسنگی به تاخت و تاز جائی بروند. مراتب فقره دلیل است کافی بر دوری رؤسای ما از مراسم ولایت‌داری و رعیت‌پروری و هیچ‌وقت این بندگان را بحالت رعیتی و کاسبی خود آسوده نگذارند.

دائم نسبت به دولت خداداد به خیانت تازه واداشتند که از نعمت‌های دولت محروم ماندیم تا امروز که بحمدالله تعالی بخت ما از خواب بیدار شد و حق بمرکز قرار گرفت تا حق بمن له‌الحق عاید شد، در تحت اختیار دولت علیه قرار گرفت. لابد هستیم درد خود را بشما که علمای دین اسلام و مقتدیان و پیشوایان ملت سید انام هستید اظهار نمائیم که امروز جمیع ملت ولایت هرات چنان امیدوار و آسوده شدیم که عن‌قرب می‌بینیم که ولایت ما آباد و رعیت پراکنده ما جمع آمده، باکمال امنیت خاطر به تجارت و کسب و زراعت و حرفت اقدام خواهیم کرد و رفع تاخت و تاز و امنیت معابر و مسالك این ولایت به‌عهده اولیای دولت خواهد بود.

از استماع این خبر بحدی اهالی این ولایت مضطرب هستیم که بکلی قطع امید زندگی از خود کرده‌ایم که اگر دوباره ما را بحالت اول‌خودمان واگذارید، کار این‌مشت رعیت فقیر خراب که از همه‌چیز افتاده‌ایم از حیز انتفاع خواهد افتاد و کمال بی‌مروتی خواهد بود.

حقیقت اگر این راست باشد، باید شماها که علمای دین هستید، به این راضی نشوید و جان این رعایای بیچاره را بخرید و از تصاحب دولت ایران هرات را بیشتر اهتمام نمائید والا اگر دولت ایران ما را بحالت قدیمی خود واگذارند هرگز تمکین نخواهیم کرد.

بعد از این زندگی را به این شرط میخواستیم که در ظل رعایت دولت خداداد باشیم. این نوع عفو و اغماضی که اولیای دولت جاویدمدت در این خیانت آخری مشاهده کردیم ممکن نیست دست از دامن دولت علیه برداریم. لازم بود عرض نمودیم. باقی ایام عزت مستدام باد برب العباد والسلام.
پشت نامه:

سرداران و خوانین و اویماقات و غیره:

محل مهر نورمحمدخان . محل مهر ولیمحمدخان جمشیدی .
محل مهر سرتیپ حیدرقلی خان شاهسون . محل مهر ملک -
محمدجان خان فراهی . محل مهر عباس خان توپچی باشی . محل
مهر حاجی عبدالواحدخان . محل مهر سردار احمدخان . محل
مهر عبدالله جمشیدی . محل مهر میرعلی خان معتمد . محل مهر
عزیزخان ولد عباس خان توپچی باشی . محل مهر محمدابراهیم -
خان . محل مهر محمدحسین خان ریشوند . محل مهر میرزا -
باقرخان . محل مهر میرزا مهرعلی خان . برادر مرحوم میرزا -
نجفخان . محل مهر کریم داودخان هزاره . محل مهر عالیشان
دلاورخان . محل مهر مهربیحیی خان ولد میرزا اسمعیل خان -
کلاتتر . محل مهر فتحعلی خان . محل مهر عبدالمجیدخان .
علما و سادات دارالنصره هرات: محل مهر جناب ملامحمدجعفر .
محل مهر جناب ملامحمد . محل مهر حاجی عسکر ملا محمد -
عظیم . محل مهر حاج علی خان برادر خان ملاخان . اقل الحاج
حاجی شیرمحمد امین المحکمه عموی خان ملاخان . محل مهر
میرزا عبدالعظیم سلالة السادات . محل مهر حاجی ابوالخیر .
محل مهر حاج ملا عبدالکریم . محل مهر ملا عبدالله . محل
مهر خلیفه محمد داروغه . محل مهر حسن قاضی بلده . محل مهر
مرتضی خطیب .
اعیان و اشراف اهل قلم و غیره: محل مهر میرزا محمدحسین -

مستوفی . محل مهر میرزا محمدحسین . محل مهر میرزا رفیع -
 لشکر نویس . محل مهر میرزا احمد لشکر نویس . محل مهر
 میرزا جان وزیر نظام . محل مهر میرزا محمدعلی اکبر . محل
 مهر میرزا محمدتقی برادر محمدحسین مستوفی . محل مهر
 میرزا حسن محرر دفتر . محل مهر میرزا مهدی . محل مهر
 میرزا اسماعیل منشی . محل مهر میرزا محمدرضا .
 کلانتر و تجار و کدخدایان بلده و بلوک: محل مهر میرزا -
 کوچیک کلانتر . محل مهر شهدی حسن تاجر باشی . محل مهر
 مهدی . محل مهر میرزا مهدی ولد کلانتر . محل مهر حسن -
 علی تاجر کابلی . محل مهر حاجی محمدتقی . محل مهر استاد
 ابراهیم . محل مهر رجبعلی تاجر . محل مهر آقا سیدعلی تاجر .
 محل مهر حاجی حسین قاضی . محل مهر حاجی ملاحسین .
 محل مهر شهدی علی تاجر . محل مهر ابوالقاسم الموسوی .
 محل مهر حاجی آثم کوچیک تاجر . محل مهر محمدباقر . محل
 مهر محمدحسین .

حسام السلطنه در برابر يك صدر اعظم دست‌نشانده ديگر انگلستان قد علم مي‌کند

۲- ميرزا حسين خان سپهسالار

در اين کتاب بمناسبت رودروئي حسام السلطنه با ميرزا حسين - خان سپهسالار (مشيرالدوله) و بي‌اعتنائی‌های فاتح‌هرات به اين صدر اعظم انگلیسی‌مآب يا دست‌نشانده انگلیسی‌ها، ناگزير قسمتی از اين فصل اختصاص مي‌يابد به شرح حال صدر اعظم که ظاهراً خود را مردی ترقیخواه و مصلح و دنباله‌رو امير کبير قلمداد کرده بود، ولی قسمت اعظم اين تظاهرات و جلوه‌فروشی‌ها در اثر القاء و تعليماتی بود که عوامل انگلیس و دست‌نشانده‌گان سياست آنها بدو مي‌کردند، والا اين مردی که در سفارت استانبول خود، دائماً با سفير انگلیس در تماس بود و با اصطلاح رفیق گرمابه و گلستان آن سفير و ساير کارگزاران بریتانیائی بشمار ميرفت چگونه امکان داشت تنها بخاطر مصالح ايران گام بردارد و در مسير ترقی و سعادت و اعتلاء و وطنش حرکت نماید.

باری، گوئی تقدير چنين بود که حسام السلطنه در تمام سالهائی که به خدمتگزاری و دولتمردی و فرماندهی سپاهيان ايران در پیکارهای مختلف اشتغال داشت مي‌يابد من‌غير مستقيم و گاهی مستقيم به مبارزه علنی عليه استعمار و دخالت‌های استقلال‌شکنانه انگلیسی‌ها بايستد و اگر باين علت او را شاخص‌ترین و بارزترین چهره ضداستعمارش بخوانيم، سخنی

به مبالغه و اغراق نرانده‌ایم و همین دشمنی و خصومت انگلیسی‌ها بود که همواره وی را مورد بی‌مهری قرار داده بوسیله دست‌نشانده‌گان‌شان از جمله میرزا آقاخان نوری و متعاقب آن پس از گذشت چند سال بوسیله همین میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی از حکمرانی ایالات مهمه ایران از جمله خراسان و غیره دور نگاه‌داشته میشد.

شاید حسام‌السلطنه، بهتر و روشن‌تر از هر دولتمردی در عصر ناصری میدانست که نظریات و مقاصد استعماری انگلیسی‌ها در ایران چیست و چگونه از چه راههایی در امور ایران مداخله میکنند و زیر هر عنوانی نیت تضعیف و آشفته ساختن کشور او را دارند، منتها، او در این مبارزه سخت و هولناک تنها بود و ناصرالدین‌شاه که از زیر و بم کارها آگاه نبود و تنها به هوسبازیها و زن‌بارگیها و قدرت و استبداد مطلقه‌اش میانداشید، از همه‌جا غافل و ناآگاه مانده بود تا جائیکه، بعوض تقویت سرداران گرانقدری چون حسام‌السلطنه که عم خودش نیز بود بنا به دسیسه و توطئه خائنان تحت‌الحمایه انگلیس، وی را تضعیف مینمود.

ناصرالدین‌شاه از یاد برده بود که اگر در اوایل سلطنتش، سلطان - مراد میرزا، غائله و فتنه مخاطره‌آمیز حسن‌خان سالار را پس از آنهمه سخت‌کوشی و نبردهای هولناک خاموش نساخته بود، آن آشوبگر و طغیان‌کننده مقتدر بساط سلطنت وی را برچیده بود، چون قصد نهائی او از آنهمه پیکار و خونریزی تسخیر طهران و سست کردن زیر پای شاه قاجار بود. البته در این راستا، نقش امیرکبیر نیز فوق‌العاده مؤثر بود و کمک‌ها و مدد‌رسانیهای پی‌درپی آن مرد بزرگوار و وطن‌دوست در تقویت بنیان کار حسام‌السلطنه حائز اهمیت فراوانی بود.

باری، پس از خلع میرزا آقاخان نوری از صدراعظمی، چند سالی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک وزیراعظم و مسئول امور صدارت‌عظمای ایران بود تا اینکه در تاریخ ۲۹ شعبان سال ۱۲۸۸ هجری قمری میرزا - حسین‌خان سپهسالار پس از مدتی که عنوان وزارت جنک، وزارت عدلیه

و اوقاف را داشت از طرف ناصرالدینشاه بعنوان صدراعظم برگزیده شد. اما داستان هویت و شناسنامه و وضع خانوادگی میرزا حسین خان چنین بود:

وی پسر میرزا نبی خان، امیر دیوان قزوینی بود و در سال ۱۲۴۳ هجری قمری متولد گردید، اما پدر میرزا نبی خان که همان جد میرزا - حسین خان است موسوم به عابدین دلاک، خاصه تراش علینقی میرزا رکن - الدوله پسر فتحعلیشاه بود، و بدین جهت میرزا را دلاکزاده مینامیدند. میرزا نبی خان، در دوره سلطنت محمدشاه، چندبار ابراز لیاقت کرد و در زمان حکمرانیش در فارس چندین غائله و شورش را خاموش ساخت.

میرزا حسین خان نیز بواسطه خدمات پدر، در دربار تقریبی جسته و پدر و پسر با دو دختر فتحعلیشاه که هر دو نفر از یک مادر بودند ازدواج کردند «ماه‌نوش خانم» زن میرزانی خان بود و «ماه‌تابان خانم» که ملقب به قمر السلطنه گردید بازدواج میرزا حسین خان درآمد. میرزا حسین خان در سال آخر صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، به کارپردازی شهر بمبئی در هندوستان مأمور شد. سه سال در هندوستان بود و با آقاخان محلاتی یکی از عمال نشان‌دار انگلیسی‌ها ارتباط نزدیکی برقرار کرد.

او، پس از بازگشت از هندوستان به سفارت ایران در اسلامبول برقرار گردید، و در سفارت ایران در اسلامبول که ده سال طول کشید میرزا ملکم خان ناظم الدوله (ارمنی) را که بعداً سفیر ایران در لندن شد و از جمله مهره‌های اصلی انگلیسی‌ها در ایران بشمار می‌آمد وارد در کار سفارت کرد و بهمین مناسبت میرزا حسین خان چهل و هفت روز از منصب صدارتش نگذشته بود که فوراً ملکم خان را از اسلامبول به طهران احضار کرده او را به معاونت صدارت منصوب نمود.

«راولینسون» سیاستمدار انگلیسی در کتاب انگلیس و روسیه در خاورمیانه مینویسد:
 «با معرفی و اصرار دولت انگلیس، میرزا حسین‌خان بصدارت ایران رسید».

سپهسالار مثل اینکه میدانسته که بعد از منصب سپهسالاری و وزارت جنگ، حتماً صدراعظم هم خواهد شد، لذا دستورهایی که میخواست به بعداً به حکام و والی‌های ایالات بدهد همراهِ قبلاً حاضر کرده بود، بجهت اینکه در همان روز (۲۹ شعبان) که صدراعظم میشود دستورالعمل سخت و تند مفصلی متضمن اوامر اکید به عنوان حکمرانان صادر میکند که یکی از این دستورالعملها برای سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه حکمران خراسان بوده است.

البته بعضی از حکمرانان جدی و مقتدر زیر بار دستورالعمل‌های خلق‌الساعه سپهسالار نرفتند که از جمله یکی حسام‌السلطنه و دیگری فرهاد میرزا معتمدالدوله، حاکم کردستان بودند.

میرزا حسین‌خان با موافقت و تصویب شاه، حسام‌السلطنه را فوراً از حکمرانی خراسان برکنار کرد و بجای او حاج حسین‌خان شهاب‌الملک شاهسون امیر توپخانه را به ایالت خراسان منصوب نمود.^۲

نامه میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم بحضور ناصرالدین‌شاه علیه حسام‌السلطنه و پاسخ شاه

میرزا حسین‌خان سپهسالار، قبل از اینکه اقدام به عزل و برکناری حسام‌السلطنه از حکمرانی خراسان بنماید چون از فاتح هرات میترسید و

۲- حسام‌السلطنه پس از عزل از حکمرانی خراسان به والیگری ایالت فارس اشتغال یافت و آن ایالت را قرین امن و آسایش نمود. وی دوبار باین سمت مشغول بود و در هر دو دفعه در آن ایالت مصدر خدمات عمده‌ای گردید.

از آن سردار محبوب ملاحظه میکرد قبلاً نامه‌ای برای ناصرالدین‌شاه مینویسد که در آن با خلط مباحث و سفسطه، آن پادشاه نادان و ساده‌دل را اغفال و با نظر خویش موافق گرداند. سپهسالار در آن عریضه چنین مینگارد:

«قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایون مبارکت شوم، عرض کرده بودم که کاغذی بخط خود به نواب حسام السلطنه بنویسم. کاغذ حسام السلطنه دیشب چاکر را بهیجان آورد و چون شب جمعه بود و برف اصحاب کار را معذور داشت، به جواب کاغذ حسام السلطنه پرداختیم. با خط درهم و برهم این شرح را نوشته ارسال خاکپای مبارک کردم که از ملاحظه انور همایونی بگذرد که هر گاه نکته‌ای فرو گذارده شده باشد، خاطر مهرمظاهر بر تکمیل و شرف آن بیافزاید. امید است که انشاء الله بعد از وصول کاغذ، تغییر کلی در رفتار و سبک و اسلوب خود بدهد که مردم آسوده باشند!!».

ناصرالدین‌شاه در حاشیه نامه میرزا حسین‌خان مینویسد:

«جناب صدراعظم، از این کاغذ شما انصافاً لذت بردم! نوشتن بی‌غرضانه و بی‌طمعانه، از روی کمال غیرت این است که نوشته‌اید، ووزرای سابق بهزار ملاحظه طمع و غرض و چیزهای دیگر هرگز بی‌پرده بحاکم کاشان اینطور نمی‌نوشتند تا به والی خراسان و حسام السلطنه، چه رسد، خدا کند این کاغذ بهر وسیله‌ای باشد بدست حسام السلطنه برسد، یقیناً از دیدن کاغذ تفاوت کلی در حرکاتش خواهد شد...»^۳

باری، پاسخ نامه میرزا حسین‌خان از طرف شاه قاجار که اکنون لقب مشیرالدوله نیز بر القاب سابقش افزوده شده است، موجب تجری مشیرالدوله شد و باین کیفیت بود که این جرأت را بخود داد تا حسام - السلطنه مقتدر و نیرومند را از حکمرانی خراسان برکنار سازد.

اجازه بدهید میرزا حسین خان، این صدراعظم ترقیخواه را که تالی میرزا آقاخان نوری از بعضی جهات بود بهتر بشناسیم:

از سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۸۷ هجری قمری) بوسائلی که دولت انگلیس در ایران داشت، میرزا حسین خان را تقویت نموده و ماه‌بماه بر ترقیات و ترفیعات او میافزود تا اینکه در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۸۸ هجری قمری) او را سرانجام به مقام صدراعظمی رسانید.

میرزا حسین خان سپهسالار وقتی بدستگیری انگلیسی‌ها به مقام صدارت رسید، رشته تمام امور ایران را بدست گرفت و دولت انگلیس، با رضایت میرزا حسین خان سپهسالار بر تمام نواحی ایران مسلط شد، باین ترتیب که ناصرالدین‌شاه بود، میرزا حسین خان سپهسالار بود، دربار و هیئت دولت همه بودند، ولی فکر و اندیشه و خط مشی سیاسی و عمل در دست عمال و کارگزاران دولت انگلستان قرار داشت. پس از آنکه به‌دسایس و حیل انگلیسی‌ها بر نصف بلوچستان دست یافتند و قسمت مهمی از ایالت سیستان را از ایران جدا کردند، قرارداد «رویترا» را که تمام منابع ثروت ایران بوسیله آن قرارداد برای دولت انگلیس مسلم میشد، به امضاء شاه و وزراء دولت علیه ایران رسانیده و پس از آن شاه و صدراعظم را دولت انگلیس به لندن کشانید.

عقیده و ایمان میرزا حسین خان سپهسالار نسبت به دولت انگلیس کامل بود، این مرد سیاستمدار خودساخته، خودفروش، بطور کلی دلباخته بریتانیای کبیر بود. به اعتقاد وی، ترقی مملکت و سعادت ملت ایران در اتحاد با دولت انگلیس است.^۴

محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در جلد چهارم کتاب خود (صفحه ۱۱۷۴) مینویسد: «من سعی بسیار کردم تا بدانم این حسن‌ظن و ایمان و عقیده سپهسالار از کجا سرچشمه گرفته و دلایل و اثرات آن چه بود، در چه تاریخ و در کدام مورد ولو خیلی کوچک و مختصر هم باشد، سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران

۴- منظور از اتحاد بنظر سپهسالار، همان نوکری چاکرانه بدون قید و شرط بود.

مساعد بوده و ملت ایران از کمک و مساعدت دولت انگلیس برخوردار شده است، درجائی اثری نیافتیم. برعکس آنچه ایران داشت، میرزا حسین - خان سپهسالار در طبق اخلاص قرار داده به انگلیسی ها تسلیم کرد، یا به عبارت دیگر هدیه و پیشکش کرد! اقلاً این اندازه هم مساعدت نکردند که به غارتگران تراکمه که محرک اصلی آنها عمال نظامی و سیاسی انگلستان و حکومت هندوستان بودند به آنها بگویند که عجالتاً در دوره زمامداری جناب سپهسالار از قتل و غارت ایالت خراسان صرف نظر کنند»^۵.

در همین تاریخ که میرزا حسین خان سپهسالار، ناصرالدینشاه را در اروپا سرگرم و مشغول داشته بود، کارگزاران سیاسی انگلستان در خلیج فارس مشغول اقداماتی علیه دولت ایران بودند تا شیوخ قبایل عرب اتباع ایران، داخل در عقد قرارداد با دولت انگلیس بشوند!

میرزا حسین خان سپهسالار، ایالت زرخیز و عظیم خراسان را کاملاً در اختیار عمال سیاسی دولت انگلیس قرار داده بود و عده زیادی از افسران نظامی انگلستان با حکومت هندوستان، بطور مداوم در آن ایالت گردش و رفت و آمدهای توطئه آمیز میکردند.

یک افسر انگلیسی بنام «سرهنگ ماک ماگره گور» که مدتها در خراسان گردش کرده بود، در یادداشتهای خود چنین مینویسد: «عقیده من این است که باید سیاست دولت انگلیس مساعد بادولت عثمانی و افغانستان و برضد دولت ایران باشد. مساعدت با ایرانیها کاملاً بزیان دولت انگلیس است!!».

این عبارت از قول یک نفر صاحب منصب ارشد دولت انگلیس است که در سال ۱۸۷۵ میلادی در کتاب خود آورده است و این هنگامی است که میرزا حسین خان سپهسالار در ایران در کمال قدرت و توانائی است و نهایت درجه ارادت و اخلاص را نسبت به دولت انگلیس دارد.

باری مهمترین خیانت سپهسالار، علاوه بر آنچه که ذکر شد و

۵- لرد کرزن مینویسد، تراکمه اسبهای خودشان را باعلامت اسبهای قشون انگلیس

داغ میکردند.

اضافه بر واگذاری امتیازات متعدد منابع ثروت ایران به انگلیسی‌ها، تقسیم بلوچستان و سیستان است که در زمان صدارت وی و به اشاره و خواسته انگلستان صورت گرفت. واقعاً زهی بی‌شرمی و کوتاه‌نظری و بی‌علاقگی که کسی در وطن خودش اجازه بدهد، شخص بیگانه‌ای وارد خانه او شده و در سرای وی درباره مایملک و دارائی او اظهار نظر نماید و یا در حق مالکیت او چون و چرا کند و آنگاه صاحب خانه از آن بیگانه خواهش نماید که فلان قسمت را جزء حصه من قرار بده و از فلان قسمت صرف‌نظر کن. قضیه تقسیم بلوچستان و سیستان در واقع وضعی چنین داشت.

باری تکیه‌گاه میرزا حسین‌خان سپهسالار خود انگلیسی‌ها بودند، سر کار آمدن او با اعمال نفوذ دولت انگلیس صورت گرفت، آنها بودند که بیک‌چنین صدراعظمی احتیاج داشتند^۶.

«سر هنری راولینسون» سیاستمدار انگلیسی که قبلاً ذکرش در این کتاب گذشت بطور صریح باین موضوع اشاره میکند و مینویسد: برای مدت قریب به ده سال، او را در مقام صدارت نگاه داشتند تا اینکه رل خود را بازی کرده بآخر برساند، همینکه بازی تمام شد، دیگر وجود میرزا - حسین‌خان در مقام صدارت لزومی نداشت، میباید به سرنوشت میرزا آقا - خان نوری گرفتار شود.

میرزا آقاخان نوری، پس از عزل به سلطان‌آباد (عراق) رفت، میرزا حسین‌خان به قزوین، هردو هم زود در گذشتند!

۶- قبلاً هم به صدراعظمی چون میرزا آقاخان نوری بجای امیرکبیر نیاز داشتند تا مقاصد سیاسی و نظامی آنان را در ایران برآورده سازد.

مسافرت ناصرالدینشاه به اروپا حسام السلطنه در این سفر همراه شاه بوه بر کناری میرزا حسین خان سپهسالار از صدارت

در روز چهارم شهر صفر المظفر سال ۱۲۹۰ هجری قمری، ناصر - الدینشاه به فرنگستان عزیمت کرد. شاه قاجار در سفرنامه‌ای که پس از این مسافرت نوشته شد و به نام «سفرنامه فرنگستان» معروف گردیده، متذکر می‌شود که این سفر بمنظور ملاقات با سلاطین و تاجداران با عز و تمکین ممالک اروپا بوده است.

ناصرالدین‌شاه در این سفر، فرهاد میرزا معتمدالدوله برادر حسام السلطنه و عم خود را بجای خویش تعیین نموده و او را بسمت نایب - الایاله معرفی کرد.

این مسافرت با دو فرزند کشتی مسافربری مجلل بنام‌های کشتی «قسطنطین» که مخصوص وی بود و هم‌چنین کشتی «برتیسکی» صورت گرفت.

از رجال و مردان سرشناس و چهره‌های معروفی که در این مسافرت شاه را همراهی می‌کردند: میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) و حسام السلطنه سلطان مراد میرزا و عبدالصمد میرزا برادر شاه بودند. اشخاصی که در کشتی مخصوص شاه «قسطنطین» قرار داشتند اینها بودند: میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم، معتمدالملک، عضدالملک، منشی حضور، امین السلطان (میرزا ابراهیم خان پدر میرزا علی اصغر خان

اتابك، امين السلطان دوم)، امين السلطنه، حيدرقلی خان پيشخدمت، دكتور طولوزان (پزشك مخصوص ناصرالدينشاه)، وجيه الله ميرزا (سپهسالار بعدی) و صنيع الدوله (اعتمادالسلطنه بعدی وزير انطباعات ناصرى).

اما رجال و مردان برجسته‌ای که در کشتی «برتیسکی» همراه شاه بودند اول، حسام السلطنه سلطان مراد میرزا، و سپس، عزالدوله عبدالصمد میرزا، اعتضادالسلطنه وزير علوم، عمادالدوله، نصرت الدوله، علاء الدوله، حسنعلی خان امیر نظام گروسی وزير فواید عامه، میرزا قهرمان امین لشکر، حکیم الممالک، امیرزاده احتشام الدوله، نصرالملک سرتیپ اول، مخبر - الدوله، شجاع السلطنه، و حسنعلی خان ژنرال آجودان.

از فرنگی‌هائی که در کشتی همراه ناصرالدينشاه بودند: مسیو - دوسکی وزير نمسه (اطریش)، مسیو طومسن (تاسون)، نایب سفارت انگلیس)، مسیو دیکسن حکیم انگلیسی.

ناصرالدينشاه در این مسافرت از کشورهای روسیه، آلمان، بلژیک و انگلستان دیدن کرد و در شهر لندن «پرنس دو گال» به استقبال وی آمد. ورود شاه قاجار به انگلستان در سال ۱۸۷۳ میلادی صورت گرفت که مقارن بود با تاجگذاری ملکه ویکتوریا پادشاه انگلیس. ناصرالدينشاه با این ملکه ملاقات‌هایی بعمل آورد و در مجلس ضیافت باشکوه ملکه شرکت نمود.

ناصرالدينشاه پس از بازگشت از سفر فرنگستان، در شهر رشت مرکز گیلان میرزا حسین خان سپهسالار را از سمت صدراعظمی برکنار کرد و گفته‌میشد که علت عزل مشیرالدوله قزوینی، یکی فشار افکار عمومی که او را متهم به بیگانه‌پرستی و دست‌نشانده انگلیسی‌ها میدانستند، و دیگر فراردهای «بارون رویتر» و همچنین مخالفت علما و شاهزادگان بود. ولی - همانطوریکه قبلاً نیز نوشتیم - مخالفت شخص حسام السلطنه مهمتر از همه بود که سپهسالار بطور جدی و مستقیم علیه وی وارد صحنه مبارزه شده بود و حسام السلطنه نیز شدیداً کمر همت برای مخالفت و ضدیت با این صدراعظم انگلیسی‌مآب بسته بود و علناً در هر فرصت و در هر مجلس و محفل

اعمال ناروای او را بر ملا میگردانید.
بهر تقدیر، ناصرالدینشاه پس از برکناری مشیرالدوله به او چنین مینویسد:

«مشیرالدوله، از دوری شما از حضور بسیار متأسف هستم، از قراریکه معلوم میشود، مردم را گول زده‌اند، خلاصه بزحمات فرنگستان بسیار تأسف دارم که ایران را بی‌تریت و بربر خواهند دانست، باید یک کاری کرد که این تأثیر بد را که در حال به اروپا رسیده، بزودی از قلوب فرنگستان بیرون کرد ... حالا مینویسم که شما بالمره از خیال صدارت و وزارت بیفتید که هیچ لازم نیست خود و مردم را آلوده بکنید، برای رفع این عیب و باز تأثیر نیک در قلوب اهل فرنگ بهتر از همه چیز آنست که تدبیری بکنیم، شما بیائید طهران بسر خانه و زندگانی خود و مقام جلیل وزارت خارجه را بشما بدهند و در جزء وزراء طرف شور و مشورت باشید و هرگز خیال تجاوز از آن درجه را دیگر نداشته، مشغول نظم این کار شوید و در همان گیلان بمانید».

ناصرالدین‌شاه پس از چندی او را به طهران احضار کرد و مقام وزارت خارجه را باو داد. دستخط شاه در این خصوص چنین بود:
«چون وزارت امور خارجه، اعظم امور دولت است و انتظام آن پیوسته منظور نظر است، لهذا در این اوقات اداره و منصب وزارت امور خارجه را بعهدہ کفایت جناب میرزا حسین‌خان مشیرالدوله واگذار فرمودیم که آنچه در قوه خود داشته باشد صرف انتظام این کار نماید».
سنه ۱۲۹۰ هجری قمری.

خصوصیات دیگر میرزا حسین‌خان صدراعظم

درباره دیگر خصوصیات روحی میرزا حسین‌خان سپهسالار، برای تکمیل پرونده و هویت‌نامه آن صدراعظم دست‌نشانده انگلیسی که به مخالفت و دشمنی جدی علیه حسام السلطنه برخاسته بود، این واقعیت‌ها و حقایق

از دفتر زندگی وی گفتنی و در خور توجه و تأمل است: میرزا حسین - خان قزوینی از خود رأی ثابت و مسلک مستقیمی نداشته و باسانی تحت تأثیر معاشران و اطرافیان خود قرار می‌گرفته. وی در اوایل کار صدارت، تا حدی تمایل به خدمت ایران و ترقیات کشور داشته و بارها از زیان‌های رشوه‌خواری و مضرات آن بحث کرده است.

او، تا وقتی که ملک‌خان ناظم‌الدوله، همکار و دوست وی از لندن به طهران نیامده بود، در ایام وزارت عدلیه‌اش، همین مسلک و روش را معمول میداشته، سپس خود نیز بصورت دیگران درآمده است.

درباره روابط خصوصی وی با میرزا ملک‌خان باید گفته شود که هر وقت وضعیت میرزا حسین‌خان در ترد شاه قاجار متزلزل می‌گردید، ملک‌خان، يك تلگراف رمز وحشتناکی از لندن مخابره میکرد و شاه هم در عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار دست نگاه میداشت.^۱

اعتمادالسلطنه در کتاب‌خوابنامه، راجع به امتیاز «رویتر» که بوسیله سپهسالار به انگلیسی‌ها داده شد مینویسد: «ملک‌خان پنجاه هزار لیره هم برای حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله از بارون رویتر گرفته بود».

میرزا حسین‌خان در اوایل مأموریت اسلامبول برای حفظ حدود و ثغور و منافع ایران سخت میکوشیده، اما در ایران بهنگام صدارت، آن قرارداد کذائی را با رویتر بسته و بلوچستان را به انگلیسی‌ها داده و حدود خراسان را به روسها بخشیده است.^۲

میرزا حسین‌خان بتمام معنی، مردی متظاهر، جاه‌طلب، پول‌پرست و خسیس بوده است. در بزرگ کردن کارهای کوچک ید طولائی داشته و در عین پول‌پرستی خود را نسبت بآن بی‌علاقه نشان میداد و با داشتن تمول سرشار، چنان با خست و لثامت زندگی میکرده که معتمدالدوله - فرهاد میرزا در یکی از نوشته‌هایش تصریح کرده که: «خربوزه و هندوانه که برایش تعارف می‌آورده‌اند، آنچه زائد بر مصرف خانه‌اش بوده بفروش

۱- سیاستگران دوره قاجار از خان ملک ساسانی، صفحه ۱۳۱.

۲- کتاب سیاستگران قاجار صفحه ۱۲۴.

میرسانیده و هم‌چنین آنچه نان از سفره باقی میمانده جمع میکرده و پس از خشک شدن میفروخته.»

تمول سرشار میرزا حسین‌خان از چندین راه گرد آمده بود:
اول - چنانچه گذشت - بارون رویترا مبلغ یکصد و پنجاه هزار روپیه بنام اینکه وی در هنگام اسبدوانی بمبئی برده است، تسلیم مشار - الیه نمود.

دوم، در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری، وقتیکه جنرال قنسول تفلیس بوده، از آذربایجان گندم وارد روسیه میکرده و به روسها که سرگرم جنگ کریمه (علیه عثمانیها) بوده‌اند به بهای گزافی میفروخته است.
سوم، روزی در حضور ناصرالدین‌شاه صحبت از تمول و مکنت میرزا حسین‌خان بمیان آمده که از کجا آنها را بدست آورده است، خودش اظهار داشته در سفری که از اسلامبول به اروپا میرفتم یکی از متمولین عثمانی تهمت قتل زده بودند، از او یکصد هزار لیره گرفتم و جزء نوکرهای خودم باکشتی او را به اروپا بردم.

بهر حال، میرزا حسین‌خان بلاعقب (بدون اولاد) از دنیا رفت و قسمت عمده اموالش را صرف ساختن مدرسه و عمارت بهارستان کرده بود و بقیه پس از وفاتش بدست برادرش یحیی‌خان مشیرالدوله افتاد.

حسام السلطنه به حکمرانی فارس انتخاب گردید

و پس از آن بار دیگر به والیگری خراسان برگزیده شد

حسام السلطنه پس از تخلیه هرات و بازگشت به طهران، مدتی دیگر بحکمرانی خود در خراسان ادامه داد و بارها متجاوزان ترکمن را که به قصد غارت و کشتار و گرفتن اسیر به مرزهای خراسان می‌تاختند گوشمالی سختی داده، خراسان را قرین امن و آسایش نمود.

حسام السلطنه تا سال ۱۲۷۵ در آن خطه حکومت میکرد و چون

طرف بی‌مهری دولت انگلیس و دست‌نشانده آن دولت میرزا آقاخان نوری قرار داشت، در آن سال، پس از سیسیسه‌های پی‌درپی صدراعظم نوری که نزد ناصرالدین‌شاه علیه وی بعمل می‌آورد از خراسان احضار گردید و در این سال، بجای طهماسب‌میرزا (مؤیدالدوله) به حکمرانی ایالت فارس انتخاب و به شیراز روانه گردید.

حسام‌السلطنه در تمام مدتی که برای بار اول در فارس به خدمتگزاری مشغول بود، آن ایالت پر آشوب را پس از سرکوبی سرکشان و تجاوزگران امن نموده، مصدر کارهای درخشانی در مسیر تأمین آسایش و رفاه مردم گردید (حسام‌السلطنه جمعاً دو بار حکمران ایالت فارس شد)^۳.

پس از احضار حسام‌السلطنه از خراسان، بجای وی، حمزه میرزا - حشمت‌الدوله به وزارت میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله به استانداری خراسان برقرار گردید که در زمان والیگری حشمت‌الدوله و وزارت قوام‌الدوله، رسوائی و ننگ شکست نیروهای ایران در جنگ با تراکمه در نزدیکی شهر «مرو» بوقوع پیوست که بنا به نوشته‌های تواریخ آن عهد، قشون ایران بر اثر بی‌عرضگی و بی‌لیاقتی و حماقت قوام‌الدوله چهل تا پنجاه هزار تلفات داد.

پس از این قضیه و رخداد افتضاح‌آور، ناصرالدین‌شاه ناگزیر، حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان معزول و بجای آنان حسام‌السلطنه را از فارس احضار کرد و برای بار سوم به حکمرانی خراسان تعیین نمود و محمدناصرخان قاجار دولو، رئیس تشریفات خود را ملقب به ظهیرالدوله نموده به پیشکاری و معاونت و فرماندهی سپاه خراسان فرستاد.

حسام‌السلطنه در خلال همین مدت کوتاه، یعنی مدت زمانی که در مرتبه سوم حکمران خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۸۱ هجری -

۳- نامه‌های مختلف حسام‌السلطنه به عنوان فرخ‌خان کاشی (امین‌الملک، امین‌الدوله

بعدی) که مرجع کلیه امور ناصرالدین‌شاه بود و در فصل‌های آینده خواهد آمد، حکایت از خدمات آن مرحوم دارد.

قمری بطول انجامید، باردیگر به قشون کشی علیه ترکمانهای یاغی پرداخت و از آنجائیکه در امر گوشمالی و تنبیه تجاوزکاران ترکمن تجارب گرانبها و مهارت کافی داشت، آنان را طوزی سرکوب کرد و جلوی تجاوزات بیرحمانه‌اشان را گرفت که تا مدتهای مدید سودای تجاوز و قتل و کشتار وحشیانه در مرزهای خراسان را از دماغ‌های خود بیرون کردند.

در سال ۱۲۸۲ هجری قمری، حسام السلطنه بجای مسعود میرزا - یمین الدوله (ظل السلطان) برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ هجری قمری طول کشید.

در سال ۱۲۸۷ هجری قمری، حسام السلطنه بحکومت یزد تعیین گردید، ولی بدلائل مختلف از رفتن بآن شهر خودداری کرده و بجای خویش، ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) فرزند بزرگ خویش را بحکومت آن سامان فرستاد.

در بیستم جمادی الثانی سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین‌شاه برای زیارت اماکن مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید، حسام السلطنه به‌مراه شاه بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را بعهده داشت.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری، حسام السلطنه برای بار چهارم به حکمرانی خراسان برقرار گردید و در همین سال، علاوه بر حکومت خراسان، حکمرانی اصفهان نیز بعهده وی واگذار شد و او از طرف خود ابوالفتح میرزا فرزندش را بحکومت اصفهان فرستاد. اما در اواخر سال ۱۲۸۸ هجری قمری که برای بار چهارم به والیگری خطه خراسان مأمور شد و این موقع مقارن بود با صدراعظمی میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)، بر اثر برخوردهائی که با این صدراعظم داشت و علیه وی شروع به نافرمانی و مخالفت علنی نمود، در سال ۱۲۸۹ توسط او از حکمرانی خراسان معزول گردید که خود این قضیه، داستانی است مفصل که در اینجا تفصیل آن می‌آید.

بقراریکه در تواریخ و شرح حال رجال عهد ناصری آمده،

حسام السلطنه پس از این عمل ناروا و کین توزانه میرزا حسین خان سپهسالار، در هر محفل و مجلس رسمی و یا غیر رسمی، اعمال و کارهای زشت و نا-هنجار سپهسالار را شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار میداد و سوابق و کارنامه سیاه و ننگین آن صدراعظم دست‌نشانده بیگانه را علنی و آشکار میگردانید.

حسام السلطنه بهنگام حکمرانی فارس

اشرار و راهزنان را دستگیر و فارس را منظم کرد

حسام السلطنه که بجای ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین‌شاه به حکمرانی ایالت فارس انتخاب شده بود، تا ورود خود به آن خطه، مشیرالملک را نایب‌الحکومه خود کرد. قبل از ورود به شیراز و قرار گرفتن برمسند حکمرانی، از آنجائیکه در ابتدای هر کار در امر حکمرانی، استقرار نظم و عدالت را سرلوحه آمال و برنامه حکومتی قرار داده بود، شروع به تعقیب و سرکوب نمودن راهزنان و قطاع‌الطریق‌هایی نمود که سالیان متوالی آرامش و امنیت را در فارس بهم ریخته بودند.

طایفه بنی‌عبداللهی که رئیس ایشان الله‌مراد بود و هم‌چنین طایفه «کطی» که رؤسای آنها، پسران و برادران خسرو بودند و فضلعلی بهارلو که در قلعه «طبر» مقیم و آنجا را کانون شرارت خود قرار داده بود، همه و همه که میدانستند حسام السلطنه حکمران مقتدری است قبلاً اظهار عجز و انکسار نمودند.

گام مهم دیگری که سلطان مراد میرزا در این طریق برداشت، دستخطی بود که به سهراب‌خان قشقایی، از خوانین متنفذ و سرشناس ولی شرور فارس، ارسال داشته و در آن نوشت: «در سفینه نشستن و بانا خدا جنگیدن شرط عقل نیست، اگر مطمئن از من هستی به محض رسیدن دستخط بیا نزد من، و اگر مطمئن نیستی در هر جا مسکن داری شرارت را ترك کن

تا ورود من به شیراز که اسباب اطمینان بجهت تو فراهم آید، آنوقت بیاترد من، اگر هم این نصایح مرا نخواهی پذیرفت یا در فارس مباش و یا اگر خواهی ماندن آنچه بتوانیم خواهیم کرد.»^۴

در «وقایع اتفاقیه آمده است:

«روز هفدهم شهر، نواب اشرف والا حسام السلطنه قریب به ظهر وارد شیراز گردیدند و جمیع عمال فارس و تجار و کسبه از روی شوق استقبال نمودند و زیاده از حد اظهار تشکر می نمودند. همان روز به سلام عام در کاخ ارگ نشستند و شلیک توپ نمودند.»^۵

«دیگر آنکه همان روز ورود نواب والا، چنان اخبار رسید که جناب «انریل کپیتان نیپر صاحب» را، در تنک ترکان، جمعی دزدان زده اند و نوکری از ایشان را گلوله زده اند، اسباب آنها را سرقت نموده اند نواب والا بلا درنگ اقدامات لازمه را در بدست آوردن دزدان و اسباب فرمودند (وقایع اتفاقیه)».

در وقایع اتفاقیه در خبرهایی که به عنوان گزارش اقدامات حسام السلطنه آمده میخوانیم: «دیگر آنکه از وقت حکومت نواب والا حسام السلطنه، اغتشاشات در بلوکات خیلی کمتر شده است، طایفه عرب که اشرار بودند همگی متفق شده بسمت کرمان فرار کرده اند.»

«دیگر اینکه نواب والا حکم فرموده که حکام فسا و جهرم و داراب و لارستان هر یک صد نفر تفنگچی بفرستند به دور قلعه «طبر» که فضلعلی بهارلو را محاصره نمایند و تا اینکه او را بچنگ نیاورده اند از دور قلعه رجعت نمایند.»

«دیگر آنکه سهراب خان قشقائی را که نواب اشرف والا اطمینان داده بودند به همراهی قوام الملک شرفیاب خدمت نواب معظم الیه کردند و

۴- از وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی

ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ صفحه ۶.

۵- ایضاً وقایع اتفاقیه، صفحه ۷.

حضوراً مورد التفات گردید، نواب والا قرار بر این داده‌اند که در صورت استرداد تنخواهی که از مردم بغارت برده‌اند از تقصیرات وی درگذرند».

«دیگر آنکه دو نفر برادر از الواط محله «سنگ سیاه» را نواب والا حکم به گرفتن فرموده، دو روز محبوس داشتند و بعد حکم به قتل هر دو دادند و در میدان توپخانه هر دو را سر بریدند».

«دیگر آنکه به عرض نواب والا چنین رسانیدند که میرزائی که سر صندوق عدالت نشانده بودند بجهت ثبت اسامی عارضین، عریضه‌جات مردم را باز میکرده، پس از مطالعه و ثبت به صندوق می‌انداختند. نواب والا مشارالیه را طلبیده موآخذه کلی نمودند که این کار را دیگر نکن».

«دیگر آنکه نواب والا، بیست نفر از قطاع‌الطریق «سرخی» و غیره را حکم فرمودند، سه نفر از آنها را مقابل سه دروازه شیراز گچ گرفتند، هفت نفر از آنها را بردند در چنار راهدار دو فرسنگی شیراز گچ گرفتند و ده نفر از آنها را فرستادند سرگردنه «سیاخ» که پنج فرسنگی شیراز است گچ بگیرند که عبرت باقی اشرار بشود».

«دیگر آنکه نواب والا، هرروزه از صبح تا عصر، در دیوانخانه حاضر میشوند و رسیدگی به عرایض عامه خلق مینمایند و نیز روز شنبه و سه‌شنبه از هفته را برای تحقیق به عرایض و حساب کسبه شهر که از قوام الملك به صندوق عدالت شاکی شده بودند قرار داده‌اند و بطور دقت رسیدگی مینمایند».

تجلیل شایان و افتخار آمیز مردم از حسام السلطنه فاتح هرات

مرگ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

اکنون به پایان زندگی پرافتخار و درخشان حسام السلطنه میرسیم، سرداری بزرگ، فرماندهی دلیر و سرافراز، دولتمردی سترک و مدبر و مدیر، خدمتگزاری صدیق و ضداستعمار و مبارزی سرسخت و قاطع که خدماتی برجسته به کشورش کرد و افتخاراتی فراوان آفرید.

حسام السلطنه پس از فتح هرات، چند ماهی در خراسان بماند و وقتی کارهای آن خطه را پس از چند دوره جنگ و پیکار و تنبیه کردن ترکمانهای غارتگر، سر و سامانی داد به طهران وارد شد و در باغ معروفش که معروف به «باغ حسام السلطنه» بود و در غرب گذر رضاقلی خان در خیابان سیروس حالیه قرار داشت به استراحت پرداخت.

حسام السلطنه که در اواخر عمر به مکه معظمه مشرف شده و به عنوان حاجی حسام السلطنه نامیده میشد، در ایام محرم روضه خوانی مفصلی در باغ خود برآه انداخت و بقراری که نقل میکنند در اولین روز عزاداری حضرت سیدالشهداء که از خانه مسکونیش میخواست به محل باغ وارد شده در عزاداری شرکت کند، مردم محل که ناگهان چشمشان به فاتح هرات میافتد غفلتاً به شور و هیجان آمده، بابانک رسا و بلند شروع به فرستادن صلوات و تکبیر گفتن میکنند. باشنیدن صدای الله اکبر، دریک آن، هزاران نفر جمعیت در برابر باغ وی گرد میآیند و همگی با فریاد «الله اکبر»

تجلیلی بی سابقه از وی بعمل میآوردند.

در این هنگام مردی که سر دسته اصناف بازار بود پیش رفته و دست حسام السلطنه را میبوسد و حسام السلطنه نیز بی اختیار صورت آن مرد را بوسیده بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر میشود.

مرد بصدای بلند میگوید، قربان، ما افتخار میکنیم که شما سردار فاتح خودمان را در میان خود می بینیم، شما باعث افتخار و سربلندی مردم محله ما میباشید و همگی بوجود شریفتان افتخار میکنیم...

حسام السلطنه، آن مردی که در برابر دشمنان ایران و در مقابل استعمار قامت استوار میداشت و هیچگاه سر فرود نمیآورد، در برابر آن مرد ساده دل و حق شناس که زبان گویای مردم محل شده بود سر خود را با کمال فروتنی و خضوع پائین میآورد و با ادای مکرر کلمات «متشکرم آقایان، من کاری نکردم، وظیفه ای بود که انجام دادم، خدمتی ناچیز بود که سرانجام یافت» بابلند کردن دست خود، ب مردم ادای احترام میکند.

آنگاه خدمتکاران راه نواب والا را از میان حاضران باز میکنند و حسام السلطنه به محل عزاداری ورود مینماید. وقتی حسام السلطنه وارد باغ میشود و عزاداران وی را مشاهده میکنند که بدون هیچگونه تکلفی بمیان آنان وارد گردیده، همه به احترام سردار فاتح از جای برخاسته، بار دیگر فریاد الله اکبر و صلوات فرستادن آنها در زیر چادر بزرگ باغ طنین انداز میشود و حسام السلطنه در وسط جمع برای شنیدن سخنان واعظ قرار میگیرد و واعظ با اجازه حسام السلطنه بر بالای منبر رفته شروع به موعظه مینماید.

جمعیتی که آن روز برای شرکت در عزاداری آمده بود هیچگاه در پیرامون تکیه رضاقلیخان و بازارچه و محلات نزدیک آن سابقه نداشته است.

مرگ فاتح هرات در دوم جمادی‌الاول سال ۱۲۹۹ هجری قمری

پس از عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار، ناصرالدین‌شاه مجدداً به این اندیشه برآمد که امور مملکتی را میان عده‌ای از صاحب‌نظران و امنای دولت که مورد توجه شخص او بودند تقسیم نماید و آنها را وزراء مسئول لقب بدهد.

جزء وقایع سال ۱۲۹۹ هجری قمری در کتاب تاریخ منتظم ناصری تألیف اعتمادالسلطنه اسامی این اشخاص با سمت و شغل هر یک نوشته شده است، اعتمادالسلطنه در آنجا مینویسد:

«از ترتیبات جدید که باتأکیدات اکیده ملوکانه در امور دولت مرتب و مؤکد شده این است که وزراء مسئول را از قرار تفصیل ذیل در مشاغل و اعمال خودشان مسئولیت کلیه داده و حدود تکالیف آنها را معین فرموده ایشان را وزرای مسئول خواندند».

«نایب‌السلطنه امیرکبیر (کامران میرزا)، وزیر جنک. جناب آقای مستوفی‌الممالک، رئیس الوزراء و وزیر داخله و مالیه. مؤتمن‌الملک میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه. مشیرالدوله، مدیر مجلس وزراء و وزیر وظایف و اوقات و پست. نظام‌الملک، وزیر دفتر لشکر. نصیرالدوله، وزیر فلاح و تجارت. مخبرالدوله، وزیر علوم و تلگرافخانه و معادن. میرزا قهرمان امین لشکر، وزیر فواید عامه. امین حضور، وزیر بقایا. جهانگیر خان، وزیر صنایع. صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات و دارالترجمه خاصه».

«و از جمله انتخابات مهم این سال (سال ۱۲۹۹ هجری قمری)، حکومت سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه به ایالت و حکمرانی خراسان و سیستان است که همیشه میرزا حسین‌خان سپهسالار بافرستادن ایشان به خراسان مخالفت میکرد، ولی عمر این شاهزاده کفاف نکرد که بتواند در این موقع هم خدمتی شایسته ابراز نماید».

حسام السلطنه سلطان مراد میرزا در دوم جمادی الاول سال ۱۲۹۹ هجری قمری در سن ۶۷ سالگی در روز دوشنبه، شش ساعت مانده به غروب آفتاب، بر اثر سکت قلبی، دارفانی را وداع گفت.^۱ جنازه فاتح هرات، آن سردار بزرگ و رشید تاریخ معاصر ایران را طبق وصیت آن مرحوم در دارالحفاظ مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام در کنار مزار پدرش عباس میرزا نایب السلطنه، بخاک سپردند. همسر فاتح هرات «عالیه خانم» نیز در روز شنبه ۱۱ صفر سال ۱۳۰۵ هجری قمری در گذشت.

اما علت اصلی وصیت حسام السلطنه در مورد محل آرامگاهش در مشهد و دارالحفاظ حضرت رضا، در درجه اول علاقه و ایمان قلبی وی به امام هشتم و پدر بزرگوار و دلاورش عباس میرزا بود. علاوه بر اینها، عشق مفراطی وی به شهر مشهد مرکز ایالت خراسان بود که وی سالیان دراز، بدان شهر و دیار صادقانه خدمات ارزنده‌ای کرده بود. روح و روانش شاد و خداوند عزوجل غریق رحمتش فرماید.

۱- يك روايت ديگر درگذشت فاتح هرات را در جمادی الاول سال ۱۳۰۰ ذکر

میکند.

فرزندان سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

سلطان مراد میرزا، دارای دو پسر بنام: ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله و ابوالنصر میرزا حسام السلطنه، معروف به امیرتومان بود. از اولاد اناث فاتح هرات و تعداد و اسامی آنها، در کتابها ذکری نشده، تنها در کتاب شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد به یکی از دختران وی بنام «سروردوله» اشاره میکند که در سال ۱۲۸۸ به ازدواج کامران میرزا نایب السلطنه، فرزند ناصرالدینشاه درآمد، بقرار معلوم کامران میرزا هنگام ازدواج با دختر حسام السلطنه ۱۶ سال داشته است^۱.

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

ابوالفتح میرزا فرزند بزرگ حسام السلطنه، داماد ناصرالدینشاه بود که سجع مهر وی چنین بوده: «مؤیدالدوله ابوالفتح راد - صحرشه و گوهر سلطان مراد». دختر ناصرالدینشاه که بعقد ابوالفتح میرزا درآمده نامش افسرالدوله، و از جمله دختران نجیبیه و باعفت ناصرالدینشاه بود که

۱- کامران میرزا تا سال ۱۳۰۸ هجری قمری به همان یک زن «سروردوله» اکتفا کرده بود و چون در این سال، فتحعلی میرزا، پسر خردسالش که فوق العاده مورد توجه و علاقه پدر بود فوت میشود، نایب السلطنه از غصه مرگ فرزند با تروا کشیده میشود، ولی به امر ناصرالدینشاه برای نجات از آن حال بگرفتن همسران دیگری میپردازد بطوریکه هنگام وفات تعداد فرزندانش متجاوز از بیست نفر بودند.

از بطن گلین خانم، نخستین زن عقدی ناصرالدینشاه، بهنگام ولیعهدی وی بدنیا آمده بود.

در سال ۱۲۸۷ هجری قمری که سلطان مراد میرزا به حکومت یزد منصوب شده بود، بدلائلی چند، خود از رفتن به آن شهر امتناع ورزید و بجای خود ابوالفتح میرزا را به پیشکاری میرزا محمد مستوفی تفرشی (ناظم‌الملک) بحکومت آن سامان گسیل داشت.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری که حسام‌السلطنه علاوه بر حکومت یزد برای بار چهارم بحکمرانی خراسان نیز تعیین گردید و حکومت یزد به امیر دوست محمد خان معیرالممالک داماد ناصرالدینشاه و پسر دوست علی خان نظام‌الدوله واگذار گردید و بجای آن حکومت اصفهان به حسام‌السلطنه تفویض شد، حسام‌السلطنه، این بار نیز ابوالفتح میرزا را به پیشکاری میرزا محمد حسین قلی خان ناظم‌الملک بحکومت اصفهان فرستاد. تصادفاً ناظم‌الملک در همین سال در گذشت و بجای وی حسین قلی خان مافی (نظام‌السلطنه)^۲ بسمت وزارت و پیشکاری ابوالفتح میرزا از طرف حسام‌السلطنه تعیین گردید.

در سال ۱۲۹۳ هجری قمری که حسام‌السلطنه بجای بدیع‌الملک میرزا حشمت‌الدوله حاکم کردستان و کرمانشاهان شد، سلطان مراد میرزا در کرمانشاه مقرر حکمرانی خود استقرار داشت و ابوالفتح میرزا را به

۲- حسینقلی خان مافی (نظام‌السلطنه) را نباید با نظام‌السلطنه مافی، رئیس دولت در مهاجرت ایران هنگام جنگ اول بین‌المللی اشتباه کرد. این حسینقلی خان پسر شریف‌قزوینی و یکی از رجال خوش‌نام عصر قاجاریه می‌باشد. او، مردی ادیب، خوش‌ذوق و بسیار کاردان و باکفایت بود. حسینقلی خان پس از تحصیل در جوانی، جزء منشیان دستگاه حکومتی سلطان مراد میرزا بوده و بتدریج در همان دستگاه ترقی کرده و تفنگدارباشی حسام‌السلطنه میگردد. در سال ۱۲۷۴ که حسام‌السلطنه را پس از فتح هرات، به طهران احضار و به حکمرانی ایالت فارس میفرستند، حسام‌السلطنه، مافی را بسمت حکومت بوشهر منصوب مینماید و در سال ۱۲۷۸ هجری قمری که حسام‌السلطنه والی خراسان بود، حسینقلی خان یکی از مأموران مبرز و کارآمد فاتح هرات محسوب میگردد.

نیابت بحکومت کردستان انتخاب و روانه آن ایالت نمود. ابوالفتح میرزا در سال ۱۲۹۸، یعنی یکسال قبل از درگذشت پدر، ملقب به «مؤیدالدوله» گردیده و تا سال ۱۲۹۹ که حسام السلطنه روی در نقاب خاک کشید، بحکمرانی کردستان مشغول بوده است. در این سال که حکومت کردستان نیز جزء چندین شهر دیگر بزیر فرمانروائی ظل السلطان درآمد، مؤیدالدوله بجای اللهقلی خان ایلخانی بحکومت زنجان انتخاب گردیده و به آن دیار فرستاده شد و آنگاه، در سال ۱۳۰۱ هجری قمری، ناصرقلی خان عمیدالملک بجای او تعیین گردید و مؤیدالدوله در سال ۱۳۰۳، بحکومت گیلان فرستاده شد. ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله، در شعبان سال ۱۳۱۰، تغییر مأموریت داده و بجای میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان شیرازی، والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی گردید، جائیکه حسام السلطنه پدرش سالیان دراز در آن خطه حکمرانی و خدمتگزاری میکرد. ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله، در سال ۱۳۲۵ والی فارس گردید و بعد در همین سال از حکمرانی ایالت فارس کنار گذاشته شد. وی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری فوت شد و در قم در مقبره محمد شاه قاجار مدفون گردید.

ابوالنصر میرزا حسام السلطنه

حاج ابوالنصر میرزا که به عنوان حسام السلطنه دوم و «امیرتومان» ملقب گردید، پسر دوم سلطان مراد میرزا بود. وی در روز شنبه ۶ شعبان سال ۱۳۰۴ هجری قمری، بمناسبت پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا، از طرف ناصرالدینشاه برای تبریک عازم لندن گردید و مسافرتش چندماهی بطول انجامید.

در سال ۱۳۰۵ هجری قمری وبعد از آن که حکومت های متعدد، زیر نظر و فرمانروائی ظل السلطان و کامران میرزا پسران ناصرالدینشاه

قرار داشت، آن شهرها و ایالات مهم، از زیر یوغ قدرت و سلطه این دونفر خارج گردید و حکومت گیلان که قبلا زیر نظر کامران میرزا بود، به ابوالنصر میرزا تفویض گردید.

حکمرانی ابوالنصر میرزا تا سال ۱۳۰۸ در گیلان ادامه داشت و در سال ۱۳۰۵ هجری قمری که وی حاکم این ایالت بود، برای تهنیت و تبریک ورود «آلکساندر سوم» تزار روسیه، از طرف ناصرالدینشاه، به تفلیس فرستاده شد.

ابوالنصر میرزا در سال ۱۳۱۰ هجری قمری، بجای حاج غلامرضا شهاب الملك (آصف الدوله شاهسون) بحکومت خوزستان منصوب گردید.

ابوالنصر میرزا بادختر امامقلی میرزای عمادالدوله، فرزند ششم محمد میرزای دولتشاه، نخستین فرزند فتحعلی شاه ازدواج کرد.

نامه‌های حسام السلطنه سلطان مراد میرزا

از طرز انشای این نامه‌ها و کلمات فارسی و عربی زیبایی که در آنها بکار رفته، چنین برمیآید که فاتح هرات علاوه بر هرات سلحشوری و مهارت در فرماندهی و تدبیر در امر حکمرانی، دارای سواد و فضلی به کمال بوده است. علاوه بر اینها، از حسن خط نیز بهره کافی داشته است.

نامه حسام السلطنه به دبیر الملک

درباره فداکاریهای سامخان ایلخانی در فتح هرات

حضرت دبیر الملک و فقه الله تعالی، انشاء الله فتحنامه هرات را خوب جواب خواهید نوشت، و زحمت و مرارت‌های مرا بطور شایسته در فرمان همایون بیان خواهیم کرد، حالا وقت جولان قلم دبیر است:

وقت آن شد کای دبیر بی نظیر

که توام دستی بجنابانی به خیر

فضل و عنایت خداوندی شامل حال من ضعیف شد و خدمت مرجوع را به اتمام رساندم تا شما آنهمه تعهدات را که میکردید و وعده‌های زیاد را که مینوشتید بجا بیاورید، اگر بگوئید که نمی‌توانم، کیست که باور کند. خدمت به این بزرگی را از ابتدای سلطنت قاجاریه، اگر کسی کرده است بنده ثانی باشم والا باندازه خدمتم باید مرحمت و التفات بینم.

اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحانفداه و جناب اشرف (میرزا آقاخان نوری) دام اقباله را شکر زیادی لازم است که نایب السلطنه^۱ مرحوم و شاه مرحوم (محمد شاه غازی) با آنهمه جمعیت، در این خاک و قلعه، چقدرها معطلی کشیدند و آخر امر دق کردند. الحمدلله قلیل قشونی از دولت باپست‌ترین نوکری

۱- عباس میرزا نایب السلطنه پدر حسام السلطنه.

مأمور شد و در مدت قلیل هرات و توابع آنرا با ایلات و طوایف اطراف تصرف کرد، خوب فکر کنید ببینید تاچه مرتبه شکر دارد، شکرانه بازوی توانا - آزادی صید بیگناه است، که مرخصی خودم باشد و اذن شرفیابی والسلام.

به این سرکردگانی که مأمور این خدمت بودند، به همه، التفات و مرحمت لازم است، هیچکس را موضوع نمی کنم، هر کس در این اردو، به خدا قسم که بقدر اندازه و طاقت و توان قبول زحمت کرد.

مقرب الخاقان قوام الدوله (میرزا محمد مستوفی قوام الدوله)، ایلخانی سام خان کرد زعفرانلو، جان و مال و عیال را در این راه گذاشت. میرپنجه (عباس قلی خان کرد زعفرانلو) و سرتیپان و سرهنگان افواج دیوانی کلهم، عراقی و آذربایجانی و خراسانی و هراتی همیشه در زحمت و مرارت بودند.

ایلخانی سام خان، خالی از همه چیز، درست خدمت کرد و خوب از عهده خدمت خود برآمد، بخدا قسم، زحمتی که او کشید در این اردو، در قوه احدی نبود و خدمتی که او کرد، هیچکس نکرد، التفات درستی لازم دارد. از لقب و نشان و همه چیز، امیر حسین خان برادرش را هم فرستاد که عرض خدمت و زحمات او را بکند و مژده فتح هرات را هم از جانب ایلخانی او آورد، انشاء الله مورد التفات خواهد شد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

گناه از دیگران است و بنده معاقب

هو الله تعالی شأنه

جناب جلالت مآب امین الدوله العلیه و العالیه، مراسلات شما که

مشمول بر نکات بسیار و تأکیدات بی‌شمار و تصریحات مؤکده و تلویحات و استعارات مشدده بود، عزو صول بخشود و تعجب بر تعجب افزود. آن مراتب جوابهائی که دادم بالصراحه نتوانستم بنویسم. جز رضا و تسلیم و موجبات تکریم و تعظیم چه دارم و چه می‌توانم؟

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

در کف شیر نر خونخواره‌ای
این همه پریشانیها و بی‌سامانی‌ها و شوریدگی و ژولیدگی
پیداست که از کجاست و از چه جاست، مبدع کیست و مبدأ از
چیست؟ عرب میگوید:

غیری جنی وانا المعاقب فیکم

فکانتی سبابة المتندم^۲

گناه از دیگران است و معاقب بنده بی‌خانمان. رسم و انصاف نیست که این جان‌نثار دولت آرام و خواب و طعام و شراب را بر خود حرام کنم و مدام در خیال تقدیم خدمت و نظم سرحد مملکت و تلافی مافات و استرداد منهوبات باشم و چنان معلوم شود که العیاذبالله در خدمت دولت و انتظام سرحد مملکت، از این بنده تکاهلی رفته و تغافل شده. لاوالله بهنمک بامحک شاهنشاه جهان پناه روحی فداه که در اول مرحله ترك سر و جان کرده‌ام و دامن جان‌نثاری بر میان زده‌ام و زیاده از قوه و طاقت شب و روز اوقات مصروف میدارم تا این پریشانی‌ها و بی‌نظمی‌ها را رفع کرده، سوار و شمخالچی که يك نفر و يك اسب و يك سوار و شمخالچی پادار بکار در میان نبود ساختمام و قلعبجات و قراول خانها و مستحفظ و سایر تدارکات و لوازم آنرا آماده نموده‌ام و در کارم که بعضی نیمه تمام و بعضی تمام و قریب به

۲- دیگری جنایت کرد و من در میان شما مورد عقوبتم

گوئی من، انگشت اشاره فرد پشیمانم که پیوسته بدندان گزیده می‌شود.

انجام است، و امور سربازان افواج خراسانی را به نوعی که تا امروز کسی این نحو دقت در سان و رساندن مرسومات و پاداری و برقراری آنها نکرده کرده‌ام و ملاحظه اطراف کارهای پریشان را بیش از حد پیشنهاد خاطر دارم که به عون‌الله تعالی بعد از ترتیب مقدمات و استحکام مبانی امور اقدام در کار شود، مبادا بی‌هنگام شروع در مطلب نموده و وهنی که تدارك آن ممکن نباشد روی دهد، تا استعدادی که عقلا بر آن تصدیق نمایند که کافی است موجود و آماده ندارم، اقدام بعضی خدمات را جنون می‌پندارم.

مرقوم فرموده بودید که بیش از این صدور خدمت، بعد از این پول برای مخارج و تدارك نخواهم. برای مصارف و مداخل خود پولی استدعا نکردم، هرچه پول لازم است، برای نوکر دیوانی است که کتابچه نوشته التفات فرموده‌اند. باین حالت قشون که خودشان اطلاع دارند حق آنها را مطالبه نکنم و نرسانم چه تسلطی و چه تکلیفی برایشان خواهم داشت. وقتی هم که پول مرحمت میشود برات تجارت است به وعده چهل و پنج روز و پنج‌جاه روز و سی و پنج روز که بهیچ مخارج فوری و فوتی نمی‌رسد، باید اکثر کارها فوت شود و از موسم و موقع بگذرد تا این چهار شاهی از تاجر به حیظه وصول برسد. برات تجارتی و این پولها را نفرستادن اسلم شقوق است. همینقدر که به نوکر خبر رسید که خزانه آمد، هجوم بر سر من می‌آورند که تنخواه طلب ما را بده. برات تجارت هر گاه بدهیم قبول نمی‌نمایند که درین وعده زیاد که يك عمر است، این تنخواه چه بدر دما دواست که حالا به خرجها و تدارك خدمت برسانیم.

بلی! علاوه که از آن گذشته، علاوه که مرحمت شده چه بوده که مخارج غیر معمولی است؟ در فارس و اصفهان و یزد و کرمان حتی دارالخلافة الباهره که فوج و نوکر مأمور میفرمائید، همین

مخارج را نقدتر و بهتر و زودتر در اول سال التفات میفرمایند، دیگر چه منتی است بر این غلام و بنده دولت، این فقرات چه نحو منتی است بر من و چه قسم جسارتی است از من؟ سوار جدید و قلعبجات سرحدیه که از جمله واجبات است جزو احکام دیوانی است، سایر مخارج قورخانه حاصلش همه وقت موجود، هر وقت که به مصرفی رسید که بموقع نبود، موآخذه دارد والا در قورخانه دولتی در چنین سرحد، هزاران هزار ازین تدارکات کم است که موجود باشد تا به این جزئیات چه رسد.

این قدر معلوم شده است که این بنده دولت قاهره، در خیال خرج تراشی نمی‌باشد و در فکر مداخل از مال دیوان و تدارک حریبه و مواجب نوکر و جیره آنها نیست و نخواهد بود. در این صورت بر ذمه اولیای دولت است که مواجب و جیره نوکر را برسانند. تکلیف من عرض کردن است و بس. چاره جز عرض کردن و استدعا نمودن نداشتم و ندارم و زیاده از حقوق مستمره هم درخواستی نکرده‌ام و نمی‌کنم و اقدام در انجام خدمات محوله بعون الله مینمایم، ولی هر یک را در وقت و موقع و اندازه قوه و قدرت و استطاعت، نه از روی بی‌شعوری و غرور.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

قنصل انگلیس بحرین را غصب کرد

ومن الاخبار. بالیوز^۳ بوشهر که به شیراز آمد و حاجی احمد مینابی به همراه داشت، بعد از تجدید اجاره بندرعباس و توابع باسم امام مسقط، معاودت ببوشهر نمود و از آنجا، مستعجلاً

۳- قونسول و در آن زمان جز قنصل انگلیس، قنصل دیگری در بنادر خلیج فارس و

کرمان نبوده است.

كالبرق الخاطف والريح العاصف^۴ بطرف بحرین تاخت. شیخ بحرین که شیعه بود القرار مما لا یطاق^۵ خواند و گریخت و بحرین را بالیوز تصاحب کرد و همان علی بن خلیفه را بحکومت در بحرین گذاشت کتصرف الملائک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم^۶، چون تازگی داشت کیفیت را نگارش داد که مطلع باشید. اقل چاکران دولت. حسام السلطنه، جمادی الثانی ۱۲۸۵.

مبلغ ده هزار تومان نقد پیشکش از علی بن خلیفه گرفت!! و قرار مالیات داد و رفت. معدن مروارید کذائی را تصاحب میکند. رنک مروارید بعد از این کسی نخواهد دید. بحکام بنادر فارس بعد از این تحکم مشکل است، چرا که بحرین مأمن خوبی است. زیاده از این چه بنویسم که مایه ملالت است. (این نامه مربوط به زمان حکمرانی حسام السلطنه در ایالت فارس می باشد).

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

درباره مداخله قونسول انگلیس در بندرعباس و مسقط

پشت نامه مهر مربع نسبتاً بزرگ نستعلیق به سجع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

عرض میشود که بعد از ورود این بنده به محال دارا بجرد، از بندرعباس خبر رسید که صید سالم امام مسقط، از حرکت این اقل چاکران دولت به آن ساحت اطلاع و آگاهی یافته و در طهران، از سفارت دولت بهیه انگلیس، به بالیوز ساکن بوشهر،

۴- برق جهنده و باد وزنده و تند.

۵- طاقت نیاورده و فرار کرد.

۶- چنانکه صاحبان املاک در ملک خود تصرف می کنند و صاحبان حق در حقوق

خویش.

به تلگراف اعلام نموده، او نیز به امام مسقط اخبار نمود که کیفیت از این قرار است.

چون امام مسقط دید که شیخ سعید خان به شیراز آمده و خدمت کرد و با عزت معاودت نمود، مایه وحشت او شد که مبادا با این بنده ساخته باشد، حاجی احمد هم که بتوسط کارپردازان دولت انگلیس پیشکار امام مسقط شد، باشیخ سعید خان کمال عداوت را داشت و دارد، به تحریک کارکنان انگلیسیه و اغوای حاجی احمد و سوء ظن و وحشتی که امام مسقط از حاکم بندر عباس بهم رسانیده، او را به مسقط بردند که مبادا در بندر باشد و اسباب کار و راهنمای این بنده شود.

بالیوز دولت انگلیس نیز در این میانه، زیاده آمد و شد مینماید و غافل است که در جزء معاهده و اجاره، حکومت بندر عباس، باختیار اولیای دولت قاهره است، بی‌رضای اولیای دولت نمی‌توانند باختیار خود حاکم تعیین نمایند.

پس از آگاهی از این اخبار، از پیش نورچشمی مهدی‌قلی میرزا را بانوشتجات که به امام مسقط و شیخ سعید خان و عموم اهالی و سکنه و تجار بندر عباس و استمالت و استیمان ایشان و نوشتجات برؤسای شمیل و میناب و عامه رعایا و برایا و عمال آن حدود، روانه آن ساحات نمود و خود چند روز من‌باب ضرورت که تفصیل آن جداگانه عرض شده، در داراب متوقف شد و اینک که این چاپار روانه شد، این بنده نیز متوکلا علی‌الله عازم است تا فضل خدا و توجه بخت بلند سایه خدا روحانفداه چه کند. والسلام.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

درباره هرات و قصد دوست محمدخان و غله قشون خراسان

هو الله تعالى شأنه

دوست محترم، بل جان مکرم من، مراسله شما رسید. چند روزی بود که در انتظار وصول نوشتجات شما بودم و از دیر رسیدن آن اندکی پریشانی داشتم. بگمان اینکه مبدا خدای نخواستہ باز مزاجاً ناخوش شده باشید مترصد اخبار مشہد بودم...

پس از روانه شدن آقابزرگ چاپار، مختصر احوالی از هرات رسیده بود، برای شما با کاغذ مهدی قلی میرزا فرستادم نمیدانم رسیده است یا نه، کاغذی هم سردار هرات نوشته و دو سواری فرستاده بود. کاغذ سردار را هم به وزیر فرستادم که خدمت شما بفرستد و با چاپار خدمت اولیای دولت ایفاد دارد. علی الحساب سردار هرات در انتظار ورود مستشار است که به هرات رفته، اصلاح ذات البین کند و امیر را مراجعت دهد. گویا خروج مستشار از ارض فیض قرین با خروج امیر نظام از فین یکی باشد^۷، بیچاره سردار هرات که هنوز هم مینویسد قشون به غوریان بفرستید. کل الناس افقه منه حتی المخدرات فی الحجرات.

بامستشار اگر ملاقات کرده باشید و حرفی از هرات بمیان آورده، مختصری بنگارید که مستحضر شوم، اگر چه جواب لندن دندان شکن بود و همه را از انتظار رها کند و حاجت به گفتگوی مستشار و غیره نماند، لکن از محبت مشارالیه چیزی که برای ما فایده خواهد داشت همین است که عقیده او بر ما معلوم میشود که در ایام اقامت در مشہد، رفتار و کردار او چه خواهد شد، والا حاصل دیگر جز رسوائی و افتضاح نیست.

۷- اشاره است به فاجعه دردناک و دلخراش میرزا تقی خان امیر کبیر.

حیرت دارم که در خصوص مستشار این بار که سلطان احمدخان خواهد نوشت، در جواب او چه بنویسم، چه عذر خواهم پیش هراتیان غیور؟ باری خوبست که تعلل و اهمال را به گردن مستشار بیاندازیم و بنویسیم که بعد از ورود به مشهد از تفصیل احوالات هرات به وزیر مختار کاغذی نوشته و چاپاری فرستاده است. منتظر جواب ثانی وزیر مختار است که برسد و پس از آن بیاید. غیر اینطور بخاطرم چیزی نمیرسد. تا بحال به دروغهای زیاد و چاپهای فراوان طوری آنها را نگاه داشته‌ایم، حالا نمیشود که بالمره آنها را گذاشت و این صفحه را خالی کرد و رفت. از قراری که اخبار اردوی امیر را آورده‌اند، حالت آنها هم خوب نیست. حالا با مردم بنای بدسلوکی را گذاشته‌اند و مردمی که از اطراف به اردوی امیر رفته بودند، حالا فراراً برمیگردند و افغانهای اردو هم کم کم تشریف میبرند و هر شب بیست و سی نفر از اردوی امیر مفقود میشود. نوشته بودند که حالت اردوی امیر را بحالت کسی که دل کنده باشد و خود را رفتنی بداند تشبیه کردیم و بسیار حالشان خراب است، باوصف اینها بما هیچ فایده ندارد، از ما گذشت.

زین العابدین خان که از کوهستان برگشت ما را همه فهمیدند و دانستند که تخطی از ما نخواهد شد. حالا از اردوی امیر آدمی به کوهستان آمده و نشسته، پس از این از هرات رسیدن کاغذ به ما و بردن جواب از ما خیلی مشکل خواهد شد. این سوار ترکمان هم که از قراولخانه گذشته، از قراری که از این طرف خبر رسید، از قراولخانه‌ای که تعلق به کوهستان داشت و قراولان ما حالا در آن طرفها میگردند، خبر آوردند که داخل خاک کوهستان شده و به جلگه غوریان رفته که سوار ترکمان را مابین «روزنک» و «شبش» دیده‌اند. این سوار به اردوی کابل خواهد رفت یا جلگه غوریان را خواهد تاخت.

و اگر از اردوی امیر کابل هم بتواند، دستبردی کرده و خواهد رفت. از این دو که گذشت لامحاله به زیر کوه قاین خواهد رفت و آنجا را خواهد تاخت. از کاغذ کوهستانی‌ها هم که به زین‌العابدین‌خان سرتیپ نوشته بودند معلوم شد که داخل جلگه غوریان شده‌اند تا خبرشان از کجا برسد.

سرباز مظفرالدوله را هم که خواسته بودم نه از برای مقدمه هرات بود، بلکه مقصودم از احضار آنها این بود که خیال پاك کردن بند فریمان بود که این جمعیت خودمان با جمعیت آنها یکجا، در ظرف ده روز، بتوانیم پاك کنیم. حالا یکصد سوار از فریمان داریم. بعد از پاك شدن بند یکصد و پنجاه سوار علاوه می‌توان کرد. حاصل از این سفرتان همین خواهد شد. انشاء الله. این نقدبگیر و آن نسیه‌بدار. خودم هم انشاء الله روز سه‌شنبه از قلندرآباد حرکت کرده به محمودآباد می‌روم، دو روزی آنجا میمانم و قرار کار «انویها» را میدهم و از آنجا به زورآباد می‌روم و بازدید عمل آنجا را هم میکنم و انشاء الله برمیگردم به فریمان و بند فریمان را پاك میکنم و از آنجا نمیدانم بکجا خواهیم رفت. به مظفرالدوله هم نوشتم که در فریمان بماند تا برگردم انشاء الله. گرانی اردو هم پر بی‌اصل نیست، به مردم بد می‌گذرد. اکثر مردم از شهر تدارك خودشان را می‌آورند، پاره‌ای از سر جام می‌خرند. خلاصه زحمت است به مردم.

در باب غله که وزیر خواسته بود از سرکار فیض‌آثار، جواب شما برخلاف منظور بود. اگر وزیر چنین غله‌ای داشت که بعد از دو ماه به خدمت شما بدهد، هرگز زحمت نمیداد. غله استقراضی دیوان خراسان از کارکنان سرکار فیض‌آثار علیه اینطور بود که در وقت ضرورت می‌گرفتم و تنخواهی که موجود میکردیم بعد از يك ماه یا دو ماه به قیمتی که قطع و فصل میشد میدادیم، یا این بود که از قوچان حواله میکردیم و کرایه آن را هم

مبلغی منظور مینمودیم و سرکش غله میکردیم، یا نقدی حواله می نمودیم و میدادیم. اینطوریکه شما گفته اید بنده هم نمی توانم آنطور نوشته بدهم. شما هم میدانستید که از وزیر و آقای او اینطور نوشته دادن هرگز از قوه به فعل نمی آید. از آن بابت که نه جواب کرده باشید و نه داده باشید، سنگی پیش پای وزیر انداختید که در زیر او بماند و از شما نرنجد.

خلاصه تصدیق جواب شما را نمی کنم و از شما زیادتر از اینها توقع داشتیم که در مقام عسرت و تنگنایی مایه خرج شوید و دادرسی کنید. بدیهی است که هیچکس غله سرکار فیض آثار را نمی تواند بخورد یا جنس یا نقد هرچه ممکن میشد داده میشد. از این همه قشون که تشریف دارند میدانید که اگر سیورسات آنها نرسد تا چه مرتبه مایه اوقات تلخی خواهد شد و من تا چه قدر باید به زحمت اینها مبتلا بشوم، باری اختیار دارید.

نامه ای از دوست محمدخان به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

والی خراسان که در آن تقاضای پس دادن هرات شده است !!

هو الله تعالی سبحانه

سریر دولت و بختیاری و اورنگ اقبال و کامکاری، به فر وجود سعادت نمود جناب سلطنت مآب معدلت اکتساب عظوفت آیات تلافی نصاب، آب ورنک گلزار سلطنت و سروری، جوهر شمشیر نصفت و بلنداختری، مسند آرای قلمرو حکمرانی، رونق افزای وساده کامرانی، شاهزاده والجاهزاد الطافه و مودته مزین و مشرف باد.

بعد از اهداء تحایف دعا، و پس از ابلاغ مراسم صدق و ولا، واضح رأی بیضا ضیای الطاف اقتضا میگرداند که در این اوان

فرخنده اقتران مفاوضه نامی و ملاطفه گرامی مصحوب عالیجاه حاجی میرزا کاظم، پرتو ورود ارزانی داشته، چهره گشای شواهد مدعا گردید.

از اشعار صحتمندی ذات محمدمت صفات، گلشن خاطر مودت مظاهر طراوت افزا گشت، از اظهار مراتب اعطاف از جانب اشفاق جوانب بر جمیع دودمان های بزرگ و خاندانهای سترگ عموماً، و بر این نیازمند درگاه خداوند بنیان تلمظ خصوصاً، ایمانی شده بود و اینکه مادام تمکن ایالت در آن صفحات از هیچ طرف وضعی نشده و حرکتی بوقوع نرسیده که موجب تکدر مرآت خاطر اولیای دولتین بوده باشد، و باوجود انسداد ابواب ارسال رسل و رسایل از جانب این دوستدار، تذکار تکثیر ملاطفت نگاشته خامه سحرنگار فرموده بودند.

بر آن صدرنشین اریکه دانش و بینش مخفی نخواهد بود که روابط موالات ولا، و ضوابط صدق و صفا، از ایام سابق وزمان لاحق مابین دولت قوی شوکت علیه ایران و دولت جلیله افغانستان مرتبط و منتظم بوده، و بر فرقه انام و جمهور اهل اسلام این معنی واضح و لایح خواهد بود که قریب مدت دو صد سال است که ملک هرات، مسکن مألوف و قبرستان طایفه افغانیه ایمانیه میباشد و در این عرض مدت، نسبت به سرحدات و طوایف دولت قوی شوکت ایران، فرق افغانیه درصدد اذیت و اضرار بر نیامده اند و امنای دولت ایران، بعلت قرب جوار، حال لوای استیلاء افراخته شیوه تطاول مرعی داشته، مسکن قدیم و وطن مألوف را تصرف نمودند.

هرگاه اولیای دولت قوی شوکت را منظور نظر موافقت مظهر ارتباط رشته اسلام و استحکام سلسله امت حضرت سید انام می بود، اگر به بعضی جهات سرزنش و انتزاع از حکام سابق لازم، و خیر دولت را ملحوظ فرموده اند، نهایت بنا بر خیر کل اسلام،

تقویت حال و ترفیه احوال سلسله جلیله افغانستان ملزوم دانسته، مسکن موروثی و وطن اصلی ما را سپرد این نیازمند درگاه ملک مستعان می نمودند.

البته در آن صورت، بواسطه جذب قلوب، مکان و مکین و ملک و ملیک در حیز تسخیر مربوط و منظوم میگردید، و بنیان کاخ و داد مستحکم، و سلسله ارتباط دولتین استوار و منظم شده، ابواب مواحدت و یکتادلی از هر جانب باز و مسلک و داد، و نسیم مظاهرت و معاضدت در عین اهتزاز می بود. در خیر و شر و نفع و ضرر طریق اتحاد و مسلک و داد پیموده، و باب موالات بر چهره مراد گشوده، بهر وجه اگر حال نیز در صدد تدارک مافات بر آیند و از راه مضافات در آیند، ملک هرات که وطن موروثی سلسله افغانیه ایمانیه میباشد تخلیه، و استرداد به این نیازمند حضرت رب عباد نمایند.

البته هرات را با کابل و قندهار و کل اهالی افغانستان، در سلک هواداران و دولتخواهان، منسلک خواهند فرمود. و هر گاه این معنی منظور نظر اولیای دولت نشود، خود ملاحظه بفرمایند که ملک و قبرستان چندین ساله از تصرف طایفه افغان خارج، و همین دو، سه ملک خرابه که سرپناه و مسکن ما بود از دست برود، حتی المقدور در دست آوردن مدعا جهد و کوشش و اهتمام بر خود متحتم میدانیم. آنچه اراده مالک الملک حقیقی باشد بمصداق *یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید*، جلوه بخش منصفه شهود خواهد گردید. تحریر فی رمضان المبارک سنه ۱۲۷۳.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع بزرگ به سجع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

«افواج خراسان خسته اند و دو فوج جدید لازم است»

جناب امین الدوله العلیه دام اقباله العالی، سابقاً حکم و مقرر شده بود که دو فوج و دو دسته سوار که یکهزار نفر باشند، بزودی روانه خراسان خواهند شد. دو دسته سوار، به یکدسته سوار جمعی عالیجاه صفرعلی خان سرنیپ ختم شد و آنهم علی العجاله مرخص خانه اند. دو فوج به یک فوج رسید. حالا که سوار موقوف شد، هر گاه دو فوج مستعجلاً روانه خراسان نشود، به جنابعالی عرض می کنم بالصراحه که نظم سرحدات خراسان، خاصه اطراف ارض اقدس، بهم خواهد خورد. دیگر بر من تقصیری نگیرند و از گوشه و کنار اگر صدائی بلند شود از بی-اهتمامی این بنده ندانند.

افواج خراسانی حالتی دارند که «مسلمان نشنود کافر نبیند». اولاً فوج ترشیزی دو سال است که ساعتی در خانه خود نمانده، به قاینات و از آنجا به سرخس می باشد و دقیقه [ای] راحت ندیده و از پا افتاده اند. فوج قرائی یازده ماه است که به قائن رفته و در معاودت به کلات و ارض اقدس و اکنون در قوچان می باشند. فوج نشابوری است که بیچاره ساخلو قلعبجات اطراف ارض اقدس است و هر دو دسته بجائی مأمور محارست و مستحفظی و مراقبت بنائی و زراعت هر جا می باشند که سکنه هر جا استقرار حاصل نمایند، هر وقت هم که کاری مثل کار قوچان پیدا شد، حاضر خدمتند، بیکار و مرخص و خستگی گرفته نیستند که اکنون یکی از این افواج را با دو سه عراده توپ در تربت حیدریه، یاجای دیگر که مناسب است بگذارم که سواران ساخلو هم با آنها باشند و اسم و رسمی داشته و های و هوئی کنند که ان شاء الله

تعالی وهنی رو ندهد، خیلی خوب بود. لامحاله، افواج خراسانی، باید راحتی کنند و به خانه و عیال و زندگی خود برسند. يك فوج برای تبدیل آنهاست و کارهای متفرقه اتفاقیه و يك فوج لامحاله، باید در این میانه بمانند که باسوار و شمشالچی مشغول محارست باشند. برای رساندن و حمل آذوقه سرخس از بی فوجی مدتی معوق بود. یکی از کارهای واجب رساندن آذوقه به سرخس است که يك فوج باید مواظب این کار باشند. خلاصه افواج خراسانی، زیاده در زحمتند و يك و دو سال است که علی‌الدوام به خدمت مشغولند. اینهمه اصرار من، محض نظم ولایت و نوکر شاهنشاه روحانفداه است. مگر خراسانی و خراسان، ملك پادشاه و رعیت و نوکر پادشاه نیستند؟

نوشته بودید که در فرستادن سوار اولیای دولت را مجبور مکن، سمعاً و طاعتاً. من هم مجبور نکردم. هرچه سوار داشته‌ام، همه خسته‌اند و مرده، و اسبهای ایشان از پای افتاده و مفلوک. بعد از انتشار خبر آمدن من بطهران، جاسوس خصم درآمد و شد است. از اوضاع که خبر یافت به اتفاق تکه و ساروق و سالور^۸، درین صفحه چگونه میشود زیست کرد و با این گروه محاربه و مجادله نمود، به کدام مرد و مرکب؟ باز هرگاه کاری میکردم که اسمی و رسمی میداشت که آنها را بوجود يك فوج و توپخانه و ششصد، هفتصد سوار که در تربت‌حیدریه و این میانه بگذارم میترسانیدم که اردوئی در سر راه است، نوعی میشد که ان‌شاء الله چهار صباحی بتوانند سرحدات را حفظ کنند. هیچ در فرستادن دو فوج چاره نیست.

۸- از جمله طوایف ترکمان هستند، طایفه تکه همواره سعی در تجاوز بمرزهای خراسان و نهب و غارت میکردند ولی سواران ساروق و سالور از هواخواهان دولت ایران قلمداد میشدند.

پشت نامه به خطی غیر از خط فرخ خان:
همان سوار اینانلو و فوج ششم و سوار ماکوئی و آیرملو کافی
است، سوار خراسانی هم البته الی حال رسیده اند، باید با همین ها
کار سرحدات را مضبوط و منظم نماید.

نامه فرهاد میرزا به فرخ خان

درباره ناخوشی احتشام الدوله و ارتقاء حسام السلطنه

هو

جناب جلالت مآب امین الدوله العلیه دام اقباله العالی، کاغذ
شریف که بخط لطیف بود رسید، از ناخوشی نواب احتشام الدوله^۹
ملالتی داشتید. والده سلطان اویس میرزا شرحی نوشته بودند
که وقتی به اندرون آمد و من او را دیدم بی اختیار گریه کردم
و خیلی هم مشوش بوده، خداوند شفا بخش است. ولی از قراری
که می فهمم کار ناخوشی ایشان خیلی سخت شده و اوقاتم خیلی
تلخ است و راستی حیف است...

شنیدم در سلام تحویل، نواب حسام مسلول^{۱۰}، بالاتر از همه
ایستاده و نواب معز الدوله (برادر فرهاد میرزا) به این طرف
نقل کرد. خیلی مشعوف شدم. الحمدلله تعالی خوب برگشت،
بکوری چشم بدخواهان...

۹- احتشام الدوله، خانلر میرزا برادر حسام السلطنه و فرهاد میرزا معتمد الدوله.

۱۰- یعنی شمشیر کشیده و منظور برادرش حسام السلطنه است.

نامه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به فرخ خان

نامه مهر و تاریخ ندارد

این نامه مربوط است به زمان محمدشاه که حسام السلطنه مأمور چمن گندمان و مراقبت از بختیاریه‌ها شد تا شاه بخراسان برود.
پشت نامه: مقرب الخاقان فرخ خان پیشخدمت خاص سرکار شاهنشاهی

هو الله تعالی شأنه

خان فرخ را الی غیرالنهاییه مشتاقم، کاغذت رسید، خانه دل را گلستان کرد و صفحه خاطر را بوستان، شیخ سعدی علیه‌الرحمه [در] گلستان و بوستان گفته لکن نه‌باین خوبی: در کلام دوچیز مطلوب است، یافصاحت یانمک. این دو در این کلام‌لله‌الحمد جمع است، انشا می‌خواهی یاجان آدم بقول تو که ای شاهزاده آرام بگیر بس است. بعد از همه حکایتها، کاغذت را خواندم و غمها را راندم. خواندم، بزود غم، فرود شادی. گله [ای] که کرده بودی حق داشتی، لکن میدانی که اگر کاغذ مینوشتم بعضی توهمات فاسد و خیالات پروپوچ می‌کردند، از آن سبب تا حال يك کلمه ننوشته‌ام تا بدو کلمه چه رسد. خودت که از قلب من استحضار داری، ضرور نوشتن نیست. خدا شاهد حال است که قلباً «ترا من دوست میدارم خلاف هر که در عالم».

از اوضاع بنخواهی الحمدلله از قوت طالع سرکار اقدس اعلی روحانفداه کار بختیاری کمال انضباط را دارد. خودت میدانی که اینقدر هم از دست من کاری برمی‌آید که این جزئی امورات را بتوانم فیصل بدهم، لکن نمیدانم که آخر چه خواهد شد. این روزها هوای گندمان قدری سرد شده است، تکلیف را نمیدانم که کجا بروم و چه کنم؟ اگر اردو بطرف خراسان حرکت کرده باشد، وای بحال من که در این بریبابان چه خواهیم کرد، چاقوی فرنگی خوب خواهیم ساخت اگر شما مشتری باشید. در باب

میرزا زمان، بجان خودت که مطلقاً کم‌التفاتی نداشتم باو، اگر هم فی‌الجمله بود کاغذ شما رفع کرد، خاطر جمع باش. از احوالات به تفصیل بنویس. یک کلاه پوست هرطور است از برای من بفرست که خیلی ضروری است.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

درباره کین‌توزی دشمنان حسودی چون مؤیدالدوله...

عرض میشود، درباب آباده و اقلید^{۱۱} بطوریکه فرمایش فرموده بودید، در ملفوفه جداگانه بخط منشی طبری عرض کرده‌ام، تاچه کند همت والای تو. بخدا که میسوزم، هفت هزار تومان معامله را به هزار می‌خواهد. این منافق مشتبه کند و اینهمه پول را بخورد! در معامله نظنر با اینکه معلوم بود که من زیاده از آنچه در کتابچه دستورالعمل نظنر نوشته‌ام معامله‌ای نکرده‌ام، معذالك اولیای دولت رسوائی برس من آوردند که از زندگانی خود بیزار شدم و سه هزار تومان هم گرفتند. نواب مؤیدالدوله باین آشکاری هفت هزار تومان ببرد و بخواید به هزار تومان بگذرانند و اولیای دولت هم قبول کنند؟ خدا بخت بدهد و طالع. نمک شاهنشاه جم‌جاه را به حرامی خورده باشم که دروغ می‌گوید. هفت هزار تومان می‌گیرد غیر از مخارج محمد شریف میرزا «گواه عاشق صادق در آستین باشد». مخلص شما دیوانه نیستم که پنجهزار تومان بدهم، البته نفعی هست که این مبلغ را میدهم. دو هزار تومان پیشکش آباده بود که در جزو پیشکش دیوانی گرفته میشد، سه هزار هم به مؤیدالدوله میرسید، حالا

۱۱- دو شهر از شهرهای عمده فارس که بهنگام حکمرانی حسام‌السلطنه در فارس

مورد گفتگو بوده است.

من پنجهزار تومان را میدهم بدیوان، خود دانید. به مؤیدالدوله هرچه مرحمت میفرمایند مختارند، هیچ هم مرحمت نمی‌فرمایند اختیار دارند. بجان عزیز جنابعالی که زیادتر از دروغ و تحاشی این مرد میسوزم که دروغ میگوید و مینویسد و همه هم باور میکنند، چه فایده که بحقیقت نمی‌رسند و دروغگو را بسزای خود نمی‌رسانید، والا عرض می‌کردم که از او بقید قسم نمک پادشاه الترام بگیرید تا من تمام آباه را بشورانم و مثل حاجی علینقی یا علی عباس بیک فراش خلوت را استدعا کنم که مأمور فرمایند به آباه و اقلید که از رعیت توجیه را بخواهد و بعمل جزء برسد و بداند...

بالله، تالله، آتش میگیرم از دروغ و اشتباه کاریهای مردم که پذیرفته میشود و میگذرد. بر پدر دروغگوها و بدذاتها لعنت که نمک پادشاه و ولینعمت قدردان مهربان را میخورند و دروغها میگویند و خیانتها میکنند. بخدا تعجب دارم که چرا نمک پادشاه این مردم خیانت کار را نمیگیرد. رجحان مؤیدالدوله بمن راهی ندارد. خواهید دید که آذربایجان را همه مغشوش و بی‌نظم کند که بسالهای دراز اصلاح آن ممکن نشود. باوجود آنهمه امتحانات فارس و خراسان معزی‌الیه، باز نمیدانم بچه کفایت و بی‌طمعی و کارگذاری و عرضه، او را بکارهای بزرگ مأمور میفرمایند.

بحق خدا که این عرضها از راه حسد نیست، از فضل خدا و مرحمت باطنی و ظاهری، سایه خدا روحانفداه در اسباب عزت و مرحمت مخلص چیزی کسر نیست و از معزی‌الیه، زیادتی بر مخلص نبوده که مایه حسد شود، بلکه از مرحمت سرکار شاهنشاه جمجاه روحانفداه، همیشه آنها بر من حسد برده‌اند و سوخته‌اند و البته این فضولها از بابت دلسوزی است که خدمت جنابعالی زحمت داده‌ام و درد دلی کرده، هیچ راضی نیستم که غیر از خودتان

به احدی تحریر مرا بنمائید. والله اعتقاد قلبی خودم این است که هر کس باولی نعمت خود صدق نداشته باشد قطعاً او حرام زاده است و حرام زاده و حرام زاده و حرام زاده والسلام.

نامه حسام السلطنه از فارس به فرخ خان

فارس شلوغ است و مردم تربیت ندیده در حال خودسری

هو الله تعالى شأنه

جناب جلالت مآب امین الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، روز بیست و نهم شهر ربیع الثانی که سلخ ماه مزبور بود، موسی- بیک چاپار وارد، واحکام مطاعه و نوشتجات شما را رسانید. جواب آن احکام و نوشتجات را علی التفصیل معروض حضور باهرالنور بندگان اقدس ظل اللهی روح العالمین فداء داشته، و مختصری هم به آن جناب نگاشتیم، البته رسیده است. عرض شده بود که پنج روزه مقرر فرموده اند که بیشتر در شیراز توقف نداشته باشم و بچاپاری روانه شوم. در پنج روز توقف بسیار مشکل بود که تدارک بسیار خفیف برای حرکت بچاپاری دیده شود. چنانکه نوشته بودم، روز یازدهم شهر جمادی الاولی، از شیراز حرکت کرده به باغ نو آمده، سه روز در آنجا توقف نموده، روز چهاردهم از آنجا روانه زرقان شدم. در باجگاه چاپار دولتی را دیدم و ملفوفه فرمان جهان مطاع را زیارت، و از مضمون نوشتجات آگاهی کامل دست داد. اکنون این مختصر، در سیوند که سه منزلی شیراز است، نوشته میشود. از بابت اینکه اسبها از خامی در آیند، این دو سه منزل را منزل به منزل آمدم. ان شاء الله تعالی از فردا که هفدهم است، به تعجیل و چاپاری، بامعدودی روانه خواهم بود و امیدوارم که بدون

سانحه و حدوث نوایب، ادراك آستان بوسی سرکار جهان مدار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه را کرده باشم. اینقدر بدانید که مجال رسیدن هیچ کاری نشده و میدانستم که اگر چهل روز بمانم بطور دلخواه قطع معاملات و محاسبات و دادوستد و مطالبات نمی‌شد و از خدمت محوله هم باز میماندم، لهذا بهیچ کار به دلخواه نتوانستم رسید. بکلی تفویض به دیانت و امانت مقرب‌الخاقان مشیر‌الملک^{۱۲} گذاشته آمدم، ولی بیان معامله و متوجهات دیوانی را طوری نگذاشته بودم که ابهامی داشته باشد و مأخوذ هشت ماهه و مخارج این مدت غیر معلوم باشد. دیناری بدون قبض و برات دادوستد نشده است. معامله امسال هم کلا، واگذار به مشیر‌الملک بوده و میباشد. هر گاه پس ازین امری واقع شود که ضبط و ربط نتوانند بکنند و وصول قسط‌ها معوق بماند، امری است جداگانه، چون زمان ملاقات انشاء الله تعالی نزدیک است، در حین حضور درین خصوصیات هم هر چه بخاطر مرسیده و میرسد علی‌التفصیل بیان خواهم کرد. چه فارسی ساخته بودم و چه اشخاصی را به سرخدمت و رعیتی آورده بودم. خدا و سایه خدا - که جانم فدای خاک پایش باد - اینطور خواستند. اینک سر قدم ساخته روانه‌ام. ایام عزت و اقبال بردوام باد.

در حاشیه نامه مجدداً افزوده است:

در باب قسط اینهمه تأکید مرقوم داشته‌اید، انجام این خدمت در صورتی بود که حالت مردم تغییری پیدا نکند و عادتشان به درستی کار و راستی با خداوندگار باشد، البته زود قسط میدادند و روانه میشدند و مشیر‌الملک هم میتوانست قسط‌ها را بوقت و هنگام ارسال نماید. شما تصور ولایت فرنگستان میفرمائید، یا

۱۲- مشیر‌الملک: حاجی میرزا ابوالحسن خان پسر میرزا محمدعلی مشیر‌الملک وزیر

به دولت روم^{۱۳} نگاه میکنید که اگر پاشای ولایتی را عزل کنند، در حالت رعیت یا اعمال ولایت بهیچ وجه تغییر حاصل نمیشود، لکن مردم ایران بالطبع هرزه‌اند و تربیت ندیده، در این تغییرات ده روز را هم که خودسری کنند غنیمت میدانند.

کاغذی مهدی‌قلی میرزا، از داراب نوشته، خسرو میرزای برادرش را هم فرستاده بود. همان کاغذ را ارسال داشتم که ملاحظه بفرمائید و از حالت او قیاس سایر حکام را بکنید. شما مرقوم میفرمائید که مشیرالملک کما فی السابق پیشکار ولایت است و باید قسط راه بیاندازد، از مشارالیه غیر از تحریر و تأکید چه کاری ساخته خواهد شد؟ بامردم هرزه چه کند؟ کوه‌مره‌ای رضاعلی خان زند را که ضابط آنجاست محصور کرده، حاجی علی‌نقی خان جهرمی را در جهرم به شرح ایضاً. نصرالله خان حاکم لار را محصلین که عقب تنخواه فرستاده بود، جوابش دادند و قس علی‌هذا شیخ‌حسن خان گزکانی. خلاصه تا نواب مؤیدالدوله^{۱۴} تشریف نیاورند و قرار حکام را ندهند، نه قسط خواهد رسید و نه ولایت شوریده به‌نظم خواهد افتاد. از مشیر-الملک هم دو دینار کارسازی نخواهد شد.

میرزا هادی درسربند را مجرد بود و مشغول اتمام عملش بود، عمله زیادی داشت. خبر رفتن من که شهرت کرد، عمله و فعله‌ای بود که شبانه فرار کرده رفتند. مشارالیه باچهل سربازی که در سربند بودند، باقی کارهای لازمه بند را به‌زحمت زیاد، درست کردند و مراجعت نمودند. حالت مردم ایران، خصوصاً فارس، البته بر شما معلوم است، حاجت به‌نگارش نیست. چون زمان ملاقات نزدیک است، باقی مطالب ان‌شاء الله در زمان حضور

۱۳- منظور از دولت روم (روم شرقی) دولت عثمانی است.

۱۴- مؤیدالدوله، طهماسب میرزا پسر محمدعلی میرزای دولتشاه و داماد عباس -

بیان خواهد شد.

سه روز و سه شب است که باران میبارد و بارها در راه و نیمه‌راه مانده، حالت و حواس درستی نیست. زیاده چه زحمت دهم. ایام عزت و شوکت مستدام باد برب‌العباد.

نامه سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

من به اصفهان طمع ندارم، شاه‌هم به من نمی‌دهد!

خان فرخ، کاغذت رسید. بحدی خوشحال شدم که حد ندارد، میتوان گفت که الی غیرالنهايه.

باری، در باب بی‌حسابی که نوشته بودی، نمیدانم چرا امر بشما مشتبه شده است؟ تو که مرا میشناسی، حضرت خان بن خان بلکه جان بن جان. امان‌الله بیک در امان خدا بود، آمد و رسید، البته خواهید پرسید خدا عالم است که همه دروغ است، اگر هم باور نمیکنید، سیدی که از پیش حاج سید باقر^{۱۵} آمده بود، از او تحقیق بکنید. من در این هوای سرد که برف یک ذرع در زمین نشسته است بطوری سر قشون را نگاه داشته‌ام که فرار نکند. باز از جان من چه می‌خواهند؟ هیچ کس نداند تو که میدانی، والله به اصفهان من طمع ندارم و شاه‌هم بمن نمی‌دهد، شما آسوده باشید. به فرمانفرما^{۱۶} نوشته‌ام حکم شاه‌نشاہ را، تا حکم ایشان برسد، شما استدعا بکنید که جائی معین بکنند از برای توقف قشون تا از فارس خبر برسد. خدا عالم است بطوری به قشون و ماها بد میگذرد که حد ندارد انصاف خوب است.

۱۵- حاج سید محمد باقر حجت‌الاسلام شفتی از علمای معتبر و مقتدر اصفهان.

۱۶- فیروز میرزا برادر حسام‌السلطنه.

باری اگر هم مطلقاً به قشون احتیاج ندارد، [به] فضلعلی خان^{۱۷} دو کلمه بنویسید که من آن وقت فکر خودم را بکنم، خدا شاهد است مانده‌ام معطل. والسلام.

از فارس قوام‌الملک (فرزند حاج ابراهیم خان کلانتر - اعتماد الدوله -) قدری مرکبات فرستاده بود از برای خالی نبودن بقول عوام، از برای تو و فضلعلی خان قدری فرستادم، باهم شراکت دارید. از امان‌الله بیک بگیرید. باقی بقایت باد فرخ‌خان. والسلام و خیر ختام.

پشت‌نامه:

چرا در اصفهان معطل شده‌اید؟ زود به اردوی مبارک برو. نه کار آخرت کردم نه دنیا - عجب بی‌سایه نخل بی‌برستم.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

توصیه در پاره پسر محمدحسن خان هراتی

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه دام اقباله العالی، مرحوم محمدحسن خان هراتی، مبلغ یکصد و بیست و نه تومان نقد و مقدار بیست و پنج خروار جنس، موجب و مقرری دیوانی داشت که همه ساله باو میرسید. بعد از مرحوم شدن مشارالیه، عالیجاه مصطفی قلی خان به دارالخلافه آمده، و اشتباهاً عرض خدمت امنای دولت قاهره نمود. مرحوم محمدحسن را بلاعقب بقلم داده، نقد و جنس مقرری آن مرحوم را به اسم خود گذرانیده است. چون اینها از جمله مهاجرین قدیم هرات هستند که در زمان پادشاه فردوس جایگاه مبرور، البسه الله تعالی حلال‌النور، از هرات آمده‌اند، خدمت کرده و زحمت کشیده‌اند و از اینها

۱۷- از سرداران عباس میرزا و محمدشاه غازی.

گذشته مرحوم محمدحسن خان بلاعقب نیست، سه، چهار اولاد دارد و دو پسر هفده، هجده ساله بزرگ که بکار خدمت دیوان می‌آید، دارد. از انصاف دور است که موجب اینها را دیگری ببرد.

عالیجاه محمدعظیم خان پسر مرحوم مشارالیه، با امیدواری تمام، بدرگاه آسمان جاه شرفیاب میشود و خدمت سرکار جنابعالی دام اقباله مشرف خواهد شد. ان شاء الله توجهی در حق مشارالیه خواهند فرمود که موجب و مقرری که پدر مرحوم مشارالیه داشته، به او عنایت والتفات شود که در کمال امیدواری مراجعت نموده، به دعاگوئی و خدمتگزاری مشغول باشد و چند نفر صغیر و کبیر آن مرحوم توانند گذرانی نمایند. در هر صورت موقوف به توجه آن جناب است. زیاده زحمت ندارم. ایام اقبال بر دوام باد.

حاشیه نامه:

هو، اینها از مهاجرین هرات و نجبای آنجا هستند و به این دولت ابدمدت، خدمت کرده‌اند. موجب مرحوم محمدحسن خان را که از دیوان اعلی در حق او برقرار بوده، دیگران اشتباه کاری کرده و او را بلاوارث قلمداد و به اسم خود گذرانیده‌اند، و حال آنکه چند نفر اولاد ذکور دارد و پسر بزرگ او به دربار همایون آمده، هم جوان قابل و شایسته است و هم کمال استحقاق را دارد. حسام السلطنه هم توسط کرده است که موجب آن مرحوم در حق پسر خودش موجب مرحمت شود، مصطفی قلی خان و پسرش موجب و محل و تیول و نقد و جنس در نیشابور دارند. حکم حکم همایون است.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

در باب احکام و آدم محمد عمر خان فرزند یار محمد خان هراتی

جناب جلالت مآب امین الدوله العلیه دام اقباله العالی، اوقاتی که در دارالخلافه بودم قراری از دیوان همایون بجهت عالیجاه نتیجه الخوانین العظام سردار محمد عمر خان، پسر مرحوم یار محمد خان مقرر شد و در کتابچه دستور العمل خراسان دیوانیان عظام منظور فرمودند. هنوز احکام دیوانی اتمام نیافته سردار محمد عمر خان عزیمت ارض اقدس نموده، وارد شد و زمان بیرون آمدن از دارالخلافه، یکنفر از کسان خود را در آنجا گذاشته که احکام مبارک را تمام نموده از عقب بیاید. از قرار معلوم سه، چهار ماه است که آدم مشارالیه نیامده، معلوم نیست که احکام را تمام نکرده و به سبب ناتمامی احکام در دارالخلافه معطل است، یا احکام را تمام نموده و فوت کرده است.

در این وقت که عالیجاه مشارالیه، آدمی بخصوص احکام خود روانه دارالخلافه میکرد که خبری از آدم سابق خود معلوم نماید، از دوستدار خواهش کرد که مختصری خدمت آن جناب در این باب اظهار شود، لهذا به مقام زحمت برآمده که التفات در باره عالیجاه مشارالیه فرموده، قدغن نمایند که اگر آدم سابق او احکام را تمام کرده، باین آدم لاحق عالیجاه مشارالیه روانه خراسان کنند، و اگر فوت کرده و احکام مفقود شده، یا احکام تمام نشده، ان شاء الله تعالی از توجه آن جناب احکام سردار مشارالیه تمام شده و به آدم او التفات شود که در نهایت امیدواری احکام مبارک را برداشته بیاورد که سند سردار مشارالیه باشد و دوستدار هم تکلیف خود را در باب سردار مشارالیه بداند. چون مراتب از جمله لوازم بود زحمت داد. مصدع اوقات جنابعالی

شدم، زیاده زحمت ندارم. ایام عزت بردوام و برقرار باد برب-
العباد والسلام.

نامه مهم حسام السلطنه به فرخ خان
«اگر به اقل مایقنع باید قناعت کرد...»

هو الله تعالى شأنه

جناب امین الدوله العلیه دام اقباله، چاپار وارد شد و دستخط
مبارک اعلیحضرت اقدس شهرباری روحانفاده را رساند، زیارت
کردم. نوشتجات جنابعالی را هم بتمامها خواندم.
مرحمت‌های ملوکانه را که در باره این چاکر دولت فرموده
بودید، حقیقت خدا شاهد است که این خدمت‌ها قابل این
مرحمت‌ها نیست و مخلص را نهایت شرمساری حاصل است. اینها
خدمت نیست، همین قدر است که از خدمت محوله غفلتی واقع
نشده است، والا این کارها را خدمت نمی‌توان شمرد. اگر خداوند
حیاتی بدهد، در زیر سایه پادشاه جمجاه روحانفاده، درسفرهای
بزرگ که منظور نظر اولیای دولت است، میتوان بخواست
خداوند کریم خدمتی شایسته کرد که جلوه حضوری داشته‌باشد،
انشاء الله تعالی، والا این جزئیات را که خدمت می‌شمارند و
بندگان دولت را میفرمایند، همه از راه تربیت و شفقت است.
خداوند جان ناقابل این چاکر درگاه را قربان خاکپای مبارک
شهریار تاجدار جم اقتدار روحانفاده کند و جان من، عیال من،
مال من، همه قربان وجود مبارک است. والله خالی از تعارفات
رسمی به آنچه خود را مالک میدانم، از مال و جان و عیال، آرزو
دارم که همه را در راه بندگی و چاکری چنین خداوند نعمت و
مهربانی صرف نمایم و انشاء الله تعالی امیدوارم که به آرزوی

خود برسم.

در باب قرارمدار سال نو و ملزومات سرحدداری که حسب الامر مرقوم فرموده بودید که عرض کنم، اگرچه باچاپاری سابق عرض کرده بودم، لکن ملاحظه اخراجات گزاف دولت را کردم، در صورتیکه باید داخله خراسان را حفظ کرد و به اقل مایقنع اکتفا نمود مجدداً تفصیلی عرض کرده‌ام و از سوار و پیاده خیلی انداخته‌ام و تفصیل کوچاندن «انوی» را هم معروض داشته‌ام. البته ملاحظه خواهید کرد و اینقدر بدانید که مقصودم خرج تراشی نیست. حرام زاده است کسی که خیال خوردن مال چنین ولینعمت قدردان رثوف عطوفی را داشته باشد. الحمدلله از مرحمت پادشاه و از صدقه فرق مبارک صاحب همه چیز هستم. از هرچه تصور بفرمائید از تصدق فرق مبارک دارم، اگر نداشته باشم هم میدانم که هرچه استدعا کنم مرحمت میفرمایند. معذالک طمع در مال پادشاه کردن و خیانت نمودن قطعاً از بابت حرام زادگی است، والسلام.

عریضه حسام السلطنه به ناصر الدین شاه

راجع به هرات و تجاوز احتمالی ترکمانان به خراسان

قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم، فرمان واجب الازعان مبارک مطاع که به سرافرازی این غلام خاکسار جان نثار فدوی شرف صدور یافته بود، در احسن زمان به زیارت آن مشرف گردید و کمال مفاخرت و امیدواری از مرحمت‌های اعلیحضرت اقدس همایون ظل‌اللهی روحی و روح العالمین فداء حاصل نمود، چه شکر گویمت ای سایه بلند خدای. خداوند جان ناقابل این غلام جان نثار را فدای خاکپای مبارکت کند که از اندازه این

غلام زیادت‌تر مرحمت و عنایت‌ها می‌فرمایند. در خصوص هرات دستخطی این غلام، فرمایشات ملوکانه با دلایل حکمت‌آمیزی که مرقوم و مقرر رفته بود، این غلام چگونه قدرت عرض جواب آن را خواهد داشت؟ کلام الملوك، ملوك الكلام. عاجز در ثنای شه عاجز. بجز از عجز و اعتراف به قصور وهم و فهم خود هیچ عرضی ندارد، مت‌بداء الصمت، خیر لك من داء الكلام. حقیقت این است که قبل از زیارت فرمایشات ملوکانه همین خیالات را داشت و از عدم اذن اولیای دولت‌علیه، کمال دلگیری و دلخوری می‌نمود. زیارت فرمایشات حکمت‌آمیز ملوکانه، این غلام جان‌نثار را از آن خیالات بی‌معنی باز داشت و آسودگی تمامی حاصل نمود.

سردار هرات را هم کاغذی بهمان مضامین که فرمایش شده بود نوشت و قاصدی فرستاد و اطمینان داد. اگر ان‌شاء الله تعالی صحیح و سالم برسد، امیدوار چنان است که سردار هرات و اهالی هرات، یکماه و چهل روز دیگر، خود را نگاهداری کنند و دلیل خصم نگردند.

در باب سیستان که مقرر فرموده‌اند آدمی از این غلام به‌اردوی امیر دوست‌محمد خان برود و گفتگوئی بکند، در این خصوص باز از کوتاهی عقل خود خیالی به‌خاطر فاطر این غلام رسید که تفصیل آن را بجناب امین‌الدوله نوشته است که به‌خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس همایون شهرباری روح‌نفاذ عرضه دارد. پس از آن بهرچه حکم قضا توأم ملوکانه شرف نفاذ یافت از آن قرار معمول خواهد داشت.

مقرب‌الخاقان مظفرالدوله^{۱۸}، چند روزی است که وارد جلگه جام شده و در فریمان اردوئی زده و نشسته‌اند و عجالتاً در فریمان خواهند بود، هر وقت که لازم شد همه در یک اردو مجتمع

خواهند شد.

این روزها سوار زیادی از مرو، باامان سعد و تاج کوك بیرون شده‌اند و خیال تاخت خراسان را دارند. این غلام هم بعد از فضل خدا می‌خواهد که سوار ترکمان داخل ولایت بشود تا سزای آنها را بدهد و سر و اسیر گرفته به‌دربار معدلت‌مدار بفرستد. چون واجب بود به‌خاکپای مبارک جسارت عرض کرد. امر الاشراف الاقدس الاعلی مطاع.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

ساروق و سالور بر تکه تاختند و غالب شدند

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، امروز دوازدهم شهر شعبان المعظم است. از شهر نقل‌مکان به مصلی نموده و بعون‌الله تعالی، روز چهاردهم از اینجا حرکت و ان‌شاء‌الله بدون قضای ربانی، منزل به منزل، بدون توقف و درنگ روانه آستان‌بوسی و ادراک‌سعادت و شرافت دربار معدلت‌مدار اقدس همایون شهریاری روحی‌فداه را خواهم نمود و روز پنجم شهر رمضان المبارک، وارد دار‌الخلافة لازال مصوناً عن‌الافه و المخافة خواهد گردید. چون زمان ملاقات نزدیک است و مطلب اهمی هم در پیش نبود، بدین مختصر اکتفا شد.

خبر تازه که مایه سرور است و از اقبال مصون از زوال شاهنشاه روحی و روح العالمین فداه واقع شده، این است که قریب سه هزار سواره و پیاده نخبه که از ابطال رجال و سواران و پیادگان مشهور طایفه ضاله «تکه» بودند، به‌عزم تاخت‌وتاز بیرون شدند و از حرکت و عزیمت آن جمع، طایفه ساروق و سالور اطلاع یافته، به‌مدافعه و محاربه برخاستند و برایشان تاختند. بعد از

کوشش بیشمار و جدال بسیار برتکه ظفر یافته، هشتصد نفر از آنها را از شمشیر گذرانیده، مقتول ساختند و چهارصد نفر هم زنده بدست آوردند و اینک، ریش سفیدان و معتبران طایفه ساروق و سالور که سابقاً اقل چاکران دولت آنها را ایمن نموده، به‌مراحم خاطر اعلیحضرت شاهنشاه روح العالمین فداه، همگی را امیدوار ساخته و فرستادگان ایشان را مقضی‌المرام باخلعت و انعام و اخراجات روانه نموده، که از واقعه استحضار و اطلاع حاصل نموده، مراتب را به‌خاکپای مبارک معروض دارند و مهمان‌پذیر باشند که انشاء الله در موعد مزبوره وارد آستان بوسی سرکار جهان‌مدار اقدس اعلی خواهد شد و خاک عتبه‌علیه را توتیای دیده خواهد ساخت. به‌خدای لایزال و پیغمبر بی‌همال که از این عزیزمت که انشاء الله تعالی چشم را به‌زیارت جمال عدیم‌المثال شهریار جهان‌مدار روحی فداه، چون چشمه‌خورشید روشن میدارد، نه‌چندان مشعوف و شادمان مییابد که به‌وصف آید. خداوند، جان ناقابل فدوی را قربان خاکپای مبارکش بگرداند. ایام عزت مستدام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

محمودولی‌خان سپاسگزار است

و فوج گروس بی‌نظم

جناب جلالت‌مآب امین‌الدولة العلیة العالیة دام اقباله‌العالی، در باب تفویض حکومت کلات به مقرب‌الخاقان محمودولی‌خان - سردار و اعطای یکهزار تومان انعام و خلعت مهر طلعت و صدور فرمان قضا‌جریان، الحق بسیار بجا و بموقع بود و زیاده باعث امیدواری سردار مشارالیه گردید و فی‌الجمله، آسوده شد و

کمال امتنان و شکر گزاری اعلی حضرت ظل اللهی روحی و روح العالمین فدا مرا بجا آورد و روانه محل حکومت و خدمت محوله بخود است، ولله الحمد از امر کلات، من جمیع الجهات، آسودگی دست داد. الان فی الجمله منقصتی که دارد، دو فوج ساخلو آنجاست که گروسی میباشند و بعد از فوت مرحوم زین العابدین - خان^{۱۹} نظمی که لازم است ندارند، به خاکپای مبارک معروض داشته‌ام. ان شاء الله تعالی تا شب نوروز، عوض این دو فوج را مأمور فرمایند. دیگر بعون الله امر کلات مضبوط تر و بهتر خواهد شد که فوج گروسی مرخص شوند. ایام عزت و اقبال مستدام باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

در باب نظم ایل قشقائی

هو الله تعالی

عرض میشود، در باب خانزاده‌های قشقائی فرموده بودند که در نوشتجات باختلاف نوشته‌ام، چنین نیست. مقصودی در کار آنها بهیچ وجه نداشتم که مختلف عرض کنم، نه با ایل خانی محبت زیادی داشته و دارم و نه با سهراب خان و علیقلی خان و قبادخان عداوتی. از بدو ورود ایل خانی، از بی نظمی کارش، بسبب هرزگی آنها اظهار کرد، مدت شش ماه گوش بخرهای او نداده، سهراب خان به شیراز آمد، بلوک قیر و کازرین را باو دادم. علیقلی خان خواست از کنار بشهر آورد و به او نوشتم و گفتم که از جان و مال و عیال آسوده باشد. بعد از آمدن شهر

۱۹- زین العابدین خان عموی حسنعلی خان امیر نظام گروسی و رئیس فوج گروس

و حاکم آنجا در اوایل سلطنت فاصرالدينشاه.

همراهان آنها از طایفه قشقائی و تفرقه‌جات سایر ایلات که نزد خود جمع کرده بودند، هر يك از اینها، هزار خانه متجاوز بود که همه هرزه و دزد بودند، بنای دزدی و راهزنی را گذاشتند، حاصل دهات مردم را می‌چرانند و آشکارا غارت اموال مردم را می‌کردند، بحدی که عنان اختیار از دست رفت. از ایل‌خانی مؤاخذه کردم، بدلیل و برهان ثابت کرد که کسان او نیستند و معلوم شد که متعلقین خانزاده‌ها اعتنائی بحرف ایل‌خانی ندارند.

داراب‌خان برادر سهراب‌خان، کدخدای ده ایل‌خانی را آنقدر زده بود که درزیر چوب مرده، نعش او را آوردند. آدم ایل‌خانی بهر جا رفت، مخدولا و منکوباً برگشت. سه‌ماه تمام بهمین حالت محض ملاحظه خانزاده‌ها گذشت، و رسوائی بحدی شد که مخلص از دست غارت‌زده و عرضچی بیرون نتوانست برود. باین جهت عرض کردم که ملفوفه فرمان تهدید، شرف صدور یابد که شاید امر اینها باصلاح بگذرد. در این سه‌ماه مجالس عدیده فراهم آورد و اینها را در یکجا نشاند و مصلحین را بجان اینها انداخت که اصلاحی بشود نشد، حتی ایل‌خانی راضی شد که سالی هشتصد تومان بآنها بدهد، قبول نکردند. از بلوکات خود بلوک باینها داد، تمکین ننمودند و کسان اینها برای بدنام کردن ایل‌خانی، در بیرونها هرزگی افزودند. نصرالله میرزا از آباءه نوشت که مردم اینجا از دست عملجات خانزاده‌ها قلعه‌بند شده‌اند و قطع تردد رعایا و قوافل شده، از دست داراب‌خان پسر علیقلی‌خان شکوه نوشت.

علی‌عباس‌بیک خلوتی، خزانه میبرد، نزدیک بود که خزانه را غارت کنند. علی‌عباس‌بیک چون مستحفظ زیاد داشت، نتوانسته بودند که دستبردی کنند. مشارالیه از عرض راه کاغذ نوشت که از دست عمله سهراب‌خان و علیقلی‌خان عبور و مرور مشکل

شده. از اصفهان جناب امام جمعه و تجار نوشتند و اموال قوافل را خواستند، ملفوفه فرمان همایون را که زیارت کردم مجلس منعقد نمودم. ایلخانی را با خانزاده‌ها و جمعی دیگر حاضر کرده، ملفوفه فرمان همایون را دادم خواندند. ایلخانی راضی شد که شرفیاب شود. خانزاده‌ها عذر آوردند. دیدم که کار خرابست. در این اثنا چاپار دولتی را هم برهنه کردند و اما تنها مصحوب او را بردند و نوشتجات را بچاپار پس دادند. آن بود که از دست قبادخان عرض کردم نسبت این حرکت را باو میدادند.

آخر الامر، ناچار شدم محصل بر ایلخانی گماشتم که او را از شهر بیرون کند و ببرد میان ایل و دزدهای قشقائی را که در اطراف خانزاده‌ها جمع بودند، آنها را بگیرد و پاره‌ای را خود تنبیه کند، بعضی را بشهر بفرستد. خانزاده‌ها را هم گفتم در میان ارگ مهمان باشند و بجائی نروند، ایلخانی برود بیرونها را نظمی بدهد و برگردد. آن وقت خانزاده‌ها را مرخص کنم و در شهر نگاه بدارم.

هنوز ایلخانی کاری نکرده، متهم شده‌ام که پیشکش از ایلخانی گرفته [ام]. دو نفر خانزاده را مهمان دار بجهت آنها تعیین کرده، مخارج آنها را متحمل میشود، به عیال و مال و ملک آنها و دواب و اغنامشان احدی دخل و تصرف نکرده است و در دست خودشان است، اگر يك گوسفندشان تلف شده باشد، صد گوسفند میدهم.

همراه چاپار سابق عرض کرده‌ام که واقعاً اگر نظم این مملکت و ایلات را می‌خواهید، این خانزاده‌ها را که برادرزاده‌های ایلخانی میباشند، باید بدست خود ایلخانی سپرد که کوچکی او را بکنند و آسوده راهی بروند. با ایلخانی هم حرف زده‌ام پیشکش در این باب میدهد بحضور مبارك که چهار روزی بتواند نظمی

در کارش بدهد و خدمات اجداد و اسلافش بیاد نرود. خواستن خان‌زاده‌ها و بردن اینها به طهران، سبب بی‌نظمی کار این بنده در گاه شاهنشاه جم‌جاه روحنا فداء میشود و رشته نظم از دستم بیرون میشود، قطعاً. اسلم شقوق این است که فرمایش کنید از ایلخانی پیشکش بگیرم و بحضور همایون انفاذ دارم. حق - العجالة ای هم برای جنابعالی از این خسیس نان‌نخور ایلخانی بگیرم و حضرات را بدست او بسپارم و قراری فی‌مابین بگذارم که راهشان ببرد و رفع غائله بشود و اگر غیر از این بفرمائید بخاکپای همایون قسم است که کار ایلخانی و خان‌زاده‌ها منجر به فساد عظیم میشود و مملکتی بجهت هرزگی این طایفه تمام خواهد شد و از نظم طبیعی خواهد افتاد. اگر ایلخانی لثامت ذاتی نداشت و گرفتگی نمیکرد کارش خیلی خوب میشد. بذات پاك خداوندی که مخلص مقصودی در این ولایت جز امنیت و نظم و آسودگی رعیت و وصول مالیات ندارد و خان ایلخانی هم چنین آدمی نیست که به پیشکش زیاد کار بگذرانند.

هیچ خیال نفرمائید، شق ثالث در این کار نیست، یا باید ایلخانی باشد و کارش منظم و مضبوط بشود و عیب و نقص قشقائی از او خواسته شود، یا ایلخانی را با علاقه‌ای که دارد، بدارالخلافة یا جای دیگر مأمور بفرمایند و از خان‌زاده‌ها یکی را اختیار فرمایند و رئیس ایل قشقائی نمایند و تقویت او را بفرمایند.

احضار خان‌زاده‌ها و بردن آنها به طهران محال است که ایلخانی در فارس بماند، از عقب اینها لامحاله بی‌احضار شرفیاب خواهد شد که در مقابل اینها او هم حرف بزند و جواب بدهد. او که به طهران آمد، این ایل هرزه قشقائی در گرمسیرات قطع دارم که آبادی نخواهد گذاشت. مخلص هم با یکصد سواره قرا - چورلوی و رامین قوه نظم و سیاست آنها را نخواهد داشت، بدست خود مملکتی را از نظم خواهید انداخت.

شش سال قبل مخلص در فارس بود. ایلخانی و ایل قشقائی هم تشریف داشتند، هیچ اسمی از اینها شنیدید که بی‌نظمی نمایند، از وقت جناب ظهیرالدوله تا بحال کار ایلخانی از نظم افتاده، خانزاده‌ها سر و گوش حرکت میدهند، طوایف قشقائی را محرك میشوند و پیش خود میبرند حمایت میکنند، مالیات نمی‌گذارند بدهند، تحریص و ترغیب بدزدی مینمایند، ایل را هرزه کرده‌اند. بهارلو که هزار خانه بودند مملکتی را بستوه آوردند، اینها که چهار و پنج مقابل بهارلو هستند. خلاصه از مخلص عرض کردن است. اگر بعد از این، کار اینها بی‌نظم شد «مراد» مؤاخذه شود. عیب کار را از حالا عرض کردم، اصرار ندارم، حاکم رد و قبول هرچه کند پادشاست والسلام.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

فاتح هرات و خراسان از دست آقا شیخ محمد عاجز شده

هو الله تعالی شأنه

جناب جلالت و نبالت نصاب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله العالی، پارسال ملکی خواستم از عالیجناب آقا شیخ محمد پیشنماز برادر عالیجناب زبده‌الفضلاء العظام شیخ عبدالحسین^{۲۰} خریداری کنم. مبلغ دوهزار تومان وجه نقد دادیم، معلوم [شد] که این غیر ملک مبیع ماست، لذا فسخ کرده خواستم که دوهزار تومان را پس بگیریم. آقا شیخ محمد معاذیر گفت و اظهار افلاس کرد. پول را هم همان ساعت تفرقه کرده بود.

۲۰- شیخ عبدالحسین بن علی تهرانی معروف به شیخ‌العراقین که وکیل کارهای

شاه و صدراعظم در عتبات عالیات بود و از بزرگان علمای ایرانی مقیم عراق به‌شمار میرفت. مشارالیه در زمان صدارت امیرکبیر، وصی آن مرحوم نیز بوده است.

بالاخره تمسك داد تا شب عيد نوروز گذشته بدهد، چهار ماه است كه از عيد ميگذرد و ايشان ديناري از دوهزار تومان نداده‌اند. انسان خداگير شود، ملاگير نشود. باجناب مجدت‌نصاب دبيرالملك، قرار داده بود كه يكهزار تومان نقد بدهد و يكهزار تومان را در سر خرمن بدهد، نه يكهزار تومان نقد رسيد، نه يكهزار تومان سر خرمن. محصول هم بدست آمد. خرمن نيز مرتفع گشت. اکنون در كمال عجز مستغاث نزد شما آورده‌ام. تمسك مشارالیه در طهران است. مقرر فرمايند از آغا مهرعلی بگيرند و آدم درشت و خشنی بر آن شيخ بگمارند كه شيخ سخت بزند و مطالبه وجه مزبور كند. از عيد چهار ماه گذشته است. نفعی بر روی اين پول نگذاشته‌ايم و مرابحه نخورده‌ايم كه بايد يكسال ونيم دوهزار تومان وجه من، بی‌منفعت، نزد اين مرد عادل بماند. هر گاه تأكيد شديد نفرمايند و محصولی نگمارند به حيطه وصول نخواهد رسيد، مگر همت سر كار عالی كاری كند.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

راجع به خانزادگان قشقائی

هو الله تعالى

عرض ميشود، در خصوص سهراب‌خان و عليقلی‌خان كه آنها را در قراول نگاه داشته‌ام، فرمايش سر كار اقدس همایون روحنا فداء را مرقوم داشته بوديد كه اين كار گرفتن حضرات بی - پيشكش نميشود، اقلاً پانزده هزار تومان گرفته‌ايد و نصف بايد بحضور همایون پيشكش كرد. در اين باب، حقيقت اين است كه مخلص چون كاری نكرده بودم، بخيال پيشكش نيفتادم. ايلخانی

خیلی دلش میخواست که اینها را بگیرم و بدست او بدهم و پیشکش بگیرم، خوب شد که جنابعالی حسب الامر اینطور مرقوم فرمودند ورشته‌ای بدست دادند. ایلخانی در این خصوص پیشکش خوبی میدهد، هم بخاکی پای همایون و هم بجنابعالی و هم بمخلص. دو کلمه‌ای مرقوم فرمائید و انذن بدهید تا قرار کار را بدهم و پیشکش خوبی از ایلخانی بگیرم و انفاذ حضور همایون نمایم. واقعاً خالی از غرض نفسانی و حمایت ایلخانی، بسر مبارک سرکار اقدس همایون و به ارواح ولیعهد مرحوم که این خاتراگان اربعه که سابق عرض کرده‌ام، تا در دست ایلخانی نباشند و مطیع او نشوند و گوشمالی درستی نبینند، امکان ندارد که کار قشقائی نظم بگیرد.

جنابعالی میدانید که ایل قشقائی بزرگترین طوایف فارس است، اینها که دست بدزدی و هرزگی زدند، عرب و باصری و نفر و بهارلو، اینانلو، بوالویردی، توللی، البته ده طایفه کوچک هستند که هر کدام دویست و سیصد خانوارند و در بلوکات و ولایات فارس ریخته‌اند و بنای دزدی را میگذارند. چنانچه امسال همین‌طور کرده‌اند و مخلص هم بعضی را گرفته و بعضی فراری شده و بعضی را سوار دنبالشان روانه کرده‌ام که بگیرند و بعضی را از بی‌استعدادی بسکوت و طفره گذرانده‌ام و منتظر وقت هستم.

عمده اینها قشقائی است که باید کارش منظم باشد. ایلخانی بالصراحه میگوید و التزام میدهد که هرچه دزدی در فارس واقع شود، ایلخانی از عهده برآید. البته زود زود با تلگراف جواب عرض مرا التفات کنید که اینها را بدست ایلخانی بدهم و التزام دزدی را از او بگیرم و اموال مسروقه را هم گرفته به صاحبانش برسانم و آسوده شوم و پیشکش حضور همایون را هم زود گرفته، انفاذ خاکپای همایون نمایم. ان شاء الله تعالی.

عریضه حسام‌السلطنه از فارس به ناصرالدینشاه عرض خلوص نیت و استدعای تخفیف برای اهالی فارس

هو الله تعالی شأنه

تراب اعتاب گردون قباب و غبار در گاه فلك جناب شاهنشاه
جمجاه سکندر دستگاه جهانیان پناه را، کحل الجواهر دیده
امیدواری و اعتبار خود ساخته، به موقف عرض باریافتگان
کریاس آسمان مماس، و واقفان آستان کیوان اساس بندگان
دارادربان قیصر پاسبان...

فرمان قضا جریان، و یرلیغ بلیغ قدر توأمان که به مباحات و
سربلندی این کمین چاکر چاکران دربار سپهر نشان، در منتصف
شهر رجب المرجب شرف اصدار یافته بود، مصحوب چاپار شرف
بخشای ساحات آمال و رتبه افزای مدارج بخت و اقبال این
غلام آستان آسمان بنیان اقدس همایون گردید و مایه شرف
دودمان و سعادت ابدی خاندان این بنده فدویت ارکان آمد.

فرق مباحات به اوج فرقدان سود. این خاکسار نمی‌داند به چه
زبان شکر این مواهب گوید و به چه نطق و بیان به شاهراه حمد
و نعت این مکرمت پوید. همان به که دولت قاهره و بقای
مشکوی سلطنت باهره را دعا گوید و بقا جوید. لله الحمد ساحات
مملکت فارس، از تطرق حوادث مصون است و از دزد و راهزن
و ناامنی و بی‌حسابی مأمون. این بنده خاکسار تاجان در تن
دارد، بخدمتی که از این قدیمی چاکر دربار جم اقتدار برآید
کوتاهی نمیکند و در کمال اهتمام، بدان اقدام دارد و این
جان‌نثار نوکری نیست که خود را از خدمت محوله معاف
دارد.

در تأخیر عرض عرایضی در غره منتصف شهر رجب، مقرر

فرموده بودند هر گاه غفلتی در این خصوص شده بود، بواسطه طغیان امراض نفرس و نوبه مواظبه بود که این جان‌نثار از خود غفلت داشته است، والا چرا باید با اینهمه سعی و کوشش که در انجام مهمام دیوانی فی اثناء اللیل و اطراف النهار دارد، در عرض عرایض فدویت فرایض اهمال و تکاهل ورزد؟ عامه اهالی این مملکت شب و روز به دعا گوئی ذات ملکی ملکات بندگان اقدس ظل‌اللهمی روحی و روح‌العالمین فداء اشتغال دارند.

در وصول و ایصال قسط خزانه عامره سلطانی و فرستادن به‌دربار معدلت‌مدار، تابحال کوتاهی ننموده و نخواهد نمود و بهیچ وجه من‌الوجوه تغافل ندارد و نخواهد داشت و بعون‌الله تعالی و اقبال شاهنشاه اسلامیان‌پناه روحی فداء، نخواهد گذاشت که دینار و حبه‌ای از مالیات و متوجهات دیوان همایون باقی‌بماند و علی‌التوالی خواهد رسانید. از این جهت اولیای دولت ابد مدت، آسوده و مطمئن خاطر باشند و بر این جان‌نثار، محصلی و تشدد جایز ندارند که هیچ محصلی بهتر از خلوص‌نیت خود و مجری داشتن حکم محکم ملوکانه، و «درست حسابی» که فطرت این بنده بر آن مجبول است نیست و نخواهد بود. لکن شکستگی مال مردم این ملک‌را، مگر لطف و کرم خدا و مرحمت و عنایت سایه خدا روحی فداء، چاره فرمایند.

استدعای دیگر آنکه در این قحط‌سال، اهالی این ملک استدعای تخفیف و انعام و احسان داشتند. بعد از اینکه مرحمت نشود، علاوه بر عمل سالهای قبل از مقوله جنس، علاوه بر معمولی چرا باید مطالبه‌شود و حال آنکه جنسی که سالها بجنسه دریافت میشد، امسال قدرت دادن آنرا ندارند، تا چه رسد به سه‌هزار خروار علاوه. مراتب رحمت و رأفت و عنایت ملوکانه هر گاه چاره نکند زیاده مشکل میشود. امر کم‌الاشرف الاقدس الارفع الامجد الاعلی مطاع.

نامه حسام السلطنه از خراسان به سردار کل^{۲۱}
راجع به غلامان چلیپانلوی تبریز که موقوف شود

هو

برادر مکرم مهربان من، اولاً ان شاء الله تعالی امیدوارم که احوال شما بخیر و سلامت باشد. ثانیاً زحمت میدهم که پنجاه سوار از طایفه چلیپانلو، عالیجاه محمدخان ریش سفید طایفه چلیپانلو، از قرار معلوم، در تبریز غلام کرده است و پسر خود را یوزباشی نموده و مواجب بجهت آنها برقرار شده است که از قرار نفری بیست و پنج تومان بدهند. این سواره چلیپانلو جمعی عالیجاه محمودخان که این حکایت را شنیده‌اند، بدهوا شده‌اند و درست اطاعت عالیجاه مشارالیه را نمیکنند. تا به اینها حرف میزنند، در جواب میگویند که چرا با تو به سفر می‌آئیم، میرویم در تبریز غلام میشویم و به سفر هم نمیرویم و مواجب هم زیادتی به ما خواهد رسید.

این عمل مایه خرابی کار عالیجاه محمودخان خواهد بود، بلکه الان مایه خرابی کار او شده است و درست نمی‌تواند از عهده نظم سوار برآید. از اینها گذشته، این دو برادر که هستند، یکی ریش سفید طایفه است و یکی سر کرده. محمودخان میخواهد که به این بهانه سرکردگی سواره را هم از دست محمودخان بیرون کند و این مایه خرابی هر دو خواهد شد. از آن برادر مکرم مهربان

۲۱- سردار کل، عزیزخان مکرری، یکی از سرداران و فرماندهان عالیقدر عهد ناصری است که مدت‌ها فرمانده کل قوا و آجودانباشی و سردار کل بوده است. او در چندین جنگ از خود لیاقت و دلیری بسیار نموده بود، ولی در این اواخر مورد بغض و عداوت شخصی میرزا آقاخان نوری قرار گرفت و از شغلی که داشت کنار گذاشته شد، او بعدها بسمت پیشکاری مظفرالدین میرزای ولیعهد منصوب گردیده، در آنربایجان استقرار یافت.

متوقعم که از راه مهربانی این غلام را موقوف فرمایند. برای خدمت نواب شاهزاده مستطاب اشرف والاسرکار ولیعهد روحی فدا، قحطی غلام نیست، هر کس را که خواسته باشند میشود و از عهده نظم اینها و کار خدمت دولت نمی‌تواند بیرون شود و بالاخره در میانه اینها خصومت واقع خواهد شد و باعث سستی و بی‌نظمی کار هر دو خواهد بود. ان‌شاء الله این معنی را قبول خواهید فرمود. آنچه به ذهن دوستدار میرسد این است که زحمت داده در این خصوص اظهار داشتم. عالیجاه محمود خان در این مأموریت خراسان خوب خدمت کرد. جلادت و رشادت خود را در سفرها ظاهر ساخت، استحقاق هر نوع التفات را دارد. زیاده زحمت نداد. ایام اقبال بر دوام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره گذراندن کار حساب میرزا لطف‌الله مستوفی

هو الله تعالی شأنه

عرض میشود که حال قریب شش ماه است که عالیجاه مبرور، لطف‌الله مستوفی، در دارالخلافة الباهره برای گذراندن حساب و گرفتن کتابچه معطل است و هنوز حساب صورت انجام و اتمام نیافت، هرچه هم برای هر که خواستند فوراً اطاعت شد و هر طور هم که خواستند کردند. باوجود تشریف داشتن جنابعالی و آن همه تقویت و همراهی که کار مشارالیه نگنرد و عمل کتابچه مفصلاً حساب اودئیل معوق نماند و به مهر مبارک مزین بشود، بعد از تشریف‌فرمائی شما والتزام رکاب مستطاب، امر او چگونه خواهد گذشت و کی مستخلص خواهد شد؟ متوقع است که تا

خود در دارالخلافة تشریف دارید، التفات فرموده کار میرزا لطف الله را تمام و او را مقضی المرام، با کتابچه مهر کرده، روانه دارید که بعد از تشریف بردن شما بامو کب مسعود، آن بیچاره معطل و سرگردان خواهد بود. البته البته لطف خود را در حق میرزا لطف الله و اتمام عمل او دریغ ندارید. ایام عزت مستدام باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

این نامه از فارس و در زمان حکمرانی حسام السلطنه در آن ایالت نوشته شده است

در باب نظنز و پول اضافی که از مردم آنجا گرفته شده

هو الله تعالی شأنه

در باب نظنز و عمل آنجا اگر چه مختصری در ذیل مراسله دیگر نگاشت، ولی درست شما را متذکر نساختم و مجدداً زحمت می‌دهم که بیست و دو، سه سال است که نظنز در دست این اقل فدویان دولت قاهره می‌باشد و خلق آنجا حالت عیال را بهم رسانیده‌اند و کل عملجات این بنده نظنزی می‌باشند. هر گاه از این بابت نبود، هرگز آنجا را ضبط نمی‌کردم.

این فقره بدیهی است که تیول و محلی که اعلیحضرت کیوان رفعت شاهنشاهی روحی و روح العالمین فداء به نوکر عنایت می‌فرمایند، محض حصول منفعت است و تفاوتی که علاوه بر مالیات و فروعات دریافت می‌نمایند. چنانکه یکی از حکام محض مصلحت دولتی و ولایتی، تیول یکی از ارباب تیول را مجری و ممضی ندارد، از دیوان همایون حکم مؤکد صادر می‌شود که فلان مبلغ منفعت تیول صاحب تیول را بدهید و تیول

او را ضبط کنید، و الا واگذارید که خودش هر نوع می خواهد معامله کند. مثل اینکه همین سفرایج را که دهی است از اصطهبانات به تیول نصیرالملک عنایت فرمودند که حاجی - میرزا بابای اصطهباناتی و غیره عارض شدند که ملک ما است، راضی نیستیم تیول دیگری باشد. حسب الامر چند روز قبل حکم تلگرافی رسید که به صاحبان ملک واگذار شود. نصیرالملک پانصد تومان تفاوت عمل در يك ده قرار گذاشت که به او بدهند.

اصل این عمل برای حصول منافع است. با وصف این دستورالعملی که به نظنریها داده ام حاضر است. عمل هر ساله مرا از آنها بخواهید و ملاحظه فرمائید که چه منفعت برده ام، با اینکه در این مدت متمادی، به گفته و قلمداد خود نظنریها که هر سال در جزو مباشرین عمل، وجه زیاد برای خود و نایب آنجا دریافت می کنند. این وجه را شما بگیرید چرا آنها ببرند؟ با اینکه سه هزار تومان می گفتند، یک هزار و هشتصد تومان علاوه کردم. شما از طهران نوشتید که بعضی آه و ناله می کنند، مطالبه این وجه را موقوف دارید. بنده نیز مطالبه نکردم و نخواستم که در عرض سال، به اطلاع خود شما و کسان شما از اصل مقرری خود مبالغی به نظنریها داده و می دهم که دعاگوی دولت شاهنشاه روح العالمین فداه باشند.

هر گاه نایب بافساد و تحریک به مفسدین و خورنده ولایت، یکسال مثل سایر تیولداران، تفاوت عمل و مداخل بخواهد از نظنر حاصل نماید و فی الجمله شباهتی بعمل سایر تیولداران هر جا بهم رساند، این بنده باید مورد جریمه و اظهار بی التفاتی شوم. گیرنده و محرك حاضر، همگی در دارالخلافت اند. هر چه زیادتى کرده اند حتماً از عهده برآیند. هر گاه از من نوشته و حکمی ابراز دارند که این زیادتى را بحکم و قرارداد این بنده

گرفته‌اند، جا دارد که از این بنده بالمضاعف به محصل شدید دریافت نمایند، و الا باید از آنکه مرتکب این عمل شده است و اسباب برای حواله و دریافت این زیادتى و اجحاف فراهم آورده، بازیافت فرمایند.

زیاده از این معنی، رنجش خاطر دارم که فرضاً و تقدیراً این اقل چاکران سرکار جهان مدار خواست که از تیول بیست و دو ساله خود تفاوت عملی دریافت کند، چنانکه بالمضاعف در عمل آباده کرده است که هفت هزار تومان را چهارده هزار تومان تمسک گرفته‌اند، می‌بایست این بی‌التفاتى‌ها همه در حق این غلام باشد. لاوالله حق فدویت و چاکری این بنده زیاده از اینها است که بی‌گناه و تقصیر بین الاقران ضرب‌المثل و در فارس رسوا شود. عمل چندین ساله من همان است که سابقاً آنرا با قسم به نمک یا محك شاهنشاه، به قید التزام ارسال حضور اولیای دولت علیه گردید. هرگاه این عمل برای عبرت دیگران است می‌بایست در حق مقصر واقعی این حکم صادر شود تا دیگران و این غلام دولت عبرت بگیریم.

نامه حسام‌السلطنه از شیراز به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبتاً بزرگ «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

آفات و سرما و ملخ‌خوردگی در فارس

ابتدای نامه گویا مربوط به جریان امور بعد از عزل میرزا آقاخان نوری باشد

هوالله تعالی شأنه

جناب مجدت و جلالت و عظمت نصاب امین‌الدولة العلیة العالیة دام اقباله العالی، حال تحریر عشر ثانی شهر صفر المظفر است. چاپار غره شهر مزبور وارد شد و احکام قدرار تسام و قوانین

صریح الانضباط والانتظام بندگان اقدس ارفع امنع همایون
 ظل‌اللهی روحی و روح من یروح فداء را که مقرون انواع
 حکمت و آرایش ملک و ملت و استحکام مبانی و استقرار معانی
 دولت قوی شوکت بود، به‌دیده دل و جان زیارت نمود و کماکان
 در مقام سمع و طاعت و فدویت و ارادت بود و هست. چه فرمان
 یزدان چه فرمان شاه. بندگان را بر سر خود حکم نیست. بهر
 چه مقرر گردد سمیعیم و سریع. و بهر نوع حکم جهان مطاع
 مبارک شرف صدور یابد، بنده‌ایم و مطیع. اکنون بعد از اخبار
 از اطلاع صدور احکام قدرار تمام خدیوانه، حسب الامر الاقدس
 الاعلی، شروع به شرح حالات و عرایض و مستدعیات می‌نماید.
 سابقاً در باب آفات متوالیه متواتره که به‌زراعت و دواب و حشم
 و حشر اهالی بلوکات و ایلات و سرحدات و گرمسیرات مملکت
 فارس رسید، مختصری به خاکپای مبارک و تفضیلات به اولیای
 دولت ابدمدت قاهره شاهانه روحانفداه معروض افتاده و غرض
 از تکرار این عرایض، بیان حالت زراعت و رعیت است که بر
 این بنده از فرایض می‌باشد. بعد از اطلاع از کیفیت احوال و
 استحضار از صدق مقال، بر آنچه شایسته این مردم شکسته‌بال
 دانند مختارند. این اقل چاکران دولت هم تکلیف خود را بعمل
 آورده است.

البته سرمای سخت زمستان و بارندگیهای بی‌پایان - که پیران
 کهن سال سراغ نمی‌دهند و اهالی آنربایجان سرمای تبریز را
 فراموش کردند - به عرض آن جناب رسیده است که همان سرما
 و بارندگی باعث مردن دواب و سد طرق و شوارع شد که نان
 خرواری به پاتزده تومان رسید و آنهم پیدا نمی‌شد. همین سرما
 و یخ، آنچه بذر که کشته بودند ریشه‌کن کرد که بقدر بذر و
 تقاوی عمل ندارد، هر گاه از دست سن و ملخ جانی بدر برده
 باشد. بعد از آن آفت تگرگ بود که اغلب جاها را از سردرختی

و مو و سایر اثمار خراب و ضایع کرد و پس از آن نیز خرابی کلی که مایه یأس تمامی غنی [و] فقیر این مملکت گشت، سن-خوارگی است که تمامی محصول شتوی بلوکات حول و حوش شیراز را خورد، مثل خفرك و مرودشت و ارسنجان و حومه و کربال کوار و سیاخ و بیضا.

در این بهار زیاد سرما شد و بذر صیفی هم معوق ماند. آنچه زرع شد و مایه امید رعایا بود که توانند زندگانی کنند، ملخ بحدی آمد و خورد که برگ به درخت نگذاشت و بی‌اغراق، جو خشک شده که در بعضی جاها مستی بهم رسید خورد. پنبه و تنباکو و فالیزو حبوبات را تمام کرد، اما گرمسیرات، اکثری جاها را در زمستان ملخ خورد حتی علف بیابان، که اکثری از دواب ایلات بدین واسطه تلف شد. بعضی جاها که ملخ نخورد محصول شتوی آن بسیار خوب است، ولی در بهار بعد از بیرون آمدن ملخ تنباکو و نخیلات که عمده محصول گرمسیر است بکلی خورد. پارسال که جنس ترقی داشت و قحط شد، این مردم بیچاره از ارباب و زارع و مالک، بدهکاران دیوان قدر نشان، هم از عهده مخارج خود و رعیت و بذر و تقاوی برآمدند و هم مالیات دیوانی را پرداختند. به هر خانه فروشی و جان‌کندن، خودی به سال نو و مراسم حصاد و درو رسانیدند، بلکه تلافی سال گذشته و قروض بعمل آید، آن هم این نحو شد.

اکنون سر خرمن است و نان [به] خرواری هفت تومان و شش تومان رسیده و تانیمه شهر صفرالمظفر به پانزده تومان و دوازده تومان و ده تومان داد و ستد می‌شد. عامه مردم در کمال اضطراب می‌باشند. قوه ادای مال دیوان و مخارج گذران و بذر و تقاوی و علوفه و عوامل رفع خرابی که از بارندگی بهقنوات و جداول آنها رسیده ندارند و بی‌پا و مستأصل و پریشان شده‌اند و تا قوه داشتند به قرض و خانه‌فروشی نوعی گذران کردند. بعد از این

بسیار مشکل است که این خلق را توان نگاهداری کرد. این تفصیل بر این بنده لازم بود که معروض دارم تا مورد مؤاخذه خدا و سایه خدا نشوم، بهرچه صلاح در پیشرفت کار این مملکت و این رعیت می‌دانند بفرمایند. این بنده عاجز از دریافت حقوق دیوانی نیست، لکن نوعی خواهد شد که اهالی این حدود جلای وطن اختیار و فرار بر قرار و مفارقت اهل دیار می‌نمایند. اکنون چیزی که مایه خیال بعضی خواهد شد این است که شاید این اقل چاکران دولت، محض برقراری تخفیف و منفعت خود این فقرات را نوشتن و مبنی بر اصل نخواهد بود. تحقیق این مراتب از داخل و خارج و عابر و زایر و غیر ذلک آسان‌ترین کارهای دنیا است. بعد از اطمینان از صدق مراتب معروضه، بهرچه مصلحت مقتضی شد و رأفت و رحمت کامله اعلیحضرت شاهنشاه روحی و روح‌العالمین فداه اقتضا کرد البته مقرر خواهند فرمود.

من باب طول مطالب به اختصار کوشیده، اکثر خرابی‌ها را نوشت، از جمله بلو کین قیر و کازرین است که در دست مهر-علی خان نوری بود. دید که کل محصول آنجا را آفت رسیده و ملخ خورده، استعفا کرد و وا گذاشت. بعد از آن به سهراب خان قشقائی وا گذارده، چهارساله قبول نمود با تخفیف کلی و بعد از پنج یوم، نکول کرد و جمعی از اهالی قیر و کازرین به شیراز آمده، تظلم می‌نمایند. حیران مانده‌ام که چکنم. سهراب خان هم سر موئی مداخله نکرده است که توان به گردن او بست و امسال، همه‌جای فارس، مثل قیر و کازرین است و این بنده جان‌نثار، مهم‌امکن، نمی‌خواهد که تکلیف‌ضرر و درخواست تخفیف برای این شکستگی‌ها نماید و درمانده است. هر نحو بشود، قسط اول را سرانجام و با باقی سنه ماضیه مصحوب علی عباس بیک خلوتی و محصلین دیوان ارسال داشت و علی‌التعاقب این رساله‌الشکوی

که محض صدق و صدق محض است بدان جناب نگاشت، تا بهر چه و هر نوع که در خیرخواهی دولت و حصول دعاگوئی و پیشرفت خدمت صلاح دانند مقرر دارند تا از آن قرار رفتار نماید. منتظر جواب باصواب است. ایام عزت مستدام باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره سلطان محمدخان ایلخانی

عرض می‌شود که در باب صدور فرمان عالیجاه میرزا سلطان-محمدخان ایلخانی، باوجود شمول مهربانی و التفات جنابعالی، چرا باید اینقدرها بطول انجامد و معوق بماند؟ از قراری که حاجی عمو نوشته بودند معطلی این کار، من باب مخارج فرمان منصب و قیمت کاغذ می‌باشد. این بار مؤکداً به میرزا لطف‌الله نوشته‌شد که خدمت جنابعالی رسیده، از بابت قیمت کاغذ و رسوم فرمان مبارك هرچه بفرمایند قرض کرده بدهد. خلعت او را اگرچه ندهید، کارد مرصع در فرمان همایون بنویسند که در همین جا پیدا کرده خواهیم داد و خلعت را، دیوان همایون هرچه مرحمت می‌فرمایند بدهید بیاورند و به چاپاری ارسال فرمائید که وقت حرکت ایلات است.

رسیدن فرمان و خلعت مشارالیه تقویت کلی در کار ایلخانی خواهد کرد. هرگاه مصلحت بدانید، فرمان و خلعت ایلخانی را به یکی از آدمهای فرزندی ابوالفتح التفات کنید که به چاپاری بیاورد و بموقع برساند که این اوقات خیلی بجا و مایه تقویت کلی در کار مشارالیه خواهد شد. ایام عزت و اقبال مستدام باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام السلطنه ۱۲۶۶» و عبارت مقرب الخاقان جان شیرین من فرخ خان مطالعه نماید.

بی نظمی در نظنز

نظنز تیول حسام السلطنه بوده است. قضیه ظاهراً مربوط به شایعات عزل میرزا آقاخان نوری است و مراد از شخص ثانی، پسرش نظام الملک

جان شیرین من، وقتی که خبر اراجیف در طهران منتشر شد و این خبر به نظنز رفت، چند نفر از اهل باد و خالد آباد و قریه العباد بنای شرارت و افساد را گذاشته، محصل مالیات را جواب کردند.

این فقره خدمت جناب مستطاب اشرف ارفع دام اقباله عرض شد. لطف الله بیک تفنگدار را مأمور به گرفتن مفسدین فرمودند. وقت ورود مشارالیه، حضرات مطلع شده فرار کردند. سید کاظم به تنهایی گرفتار گردید. بعد غلامرضایک آدم فرستاد، آنها را مطمئن کرده آورد، مشغول وصول مالیات بودند که خبر مأموریت به نظنز می‌رسد. به ملاحظه اینکه من میروم و به این واسطه مال دیوان را شاید بخورند، مجدداً فرار کرده و رفته‌اند. از قراری که غلامرضایک نوشته بود، بقدر پانصد تومان باقی دارند و تفنگدار من در بین راه دیده بود، گویا به طهران می‌آیند.

پس از ورود آنها چون شما به زحمت خواهید افتاد، از حالا شما را زحمت دادم که مراتب را خدمت جناب مستطاب اشرف ارفع دام اقباله عرض نمائید به حساب آنها برسند اگر باقی دارند، و علاوه بر آن، یکصد و پنجاه تومان هم برای تنقیه قنات آنها که خراب بوده داده‌ام. هر نوع حکم می‌فرمایند مختارند

و هر گاه باقی ندارند و غلامرضایک زیادتی کرده است، البته باید رد نماید. ولی حالا که اول کار است، اگر اینها تنبیه نشوند، در صورت تقصیر، مفسدین نظنز آرام نخواهند نشست و مالیات دیوانی در عهده تعویق خواهد افتاد. من که شما می‌دانید ثلث حواسم به نظم امر نظنز بسته است و از شما، استقلال حاکم و نظم آن خطه را می‌خواهم. باقی تفصیل را میرزا حسین می‌گوید والسلام.

درباب مستمری خود میرزا حسین هم باید خدمت جناب شخص ثانی دام اقباله اهتمام نمائید و بگذرانید و مرا تا قیامت رهین منت سازید. زیاده زحمت نیست والسلام.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

محصل نفرستید

هو الله تعالی شأنه

جناب جلالت و نبالت نصاب امین الدولة العلیه دام اقباله، در معاملات و ادای حقوق همایون اعلی، این اقل چاکران و فدویان دولت قاهره را آزموده و امتحان فرموده‌اید که تا حقوق دیوانی بر ذمه دارد، آرام و آسایش را بر خود حرام می‌شمارد تا از عهده خدمت و ادای دین خود بر آید. درین صورت، تعیین محصلین غلاظ و شداد راهی نخواهد داشت که هر روز وارد این ولایت شوند و یک نحو بی‌اعتباری و بی‌التفاتی اولیای حضرت آسمان رفعت شاهنشاه معدلت دستگاه روحی و روح العالمین فداء، از مأموریت آنها مفهوم و معلوم گردد که مایه تعویق خدمت و عدم استیلائی بر رعیت شود.

قرار را چنین بگذارید که بعد از صدور دستورالعمل و تعیین قسط و موضوعی موضوعات و ملاحظه مخارج اتفایه حکمی، هر مبلغ که در هر قسط باید روانه دارد، در فرستادن و وصول و ایصال تعویق و تعطیل از این بنده صادر شد، بجای یک محصل ده نفر تعیین و سهل است که خدمتانه گزاف هم مقرر دارید تا داده شود که از قرارداد تخلفی واقع نگردد، والا البته فرستادن محصل را موقوف بفرمائید که باعث اغتشاش حواس و عدم پیشرفت خدمت است. ایام عزت مستدام و برقرار باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ به سجع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه درباره میرزا سید محمد لشکر نویس

هو الله تعالی شأنه

جناب جلالت مآب امین الدولة العلیة العالیة دام اقباله العالی، سابقاً در باب صدق و راستی میرزا سید محمد لشکر نویس^{۲۲} و راست قلمی و اینکه نوعی شود تا مشارالیه در خراسان متوقف و مشغول خدمت باشد به آن جناب شرح داده، زحمت دادم. این بود که پیش از وصول نوشتجات به دارالخلافة عالیجاه، میرزا-فتح الله لشکر نویس خراسان بیرون آمده و قطع منازل کرده بود.

بعد از ورود مشارالیه، حسب الامر الاقدس الاعلی، عالیجاه میرزا سید محمد روانه گردید. این مدت که در خراسان بود بدون تقلب و دروغ، با کمال راست قلمی و صدق و حسن سلوک

۲۲- نویسنده وقایع جنک مرو که جزو کتاب «سفرنامه» از سلسله انتشارات دانشگاه

تهران به اهتمام قدرت الله روشنی چاپ شده است.

رفتار کرد که هم در مال اعلی حضرت قدر قدرت ظل الهی روحی و روح العالمین فداء دیناری خیانت واقع نشد و هم من از او نهایت رضامندی از بابت حسن مراقبت مشارالیه داشتم و هم عامه نوکر از صاحب منصب و تائین از طرز سلوک و رفتار و بی طمعی او در کمال خشنودی بوده و می باشند. بهمین واسطه، بهیچ وجه نتوانست تدارک ثلث اموال تلف شده خود را که در مرو به تاراج حوادث رفته ببیند تاچه رسد به سایر کارهای او.

بالجمله حالا که روانه شد، مخصوصاً به شما زحمت می دهم که التفات در پیشرفت امر او بفرمائید و مراقبت صدق و درست کاری او را در خدمت محوله، در حضور مهر ظهور اقدس امجد ارفع همایون ظل الهی روحی و روح العالمین فداء، جلوه ظهور دهید و معروض دارید که مورد التفات شود و مفاخرت حاصل نماید و حاصل صدق و درست خدمتی را بداند که مشمول عواطف ملوکانه خواهد شد و اگر حساد و کسانی [هستند] که بامشارالیه غرض دارند نتوانند تا بر او چیره شوند. بالجمله مشارالیه از بستگان من است و متعلقان شما. زیاده زحمت نمی دهم بهرچه سزاوار می دانید درباره او اقدام فرمایند. ایام عزت و اقبال بر دوام باد.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

نامه بدون مهر است

حواله وجه و عنر خواهی از تأخیر

از بابت استصوابی جنابعالی که فرمایش فرموده بودید کجا فرستاده شود، حقیقت این است که من می خواستم دو ماه قبل از

این وجه استصوابی را انفاذ نمایم. گرفتاری قوچان خراب شده نگذاشت که تنخواه فرستاده شود. هرچه از هرجا رسید به مخارج سفر و همراهان رفت. مباشرین و حکام ولایات هم که آلودگی مارا به قوچان شنیدند، وجوهاتی که می‌بایست بفرستند به اهمال گذراندند. این علت‌ها مایه هزار گونه خجالت‌ها شد، باید عفو بفرمائید. به صحابت چاپار یکهزار ودویست تومان استصوابی سرکار عالی را برات تجارت نوشتم که حاجی عمو^{۲۳} انفاذ دارد. انشاء الله خدمت برات گرفتن را از تجار مغزی - الیه خواهد نمود.

عروسی‌هایی که می‌فرمائید، خیلی جای من خالی است که زحمت جنابعالی را کمتر کنم و خود دامن به کمر زنم و پدیری نمایم. واقعاً خدا گواه است که زیاده افسوس می‌خورم که چرا در این موقع حاضر نبودم و در این عیش نیستم. باری من که سراپا آلوده شرمساری و خجالت‌م، این خجالت هم مزید بر آنها شد. مبلغ پانصد تومان و دو طاقه شال به رسم مبارکباد انفاذ خدمت داشتم. امیدوارم که اتحاد و یکرنگی خالصی که با من دارید از شرمساری من خود عنبرخواهی بفرمائید.

مخارج شیرینی‌خوری و عقد را من خود تخمین ده‌هزار تومان کرده بودم که بدهم بیاورند خدمت جنابعالی که هرطور صلاح بدانند از آن قرار خرج نمایند. حالا که جنابعالی اینطور مرقوم فرموده‌اند، معلوم شد که اتحاد معنوی دلیل اتفاق خیالات است. الحمدلله که عالم یکرنگی است. سیاه‌های که باید سرکار

۲۳- حاجی عمو: از قاجاریه دو نفر به سیف‌الدوله مشهورند، یکی بنام و دیگری به لقب. آنکه بنام است پسر علی میرزای ظل‌السلطان است و آنکه به لقب محمد میرزا پسر فتح‌ملی‌شاه و این حاجی عمو، به تناسب خطاب حسام‌السلطنه باید دومی باشد، هرچند که اولی را هم اولاد سیف‌الملوک برادرش حاجی عمو خطاب می‌کردند و او شوهرخواهر حسام‌السلطنه بود و عموزاده او.

مهدعلیا^{۲۴} دامت شوکتها و جناب عین‌الملک^{۲۵} بدهند، البته زود بگیرید و با چاپار بفرستید که سررشته بدست بیاید. حاجی علی‌خان را مذکور شد که از خمسه به قمشه یا گلپایگان تبدیل کرده‌اند. نمی‌دانم راست است یا نه؟ اگر به قمشه برود که آخر به اصفهان حلول خواهد کرد. قوام‌الدوله^{۲۶} را هم می‌گویند که معزول است و میرزا صادق^{۲۷} به وزارت فارس تعیین شده. تا رسیدن من باید به میرزا محسن تأکید بفرمائید که خاکهای عمارت را بردارد و بسیار اهمال کرده است، اجرت برداشتن خاک عمارت را مشارالیه در محاسبه پارساله خودش، به خرج آورده است، مع ذلك تا بحال بر نداشته و با اهمال گذرانده. سرکار وقایع^{۲۸} همین که از ایشان سوغات آذربایجان خواستم، ترك کاغذنویسی فرموده‌اند و دو ماه است که بهیچوجه یادی از من نکرده‌اند. سرکار عالی بفرمایند که از سوغات گذشتیم، اگر دستی هم می‌خواهند، بندگی می‌کنم که ترك کاغذنویسی را نفرمایند.

۲۴- مهدعلیا: جهان‌خانم مادر ناصرالدین‌شاه.

۲۵- عین‌الملک: شیرخان برادرزاده مهدعلیا.

۲۶- قوام‌الدوله: میرزا محمد پدر معتمدالسلطنه اول.

۲۷- احتمالا میرزا صادق قائم‌مقام.

۲۸- میرزا جعفر پسر میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی که از دوستان صمیمی فرخ‌خان

بوده است.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

توصیه در باب سردار سعدالله خان

هو الله تعالی شأنه

در باب سردار سعدالله خان قندهاری مکرر با آن جناب گفتگو شد. مبلغ پنجاه تومان برای مشارالیه شهریه مقرر شد که به او داده شود. سردار مزبور هر روز و هر شب در آه و ناله است و می گوید که به امید از کابل به ایران آمده ام که به نوکری و خدمتگزاری و جان نثاری شاهنشاه سلیمان دستگاه جهانیان - پناه روحی فداه به این حدود آمده ام و علی الاتصال در دلتنگی و شکایت است. هر گاه بعد از عرض به خاکپای مبارک او را می طلبیدند و قراری در کار او می دادند، عنایتی بود در حق من و مرحمتی کامل درباره خود او. پنجاه تومان هم بجای او نمی رسد، هر گاه او را نمی خواهید و نگاهداری از او نمی - نمائید، جواب کنید که به مشارالیه گفته شود و آسوده خاطر گردد. زیاده درین خصوص چه نگارد. حرر فی شهر رجب - المرجب ۱۲۸۵ اقل چاکران دولت حسام السلطنه.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

خوشوقتی از تقرب مجدد فرخ خان

عرض میشود که شما بکوری چشم بدخواهان مورد مرحام و اشفاق ملوکانه شدند و به مناصب جلیله مباحی و سربلندی حاصل فرمودند. خداوند ذات اقدس شاهنشاه را از آفات و بلیات

محفوظ بفرماید، و جان این چاکران را فدای خاک راه و غبار درگاه آسمان‌سا سازد که قدر خدمت هر یک از بندگان را علی قدر مراتبهم خوب دانسته و پاداش خدمات هر یک را خوب داده و می‌دهند. واقعاً درست ملاحظه بفرمائید که ازین مرحمت و عنایتی که نسبت به جنابعالی مبذول افتاد، دوثلث از چاکران و بندگان را دلشاد فرمودند و از صمیم قلب دعاگوی وجود مبارک خود ساختند.

من چه گویم يك رگم هشیار نیست

شکر آن شاهی که وی را یار نیست

الحمد لله الذی رجع الحق الی اهله و انتزع الامر من غیر اهله. منت وافر خدای را که چنین شد.

از احوالات این صفحات جويا باشید، از قراری است که منشی-باشی در طی نوشتجات دولتی خدمت جناب مستطاب عالی عرض کرده، با ازدحامی که این اوقات در خدمت جنابعالی است روا ندانستم که زحمتی مجدد دهم و آن وجود پاک را بی‌جهت بیزارم. حالت مردم زحمت رسیده‌را که تصور می‌کنم و هجومی که خدمت جنابعالی می‌آورند و آن معقولیت‌ها و درستی‌ها و آداب‌دانی‌ها را که می‌بینند و بر زحمت می‌افزایند، وقتی که ملاحظه می‌کنم، پیش‌خود خجالت می‌کشم و نمی‌خواهم زحمتی به آن وجود شریف بدهم. پس از آسوده شدن و فارغ گردیدن از تراحم ناس و هجوم عوام و خواص، ان‌شاء الله زحمت‌ها خواهم داد و سرگذشت‌ها عرض خواهم کرد. بخدا قسم که از کثرت ذوق خود متحیر شده‌ام و حالتی دارم که نمی‌توان نوشت. درین عالم حیرت، از سر تا پا شکر هستم. الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن، ان ربنا لغفور شکور.

می‌دانم که این روزها در تعمیر عمارات خراب، اوقاتی مصروف [می] دارید و پولی که عاجلاً بکار بیاید، سلیم‌بیک نخواهد

داشت. مبلغ پانصد تومان برات میرزا عبدالرحیم صراف خزانة فارس را انفاذ خدمت داشتم که به حاجی عمو بفرمائید از مشار- الیه گرفته، خدمت جنابعالی بیاورد، ان شاء الله از حقارت آن اغماض خواهید فرمود والسلام.

با عالم اتحاد و یکرنگی که هست لازم نمی‌دانم که عرض کنم فرمایشات مختصر را بفرمائید، زیرا که هر چه در بغداد است از آن خلیفه است. خود دانید و هر چه خواهید و هر چه می‌فرمائید. پانصد تومان برات نفرستادم از حاجی عمو نقد بگیرند والسلام.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع به سجع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

تاکنون به حاجی قوام خوش رفتاری شده است او هم باید رفتار خود را تغییر دهد

هو الله تعالی شأنه

جناب امین الدوله دام اقباله، مصحوب محمد ابراهیم بیک تفصیلی مرقوم فرموده بودید که به کسان حاجی قوام الملك^{۲۹} سخت نگیرم. تا به امروز در هیچ کار برایشان سخت نگرفته‌ام، سهل است کمال مراعات و سلوک و رفتار را با ایشان نموده‌ام. قریب هفت هزار تومان نقد از پارس مال دیوانی نزد کسان حاجی - قوام باقیست به خیال اینکه به آنها سخت نگیرم، همانطور نزد آنها مانده است. نه من محصل برایشان گماشتم و نه آنها خیال دادن دارند.

۲۹- حاجی قوام الملك: میرزا علی‌اکبرخان، پسر حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله

که در ۱۲۰۳ متولد شد و در ۱۲۸۲ در مشهد درگذشت و از رجال معتبر قارس بود، جد قوام‌های شیراز.

مبلغ پنجهزار تومان بل متجاوز باقی میرزا حسنعلی خان^{۳۰} از لار و سبعه است، مع ذلك محض ملاحظه این فقره که برای او تخفیف نشود و سرشکستگی نباشد، سبعه را در هذه السنه ابواب جمع مشارالیه نمودم که به مدارا از عهده برآید. در عمل شهر و دهات اربابی و بلوکات که دست آنها است نهایت سلوک و رفتار را مرعی داشته‌ام و زمانی که خود حاجی قوام در شهر بود هرگز این نوع رفتار در حق آنها نشد. باوجود این حاجی-قوام دست بر نمی‌دارد و هر ساعت خیالی می‌کند و تفصیلی می‌نویسند. صاحب‌دیوان^{۳۱} هم در مجالس و محافل زبان به بد-گوئی گشاده است. پدر و پسر هرچه نباید بگویند می‌گویند و آنچه نباید بنویسند می‌نویسند.

سابقاً کسان حاجی قوام بالاجماع نزد من آمده بودند که حالا قوام به طهران رفته است، معلوم است هر کسی دشمن و بدخواه دارد، هر روز برمی‌دارند و از طهران تفصیلی می‌نویسند که حاجی قوام در فلان‌جا و بهمان‌جا با فلان و بهمان در حق شما چنین گفت و این باعث بی‌التفاتی شما در حق ماها خواهد شد و همواره در تزلزل خواهیم بود. من با ایشان قرار دادم که اگر در طهران هرچه آدم است مدام بنویسند که حاجی قوام چنین گفت و چنین کرد هرگز قبول نخواهم کرد، مگر وقتی که جناب امین‌الدوله بنویسند و بخصوصه این تفصیل را به‌شما نوشتم و هیچ تغییر سلوک هم ندادم. کمال مراعات را هم کرده‌ام و خواهم کرد. باوصف این مراتب، قطع دارم که آرام نمی‌-

۳۰- حسنعلی خان نصیرالملک، برادر صاحب‌دیوان که زمانی حاکم لار بوده است و

زمانی حاکم کوه‌گیلویه و همواره مصدر کارهای مؤثر در ایالت فارس.

۳۱- صاحب‌دیوان: میرزا فتحعلی پسر دوم حاجی میرزا علی‌اکبرخان قوام‌الملک

که در تمام دوره ناصرالدین‌شاه دارای سمت‌های مهم بود، من جمله پیشکاری ظل‌السلطان و حکومت یزد و پیشکاری ولیمهد و امثال این مقامات.

گیرند. هر گاه بعد از ورود حاجی قوام از شما کاغذ رضامندی از مشارالیه رسید که حرکت خلافی سر نزده، بیشتر مراعات و رفتار خواهم کرد و مدارا می‌نمایم و الا نتیجه بر خلاف خواهد بود، مطالبه وجه باقی و سایر چیزها خواهم نمود. کلوخ انداز را پاداش سنک است^{۳۲}. بدیهی است که تغییر سلوک خواهم داد. آنوقت بر همگی آنها معلوم شود که تا بحال مراعات جانب آنها منظور بود و سلوک و رفتار بد کدام است. منتظر نوشتجات شما هستم که در این باب چه بر شما معلوم شده است.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

درباره توصیه رضاقلی خان

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله العلیه العالیه دام اقباله‌العالی، چون از اثر تفضلات خداوندی و بخت بلند و طالع ارجمند شاهنشاه اسلامیان‌پناه روحی و روح‌العالمین فداه به تفصیلی که در مراسله مصحوب مقرب‌الخاقان سعدالملک^{۳۳} نگارش یافت، در منتهای خاک تربت‌حیدریه و اوایل حدود باخزر، بر ترکمانان تکه مرو نشین که به سرداری محمد شیخ و دو نفر از سرداران دیگر طایفه ضاله به تاخت آمده بودند، ظفر یافته و سر و اسیر بیشمار، پس از استرداد اسرائی که از محالات گرفته بودند و قریب یکصد هزار گوسفند و گاو و شتر که غنیمت یافتند، بدست آمد و بایست آنها را به دربار معدلت‌مدار روانه

۳۲- جواب است ای برادر این نه‌جنگ است کلوخ انداز را پاداش سنک است (سعدی)

۳۳- سعدالملک، قنبر علی‌خان مافی از مأموران باکفایت دوره قاجاریه و یار حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه که در خدمت حسام‌السلطنه بوده است.

نمود.

عالیجاه مقرب‌الخاقان رضاقلی‌خان را برای این خدمت مأمور و روانه داشت که سر و اسیر مزبور را با عریضه اقل‌چاکران دولت به دربار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه برساند و ضمناً بآن جناب اظهار نماید که عالیجاه رضاقلی‌خان از خانه‌زادان دولت دوران‌عدت قاهره است و لامحاله، امر گذران او میباید از مواجب و مرسوم دیوان همایون اعلی بگذرد، چرا که درحقیقت واجب‌النفقه بندگان اقدس ظل‌اللهی و خانه‌زاد واقعی است.

سابقاً، از دیوان قدرنشان، مبلغ چهارصد تومان نقد و یکصد خروار غله در حق مشارالیه برقرار بود که هم‌ساله دریافت و صرف مخارج خود مینمود و ثبت سررشته‌جات دفاتر، خود بر این دعوی گواهی است عادل. میرزا آقاخان^{۳۴} محض عداوت مهجور، بواسطه بستگی و انتسابی که به من داشت، مقرری او را قطع نمود و نداد و تاکنون بهمان حالت باقی است و این فدوی دولت جسارت به عرض و استدعای از خاکپای مبارک ننمود که مقرری سابق او را مرحمت فرمایند. اکنون مستدعی است که آن جناب، به عرض حضور باهرالنور برساند که مشارالیه عیالمند و خانه‌زاد آن دولت و بسته باین غلام آستان شهریاری روحی فداه است و راه گذرانی ندارد تا از دریای مرحمت ملوکانه قطره‌ای شامل او فرموده مواجب و مرسوم او را مرحمت و برقرار فرمایند. زیاده استدعائی نمی‌نماید و امیدوار است که به کرم عمیم مقبول افتد و مردود نگردد. ایام عزت مستدام باد.

۳۴- منظور میرزا آقاخان صدراعظم نوری است.

نامه حسام السلطنه به فرخ خان

پشت نامه مهر مربع نسبة بزرگ به سجع «حسام السلطنه ۱۲۶۶»

اظهار رضایت از خدمات و زحمات میرزا صادق خان سرتیپ^{۳۵}

هو الله تعالى شأنه

جناب جلالت مآب امین الدولة العلیة العالیة دام اقباله العالی، چون عالیجاه مقرب الخاقان میرزا صادق خان سرتیپ، با فوج ابواب جمعی از سرخس احضار و روانه دربار معدلت مدار اقدس همایون روحی و روح العالمین فداء بود، لازم آمد که مختصری در باب خدمات و زحمات مشارالیه و فوج شقاقی جمعی او به آن جناب قلمی دارد تا به خاکپای مبارک اقدس اعلی معروض داشته، مورد مرحمت شوند. انصافاً در این طول مأموریت آنی غفلت نورزیده، مصدر خدمت شده‌اند و از حسن خدمت و نظم آنها کمال رضامندی دارم. این بار عالیجاه میرزا صادق خان باید مورد مرحمت و التفات سرکار جهاندار اقدس همایون گردد که مایه تشویق او و امیدواری دیگران است. جوان است و عاقل و کاردان و مغرور به خانه‌داری و جان‌نثاری. البته [اگر] در حق او التفاتی شامل شود، بجا و بموقع است.

درین خصوص، به جناب جلالت مآب برادر مکرم کامکار - سپهسالار^{۳۶} دام اقباله نیز شرحی زحمت داده‌ام. مواجب این فوج را که تا آخر سال در سر خدمت و زحمت می‌باشند نه ماهه منظور داشته‌اند و خیلی پریشان می‌باشند. هرگاه استدعا از خاکپای مبارک اعلی حضرت ظل‌اللهی فرمایند که مواجب آنها

۳۵- میرزا صادق خان سرتیپ، احتمالاً میرزا صادق خان پسر میرزا جعفر خان

مشیرالدوله.

۳۶- میرزا محمدخان سپهسالار قاجار، وزیر جنگ صدراعظم بعدی.

را سالیانه مرحمت نمایند که از پ‌ریشانی بیرون آیند، بسیار بجا و بموقع است و فوج مزبور، از کسالت بیرون خواهد آمد. اختلافی هم در جیره و کرایه جنس در سنه ماضیه دارند که با مباشرین سابق است دخلی به عمل هذه السنه تخاقوی ئیل ندارد، آنهم باید بعد از عرض عالیجاه مشارالیه و تحقیق مطلب، هر که باید آن تفاوت را بدهد به آنها برسد که احقاق حق ایشان شود. البته درباره فوج و سرتیپ آنها^{۳۷} لازمه مهربانی را بعمل خواهند آورد.

ازین اقل‌جان‌ناران دولت این است که این مراتب و مراحل خدمتگزاری هر یک را به اولیای دولت قاهره و خاکپای مبارک عرض کند، بهرچه اقتضای مراحم ملوکانه است در حق هر یک التفات خواهد شد. ایام عزت و اقبال بر دوام باد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

پشت نامه مهر مربع نسبتاً بزرگ به سجع «حسام‌السلطنه ۱۲۶۶»

در باب رباط صدرآباد و ورود به طهران

جناب جلالت‌مآب امین‌الدوله دام اقباله، در باب رباط صدرآباد شرحی نگاشته بودید، ان‌شاء الله تعالی خود که به آنجا می‌رسم لازمه دقت را بجا می‌آورم و نظمی که باید در کار آنجا داده [شود]، حین ملاقات ان‌شاء الله تفصیل را عرض می‌کنم.

در باب شرفیابی آستان مبارک بعون الله تعالی، در نهم شهر رمضان، از شهر به بیرون و پانزدهم شهر مزبور بل زودتر، روانه می‌شوم که اوائل شهر شوال‌المکرم وارد دارالخلافة و به شرافت آستان‌بوسی دربار معدلت‌مدار اعلیحضرت ظل‌اللهی

۳۷- بعلت پارگی سندی یکی دو کلمه افتاده است.

روحی و روح‌العالمین فداه مستسعد خواهم شد. هر گاه امسال در دپا و عروض آن مرض مبرم می‌گذاشت و واقعه قوچان و پاره‌ای کارهای نابسامان در میان نبود و بعضی دردهای بی‌درمان عارض نمی‌شد، زودتر به دربار همایون مشرف می‌شدم. حالاً هم این تأخیر محض منازم امور سرحدیه است و بقدر امکان منتظم نمایم ان‌شاء الله تعالی.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

مردم شیراز مرا خراسانی میدانند

مردم شهر شیراز اغلب مرا خراسانی میدانند^{۳۸} و در معاملات دیوانی و حقوقات حکومتی دست بدست میکنند و به مسامحه و دفع‌الوقت میگذرانند. از این بابت هم خیلی امورات به تعویق میافتد، خاصه پس از مقدمه فوت آن جوان‌مرگ ناکام^{۳۹} رحمة‌الله علیه. خلاصه، حالت این بود که عرض شد تا تقدیر خداوندی چه باشد.

نامه حسام‌السلطنه به فرخ‌خان

راجع به معامله (اسب دریائی) و کسادی بازار آن

هو

جناب امین‌الدوله دام اقباله العالی، در باب اسب دریائی تفصیلی

۳۸- یقیناً این نامه را حسام‌السلطنه، هنگامیکه حکمران فارس بوده برای فرخ‌خان

امین‌الدوله فرستاده است.

۳۹- منظور، محمدعلی‌خان یا میرزا علی‌خان بیگلریگی فارس است.

قلمی داشته التزام مؤکد از من خواسته بودید. راستی شما چرا باید بنویسید و حال اینکه از نقیر و قطمیر این کار مطلع و مستحضرید. عملی در اسب‌دریائی نشده و موسم حمل آن نرسیده که من التزام با آن قیودات که نوشته بودید بنویسم و بفرستم. اولیای دولت قاهره چنین میدانند که عمل اسب‌دریائی مثل عمل گمرک و عشور اجناس روزبروز است و در این هفت ماه، آنچه باید معامله شده و منافع کلیه حاصل گشته است که باید حمل به بمبئی شود. تاکنون یک اسب نبرده‌اند و یک دینار از این بابت دریافت نشده و مداخل نکرده‌ام. عمل پارسال هرچه بود بقید التزام سر و جان گفته‌ام، میرزا محمدحسین قلمداد کند و هر قدر از هیجده هزار تومان علاوه دریافت نوشت، تقدیم خواهم کرد.

جواب مطالب نواب حسام السلطنه از طرف فرخ‌خان

درباره روانه داشتن سواران شاهسون به شیراز

در باب بعضی از ایل افشار که به تحریک غلامرضاخان و مصطفی‌قلی ریش‌سفیدان ایل، فراری بخاک فارس شده، سابقاً مقرر داشتیم که آنها را روانه کرمان نمائید، به تلگراف هم تأکید فرمودیم، اگرچه شما خبر دادید که به مهدی‌قلی میرزا سپرده‌اید آنها را روانه نماید. باز مؤکداً میفرمائیم که وکیل - الملك این تفرقه را اسباب بی‌نظمی کار کرمان میدانند، باخدمات مشارالیه حیف است برای این جزئیات دلخور بشود و یا کارش غیرمنظم بماند. البته هر طور هست آن تفرقه را مراجعت به کرمان بدهید.

در باب مأموریت فوج و سواری که به تأکید نوشته و تلگراف

نموده بودید، مفصلاً معروض خاکپای مبارک داشتیم. سوار شاهسون افشار که چند روز بود وارد دارالخلافه شده بودند، بجناب سپهسالار اعظم^{۴۰} فرمایش شد که معجلاً آنها را روانه شیراز نمایند و عنقریب در کمال آراستگی روانه میشوند و اینکه مقرر شده بود فوج شقاقی روانه شوند، بسبب بعضی معاذیر لازمه مأموریت آن فوج موقوف شده، مقرر شد که محمد ابراهیم - خان سهام‌الملک به چاپاری روانه اصفهان شده، فوج سدهی را به سرهنگی میرزا عبدالوهاب‌خان که مرد رشید بانظمی است روانه شیراز نماید و فرمودند پانزدهم ربیع‌الاول فوج از اصفهان روانه شیراز خواهد شد و نیز مقرر فرمودند که یکی از افواج آذربایجانی که عنقریب میرسند، بعد از این فوج و سوار، روانه شیراز خواهند گشت.

تفصیلی که در باب ملخ‌خوارگی و سن‌خوارگی و غیره و غیره که نوشته بودند معروض خاکپای مبارک افتاد، مقرر فرمودند اغلب اوقات این گونه حوادث وارد شده و رعیت از عهده مالیات خود برآمده است، چه مضایقه که امسال قدری زیادتر شده باشد. ولی نظر بکمال وثوق و اعتمادی که به امانت و کفایت و درستکاری شما داریم از خود شما سؤال میکنیم که چه باید کرد؟ آنچه در این باب بخاطر شما میرسد بعرض برسانید تا جوابی که لازم است مقرر گردد.

بجز اینست که غنای آنرا که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث
 این مردم چاره نداشتند و در آن وقت که در کار او بود و در آن وقت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و هر چه با او بود را با او بخشید بهر خانه فرستاد و با او کند و خوب است که در مردم جهل و در مردم
 های که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 صغر نمیزدند بازده نشان و در آن وقت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر
 و عمارت کند و در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 در آن وقت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 مسرت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و سبب برضای مردم بهر چه صلح در پیشرفت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر
 حقوق در آن وقت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و مانند آنکه هر چه که با حقیقت حضور او است این است که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر
 تخلف و موقوفه آن خدای عز و جل و سبب برضای مردم بهر چه صلح در پیشرفت که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و غیره که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 با خشنود که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و آنرا که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 نمود با تخفیف که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و حکم نهاده از حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و این نیز همان است که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و طایفه از مردم که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 این را که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند
 و حصول دعا گوئی در پیشرفت صلح و آنرا که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر
 و آنرا که در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند خوردن با یکدیگر در حدیث آمده که هرگز مسرات نکند

دستم دذب که صد لیلان و علم صریح سره در حیرت انبیا

هر که در چهره شده بود در روز ماه و گویان بنده ایسه و ما در علم که در حیرت انبیا

سره که نامور که و شهر بودند دستم که کعبه و چهارم در هر که استان نامی در حیرت انبیا

بود حرکت که از اوله که هر که طرف به هر که استان در هر که استان نامی در حیرت انبیا

و در برنا با نامی که در کعبه است در هر که استان نامی در حیرت انبیا

دست و از آنکه در کعبه نامی است نام که هر که استان نامی در حیرت انبیا

عوض که فکر و دیده بود در هر که استان نامی در حیرت انبیا

نامه حسام السلطنه به فرخ خان درباره تخلیه شهر هرات



سلطان مراد میرزا حسام السلطنه «فاتح هرات»

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه «فاتح هرات»



عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه، پدر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

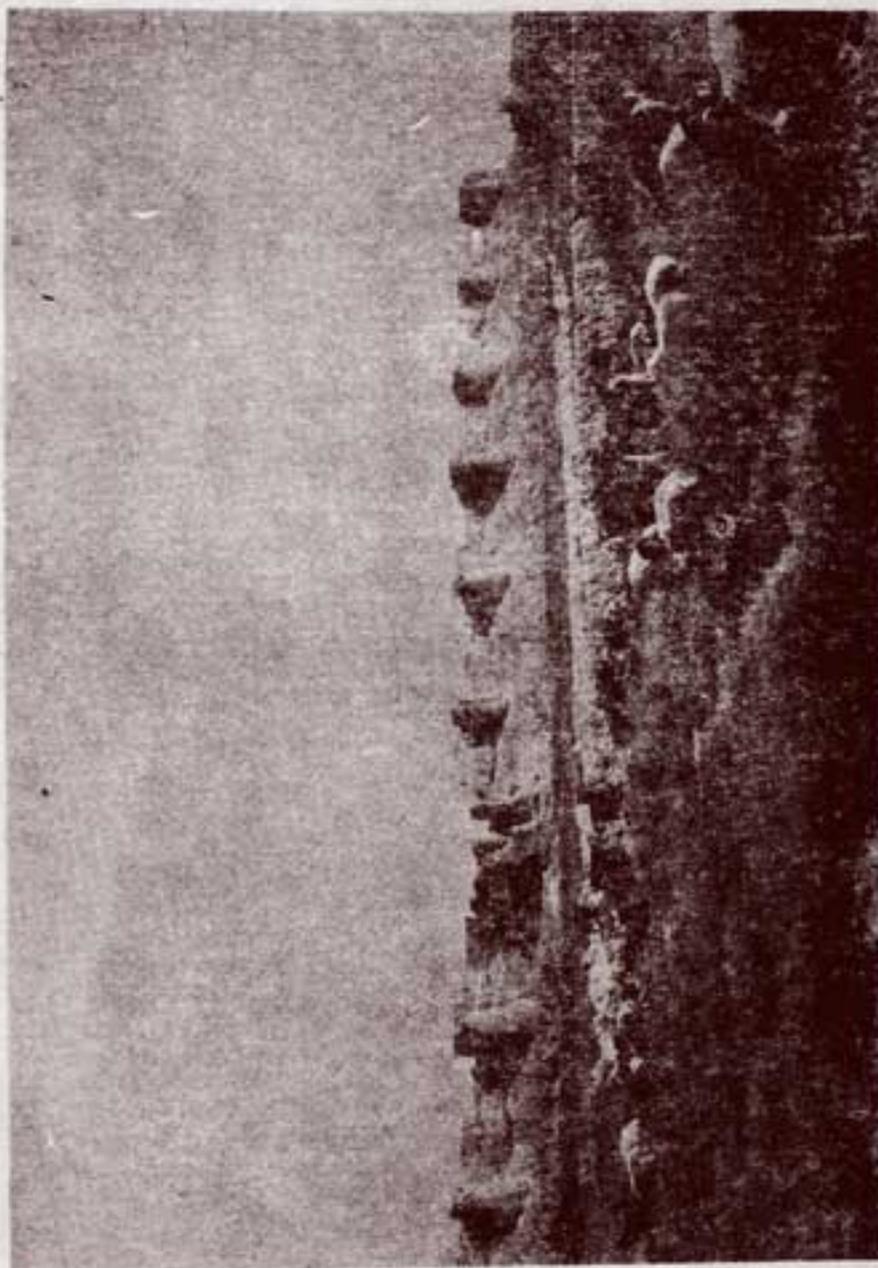


ناصرالدين شاه قاجار



حسینقلی خان نظام السلطنه





قلعه تاریخی هرات



میرزا تقی خان امیر کبیر



دو تصویر از سلطان مراد میرزا حسام السلطنه
تصویر اول هنگام جوانی وی - تصویر دوم در گهولت



امیر نظام گروسی



ابوالنصر میرزا حسام السلطنه فرزند كوچك حسام السلطنه



ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله فرزند ارشد حسام السلطنه



سروردوله دختر حسام السلطنه همسر کامران میرزا نایب السلطنه

کتابخانه صوتی طنین ایرانی

منابع و مأخذ کتاب:

روضه‌الصفای ناصری، جلد دهم، تألیف: رضاقلی خان هدایت
(لله‌باشی)

ناسخ‌التواریخ، جلد قاجاریه، تألیف: لسان‌الملک سپهر

تاریخ شرح حال رجال ایران، تألیف: مهدی بامداد

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی،
تألیف: محمود محمود

منتظم ناصری، تألیف: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه

خواب‌نامه یا خلسه‌نامه، تألیف: اعتمادالسلطنه

حقایق‌الآخبار، تألیف: خورموجی (میرزا سیدجعفر)

ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا نایب -
السلطنه، تألیف: ناصر نجمی

سیاستگران دوره قاجار، تألیف: خان ملک ساسانی

فرخ‌خان کاشی (امین‌الدوله)

چهره امیر (امیرکبیر)، تألیف: ناصر نجمی

مجله یادگار، جلد دوم، عباس اقبال آشتیانی

وقایع اتفاقیه

فارس‌نامه ناصری، نگارش: فسائی

